

تراژدی مسیح دجال

روح... خمینی که بود و چرا به قدرت رسید؟

بازخوانی یک فاجعه

به نام خدای متعال

- ۴ همه چیز درباره روح ا... خمینی
- ۴ استعمارگران در تلاش برای تجزیه ایران
- ۵ سوابق احمد هندی (جدّ خمینی)
- ۶ ادعای سیادت خاندان خمینی بر چه اساسی است؟
- ۷ مسلک "سیک"؛ کیش خاندان خمینی
- ۱۰ ماجرای قتل مصطفی هندی (پدر خمینی)
- ۱۲ موقوفه "اود" هندوستان
- ۱۳ چرا مرتضی پسندیده (برادر بزرگ خمینی) دست به افشاگری زد؟
- ۱۴ نصیحت نامه پسندیده به خمینی
- ۱۵ اظهارات پسندیده درباره تاریخ تولد و نام خانوادگی برادرش
- ۱۶ عدم اجتهاد خمینی
- ۱۸ کسب درجه اجتهاد التماسی
- ۱۹ شورش های خمینی در حوزه علمیه
- ۲۳ تعلق خاطر خمینی به سران متصوفه
- ۲۵ طرح تأسیس مدرسه ای جدید در قم با هدف پرورش آخوندهای مرتد
- ۲۶ حکومت دیو بر ایران آخرالزمان در پیشگویی های زرتشت
- ۲۷ رستاخیز خونین ملت ایران
- ۲۹ "دین فطری" چیست؟
- ۳۱ دجال در کتاب دانیال نبی (تورات)
- ۳۲ دجال در مکاشفات یوحنا (انجیل)
- ۳۶ دجال در روایات دینی
- ۴۴ نظام جمهوری اسلامی؛ حکومت بنی ابلیس و بنی عباس
- ۴۷ پیش بینی شگفت انگیز امیرالمؤمنین درباره ظهور دجال در ایران
- ۵۰ مسیح دجال در روایات اهل سنت
- ۵۵ دلایل بطلان بدعت ولایت فقیه و تضاد آن با ایدئولوژی تشیع
- ۷۱ سران جمهوری اسلامی و حذف فیزیکی همکاران سابق
- ۷۲ برترین شگرد ابلیس و خدمتگزارانش در تخریب دین

۷۴	دلیل حاکمیت روحانی نمایان بر ایران و آنچه که به زودی اتفاق خواهد افتاد...
۷۸	انقلاب اسلامی؛ بزرگترین فریب تاریخ
۷۸	اشاره ای به فاجعه سینما رکس آبادان
۸۱	رادیو بی بی سی و انقلاب ایران
۸۴	جنگ با عراق؛ آغاز پروژه جهانگشایی دجال
۸۹	نهضت شیعه نمای دجال و آغاز خونریزی از شیعیان در خاورمیانه
۹۴	شباهت دو اسلام سیاسی بنیادگرای شیعه و سنی
۹۴	اسرائیل و انقلاب اسلامی
۹۷	رنوس سیاستهای حکومت بنی ابلیس و بنی عباس و پیامدهای آن
۱۰۲	ماجرای "ضحاک ماردوش"
۱۰۹	گزیده ای از کلمات قصار و یکصد دروغ ثبت شده در تاریخ از خمینی
۱۱۵	نبرد خمینی با احکام و مقدسات به وسیله حربه مؤثر "تبلیغات منفی"
۱۱۸	مسئله حجاب اجباری در ایران
۱۲۰	دلایل خصومت خمینی با ایرانیان و مسلمانان
۱۲۴	دولت آمریکا و همراهی با دولت انگلستان در کمک به انقلاب خمینی
۱۲۵	سوابق و فجایع اخلاقی خمینی در جوانی
۱۳۰	درباره دیوان اشعار امام
۱۳۵	چرا فقیهان نباید حکومت کنند؟

هموطنان در داخل کشور در صورت تمایل به ارسال این فایل برای دیگران حتماً از طریق ایمیل ناشناس و خطوط اینترنت عمومی و استفاده از فیلتر شکن مطمئن (مانند سایفون) اقدام نمایند.

به دلیل ملاحظات امنیتی احتمالی برای اشخاص، از معرفی برخی منابع مورد استفاده در این کتاب خودداری شده است.

همه چیز درباره روح ... خمینی

استعمارگران در تلاش برای تجزیه ایران

« تمام فتنه های مختلفی که به مرور در ایران بر پا شده است ، گرچه به نظر چنین آید که دلیل و جهتی نداشته و خود به خود برپا می شود ولی اگر محقق بی طرف و بی غرضی با نظر دقت به تمام آنها نگاه کند ملاحظه خواهد نمود که این فتنه های پی در پی و مرتب ، به طور واضح و آشکار به دست طراح قابل و زبردستی طرح ریزی شده. یعنی همه این فتنه و آشوب ها علیه نفوذ و اقتدار ایران بوده و **بر ضد مذهب سکنه آن** و برای ضعیف ساختن و از بین بردن مرکز ثقلی که در هنگام لزوم و مواقع معین ممکن است پناهگاه عمومی واقع شود.^۱ » بعد از فوت فتحعلیشاه ، چندین تن از شاهزادگان قاجاریه به تحریک انگلیسی ها ایران را خواستند تجزیه کنند. میرزا ابوالقاسم قائم مقام آن نقشه های جنایتکارانه را در هم نوردید. انگلیسی ها هم به دست عمال خود قائم مقام را به کشتن دادند. بعد از قتل قائم مقام تا صدارت میزا تقی خان فراهانی در ایران هرج و مرج سیاسی حکمفرما بود و جاسوسان انگلیسی بدون هیچ مانع و رادعی در همه مملکت رؤسای قبایل و متنفذین را به یاغگیری و تجزیه ممالک ایران ترغیب می کردند. در خراسان افغانه را برای تصرف سیستان محرک می شدند. در مرو تراکمه را برای تصرف گرگان تحریک می کردند. در بغداد عثمانی ها را برای تصرف جزایر بحرین مشوق می شدند.^۲

« دولت انگلستان در زمان قاجار به جداسازی منطقه قفقاز و هرات از ایران بسنده نکرده و چون ایران هنوز به اندازه ای که مورد نظر انگلستان بود تضعیف نشده بود ، طرحی برای شورش ایل بختیاری و تأسیس دولت خودمختار بختیاری و تجزیه لرستان و خوزستان در دستور کار قرار داد. انگلستان برای آغاز هرگونه فعالیت در مناطق مورد نظر خود ابتدا عوامل نفوذی و جاسوسان خود را به مناطق هدف اعزام می نمود. دنیس رایت درباره اعزام جاسوس به ایران از سوی دولت بریتانیا و کمپانی هند شرقی می نویسد: "قصد آنان این نبود که علیه حکومت شاه قاجار دست به دسیسه و تحریک زنند بلکه آن بود که برای کسانی که مسئولیت دفاع از هندوستان را به عهده داشتند اطلاعاتی فراهم آورند. این فعالیت جاسوسی و اطلاعاتی را به طور کلی می توان به دو دوره تقسیم کرد: اول؛ فاصله سالهای ۱۸۰۹ الی ۱۸۳۸ (۱۲۲۴ تا ۱۲۵۴ قمری) که طی آن ، افسران وابسته به هیئت های مختلف نظامی در جستجوی اطلاعات در ایران دست به سفرهای دور و درازی می زدند..."^۳ دولت انگلستان در سپتامبر سال ۱۸۴۰ میلادی (۱۲۱۹ ش. ۱۲۵۶ ق.) پس از دریافت اطلاعات مقدماتی از سوی جاسوسان درویش نمای خود در منطقه گلپایگان و توابع ، یکی از جاسوسان برجسته خود به نام اوستین هنری لایارد را جهت تحریک محمدتقی خان بختیاری و ارائه کمکهای مالی و تسلیحاتی به وی به منطقه اعزام نموده و لایارد سرانجام وی را به شورش علیه حکومت مرکزی وادار نمود.^۴ کارل ای مایر در کتاب "شاه سازان؛ پایه گذاری خاورمیانه معاصر" می نویسد: « **ایران در ابتدای سده پیش سرزمینی بود بهم ریخته و جولانگاه جاسوسان روسیه و انگلستان.** » دکتر هینریش بروگش ، سفیر پروس در ایران نیز در کتاب "سفری به دربار سلطان صاحبقران" (جلد ۲، ص ۳۵۴) به ملاقات با یک جاسوس انگلیسی در روستای عسکرون از توابع گلپایگان و ناآرامی های ناشی از شورش بختیاری ها اشاره می کند.

^۱ - محمود محمود ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ص ۲۳۶

^۲ - خان ملک ساسانی ، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران ، ص ۲۵-۲۲

^۳ - انگلیسی ها در میان ایرانیان، ص ۱۸۷

^۴ - خاندان امام خمینی؛ پژوهشی ژرف در گوشه ای از تاریکی های تاریخ ، مهدی شمشیری.

سوابق احمد هندی (جدّ خمینی)

احمد هندی، زاده روستای کینتور در منطقه بربنکی در ایالت اوتار پرادش هندوستان بود و بعد در کشمیر و لکنو زندگی کرده و سپس از لکنو، هندوستان را ترک کرد. وی بنا بر قول آیت ... مرتضی پسندیده (برادر بزرگ روح ... خمینی) در فاصله سالهای ۱۲۴۰ تا ۱۲۵۰ قمری به ایران آمد و ابتدا چند سال در پوشش یک درویش در منطقه گلپایگان سکنی نمود و سپس برای مدتی به بغداد رفته و سپس مجدداً به ایران بازگشته و این بار در پوشش سیدی معتم در خمین سکنی گزیده و در تاریخ ۱۵ ربیع الثانی سال ۱۲۵۵ اقدام به خرید یک قلعه مستحکم به مساحت تقریبی دو هزار متر نمود که در زمان پسرش مصطفی هندی (پدر روح ... خمینی) بخشی از آن به اجاره حکومت خمین در آمد. آیت ... پسندیده در خاطراتش می نویسد: « ما عمارت اندرونی (که بعدها منزل امام شد) را به نورمحمدخان اصفهانی (حاکم خمین) کرایه دادیم... سید محمد صدر اصفهانی، برادر مرحوم صدرالاشراف رئیس عدلیه خمین نیز اتفاقاً در همین خانه ساکن بود.» بر فراز این قلعه دو پرچم در بام منزلشان افراشته بود [در طول دوره سلطه استعماری انگلستان بر هند و پاکستان، تمام مردم آن منطقه از جمله احمد هندی تابعیت انگلیسی داشته اند] و در بخش دیگری از این قلعه که در اجاره مقامات دولتی خمین بود، پرچم ایران در اهتزاز بوده است. بر اساس خاطرات پسندیده، احمد هندی در سالهای بعد به خرید املاک در روستاهای اطراف و نیز باغ و کاروانسرا در خمین پرداخته است. در این که احمد هندی فردی بی شغل و درآمد بوده تردیدی نیست. پسندیده می گوید که احمد هندی پس از خرید املاک از درآمد آنها امرار معاش می کرده است اما نمی گوید که قبل از خرید آن املاک با کدام درآمد زندگی می کرده است و نیز پول خرید آن املاک را از کجا آورده بوده است؟ پس از فوت احمد هندی، پسرش مصطفی انجام وظایف وی را بر عهده گرفت. مهمترین وظیفه مصطفی هندی از سوی حکومت استعماری هند ایجاد رابطه دوستی با خوانین بختیاری و رؤسای راهزنان آن منطقه بوده است تا امنیت کامل برای کاروان های تجارتي انگلیس و عدم امنیت برای کاروان های سایر دولت های خارجی به وجود آورد، اما وی به تدریج با استفاده از امکاناتی که حکومت هند در اختیارش قرار داده بود در نقش یک **باچ گیر تمام عیار** در منطقه ظاهر شده و حتی از خوانین منطقه نیز اخاذی می نمود. وی از راهزنان نیز سهم می گرفت و امکان فروش اموال مسروقه را برای ایشان در نقاط دیگر فراهم می کرد و مهمتر این که با اعمال نفوذ از دخالت مأموران دولتی برای توقیف دزدان جلوگیری می نمود. پسندیده در صفحات ۵۸ تا ۶۱ خاطرات خود [که پیش از چاپ به شدت مورد جرح و تعدیل و سانسور قرار گرفت ولی هنوز حقایق جالبی در آن وجود دارد] به رابطه خاندان خود با راهزنان و اشرار منطقه و حرف شنوی آنها از خاندان خود اشاراتی آشکار نموده است: «...در آنجا دزدها و داودعلی رفته و یک گله ای را غارت کرده بودند... بعد ما به خمین آمدیم و آنها هم گوسفندها را به خمین آوردند که بفروشدند. دزدها با ما به خمین آمده و گوسفندها را هم آوردند... دزدها در خود قلعه با مرحوم آقا نجفی (پسر عمه و شوهر خواهر امام خمینی) قرارداد کردند که ده یک (۱/۱۰) از گوسفندها را به ایشان بدهند که وی در خمین از گوسفندها نگهداری کند. ایشان هم قبول کرد که ده یک یا ده دو بگیرد و بقیه مال دزدها باشد. خواستند با من قرارداد کنند که من قبول نکردم.»^۵

ادعا شده است که مصطفی خمینی در نجف تحصیل کرده است. پسندیده در تقریرات خود می نویسد: «اسامی اساتید سید مصطفی در نجف و اصفهان در خاطر من نیست ولی می دانم که از مراجع بوده اند» [خاطرات آیت ... پسندیده، ص ۱۵-۱۴]. اما حقیقت این است که کوچکترین اثری از حضور مصطفی هندی در نجف یا سایر شهرهای مذهبی عراق به دست نیامده است. مورخان و محققان (حتی محققان وابسته به جمهوری اسلامی) با وجود کوشش فراوان نتوانسته اند کوچکترین اثر و نشانی از حضور مصطفی خمینی در هیچ یک از مراکز مذهبی پیدا کنند، اما به جای آن نشانه هایی از رد او در

^۵ - منبع قبلی

هند و عضویت در انجمن فراماسونری اخوت و همکاری او با شرکت نفت انگلستان و ایران و یک انگلیسی مسلمان نما به نام حاج ویلیامسون پیدا کردند. با بررسی کتاب خاطرات سر دنیس رایت (دیپلمات انگلیسی در ایران) می توان بیشتر به راز غیبت چندساله مصطفی هندی پی برد؛ سر دنیس رایت در کتاب "انگلیسی‌ها در میان ایرانیان" بیان می کند: « بسیاری از اداره امور جاسوسی انگلستان در ایران توسط کمپانی هند شرقی انجام می شد و به علت احترامی که مردم ، حاکمان ، امرا و درباریان ایرانی به آخوندهای سید می گذاشتند و به علت اعتقادی که مردم آن زمان ایران به دعا نویسی سیدها برای حل مشکل و رفع چشم زخم و درمان بیماری داشتند به طوری که ملاحای سید نفوذ زیادی در اندرونی ها پیدا کرده بودند و به خوبی به اخبار اندرونی ها و محافل خصوصی دسترسی پیدا می کردند و به همین علت انگلستان بسیاری از جاسوسان خود را به شکل "سید هندی" به ایران می فرستاد تا ضمن جاسوسی ، سعی در نفوذ در بین مردم و حکومت کنند و اخبار را به موقع به انگلیسی ها بدهند و همچنین سیدهای هندی سعی می کردند در بین قبایل و عشایر نفوذ داشته باشند و آنها را علیه حکومت مرکزی تحریک کنند تا حکومت ایران تضعیف شود و به فکر حرکت به سمت هندوستان و ضربه زدن به منافع انگلستان نباشد و تحریک حکومت قاجار برای جنگ با روس ها از طریق سیدهای نفوذی و به بهانه جنگ با کفار و صدور فرمان جهاد و فشار به حکومت ایران برای جنگ با کافران و بعد شکست ایران و از دست دادن بسیاری از سرزمین های شمالی و حمایت انگلستان از تجزیه افغانستان از ایران در همین راستا بود... و انگلستان هر چند سال یک بار جاسوسان خود را به هندوستان فرا می خواند تا به آنها شیوه های جدید نفوذ و جاسوسی را آموزش دهد.»

ادعای "سیادت" خاندان خمینی بر چه اساسی است؟ پسندیده در خاطرات خود همچنین می نویسد: « دین علیشاه پسری به نام سید احمد داشت که بین سالهای ۱۲۴۰ تا ۱۲۵۰ قمری از کشمیر به عتبات نجف و کربلا مسافرت می کند... و سپس به خمین می آید.» در زیرنویس صفحه ۸ کتاب خاطرات آیت ... پسندیده راجع به کلمه شاه بعد از نام دین علی توضیح داده شده است که: « **کلمه شاه در اینجا به معنی سید می باشد.**» کلمه شاه ، به معنای "سید و آقا" در منطقه پنجاب به انتهای اسامی اقطاب تصوف افزوده می شده است. نام اکثر جاسوسان حکومت استعماری انگلیسی هندوستان که به عنوان درویش به ایران اعزام شده بودند دارای پسوند شاه بوده است مانند قلندر شاه (مشهور به بابا هندی) و مددعلیشاه که با ادعای کیمیاگری و کرامت ، خود را به دستگاه میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم ناصرالدین شاه نزدیک کردند. همچنین مرتضی پسندیده به صراحت اعلام کرد که بالاتر از اسم اجداد خود را در هند نمی تواند به یاد بیاورد ، یعنی شجره نامه ای دال بر سیادت ندارند. « مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی ، از مراجع تقلید و علمای بزرگ شیعه [که به محضر حضرت ولی عصر نیز تشریف یافته بود] در شجره نامه شناسی خبره و اهل فن بود و در اوایل کار خمینی در حوزه ، در جلسه درس خود اعلام نمود که خمینی هندی الاصل است و سید و عرب نژاد نیست اما عده ای از طلبه های جوان و شاگردان خمینی به تحریک او به خانه آقای مرعشی و محل درسش حمله نموده و او را تهدید به مرگ و وادار به سکوت نمودند. یک روحانی شیعه هم که مدت ها ساکن هند بود به نام آقای احمدعلی مصباح در این خصوص پژوهشهایی انجام داده و می گوید: در منطقه شبه قاره هند در بین سیک های هند رسم بوده است که شال هایی به دور سر و کمر خود با رنگ های متنوع از جمله سیاه ، سفید ، سبز و دیگر رنگ ها می بندند و زمانی که پدربزرگ خمینی که از سیک های هندوستان بود و برای انگلیسی ها کار می کرد و برای آنکه راحت تر و آسوده تر بتواند با مسلمانان به ویژه شیعیان معاشرت و در میان ایرانیان نفوذ کند به ظاهر مسلمان شد و نام احمد هندی را برگزید و از آنجا که با شال سیاه بر سر بسته شده به ایران و نجف و کربلا رفت و آمد می کرد و چون در ایران بر سر ناآگاهی عموم مردم ، بستن شال و یا پارچه سیاه بر سر (به صورت عمامه) نشانه سیادت به حساب می آمد برای همین هم به احمد هندی لقب سید داده شد و او را سید احمد هندی نامیدند.»^۶ یادآور راهکارهای ارائه شده وزارت

^۶ - مقاله دو رهبر، سایت سپیده دم

مستعمرات بریتانیا به یکی از جاسوسان خود به نام "هامفری" است که در امپراتوری عثمانی به خدمت مشغول بود و "ابن عبدالوهاب" [مؤسس فرقه وهابیت] را کشف کرد و آموزش داد: «باید عوامل خود را در میان علمای مراکز دینی الأزهر، آستانه و نجف وارد کنیم و آنها باید در لباس علمای اسلام جنایات فراوانی مرتکب شوند تا مردم به علمای دین بدبین شوند. همچنین باید افراد زیادی را در لباس سیادت و عمامه سبز و سیاه وارد نماییم تا مردم به تدریج به سادات و منسوبین به اهل بیت پیامبر اسلام نیز بدبین شوند.»^۷

مسلك "سیک"؛ کیش خاندان خمینی

مؤسس مسلك سیک که انشعابی از تصوف هند می باشد، هندو زاده ای تیزهوش به نام "ناناک" (ملقب به ناناک شاه) بود که در تصوف هند به مقام قطب و مرشد نائل گشته و بر اساس اختلاطی از اصول عقاید صوفیان هند و عقاید مذاهب هندو و مسیحیت، به یاری دوستی ایرانی به نام مُردانا که نوازنده ای چیره دست بوده است، این مسلك را با هدف جلب مسلمانان و هندوها بنیان نهاد، اما طبیعتاً مسلمانان به شدت به مخالفت با این دین ابداعی جدیدالتأسیس بر آمدند. در اواخر قرن هفدهم، سیک ها با حمایت استعمار انگلیس موفق شدند در لاهور و اطراف آن حکومتی تشکیل دهند اما دیری نگذشت که مقهور مسلمانان شدند و اکثریت ایشان به قتل رسیدند. سیک ها نزدیک به یکصد سال به طور مخفی در پنجاب و ایالات اطراف آن زندگی کرده و به تبلیغ و اشاعه مسلك خود اشتغال داشتند و در این مدت موفق شدند که افراد زیادی از هندو و مسلمان را به کیش خود درآورند تا این که آنان مجدداً با کمک های مالی تسلیحاتی کمپانی هند شرقی (استعمار انگلیس) در سال ۱۸۲۴ میلادی پس از درگیری های خونین بسیار با مسلمانان موفق شدند حکومتی در بخش پنجاب تأسیس نمایند. **دین علیشاه، پدر احمد هندی و جد اعلاي روح ا... خمینی، از سیک هایی بود که در این درگیری ها کشته شد.** استعمار انگلیس سرانجام در سال ۱۸۴۹ به زور قلمروی حکومت خودمختار سیک را ضمیمه خاک حکومت استعماری هند نمود و سیک ها از آن تاریخ رسماً تحت حمایت دولت انگلیس قرار گرفته و به صورت خدمتگزاران آن دولت درآمدند. دائرة المعارف آمریکانا در مقابل کلمه سیخز (Sikhs) می نویسد: «...از آن زمان به بعد سیک ها ثابت کردند که دوستانی وفادار برای بریتانیا می باشند و هرگز در دوران طغیان بزرگ نیز از اطاعت سر باز نزدند.» دائرة المعارف ورلد بوک نیز در مقابل کلمه سیخیزم می نویسد: «سیک ها از این که مسلمانان بار دیگر به قدرت برسند در وحشت بودند و به همین جهت در زمان طغیان سپاهیان در ۱۹۵۷ از بریتانیا حمایت کردند. سیک ها در جنگهای اول و دوم جهانی نیز از بریتانیا پشتیبانی نمودند.»

نشان سیک های هندی



نشان جمهوری اسلامی

^۷ - "خاطرات مستر هامفری"

علامت سیک ها که سه شمشیر می باشد نماد آمادگی پیوسته آنان برای جنگ با مسلمانان است. رسم سیکها این است که این علامت را با افتخار بر دارایی های خود نقش می کنند: خانه، اتومبیل، هواپیما و هر غنیمتی که به دست آرند! البته جمهوری اسلامی ادعا می کند که این نشان، کلمه جلاله "الله" است و نباید بدون وضو به آن دست زد! جلال الدین افغانی فارسی، جنایتکار و آدمکش حرفه ای (که بیست سال پیش فردی که به وی معترض شده بود که چرا در ملک او به شکار پرندگان بیگناه می پردازد را با اسلحه شکاری به قتل رساند) و از سرسپردگان معمر قذافی (که گفته می شود در جریان سر به نیست شدن امام موسی صدر^۱ دخیل بوده است) در اوایل انقلاب کاندیدای ریاست جمهوری گردید. جلال الدین می گوید که پس از کاندیدا شدن، امام مرا فرا خواند و اشاراتی فرمود دال بر این که بهتر است من از نامزدی ریاست جمهوری انصراف دهم چرا که زاده افغانستان هستم. من به امام گفتم: حضرت امام، چه اشکالی دارد؟ شما هم که خود اهل کشمیر می باشید! امام خندیدند و گفتند: باشد، اما مردم مرا ایرانی می دانند! من نگرانی امام از ریاست جمهوری خود را درک کرده و به ایشان حق دادم. امام نگران این بودند که مردم بگویند: این نظام جمهوری اسلامی ایران، رهبرش هندی و رئیس جمهورش افغانی است!



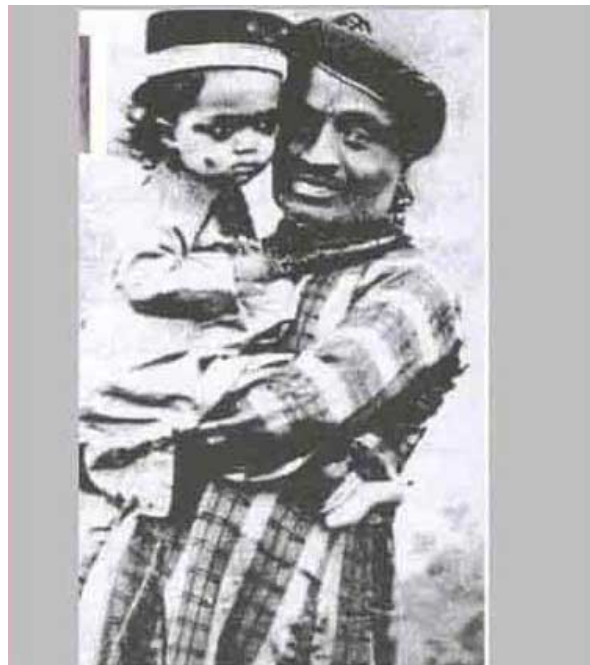
سیک ها در شبه قاره هند به تندروی و خشونت مشهورند

^۱- به فاصله کوتاهی پیش از وقوع انقلاب ایران، امام موسی صدر (زاده شهر قم) به عنوان یکی از محبوب ترین شخصیت های شیعه در جهان به عنوان رهبر آینده نظام سیاسی در ایران مطرح بود و خود خمینی گفته بود: « بهترین فردی که برای رهبری حکومت اسلامی می شناسم امام موسی صدر است.»



گروهی از سیک ها که در پی بروز اختلافی کوچک در معبد طلایی مقدسشان ، دست به شمشیر شده اند!

خمینی با اصرار تمام، اصل هجدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی را زیر پا نهاد و تمام آرم هایی که طبق اصل مزبور با شعار یک "الله اکبر" برای پرچم جمهوری اسلامی پیشنهاد شده بود را رد کرد و شکل طرح مقدماتی که خود شخصاً رسم کرده بود، بعد از ترسیم نهایی توسط کارشناس مسئول را مورد تصویب قرار داد. البته خمینی اشتباه کرد و اگر خودخواهی و نژادپرستی اش اجازه می داد که پرچم شیر و خورشید که اصیل ترین و قدیمی ترین نماد ملی و دینی ملت ایران است را حفظ کند بهتر می توانست نظامش را بر ایرانیان تحمیل نماید. اکنون ۳۶ سال است که ایرانیان به پرچم جمهوری اسلامی به عنوان پرچم یک اشغالگر بیگانه می نگرند نه پرچم کشورشان. به این دلیل است که عقلای جمهوری اسلامی که این رسوایی را به زیان خود می بینند امروز از احیای نماد شیر و خورشید سخن می گویند!



عکسی از کودکی روح الله خمینی در آغوش پدر

این عکس توسط > پستیده < برادر خمینی، در اختیار دکتر حمید خواجه نصیری قرار گرفته.
(برداشت از کتاب > وارث ملک کلبان < اثر آقای دکتر حمید خواجه نصیری)



ماجرای قتل مصطفی هندی^۹

زورگیری ها و تعدیات مصطفی هندی که البته در حاشیه امنیتی دولت فخیمه انگلستان صورت می گرفت موجبات ناراحتی شدید چند تن از خوانین متنفذ منطقه به نام بهرام خان ، جعفرقلی خان و میرزا قلی سلطان را فراهم آورد. کوتاهی حاکم خمین در جلوگیری از تجاوزات راهزنان تحت امر مصطفی هندی و خودداری از دستگیری آنان و استرداد اموال مسروقه و نیز عدم تمایل رئیس عدلیه به اعمال مجازات در مورد آنان که همگی با حمایت مصطفی هندی انجام می شده است سرانجام طاقت آنان را طاق کرد و هنگامی که آنان در گفتگویی که با هندی داشتند به صراحت وی را مسئول تمامی شرارتهایی که در منطقه انجام می شد دانستند ، هندی از روی عصبانیت و احتمالاً برای تهدید ایشان تفنگ محافظ خود را از دوش وی برداشته و به سوی ایشان تیراندازی نمود. اما گویا خوانین بلافاصله حالت دفاعی می گیرند و میرزا قلی سلطان متقابلاً به سوی هندی تیراندازی کرده و وی در اثر جراحات وارده کشته می گردد. دو برادر که یکی از آنها قاتل مصطفی هندی بوده از بیم انتقام گیری نایب الحکومه که همدست هندی بوده است و از بیم بازماندگان مسلح وی ، به همراه زن و فرزند خود می گریزند. خاندان خمینی نیز اموال باقی مانده وی را غارت کرده و خانه اش را به آتش می کشند. نکته قابل توجه این است که به علت تابعیت انگلیسی مصطفی هندی و اعتراض سفارت انگلیس به دولت ایران و تعقیب مصرانه موضوع توسط مقامات

^۹ - خاندان امام خمینی

سفارت و فشار به دولت جهت دستگیری و مجازات عاملان ، بالاترین مقامات کشور از قبیل امین السلطان اتابک صدراعظم مقتدر مظفرالدین شاه و محمدعلی میرزا ولیعهد مجبور شدند در قضیه دخالت کنند و برای نخستین بار در مقابل کشته شدن یک نفر هندی ، سه خان مشهور و مقتدر که تنها یکی از آنها قاتل بود کشته شدند. بهرام خان دستگیر شده و در خانه هندی تحت شکنجه جان می سپارد. **[خود روح ا... خمینی نیز پس از ورود به ایران و دستیابی به قدرت ، چند تن از بهرامی ها (بازماندگان بهرام خان) را اعدام کرد]** میرزا قلی خان در محل به قتل می رسد و جعفر قلی خان به تهران اعزام می گردد و سر وی در ملاً عام بریده می گردد و اموال آنها نیز به نفع خاندان هندی مصادره می گردد. [از جمله اکاذیب منتشره درباره پدر روح ا... خمینی یکی این است که قتل وی را در مبارزه مسلحانه با مأموران رضاشاه عنوان می کنند در حالی که این حادثه سالها قبل از سلطنت رضا شاه رخ داده است!]

معاهده ترکمانچای که موجب برخورداری اتباع روس از مصونیت قضایی در ایران گردید سبب شد که دولت انگلیس نیز به موجب ماده نهم قرارداد صلح بین ایران و انگلیس (مورخ ۱۴ مارس ۱۸۴۷) به تحمیل رژیم کاپیتولاسیون بر ایران توفیق یابد. اتباع انگلیس در کشورهای خارجی عواملی مهم در ایجاد یا توسعه نفوذ استعماری انگلیس به شمار می رفته اند و به همین جهت یکی از مهمترین کوشش های انگلیس ایجاد امنیت برای اتباع و ایادی خود بوده است. در طول دو بیست سال تاریخ استعماری آن کشور در ایران به کرات اتفاق افتاد که هر زمان که یکی از اتباع انگلیس و یا حتی فراشان ایرانی سفارت آن کشور مورد کوچکترین اهانتی قرار می گرفت ، مسئولان سفارت نهایت کوشش را به عمل می آوردند که عامل آن اهانت یا آزار به شدیدترین وجهی تنبیه شود تا کسی جرأت نگاه چپ به یک انگلیسی یا عوامل انگلستان را نداشته باشد.

پسندیده در خاطرات خود درباره سفر به تهران برای پیگیری قتل جعفر قلی خان می نویسد: « پس از استقرار در تهران به عمارت عین الدوله صدراعظم وقت رفتیم... عین الدوله قبا پوشیده بود، سبیلهای زیادی هم داشت. من رفتم قبایش را گرفتم. دقیقاً یاد داده بودند به کنایه بگویم: اگر شما عادل هستید ، ما عادل نیستیم. قاتل را بدهید به دست ما، ما او را می کشیم. عین الدوله گفت: نخیر، قاتل را می کشیم ولی مظفرالدین شاه دستور داده قاتل پدرش ناصرالدین شاه را هم در محرم و صفر نکشند. ما هم در محرم و صفر آدم نمی کشیم. بعد از آن اگر نکشتیم شما مدعی باشید. گفتیم: تا قاتل کشته نشود ، از این عمارت بیرون نمی رویم و ما اینجا متحصن می شویم. گفت: بسیار خوب ، بمانید اینجا. من درد پا دارم و شما مدتی است من را سر پا نگه داشته اید... من خسته شده ام. بروید ظهیرالاسلام را خبر کنید بیاید اینجا. عمارتی آنجا هست. آن را مهیا کنید که این همشیره ها در آنجا بمانند تا قاتلشان کشته شود.» [صفحات ۲۶-۲۵]

عین الدوله را در زمره خودخواه ترین، زورگوترین و بیرحم ترین رجال قاجار به شمار می آورند، اما می بینیم که این رجل مقتدر قاجار چگونه در برابر این چند نفر مردم به ظاهر عادی با چنین ملایمت و ملاحظاتی رفتار می کند. آیا جز حمایت سفارت انگلیس از این بازماندگان دلیل دیگری را می توان برای این رفتار غیر معمول عین الدوله برشمرد؟...

پسندیده به دیدار خود با مشیرالسلطنه که پس از سفر مظفرالدین شاه و عین الدوله به فرنگ، وظایف صدراعظم را بر عهده گرفته بود نیز اشاره کرده و می نویسد: «...من را بغل گرفت. در دامانش نشاند و خیلی احترام کرد. گفت که: دستور کشتن قاتل صادر شده. قاتل را می کشیم...» [صفحات ۲۶-۲۷]. **پسندیده حتی به دیدار ولیعهد نیز می رود:** «...بعد از آن برای دیدن محمدعلی میرزا به عمارت گلستان رفتیم. میرزا دستور داد من و اخوی به حضورش برویم... از دالان به خود شمس العماره وارد شدیم. سپس دست چپ از پله ها بالا رفتیم. یک راهرو درازی داشت که طرف دست راست ، رؤسا و وزراء نشسته بودند و ما در یک اتاقی در آخر رفته و نشستیم. طولی نکشید که آمدند و گفتند که والاحضرت محمدعلی

میرزا می گوید: آقا مرتضی و آقا نور^{۱۰} بیایند تا من ایشان را ببینم... برای ملاقات به کاخ گلستان رفتیم... میدان وسیعی بود پر از درخت. محمدعلی میرزا آنجا ایستاده بود. ما هم نزدیک شدیم. وقتی ما را دید گفت: شما برگردید. ما هم برگشتیم و مجدداً به زیر دالان شمس العماره آمدیم» [صفحات ۲۸-۲۷] به نظر می آید که این دیدار کوتاه ولیعهد تنها جهت اعلام انجام وظیفه نسبت به سفارت دولت فخریه بوده است! **به راستی که اگر افشاگری های پسندیده نبود ، هیچ سندی از سابقه خاندان خمینی و شخص روح ا... خمینی در دست نمی بود و اگر اخبار پراکنده ای نیز در این زمینه وجود داشت ، کسی باور نمی کرد. غیر از بایگانی وزارت خارجه دولت بریتانیا ، تنها سوابق رسمی روح ا... خمینی و خاندانش در ساواک بود که پس از پیروزی انقلاب به سرعت ضبط و معدوم گردید.**^{۱۱}

موقوفه "اود" هندوستان^{۱۲}

این فصل از کتاب حاوی چنان مطالب تکان دهنده ای است که اگر اسناد و مدارک معتبر تاریخی و گزارش های رسمی خود حقوق دهندگان (سیاستمداران انگلیسی) نبود ، عقل سلیم قادر به پذیرفتن این حقایق عجیب نمی بود. آیا به راستی می توان معتقدات مذهبی و روحانی ملت را تا بدین حد به بازی گرفت و از این احساسات مقدس برای تسلط نفوذ استعماری بهره برداری کرد؟! پرونده های راکد هند که گرانبهارترین اسناد سیاسی جهان در آن نگهداری می شود، این رسوایی را آشکار می کنند... « انگلیسی ها از آغاز قرن نوزدهم یعنی پس از سفر اول سر جان ملکم به ایران (۱۲۱۵ هـ - ۱۸۰۰ م) چنین احساس کردند که غیر از هیئت حاکمه وقت در ایران ، نیروی دیگری هم در این کشور وجود دارد که اهمیت آن از لحاظ توسعه و بسط نفوذ اجانب کمتر از هیئت حاکمه نیست و این نیرو جامعه مذهبی نام دارد. بنابر این آنها کوشیدند با علماء و روحانیون مذهب تشیع که فوق العاده در عامه مردم ایران نفوذ داشتند تماس حاصل کنند و روشی را در پیش بگیرند که از نفوذ آنان نیز به نفع خود استفاده نمایند و من غیر مستقیم اعضای برجسته این جامعه را در اختیار داشته باشند. این بود که چندین فقره اعتبار به عنوان موقوفات ترتیب دادند تا توجه علما و روحانیون ضعیف را جلب نمایند...»^{۱۳} اولین موقوفه ای که در اختیار شعبه اوقاف هند در بغداد برای تقسیم در ایران و بین النهرین قرار داده شد، قریب یکصد لک روپیه بود که به پول ایران در روزی که وقف گردید در حدود سیصد میلیون قران می شد. نایب السلطنه هندوستان این موقوفه را که ظاهراً متعلق به "صوبه اود" فرمانروای لکنهو بود ولی در حقیقت واقف آن که یک زن رقاچه شیرازی الاصل به شمار می رفت، به نام سپرده ثابت در بانک دولتی انگلستان در لندن به امانت گذارد تا سود و ربح آن همه ساله به تهران منتقل شود و در اختیار شعبه اوقاف هند در کنسولگری بغداد قرار گیرد... از روزی که تقسیم سود موقوفه "اود" در بین النهرین و ایران آغاز گردید ، عده ای از علما و روحانیون که از کنه افکار و سیاست "وصی" اطلاع داشتند مقرری ماهانه پرداختی کنسولگری بغداد و سفارت تهران را قبول نکردند. نخستین کسی که در عراق از قبول وجوه موقوفه اود هند امتناع کرد مرحوم شیخ مرتضی انصاری مرجع تقلید در نجف اشرف بود... علاوه بر مرحوم انصاری، عده ای از علمای دیگر نیز از قبول موقوفه اود هند امتناع می کردند چنانچه از مرحوم آقاحسین نجم آبادی که یکی از روحانیون عالی مقام ایران در عتبات عالیات مجاور بود نقل می کنند که شب در خواب دید که فاحشه ای از آسمان بر سرش ادرار کرده ، فردا صبح از طرف کنسولگری انگلیس در بغداد از وجوه اوقاف هند مبلغی برای او آوردند. عالم روحانی به محض دیدن پول، خندید و ضمن گفتن خواب شب گذشته از قبول وجوه

^{۱۰} - نورالدین هندی برادر دیگر خمینی که در سال ۱۳۵۳ در تهران از دنیا رفت. وی که به کار وکالت اشتغال داشت ، یک بار در ارتباط با یکی از پرونده هایش با چاقو مورد حمله قرار گرفته و مجروح گردید.

^{۱۱} - البته گفته می شود که رونوشتی از این پرونده تهیه شده و موجود است.

^{۱۲} - أخذ از کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران ، اسماعیل رائین

^{۱۳} - محمود محمود ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ، جلد ۶ ، ص ۱۷۴۳

موقوفه امتناع ورزید^{۱۴} در عین حال از سال ۱۸۵۰ میلادی تا کنون، به موجب اسناد رسمی حکومت هندوستان و وزارت خارجه انگلیس در حدود ششصد نفر از علما و روحانیون از وجوه موقوفه سفارت فخمیه در تهران و کنسولگری بغداد استفاده کرده و حتی عده ای از آنان رسید کتبی نیز داده اند. سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار انگلیس در کتاب "یک دیپلمات در شرق" می نویسد: «اختیار تقسیم وجوه موقوفه اود هند در دست من مانند اهرمی بود که با آن می توانستم همه چیز را در بین النهرین و ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل نمایم» [ص ۳۲۴]... در سالهای خیلی نزدیک گذشته سیاستمداران انگلیس در شرق و به خصوص ایران، در موقع لزوم مقدار قابل توجهی از وجوه موقوفه را به اشکال مختلف در اختیار علماء و روحانیانی که ریشه های خانوادگی آنها در هند به وجود آمده بود گذاردند و حوادث شوم و نکبت بار خلق الساعه ای به وجود آوردند که همه خوانندگان از آن مسبقاً [شورش و آشوب خرداد ۱۳۴۲]. از سال ۱۹۱۵ به بعد بنا بر تفسیر جدیدی که کنسول انگلیس در بغداد بر وقف نامه کرد بنا شد که "دراویش" نیز از این موقوفه سهم ببرند. هنوز شش ماه از اجرای تفسیر جدید نگذشته بود که ناگهان جواسیس و عمال اطلاعاتی انگلستان در پوشش دوازده درویش هندی از راه بلوچستان و خراسان به طرف ایران و بین النهرین سرازیر شدند. از این عده، هفت نفرشان در ایران اقامت کردند و هر یک به نام و مسلکی شروع به فعالیت نمودند و مابقی از ایران رفتند. از میراث آن دراویش حتی امروز نیز پیروان چندی باقی مانده اند که عده ای از نخست وزیران، وزراء و نخبه مملکتی مریدان آنان هستند.

در اینجا باید خاطر نشان کرد که پس از فتوای تحریم تنباکو و همچنین نقش کلیدی علمای شیعه در رهبری مقاومت عراقیان در جریان اشغال آن کشور توسط انگلستان که شکستی سنگین با بیش از هفتاد هزار کشته به این دولت تحمیل نمود، طرح نابودی مرجعیت شیعه در دستور کار انگلیسی ها قرار گرفت. ضمناً **ورود خمینی خردسال و خاندانش به ایران و سراسر دوره زندگی وی در کشور مقارن بود با دوره شدیدترین دخالت های آشکار و فعالیت های استعماری انگلستان در ایران، از آشوب های انقلاب مشروطیت گرفته تا مسأله نفت و کودتای اسفند ۱۲۹۹ و قرارداد ۱۹۱۹ و...**

مایه تأسف است که علیرغم سابقه استعمار در دو قرن گذشته در خاورمیانه که رسماً در تاریخ ثبت است و حتی بخشهای مهمی از آن از سوی بایگانی وزارت خارجه بریتانیا منتشر گردیده، افرادی پیدا می شوند که با "توهم توطئه" خواندن این بدیهیات، از یک سو به یاری استعمار شتافته که سعی دارد تاریخ را از خاطر مردم بزدايد تا زمینه تکرار آن وجود داشته باشد، و از سوی دیگر به شعور ملت ایران توهین کنند. جالب است که بیشتر این افراد نیز از اساتید دانشگاههای غرب می باشند!^{۱۵}

چرا مرتضی پسندیده (برادر بزرگ خمینی) دست به افشاکری زد؟ آیت... مرتضی پسندیده تا حدود یک ماه پیش از انقلاب از سرکردگان فعال آن محسوب می شد، اما ناگهان از سوی برادرش محترمانه به او گفته شد که از این پس از هرگونه دخالت در امور خودداری نماید و این امر بر وی بسیار گران آمد. در تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷، مرتضی پسندیده طی مصاحبه ای که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید صریحاً اعلام نمود که: «**جد ما آقا سید احمد از اهالی کشمیر بود که در سالهای جوانی خود به ایران مهاجرت کرد.**» تا پیش از این اعتراف اکثر مردم بر این گمان بودند که هندی بودن خمینی اتهامی است که رژیم پهلوی برای بدنام کردن خمینی به وی وارد ساخته بود، چنان که پس از انتشار مقاله "ایران و

^{۱۴} - دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، ص ۱۰۳

^{۱۵} - آنها به القای کارفرمایانشان می گویند: "تا هنگامی که سند رسمی دال بر توطئه گری در دست نباشد نمی توان به وجود آن اعتقاد داشت." پس چاره ای نداریم جز این که فعلاً شعور و منطق را تعطیل کرده و صبر کنیم تا نیم قرن دیگر بایگانی وزارت خارجه بریتانیا که تا آن زمان پروژه هایش را تکمیل و به بهره برداری رسانده است، خود آنها را منتشر سازد!

استعمار سرخ و سیاه" آیا به قول خمینی: "استعمار سیاه و چیز سرخ!"^{۱۵} در روزنامه اطلاعات (در دی ماه ۵۶) که خمینی را هندی تبار و مرتبط با مراکز استعماری معرفی کرده بود، مردم به خشم آمده و انقلاب رسماً کلید خورد. اظهار نظرهای خیرخواهانه و نصایح تلخ پسندیده به خمینی موجب شد که وی به دستور صریح خمینی خانه نشین شده و از انجام هر نوع مصاحبه و بیان هر گونه اظهار نظر به رسانه های گروهی ممنوع گردد.

نصیحت نامه پسندیده به خمینی

«...ناله ها از هر سو به گوش می رسد و نفرینش به ارباب عمائم (عمامه داران) عالمی را گرفته است. بر اساس آنچه هر روز مشاهده می کنیم و آن چیزهایی که به گوش ما می رسد و خودمان احیاناً در جریان آن قرار می گیریم، مردم هر ساعت دست به آسمان دارند و آرزوی بازگشت اوضاع گذشته را می کنند... روزی که در خمین به دستور حزب جمهوری و با تمهید و توطئه ای که گمان ندارم به دور از اطلاع شما بوده، عمامه از سر من کشیدند و از هیچ اهانتی ابا نکردند من ذره ای گلایه نکردم که روزگار جدمان پیش چشم بود... این همه خونها ریخته شد، این همه جنایات وقوع یافت که از ذکر آن به خود می لرزم که مبادا قطره ای از این خونها به سبب اخوت من و شما دامن مرا بگیرد، فقط برای این که شما به جای گوش سپردن به آنها که هم به اسلام و هم به ایران علاقمند بودند، گوش به شیاطین دادید. شما چگونه بر مسند ولایت می نشینید و آدم های بدنامی مثل رفسنجانی و مشکینی و صانعی و جلاذانی مثل آن شیخ بدکاره گیلانی و موسوی تبریزی و دهها و دهها آدم خبیث و بدعهد را قدرت و مقام می دهید^{۱۶} آن وقت سادات عالیقدری مثل حاج آقا حسن قمی، سبط آن افتخار ازلی تشیع، حاج آقا حسین قمی طاب ثراه و آقای حاج سید کاظم شریعتمداری، مرجع بر حق شیعه مولی علی را با آن خفت خانه نشین می کنید و مرجعیت را از آنان سلب می کنید، از آنها که خود با اشک و ناله های من بیست سال پیش حکم مرجعیت شما را امضا کردند و به شاه دادند تا از توهین و آزار شما ممانعت شود. روزی که شما دستور دادید همه صندوقها را در کشور به نام ع. خامنه ای باز کنند، من گفتم که این انتخاب، ایران را بر باد خواهد داد... شما خود بهتر از هر کسی می دانید که من از ابتدا با مداخله روحانیون در امور کشوری و لشگری مخالف بودم و به شما گفتم وقتی ما مصدر کار شویم اگر کارها مطابق خواست مردم نباشد همه نفرت متوجه ما خواهد شد و در نهایت اسلام ضرر خواهد دید. آیا امروز نتیجه ای بجز این حاصل شده است؟ این مردمی که در راه اسلام از جان می گذشتند و در زمان شاه از فکلی و بازاری و دانشجو و زن و مرد شعائر دینی را محترم می داشتند، امروز نه به دین توجهی دارند و نه برای شعائر دینی ارزشی قائلند. آنها می گویند اگر دین این است که اولیای جمهوری اسلامی اعمال می کنند، بهتر است که ما کافر باشیم و اصلاً اسم مسلمان روی ما نباشد. با سیاستهای غلط جمعی منبری و مدرس که از اداره خانه خودشان هم عاجزند، امروز ایران به نهایت ذلت و خواری در دنیا افتاده است... من با چند روحانی شیعه پاکستانی اخیراً حرف می زدم آنها از وضع ایران گریه می کردند و می گفتند در کشور ما سابق شیعه مقام و ارزشی داشت، ولی حالا ما اسم تشیع را می آوریم می گویند لابد مثل ایران! حاج آقا صدر به من می گفت مردم لبنان که در غیبت آقا موسی صدر چشم به ایران داشتند، امروز خیلی از ما زده شده اند. این چه معنا دارد که ما اسلحه از اسرائیل بخریم و بعد، از جنگ با اسرائیل و تحریر(آزادی) جنوب لبنان سخن بگوییم. بنده در مورد جنگ و مسائل آن حرف نمی زنم که خود مثنوی هفتاد من کاغذ است، فقط می گویم آیا به گوش شما نمی رسد که بعضی از نورچشمی ها چه دست اندازی ها به بیت المال مسلمین به اسم جنگ و کمک به جنگ زدگان کرده اند؟... بنده گمان دارم که با ارسال این نامه لابد تضحیقات و

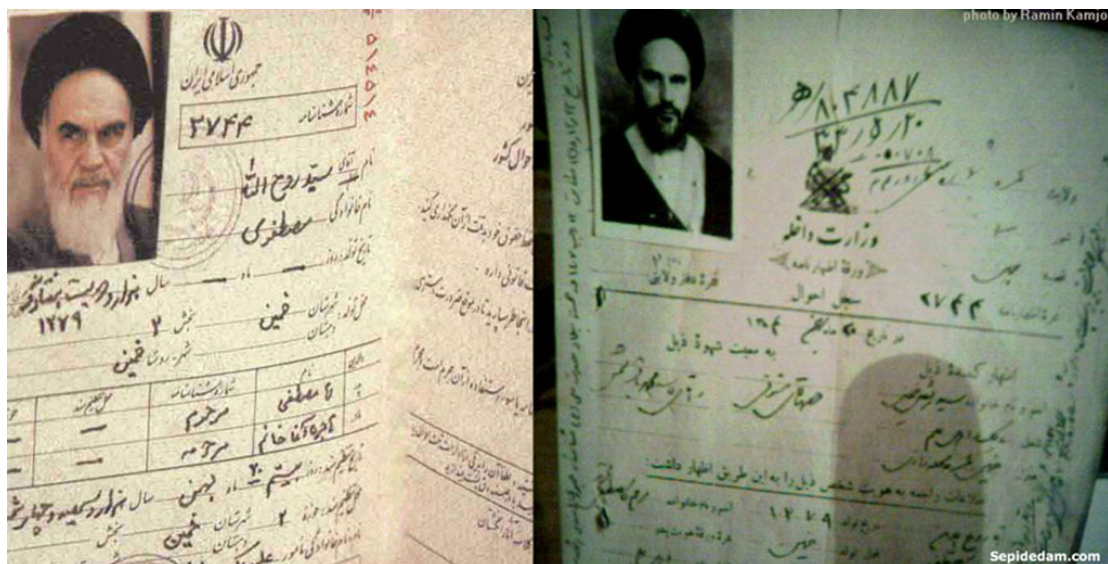
^{۱۶} - ثابت است که اکثر افرادی که خمینی از میان جامعه روحانیت برای تصدی امور کشوری گزینش نمود دارای فساد شدید اخلاقی و انحرافات شنیع جنسی بودند. این عمل زشت و شیطانی با روح ایمان و دینداری هیچ سازگاری نداشته و فرد را مستعد جنایتکاری می سازد.

گرفتاری ها برای ما بیشتر خواهد شد ولی چون چند روزی است که حس می کنم هر لحظه ممکن است حق تعالی آرزویم را اجابت کند و اجازه ترک این جهنم فانی را مرحمت فرماید ، لذا به عنوان وصیت یا توصیه و یا خداحافظی برادری با برادرش این جملات را نوشتم... خوشا به سعادت آنها که همان روزهای نخست رفتند و این روزها را ندیدند. من نیز دیر و زود می روم. تنها وحشت من برای شماس است. خداوند همه را به راه راست هدایت کند.» ۲۵ شوال ۱۴۰۳ قمری - قم - مرتضی پسنیدیه

اظهارات پسنیدیه درباره تاریخ تولد و نام خانوادگی برادرش

تاریخ تولد خمینی روز ۲۰ جمادی الثانی جعل شده تا مصادف باشد با روز ولادت حضرت زهرا (س). آیا هنگامی که پسنیدیه در مورد تاریخ تولد خمینی می گوید: «...در واقع ایشان در روز ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۰ متولد شده اند، گرچه در کتاب جنات الخلود ۱۸ جمادی الثانی نوشته شده است...»، آیا منظورش افشای این مطلب نبوده است که سند کتبی و موثق ما در مورد تاریخ تولد واقعی خمینی ۱۸ جمادی الثانی می باشد؟ [جنات الخلود نام کتابی است که مصطفی هندی جلدی از آن را در اختیار داشته و تاریخ تولد فرزندانش و وقایع مهم را پشت نخستین صفحه آن یادداشت می کرده است]

بر اساس اسناد ، خمینی دارای سه شناسنامه بوده است: اولی با نام خانوادگی هندی از ثبت احوال شهر خمین توسط حسین علی بنی آدم ثبت شده است و دومین شناسنامه با نام موسوی خمینی از ثبت احوال شهر قم ثبت شده است و سومین شناسنامه با نام مصطفوی از ثبت احوال شهر گلپایگان توسط جعفری نژاد ثبت شده است. خمینی پس از ورود به ایران و پیروزی انقلاب ، برای فرار از پرونده های جنایی سعی کرد سوابق خویش با نام هندی و موسوی را از بین ببرد. شناسنامه ادعایی خمینی با نام خانوادگی مصطفوی جعلی می باشد چرا که پسنیدیه در خاطراتش می نویسد: « ما خواستیم بر مبنای نام پدرمان (مصطفی) فامیلی مصطفوی را انتخاب کنیم. گفتند نمی شود، بنابر این من هندی را انتخاب کردم و اخوی کوچکتر ما نورالدین نیز همین لقب را پذیرفت. بعداً چون فامیل هندی **شبهه وابستگی به انگلیسی ها** را پیش می آورد گفتند: **این فامیلی را عوض کنید!** من هم با این کار موافقت کردم.» حال اگر پسنیدیه نتوانسته بود نام مصطفوی را برگزیند، خمینی چگونه توانست...؟ ضمناً بعید است که أخذ شناسنامه ایرانی برای خمینی بدون رشوه و استفاده از نفوذ بریتانیا ممکن بوده باشد.



در تصویر سمت چپ ، در ستون مربوط به شماره شناسنامه پدر و مادر ، به جای شماره نوشته شده: مرحوم و مرحومه ، و در ستونهای محل تنظیم سند و حوزه نیز خط تیره کشیده شده است.

عدم اجتهاد خمینی^{۱۷}

۱- عدم دانستن زبان عربی: تسلط بر زبان عربی شرط ضروری اجتهاد است. در فرهنگ لغت دهخدا ذیل کلمه "مجتهد" می خوانیم: «مقدمات اجتهاد: علم عربیت، معانی و بیان، منطق، علم درایه الحدیث، اصول و کتب فقهیه استدلالیه، اخبار و آیات مربوط به احکام است که سرانجام موجب حصول ملکه شود که بتواند ردالفروع علی الاصول کرده و مسائل را دریابد.» زبان عربی به منزله الفبای روحانیت شیعی است. هنگامی که یاسر عرفات در روز ۲۸ بهمن ۵۷ به دیدار خمینی در تهران آمد، مردم در پای تلویزیونها شاهد بودند که خمینی با این که سیزده سال در عراق زندگی کرده حتی قادر به فهم زبان عربی نیست چه رسد به تکلم بدان! روزنامه اطلاعات در روز ۲۹ بهمن برای توجیه این موضوع نوشت: «امام خمینی با این که به زبان عربی تسلط کامل دارد و به این زبان کتابهایی نیز نوشته است، اما برای این که ملیت ایرانی زنده و پایدار باشد!!) گفت و گوهای خود با یاسر عرفات را به زبان فارسی ادامه داد(!)» اما خود آقای خمینی در تقریر خاطرات روزهای آخر اقامتش در عراق آنجا که به دیدارش با یکی از مأموران امنیتی عراق اشاره می کند که از او خواسته بود دست از فعالیت علیه حکومت ایران بردارد می نویسد: «من به او گفتم که این یک تکلیف شرعی است که به من متوجه است. من هم اعلامیه می نویسم و هم در موقعش در منبر صحبت می کنم و هم نوار پر می کنم و به ایران می فرستم و این تکلیف شرعی من است، شما هم تکلیفی دارید عمل کنید... گفتم که من (در صورتی که هیچ در ذهن من این نبوده، آنوقت هم نبود) می روم خارج، من می روم پاریس که مملکتی است که آن دیگر وابسته به ایران و مستعمره ایران نیست. البته ناراحت شد، اما حرفی نزد. بعد آقای دعایی هم بودند آنجا برای ترجمه، آقای دعایی که الان سفیر هستند...» [حکایت‌های تلخ و شیرین، جلد ۱، ص ۵۴-۵۳، نشر مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۴]

۲- فقدان علم: پسندیده درباره تحصیلات خمینی می نویسد: «امام خمینی که در سال ۱۳۳۹ برای تحصیل به عراق (اراک) رفتند، مطول را نزد مرحوم شیخ محمد علی بروجردی، منطق را نزد حاج شیخ محمد گلپایگانی ادامه داده و شرح لمعه را نزد مرحوم آقاعباس اراکی آغاز کردند...» [خاطرات آیت... پسندیده، ص ۵۱] مدت انجام تمام این تحصیلات چند ماهی بیش نبوده است زیرا: «با هجرت آیت... حائری از عراق به قم که در رجب ۱۳۴۰ و نوروز ۱۳۰۰ صورت گرفت، امام خمینی نیز به قم رفتند. در قم مطول را نزد ادیب تهرانی ادامه دادند. مقداری از سطوح را نزد مرحوم آقا میرزا سید علی یثربی کاشانی که از علمای بزرگ بود خواندند. تا آخر سطوح را نزد ایشان خوانده و با وی به درس خارج مرحوم آیت... حائری می رفتند. عمده تحصیلات امام نزد آقای حائری یزدی بود. در همین حال تحصیل امور معنوی و عرفانی را به طور جدی!!) شروع کردند...» [همان] [پسندیده در جمله قبل می گوید: مقداری از سطوح، اما اینجا می گوید: تا آخر سطوح! آیا پسندیده در خاطراتش زیرکانه در حال القای واقعیات درباره برادرش به مخاطبان نیست...؟! آیت... عبدالکریم حائری در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۱۵ (۱۷ ذیقعد ۱۳۵۵) وفات یافت. در حوزه های علمیه، هرگاه طلبه ای حتی یک جلسه در درس یکی از مدرسان شرکت داشته باشد، بعداً می تواند خود را از شاگردان آن مدرس معرفی نماید. اگر فرض کنیم که خمینی تحصیلات ذکر شده فوق را تکمیل کرده باشد، باید قبول کرد که تمام آنها، کل تحصیلات وی محسوب می شود. خمینی پس از وفات آیت... حائری، با این تصور که جامع همه علوم معقول و منقول شده، ترک تحصیل نموده و به تدریس روی آورده است. احراز مقام استادی در حوزه های علمیه به این شکل است که تنها یک شرط دارد و آن این که طلباب، کسی را برای تدریس شایسته تشخیص دهند و از او بخواهند درسی را برای آنها شروع کند. بنا بر این احراز مقام مدرسی از ساده ترین کارهایی است که یک معمم می تواند انجام دهد. همچنین از زمانی که در حوزه ها، مباحثه جای تدریس را گرفته است، هیچ مدرسی (حتی برای تدریس در دوره خارج) نیاز به سواد و معلومات زیادی ندارد. تعداد طلبه هایی که در جلسات درس هر یک از روحانیون در هر حوزه علمیه شرکت می نمایند همواره به عنوان مهمترین شاخص در مورد میزان علم و دانش آن روحانی و قدرت وی در بهره رسانی از علم و دانش خود به دیگران مورد استناد قرار می گیرد. آیت... منتظری راجع به نحوه

^{۱۷} - اخذ از کتاب "گفته نشده ها درباره روح... خمینی"، مهدی شمشیری

تحصیل خود نزد خمینی چنین می گوید: «...من و مرحوم شهید مطهری دو نفری جلد دوم کفایه را پیش ایشان شروع کردیم. ایشان در ابتدا فکر می کردند که ما می خواهیم سطح کفایه را بخوانیم. مقداری از عبارات کفایه را خواندند و گذشتند. ما بنا کردیم به اشکال کردن. ایشان گفتند: به این شکل مطلب پیش نمی رود. ما گفتیم پیش نرود. گفتند: مگر سطح کفایه را نمی خواهید بخوانید؟ ما گفتیم: سطح آن لازم نیست. بالاخره به این شکل ایشان خارج کفایه را شروع کردند و این دوره درس ایشان- از اول جلد دوم تا آخر آن- هفت سال طول کشید. فکر و استعداد ایشان خیلی خوب بود ولی حافظه ایشان خیلی قوی نبود [منتظری نیز اینجا دارد به صورت بسیار مؤدبانه می گوید که ایشان سواد چندانی نداشتند!] بالاخره تا آخر دوره هفت نفر بیشتر نشده بودیم(!)... ایشان در دوره بعد کفایه جلد اول را شروع کردند و این درس ایشان یک دفعه شلوغ شد. تعداد شاگردان ایشان به پانصد ششصد نفر هم رسید(۱۴)» [خاطرات آیت ... منتظری، ص ۹۵]. وی همچنین می نویسد: «معمّرین [سالمدان] حوزه علمیه قم همه به یاد دارند زمانی که مرحوم امام فقط چند شاگرد منظومه و اسفار (ملاصدرا) داشتند، من به همراه شهید مطهری بودیم که ایشان را وارد صحنه فقه و اصول کردیم و به افراد معرفی می کردیم و در این رابطه **با مخالفت ها و استهزاء** بسیاری از افراد مواجه شدیم.» [خاطرات آیت ... منتظری، ص ۳۶۴]

هنگامی که خمینی مطالب مندرج در جلد دوم کفایة الاصول را مباحثه می کرده، به مدت هفت سال جمعاً هفت هشت نفر در جلسات ایشان شرکت کردند، ولی همین که مباحثه جلد اول را شروع کرد، ناگهان جلسات درس ایشان شلوغ شد و تعداد طلبه ها به پانصد ششصد رسید! چرا...؟ ایشان نه تنها به ناگهان از منبعی نامرئی پولدار شدند و دادن شهریه به طلبه ها را شروع کردند بلکه ناگهان به صورت یک روحانی نترس و سیاسی هم درآمدند و با کمال شجاعت و اطمینان بنای حمله به شاه را نیز نهادند. در آن زمان خمینی نه تنها مرجع تقلید، بلکه حتی مجتهد نیز نبوده است تا کسی وجوه شرعیه برایش بفرستد و نیز هیچ یک از مراجع تقلید وقت نسبت به او حسن نظر نداشته اند تا وجوه شرعیه در اختیار ایشان قرار دهند و مشخص نیست که مبلغ هنگفت شهریه ماهانه برای پانصد ششصد نفر طلبه از کجا تأمین می شده است...؟

آیت ... بروجردی، مرجع عام و بی رقیب شیعه در آن دوره، که بنا بر سنت هزار و چهارصد ساله تشیع، حکومت را متعلق به امام معصوم دانسته و با دخالت روحانیون در سیاست مخالف بود، زیر بار بدعت ها و ماجراجویی های سیاسی خمینی نرفته و این منجر به منزوی شدن خمینی گردید. علی دوانی می نویسد: «بعد از این ماجرا (مخالفت آیت ... بروجردی با خمینی) امام خمینی هم لب فرو بست و گوشه گیری انتخاب کرد. اگر درسی می گفت در خانه بود و اگر در جایی مجلسی بود کمتر شرکت می کرد. در بیرون هم کمتر کسی ایشان را می دید. به عبارت دیگر آن همه شور و احساسات یکباره فروکش نمود.» [علی دوانی، زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت ... بروجردی، ص ۳۱۲-۳۱۳] فوت آیت ... بروجردی موهبتی بزرگ برای خمینی بود و راه او را کاملاً باز نمود.

۳- عدم مقبولیت: خمینی نه تنها از هیچ یک از مجتهدان سابق دارای اجازه اجتهاد نبوده بلکه حتی فاقد مقبولیت (از شروط اصلی مرجعیت) بوده است. به موجب رسم حوزه های مذهبی، زمانی که یک مرجع تقلید وفات می یابد، اجتماع مقلدان مرجع متوفی و سایر مردم در خانه آیت ... دیگری که کاندیدای مرجعیت می باشد، به منزله نوعی بیعت با وی به شمار می رود و مهمترین نشانه است دالّ بر این که مردم او را **اعلم و اعدل** تشخیص داده و به عنوان مرجع تقلید خود انتخاب نموده اند. حسینعلی منتظری در خاطرات خود در مورد تعیین مرجعیت تقلید پس از فوت آیت ... بروجردی می نویسد: «پس از درگذشت آیت ... بروجردی، مرجعیت از حالت تمرکز خود خارج شد و میان چند نفر از علما پخش گردید. در آن زمان کسانی که در قم مطرح بودند آیت ... گلپایگانی و آیت ... شریعتمداری و آیت ... مرعشی نجفی بودند ولی بسیاری از خواص به آیت ... خمینی نظر داشتند. ما نظرمان به مرجعیت ایشان بود... یادم هست در همان وقت من رفتم منزل آقای گلپایگانی. منزل ایشان در بازارچه بود. مردم زیادی آنجا اجتماع کرده بودند و ایشان را با دستجات زیادی آوردند برای

فاتحه آیت ... بروجردی. کوچه ها پر از جمعیت بود و با تشریفات و اسکورت ایشان را آوردند در مجلس. ولی شب همان روز من رفته بودم منزل آیت ... خمینی. نماز مغرب و عشاء را با ایشان خواندم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان درد دل کردیم و راجع به فوت آیت ... بروجردی و مسائل آن روز با ایشان صحبت کردیم ، حتی یک نفر نیامد آنجا سر بزند.» [خاطرات آیت ... حسینعلی منتظری، ص ۹۲، شرکت کتاب]

کسب درجه اجتهاد التماسی

پس از شورش و آشوب ۱۵ خرداد ۴۲ و بازداشت خمینی و شایعاتی مبنی بر احتمال اعدام وی [که البته مطلبی بی اساس بود زیرا او آشکارا تحت حمایت دولت انگلستان بوده و شاه قادر به برخورد شایسته با وی نبود] نزدیکانش به مظفر بقایی متوسل شدند تا چاره ای بیاندیشد. به بقایی گفته شد که خمینی از پنج آیت ... العظمی (از آیت ... حائری تا آیت ... بروجردی) اجازه اجتهاد دارد. بقایی پیشنهاد داد که ابتدا آن اجازه نامه ها در یک جزوه کوچک چاپ و منتشر شود و سپس به سبب شهرت و محبوبیتی که خمینی به سبب مخالفت با شاه کسب کرده وی به عنوان مرجع تقلید معرفی گردد. اما در هنگام اجرای این طرح، معلوم شد که خمینی از هیچ آیت الله العظمایی اجازه اجتهاد نداشته است! طرفداران خمینی به سرکردگی حسینعلی منتظری بالاخره با تلاش فراوان و التماس موفق شدند از دو نفر از مراجع تقلید قم از جمله آیت ... شریعتمداری و آیت ... مرعشی تأیید مرجعیت بگیرند. منتظری می نویسد: « من متن تلگرافی را خواندم که از آقای خمینی به عنوان آیت ... و مرجع عالیقدر تقلید نام برده بودم، یکی از آقایان گفت: ایشان که مرجع تقلید نیست ، چه کسی از ایشان تقلید می کند؟ گفتم من از ایشان تقلید می کنم پس ایشان مرجع تقلید است!» اما مراجعی چون آیت ... سید محمدرضا گلپایگانی که بالاتر از دیگران محسوب می شده (و پس از فوت آیت ... بروجردی، مردم وی را برای اقامه نماز وی برده بودند) و آیت ... سید احمد خوانساری (استاد خمینی) حاضر به تأیید مرجعیت خمینی نشدند. [حسینعلی منتظری که از وی به عنوان ایدئولوگ معاصر نظریه ولایت فقیه یاد می شود به پست قائم مقامی خمینی رسید ، اما به سبب ظلم ها و خرابکاری ها زبان به انتقاد گشود و به همین سبب مبعوض گشته و از قائم مقامی خلع گردید. وی به خطای اجتهادی خود درباره نظریه ولایت فقیه اعتراف کرده و از اقدامات خود ابراز پشیمانی نمود.]

پس از صدور این تأییدنامه های التماسی مبنی بر اجتهاد و مرجعیت خمینی ، سرلشگر حسن پاکروان آنها را نزد شاه برد و در طی مذاکراتی ، موجبات آزادی خمینی را فراهم آورد. وی که پیش از آن موجبات انتقال خمینی از زندان به خانه مرفهی در قیطریه را فراهم ساخته و در تمام مدت بازداشت وی حداکثر کوشش را در جهت تأمین وسائل رفاه و آسایش او به عمل آورده بود ، پس از انقلاب پاداش خدمات خود را به تمامی دریافت کرد یعنی در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ به دستور خمینی اعدام گردید! آیت ... شریعتمداری نیز که برای نجات خمینی بعد از غائله خرداد ۴۲ با سفر به تهران وی را به عنوان مرجع معرفی کرده بود مزد خود را به تمامی دریافت کرد. وی به سبب مخالفت با اصل ولایت مطلقه فقیه قربانی یک توطئه شوم گردید و به اتهام آگاهی از کودتا علیه نظام ، سلب مرجعیت شده ، مورد توهین و ضرب و شتم قرار گرفته و در حصر خانگی در حالی که بیمار بود و اجازه ورود طبیب به خانه وی داده نمی شد از دنیا رفت. آیت ... منتظری در خاطرات خود از منبعی موثق جریان ریختن مواد منفجره در چاهی در نزدیکی اقامتگاه خمینی و کودتا علیه نظام را توطئه ای برای برخورد شدید با آیت ... شریعتمداری عنوان می کند. آیت ... شریعتمداری میلیونها مقلد در ایران و خارج از ایران داشت و مخالفتش با ولایت مطلقه فقیه برای خمینی قابل تحمل نبود. منتظری که زمانی شخص دوم نظام پس از خمینی بوده است می گوید که اطلاع موثق دارد که احمد خمینی در زندان به دیدار قطب زاده رفته و به او گفته است که برای مصلحت نظام در تلویزیون اقرار کند که قصد قتل امام و کودتا به نفع آیت ... شریعتمداری را داشته است ، و بعد امام او را عفو می کند. وی مطابق توصیه احمد خمینی عمل کرد اما سپس اعدام گردید! آیت ... منتظری که بیشترین نقش را در ماجرای تأییدنامه های التماسی ایفا کرده بود نیز مورد اهانت قرار گرفت و از قائم مقامی خلع گردید. دکتر مظفر بقایی نیز که مبتلا به دیابت بود در سال ۱۳۶۵ در کرمان بازداشت و به تهران اعزام شد و تحت شکنجه قرار گرفت. به راستی چرا خمینی اصرار داشت تا با هر که با او نیکی

کرده بود این گونه معامله کند؟ بنا بر اظهارات مرتضی پسنیدیه: « هنگامی که در اثر پیگیری شاکیان ، پرونده ای در مراجع انتظامی و قانونی برای خمینی تشکیل می شد، همواره با نفوذ صدراالاشراف که بعدها به وزارت دادگستری و ریاست مجلس سنا رسید نجات می یافت ، اما پس از این که به قدرت رسید تا توانست به نوادگان او صدمه زد و حتی دستور داد دکتر جواد صدر و پسر و عروسش را به زندان افکنده و حد بزنند زیرا نمی خواست کسی بداند یا باور کند که خانواده ما مدتی جیره خوار آنان بوده است.» کبر و غرور این مدعی الوهیت [بطوری که اشاره خواهد شد] اجازه نمی داد که بتواند لطف و منت کسی را نسبت به خود تحمل نماید و اگر کسی به او کمکی می کرد ، می باید با معدوم ساختن وی ، صورت مسأله را پاک نماید!

شورش های خمینی در حوزه علمیه^{۱۸}

۱- از شبهات حکمی زاده تا فلسفه ستیزان: ... شدت علاقه امام به فلسفه و عرفان بر حوزویان فلسفه ستیز پوشیده نبود. این در حالی بود که درس فلسفه امام خمینی چندان علنی نبود و به طور خصوصی و کاملاً محدود برگزار می شد. تنها طلبه هایی مجاز به شرکت در این درس بودند که امام خمینی به آنها اذن حضور داده باشد. اما مباحث جنجالی فلسفه و عرفان اسلامی به ایجاد چالش های جدی در میان حوزویان انجامید. یکی از علمای قم حکم تکفیر امام خمینی را صادر کرد و طلبه های ضد فلسفه نیز معاشرت با امام و خانواده اش را تحریم کردند. آیت ... عزالدین زنجانی اینگونه به یاد می آورد: « کسی که امام را تکفیر کرد و کارش در حوزه قم صدا کرد، یکی از علمای زنجان بود. وی در محله سیدان قم ساکن بود و من از او که علت را پرسیدم دستم را گرفت و گفت: این شخص می گوید دست تو خداست! این به خاطر تصور غلطی بود که از بحث فلسفی وحدت وجود برای او حاصل شده بود.»^{۱۹} شاید خیلی ها قضیه مشهور پیشنهاد یک روحانی مقدس را مبنی بر آب کشیدن کوزه ای که مرحوم مصطفی خمینی از آن آب نوشیده بود شنیده اند. این روحانی با این تفکر که فرزند امام نیز به دلیل اعتقادات فلسفی پدرش نجس است ، دستور آب کشیدن کوزه را داده بود... با تعطیلی درس فلسفه امام ، دعوای بر سر اندیشه های فلسفی عرفانی ایشان فروکش کرد... بعدها آیت ... العظمی بروجردی هم با تدریس علنی و گسترده فلسفه مخالفت کرد. آخمینی در پیام منشور روحانیت برای خواص انقلاب به این جریان اشاره می کند: « در مدرسه فیضیه فرزند خردسالم ، مرحوم مصطفی از کوزه ای آب نوشید. کوزه را آب کشیدند چرا که من فلسفه می گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می یافت، وضع روحانیت و حوزه ها ، وضع کلیساهای قرون وسطی می شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد واقعی حوزه ها را حفظ نمود!!» آیا حاکمیت سیاسی روحانیت بیشتر به کلیساهای قرون وسطی شباهت دارد یا پایبندی به سنت دیرین عدم حاکمیت آن؟! **ضمناً سبب آب کشیدن کوزه فراتر از مسأله تدریس فلسفه بود زیرا خمینی در حوزه علمیه به "کمونیست" مشهور بود!** همچنین باید خاطرنشان ساخت که فلسفه (که ریشه های آن عمدتاً از فلسفه یونان قدیم و آرای حکمای ایشان است) مورد مذمت امامان شیعه قرار گرفته است و از پرداختن به آن نهی فرموده اند. به عنوان نمونه در کتاب مستدرک الوسائل ، امام حسن عسکری (ع) در حدیثی درباره مردم آخرالزمان می فرماید: « و علمایشان شریبترین خلق خدا در زمین هستند و به فلسفه و تصوف تمایل دارند.»

۲- مخالفان طرح اصلاح حوزه: امام و دوستانش از همان اوایل ورود آیت ... العظمی بروجردی به قم ، ایشان را به پیگیری طرح اصلاح حوزه ترغیب کردند. اما طولی نکشید که همه رشته های اصلاح طلبان حوزه پنبه شد و زعیم حوزه قم به این تلاش ها بدبین گشت. مرحوم حجت الاسلام علی دوانی که از طلاب فعال آن روزگار بوده است در این باره نوشته که پس از عقب نشینی آیت ... بروجردی ، امام خمینی به همراه مرحوم آیت ... شیخ مرتضی حائری یزدی و دیگر اعضای هیأت

^{۱۸} - از نوشتار "امام خمینی و مخالفان حوزوی اش" ، سیدعلی موسوی بجنوردی : mousavibojnordi.blogfa.com

^{۱۹} - گفتگوی دکتر عبدا... نصری با آیت ... عزالدین زنجانی در شبکه چهار (برنامه دیدار با فرزندان)

مصلحین حوزه نزد وی می روند تا علت را جوینا شوند. در خلال مذاکرات، ناگهان آیت ... بروجردی می گوید: «از کجا بدانم که می خواهید اصلاح کنید؟! آقا مرتضی حائری با عصبانیت می گوید آقا یعنی ما مفسد هستیم؟! پدر من حوزه ای به آن خوبی تشکیل داد و ما مفسد هستیم؟! این را می گوید و عمامه اش را به زمین می زند. با دخالت یکی از اطرافیان آقای بروجردی ، روح ... خمینی هم استکان چایش را که در دست داشته به دیوار می کوبد که می شکند. [؟!]] آقای بروجردی بلند می شود به اندرون می رود. آنها هم برخاسته از خانه خارج می شوند و همه چیز به حال اول باقی می ماند.»^{۲۰} پس از این واقعه ، امام خمینی برای همیشه ارتباطش را با بیت آیت ... بروجردی محدود کرد و سکوت پیشه نمود.^{۲۱}

۳- کار فرهنگی یا مبارزه سیاسی؟ پس از درگذشت آیت ... العظمی بروجردی در فروردین سال ۱۳۴۰، مرجعیت در قم بین سه قطب این حوزه تقسیم شد. سنت گرایان حوزه تحت مرجعیت آیت ... سید محمد رضا گلپایگانی در آمدند و به حرکت آرام خود ادامه دادند. نواندیشان حوزه نیز از مرجعیت دو تن از استادان عالی حوزه حمایت می کردند. گروهی که چندان با حکومت پهلوی سر ستیز نداشتند و کار فرهنگی را ترجیح می دادند ، مرجعیت آیت ... سید کاظم شریعتمداری را پشتیبانی می کردند و مؤسسه ای به نام "دارالتبلیغ اسلامی" را به راه انداختند. گروه دیگر نیز که خواهان مبارزه جدی با حکومت پهلوی و اولویت کار سیاسی بودند ، با انحرافی دانستن تشکیلات دارالتبلیغ ، گرد امام خمینی جمع شدند و رقابتی طولانی و دشوار با دو گروه دیگر را آغاز کردند. حامیان امام خمینی از همان زمان ، تشکیلاتی را بنا نهادند که "هیأت مدرسین" و بعدها "جامعه مدرسین حوزه علمیه قم" نام گرفت و دربرگیرنده استادان و روحانیون برجسته و مهمی بود که افکار انقلابی امام را پذیرفته بودند. همین تشکل بود که در سال ۱۳۶۱ آیت ... شریعتمداری را از مرجعیت خلع کرد. مخالفت امام خمینی با دارالتبلیغ ، گروه بندی حوزه را وارد مرحله جدی تری کرد و واکنش هایی را در پی داشت. مرحوم آیت ... احمدی میانجی از مؤسسين جامعه مدرسین به یاد می آورد که وقتی مخالفت امام با تشکیلات دارالتبلیغ را برای مرحوم آیت ... العظمی سید هادی میلانی در مشهد بازگو کرده بود، از این مرجع تقلید شنیده که: آقای خمینی به کار آقای شریعتمداری چه کار دارد؟^{۲۲} در این میان علامه طباطبایی به دلیل روابط حسنه اش با حضرات آیات امام خمینی و شریعتمداری سعی فراوانی داشت تا این اختلافات فروکش کند. وی در نامه ای که به آیت ... العظمی میلانی نوشته، درباره تلاش هایش گزارشی داده است: «در خصوص اختلافات مربوط به دارالتبلیغ باید عرض کرد که این مسأله یکی از مسائل بغرنج این حوزه قرار گرفته و تاکنون راه حلی حقیقی برایش پیدا نشده است و کسان زیادی که به منظور جمع کلمه با آقایان وارد مذاکره شده اند با شکست مواجه گشته اند و اغلب واردین ، صورتاً هم اگر نباشد معنیاً با آقای شریعتمداری موافقند و حجت آقای خمینی را قانع کننده نمی دانند. امی بینیم که چگونه خمینی که مرجعیت ساختگی اش را مرهون آیت ... شریعتمداری است با همدیف دانستن خود با او، به رقابت و مخالفت با وی برخاسته است!! ضمناً دلیل اصلی مخالفت خمینی با دارالتبلیغ این بود که وی به سبب اغراض و اهداف سیاسی اش ، مایل بود تا همه حول او گرد آیند. هفته گذشته آقای انگجی قم مشرف شده ، با هر دو آقا ملاقات کرد که در بعضی از آنها بنده نیز شرکت داشتم. به جایی نرسید و ناچار تاکنون به عرض عالی رسانیده اند. این مدت که بنده مراجعت کرده ام جز یک مباحثه به هیچ کاری نرسیده ام ، به طور مداوم منزل ما تردد است. چند مرتبه تا کنون با آقایان ملاقات و مذاکره کرده ام ، نتیجه ای نبخشید... عده یی از هواخواهان هر یک از آقایان می خواهند مرجع خود را رئیس منحصر به فرد قرار دهند و در این راه از هیچ گونه تحریک و دسیسه و ایجاد اختلاف فرودگذاری

^{۲۰} - زندگانی آیت ... بروجردی ، علی دوانی ، ص ۳۱۰

^{۲۱} - خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی ، به کوشش حبیب لاجوردی ، ص ۸۷

^{۲۲} - خاطرات مرحوم آیت ... احمدی میانجی ، به کوشش مرکز اسناد انقلاب اسلامی ، ص ۲۳۰

نمی کنند.^{۲۳} شاید مهم ترین جلوه تضاد و تقابل جریان های حامی امام خمینی با مرحوم آیت ا... شریعتمداری در دیدار پرچالش آقایان منتظری و هاشمی رفسنجانی با آقای شریعتمداری نمود یافت که هر دو نفر آن را روایت کرده اند.^{۲۴}

۴- قم در برابر نجف: با تبعید امام خمینی به ترکیه و سپس عزیمت ایشان به عراق ، جبهه های جدیدتری در برابر منش عملی ایشان گشوده شد و حوزه نجف نیز به جمع منتقدان افزوده گشت... مرحوم حجت الاسلام سید احمد خمینی نیز درباره دلایل موافقت حکومت پهلوی با عزیمت امام به نجف نوشته است: « فشار افکار عمومی و اعتراضات مردم و علما، مشکلات دولت ترکیه در نگهداری و و کنترل فعالیت های امام با توجه به جو مشابه ایران و ترکیه و از این دو مهم تر وضع نجف و سکون و رکود حاکم بر فضای حوزه آن دیار از جمله عوامل اصلی تبعید بودند. رژیم می پنداشت که با تبعید امام به عراق... بدون نیاز به مراقبت های مستقیم ، وضعیت حوزه نجف مانع طبیعی و مهم برای محدود کردن فعالیت امام می باشد... امام خمینی خود در آثارش از سختی های شرایط حوزه نجف بارها به تلخی یاد کرده اند.»^{۲۵} سید احمد خمینی در دیگر نوشته ها و سخنان خود از فضای سنگینی که در نجف وجود داشت سخن گفته است: « مقدس نمایان متحجر در نجف به امام نسبت **تارک الصلاة** دادند... آنها کتاب ها و اعلامیه های امام را که با هزاران مشکل تهیه می شد به بهانه توزیع در بصره و شهرهای عراق و ایران، توسط افراد نفوذی و ظاهرالصلاح می گرفتند و داخل چاه یا رودخانه ها می ریختند... شاید این جمله امام در این زمینه گویاترین باشد که در لحظه ترک نجف فرمود: « خدا می داند در این مدت از دست اهل اینجا چه کشیدم؟! »^{۲۶} تلاش های منتقدان و مخالفان امام در نجف به همین محدود نشد و علاوه بر نادیده گرفتن ایشان از سوی برخی ، اقداماتی نیز برای از رونق افتادن درس خارج امام در نجف در جریان بود. مرحوم آیت ا... سید عباس خاتم یزدی - که از اعضای اصلی حلقه نزدیکان و شاگردان مهم امام در نجف بود - از مرحوم آیت ا... سید محمد روحانی به عنوان شاخص ترین کسانی یاد می کند که تلاش های او برای کاهش تعداد طلاب شرکت کننده در درس امام مؤثر واقع شد.^{۲۷} فضای رقابتی حوزه های علمیه عراق (نجف و کربلا) تا حدودی توانست حاشیه امنی برای امام ایجاد کند^{۲۸} و ایشان با برخوردهای محترمانه ای که با دیگر بزرگان عراق داشت ، مانع از تشدید اختلافات می شد. با این حال تحریکات رژیم شاه از یک سو و تندروی های برخی از طلاب انقلابی حامی امام سبب می شد که گاهی تنش هایی در سطوح عالی حوزه پیش آید. جعل سند علیه مرحوم آیت ا... سید محمد روحانی - که از برجسته ترین شاگردان مرحوم آیت ا... العظمی خویی و از علمای برجسته نجف بود - به منظور وابسته جلوه دادن وی به رژیم پهلوی ، یکی از اقدامات غیر اصولی و تندورانه برخی طلاب انقلابی بود که بر تیرگی روابط جریان انقلابی حامی امام با بزرگان نجف افزود.^{۲۹} با درگذشت آیت ا... العظمی حکیم که او هم چندان گرایش به منش سیاسی امام خمینی نداشت^{۳۰} تلاش ها برای تثبیت مرجعیت امام خمینی و آیت ا... العظمی سید ابوالقاسم خویی منجر به شکل گیری رقابتی سنگین در نجف شد. گرایش برخی از بزرگان و فعالان حوزوی آن روزگار همچون آیت ا... سید محمد باقر

۲۳- مجموعه اسناد و نامه های مرحوم آیت ا... العظمی میلانی به کوشش فرزند وی

۲۴- هاشمی رفسنجانی ، دوران مبارزه ، جلد ۱، ص ۱۸۸ و نیز خاطرات آیت ا... منتظری ، جلد ۱، ص ۲۵۴

۲۵- کوثر (مجموعه سخنرانی های امام خمینی) ، جلد ۱، مقدمه از احمد خمینی، ص ۳۱ مقدمه ، نشر مؤسسه تنظیم و نشر

آثار امام خمینی

۲۶- مجموعه آثار یادگار امام ، جلد ۱، صص ۳۴۵ الی ۳۴۷

۲۷- خاطرات آیت ا... خاتم یزدی ، ص ۸۲

۲۸- همان ، صص ۱۶۹ الی ۱۷۵

۲۹- نهضت امام خمینی ، نوشته حمید روحانی ، جلد ۳، ۹۲۱ و ۹۲۲

۳۰- خاطرات آیت ا... خاتم یزدی ، ص ۹۴

صدر و امام موسی صدر به سمت آیت... خویی، باز هم بر مرزبندی‌ها افزود و با وجود تلاش‌های امام در جهت تلطیف اوضاع، خود به خود بر اختلافات افزوده می‌شد. از سوی دیگر با تشدید فعالیت‌های سیاسی امام در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، علمای محتاط و سیاست‌گریز نجف زاویه‌های بیشتری با امام پیدا می‌کردند و تلاش‌های معتمدینی چون مرحوم شیخ نصر... خلخالی هم سودی نداشت... قوی‌ترین جریان‌های نجف که آیت... العظمی خویی و آیت... شیخ حسین حلی آنها را نمایندگی می‌کردند، با امام از نظر مبانی فقهی و رفتار سیاسی سازگاری چندانی نداشتند و امام نیز متقابلاً منتقد آنها بود. امی بینیم که چگونه علمای شیعه با تفکرات وی مخالف بوده‌اند. خمینی مباحث کتاب "مبانی [بدعت] ولایت فقیه" خود را در نجف رونمایی کرده بود که به خاطر آن مستوجب تکفیر بود، اما به سبب ازدحام اراذل و اوباش از میان معلمان گرد او، علما توان برخورد شایسته با او را نداشتند. خمینی در پیام منشور روحانیت درباره مخالفت روحانیت سنتی با ایدئولوژی و بدعت خود می‌گوید: «در شروع مبارزات اسلامی اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است... خون‌دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید... ترویج تفکر شاه سایه خداست و یا با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد و اینکه ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم و یا جواب خون‌مقتولین را چه کسی می‌دهد و از همه شکننده‌تر، شعار گمراه‌کننده حکومت قبل از ظهور امام باطل است و هزاران «*إن قُلت*» دیگر، مشکلات بزرگ و جانفرسای بی‌بند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات جلوی آنها را گرفت؛ تنها راه حل، مبارزه و ایثار خون بود که خداوند وسیله‌اش را آماده نمود(!) علما و روحانیت متعهد سینه را برای مقابله با هر تیر زهرآگینی که به طرف اسلام شلیک می‌شد آماده نمودند و به مسلخ عشق آمدند... در آن زمان روزی نبود که حادثه‌ای نباشد. ایادی پنهان و آشکار آمریکا و شاه به شایعات و تهمت‌ها متوسل شدند حتی نسبت **تارک الصلاة و کمونیست و عامل انگلیس** به افرادی که هدایت مبارزه را به عهده داشتند می‌دادند. واقعاً روحانیت اصیل(!) در تنهایی و اسارت خون می‌گریست... همه اینها نتیجه نفوذ بیگانگان در جایگاه و در فرهنگ حوزه‌هاست(!) و برخورد واقعی هم با این خطرات بسیار مشکل و پیچیده است.» (صحیفه امام، جلد ۲۱، ص: ۲۸۲)

آیت... خاتم یزدی به یاد می‌آورد که امام تنها دو بار از مراجع نجف علناً گلایه کرد و هر دو بار نیز گلایه وی متوجه آیت... خویی بود.^{۳۱} بین جریان وابسته به شهید آیت... سید محمد باقر صدر که به حزب الدعوة مشهور بود با حامیان امام خمینی نیز اختلافاتی وجود داشت که هنوز هم پابرجاست و حتی ده سال پیش در جریان انتصاب آیت... هاشمی شاهرودی به ریاست قوه قضائیه این اختلافات سر باز کرد و آیت... یوسف صانعی و حجت الاسلام محتشمی پور علناً با این انتخاب به دلیل حضور فعال آیت... هاشمی شاهرودی در حلقه حزب الدعوة انتقاد کردند. در **خاطرات علی اکبر محتشمی پور** که از طلاب انقلابی عصر حضور امام در نجف بوده است، می‌توان شواهد فراوانی از این اختلافات را پیدا کرد. دیگر مشکل طلاب انقلابی حامی امام در نجف با جریان وابسته به آیت... سید محمد شیرازی و کربلایی‌ها بود. با وجودی که مرحوم آیت... شیرازی هنگام ورود امام به کربلا استقبال بسیار خوبی از ایشان به عمل آورد، اما پس از رحلت آیت... العظمی حکیم و طرح مرجعیت آیت... شیرازی از سوی کربلایی‌ها این روابط تیره و سرد شد... اما دامنه این سردی و تیرگی به انقلابی‌های نجف هم رسید و تبعات آن تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران هم ادامه داشت و هنوز هم این تنش‌ها پابرجاست. امام در دوران اقامت در نجف فقط با نجفی‌ها رو به رو نبود، بلکه حوادث ایران و اختلافات باسابقه دوره حضور ایشان در قم هنوز هم پیامدهای خود را در داخل و خارج کشور نشان می‌داد. در این دوران دو مسأله جنجالی کتاب شهید جاوید و آثار دکتر شریعتی توانسته بود اختلافات جدی میان طیف حامی امام با دیگر علمای قم ایجاد کند. نویسنده کتاب

۳۱- خاطرات آیت... خاتم، ص ۱۳۷

شهید جاوید از حامیان و شاگردان مهم امام بود و این کتاب نیز نزدیکی فکری زیادی با اندیشه های امام داشت. [صالحی نجف آبادی، نویسنده این کتاب، با چشم پوشی از تمامی اخبار و احادیث متقن از پیامبر (ص) درباره شهادت امام حسین (ع) در کربلا، مدعی شده که امام حسین (ع) بدون آگاهی از سرنوشتشان، تنها به منظور تلاش برای تشکیل حکومت به سوی کوفه حرکت نمودند! البته این نوع تفکر وی تعجب انگیز نیست زیرا نظر استادش خمینی نیز همین بود. دکتر شریعتی نیز توانسته بود با درخشش خود بسیاری از طلاب انقلابی حامی امام را جذب کند. ولی امام که از عواقب هرگونه موضع گیری به سود یا زیان این دو نویسنده آگاه بود، اگرچه تلویحاً مواضع خود را بیان می کرد، اما از هرگونه حمایت یا محکومیت علنی پرهیز کرد و نشان داد که به خوبی از تدبیر اوضاع برمی آید.^{۳۲} پرواضح بود که هرگونه حمایت امام از دکتر شریعتی یا آیت... صالحی نجف آبادی می توانست شدیدترین شکاف ها را در حوزه های علمیه ایجاد کرده و کار را بر انقلابیون دشوارتر کند. [نویسنده اینجا با اطلاع کافی ندارد و یا مغرضانه می گوید. خمینی از کتاب "شهید جاوید" علناً دفاع کرده بود.] **با خروج امام از عراق و عزیمت ایشان به پاریس، آثار مرزبندی های دوران ۱۳ ساله حضور امام در نجف پایان نیافت و با ابعاد دیگری به ایران و حکومت جدید منتقل شد. حامیان آیت... خویی و آیت... شیرازی در کنار حامیان آیت... شریعتمداری مرزبندی خود را با اندیشه های امام حفظ کردند... [برای آگاهی از میزان تضاد ایدئولوژی خمینی با تفکر علمای بزرگ تشیع، تیتراژ "چرا فقیهان نباید حکومت کنند؟" را مطالعه نمایید.]**

تعلق خاطر خمینی به سران متصوفه

خمینی از سرسپردگان محی الدین ابن عربی بود و آراء و نظرات خمینی در آثارش، ۹۸ درصد منطبق بر نظرات ابن عربی است. ابوبکر بن عربی، مشهور به "محی الدین" یک صوفی زندق و ملحد بوده که در فصوص الحکم خود می نویسد: "من در مکاشفه، شیعیان را به صورت خوک دیدم." اعتقادات ابن عربی درباره خداوند بسیار نزدیک است به اعتقادات مذهب هندو و شاید این امر در ارادت خمینی نسبت به او بی تأثیر نبوده باشد. خاطرنشان می سازد که صوفیه که منکر ولایت امامان آل محمد (ص) و مدعی مقام معنوی ایشان هستند [چنان که حکام و سلاطین مدعی مقام دنیوی امامان هستند] رسماً مورد لعن امامان معصوم قرار گرفته اند. **سران صوفیه از سوی خلفای عباسی برای مخالفت با امامان آل محمد (ص) حمایت می شدند.** امام هادی (ع) درباره آنها فرمود: «به این فریبکاران که خلفای شیطان و تخریب کنندگان ستونهای دین هستند اعتنا نکنید. آنها اظهار زهد می کنند برای تن پروری و شب زنده داری می کنند برای صید چارپایان و گرسنگی می کشند تا رام کنند چارپایانی را برای پالان نهادن. لاله آلا الله نمی گویند مگر برای فریب مردمان. اندک نمی خورند مگر برای پرکردن ظرف های بزرگ و ربودن دل نادانان. با مردم سخن می گویند برای تظاهر به محبت خدا و ایشان را آرام آرام و نهان در چاه ضلالت خود می افکنند. اورادشان رقصیدن و دست زدن است و اذکارشان آواز خواندن. پیروی نمی کنند این فرقه را مگر سفیهان و باورمند نمی شوند به آنان جز کم عقلان. پس هر کس به زیارت یکی از اینان رود یا بر سر قبر یکی شان به قصد دعا و زیارت بایستد، به زیارت شیطان و عبادت بتان رفته و هر کس یکی از ایشان را یاری کند همانند این است که یزید و معاویه و ابوسفیان را یاری کرده باشد.» پس یکی از یاران امام (ع) سؤال کرد: حتی آنانی از ایشان که به حق شما معترف باشند؟ امام پاسخ فرمود: «کسی که به حقوق ما معترف باشد در راه عقوق ما قدم نمی نهد و با ما به مخالفت نمی پردازد. به درستی که آنها پست ترین طوایف صوفیه خواهند بود و صوفیه همگی از مخالفان ما هستند و راه آنان غیر از

^{۳۲} - باید خاطرنشان ساخت که تیراژ کتابهای علی شریعتی در دوره صدارت شریف امامی به یک میلیون رسید و این آثار بود که خمیرمایه انقلاب را تشکیل داد. شریعتی حرف نو می زد و خمینی که خود نیز حرفی نو از نوع دیگر داشت و هر نوع سنت شکنی را زمینه ساز بدعت گذاری آینده خود می دانست هیچ گاه با وی مخالفت نکرد. پس از استفاده از آثار شریعتی در انگیزش جوانان برای انقلاب، او که صاحب تیراژ "اسلام منهای روحانیت" بوده و از موانع جدی بر سر راه حکومت روحانیت به شمار می رفت حدود یک سال پیش از پیروزی انقلاب، به مرگ مشکوکی در لندن درگذشت.

راه ماست و هم ایشانند مجوس و نصارای این امت.^{۳۳} امام حسن عسکری (ع) درباره مردم آخرالزمان فرمود: «و علمایشان شریترین خلق خدا در زمین هستند زیرا به فلسفه و تصوف تمایل دارند.» خمینی و اعوانش، سران صوفیه چون ابن عربی و مولوی (صوفیان سنی بی اعتقاد به شریعت و دشمنان سرشناس تشیع) را در ایران احیاء نمودند. خمینی در نامه به گورباچف وی را به مطالعه آثار ابن عربی و ملاصدرا توصیه می کند. حال ببینیم آثار ابن عربی که خمینی بر آن شرح می نویسد و گورباچف را به مطالعه آن توصیه می کند چیست؟ به عنوان یک نمونه، ابن عربی در "فصوص الحکم" خود (که ادعا می کند بر او وحی شده است!) درباره گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل در زمان غیبت حضرت موسی (ع) و خشم شدید آن حضرت پس از بازگشت و آگاهی از این امر، می نویسد: خشم حضرت موسی به سبب گوساله پرستی قوم خود نبود بلکه به سبب محدود شدن آنها به پرستش تنها یکی از جلوه های خداوند بود! یعنی چرا آنها تنها گوساله را پرستیده اند، بلکه باید هر چیز که چشمشان بر آن افتد را بپرستند! (البته ابن عربی توضیح نمی دهد که چرا اگر گوساله پرستی بنی اسرائیل گناه نبود خداوند امر به کشتار در میان آنها کرد؟) از نظر ابن عربی و دیگر معتقدان به وحدت وجود، بین خدا و مخلوقاتش اتحاد وجود داشته و خدا در مخلوقات حلول دارد. و در واقع خدا هیچ چیز نیافریده، بلکه اشیاء همه تجلیات ذات خدا هستند و از آن رو که غیر از خدا هیچ چیز وجود ندارد پس هرکس که در برابر بتی سجد می کند در واقع در برابر خدا سجد کرده است! [خمینی در کتاب "تعلیقات علی شرح فصوص الحکم" خود دقیقاً این کفریات را تأیید می کند!] **این لبّ کلام وحدت وجود است که اگر خوب در آن دقت و تعمق شود می رسد به اینک: "همه چیز خداست!" و نهایتاً خواهد رسید به اینک: "خدایی وجود ندارد!"** این در حالی است که پیشوایان معصوم آل محمد (ص) وحدت وجود را "کفر" دانسته اند. ابن عربی که بنیانگذار این ایده شیطنی است خود را "خاتم الاولیاء" می خواند(!) که این از القاب خاص امام زمان است. این شاگرد ممتاز شیطان حماقت و وقاحت را به جایی رساند که درباره آیه لعن ابلیس در قرآن پس از ترمّد از امر الهی مبنی بر سجده بر آدم (ع) گفت: مقصود از این لعن، ارتقای درجه و مقام است و قهر محبوب از شدت علاقه است، زیرا شیطان حاضر نشد بر غیر خدا سجد کند! ابن عربی درباره "فتوحات مکیه" خود نیز مدعی است که: "خدا خود آن را بر من املاء کرده است!" سطر سطر آثار ابن عربی کفر محض است که برای تحمیل آن به دیگران و عوام فریبی، در آن از آیات و روایات استفاده کرده است. عالم نمایان هم مسلک ابن عربی برای نهان ساختن کفر این مطالب، در آثار خود از عبارات غامض و پیچیده استفاده کرده و هرکس که این کفریات را زیر سؤال ببرد از سوی ایشان متهم به جهل و نادانی می شود. آنها برای گریز از احادیث لعن صوفیه توسط امامان، از عنوان "عرفان" به جای "تصوف" استفاده می کنند. خمینی از نظر عقیدتی یک "صوفی" بود و تنها اغراض سیاسی سبب شده بود که از باب فقاهت وارد شود.^{۳۴} ملاصدرا نیز کسی بود که به سبب اندیشه های الحاد آمیز، از سوی علمای بزرگ شیعه طرد و تبعید گشته بود. در جای جای مثنوی مولوی نیز [که خامنه ای آن را "اصول اصول دین ما" می خواند و کتابخانه ها و کتابفروشی ها در ایران مملو از آن است] تخطئه تشیع با بیان احادیث جعلی خلفای غاصب و تعریف و تمجید از این خلفا، زیر سؤال بردن حرکت امام حسین در عاشورا^{۳۵} و انکار مهدویت، و داستانهای مستهجن و کلمات بسیار زشت به چشم می خورد. باید توجه داشت که مکتوبات صد در صد دروغ، خریدار ندارد بنا بر این همواره دروغ ها در لابلاهی سخنان راست عرضه می شود. مثنوی نیز خالی از این قاعده نبوده است [رجوع کنید: "نقد مثنوی" (قابل دانلود در اینترنت)]. نویسنده که خود زمانی از مجذوبان

^{۳۳} - حدیقه الشیعه - سفینه البحار، ج ۲ - البدعه و التحرف

^{۳۴} - خمینی پس از پیروزی انقلاب در نامه ای به محمدی گیلانی، به او دستور داد که متعرض "سلطان حسین تابنده" (قطب سابق درویش گنابادی) نشود گرچه وی سابقه همکاری با رژیم پهلوی را داشت. از منسوبان به بیت خمینی نقل شده است که: «امام در حقیقت درویش بودند، اما این امر را آشکار نمی کردند.»

^{۳۵} - مولوی با بلاهت درباره آن حضرت می سراید: کورکورانه مرو در کربلا تا نیفتی چون حسین اندر بلا. گویی که آن "خلیفه خدا در زمین" که تمامی حرکات و سکناتش منطبق بر اراده و رضایت الهی است و با جنبش خود آخرین دین خدا را از تحریف حفظ فرمود، از ماهیت حرکت و عاقبت امر خویش آگاهی نداشتند!

مثنوی و صوفیه بوده است باید خاطرنشان سازد که گرچه طریق تصوف و سایر "عرفان های کاذب" ممکن است در ابتدای سیر و سلوک راهگشا باشند، اما برای رسیدن به مدارج حقیقی و وصول، راهی جز راه محمد(ص) و دوازده جانشین معصوم آن حضرت وجود ندارد. وصول امروز تنها از راه "امام مهدی" ممکن است.

« به زودی زمانی می آید که چهره مردمان شاد و خندان است ولی قلب هایشان تیره و کدر ، سنت در بین ایشان بدعت است و بدعت در بین ایشان سنت ، مؤمن بین ایشان حقیر است و فاسق ارجمند ، حاکمانشان نادان و ظالمند و علمایشان ایستاده بر دروازه های گمراهی ، ثروتمندانشان زاد فقرا را به سرقت می برند و کوچکانشان بر بزرگان مقدم می شوند ، هر نادانی نزد ایشان آگاه به شمار آید... بره را از گرگ نشناسند ، علمای ایشان شریبترین خلق خدا بر روی زمین اند زیرا به فلسفه و تصوف گرایش دارند ، به خدا سوگند ایشان اهل عدول و تحریف اند ، در محبت مخالفان ما زیاده روی می کنند و شیعیان و دوستداران ما را گمراه می سازند ، اگر به مقامی برسند از رشوه گیری سیر نمی شوند و اگر به خواری افتند خدای را از روی ریا عبادت می کنند ، آگاه باشید که ایشان راهزنان مؤمنان و دعوت کنندگان به سوی آئین ملحدانند ، پس هرکس ایشان را درک کرد باید از ایشان برحذر باشد و دین و ایمانش را صیانت کند.»^{۳۶}

امام حسن عسکری(ع)

طرح تأسیس مدرسه ای جدید در قم با هدف پرورش آخوندهای مرتد^{۳۷}

آیتا... حاج شیخ عبدالکریم حائری با گردآوردن مدرسین بسیار و تنظیم دروس و یکپارچه کردن آنها این مدرسه را حیات دوباره ای بخشید آن سان که از او به عنوان "مؤسس حوزه علمیه قم" یاد می شود... اگرچه حوزه علمیه قم کانون اصلی مبارزات خمینی بود اما او نیک یافته بود که برای حرکتی تازه باید کانونی تازه ایجاد کند و همین کمبود بود که به اطرافیان خود گفته بود: « باید مدرسه ای امروزی بنا کنیم.» همین نیاز بود که نهایت در سال ۱۳۴۱ یعنی یک سال قبل از حادثه ۱۵ خرداد یکی از شاگردان و نزدیکان فکری و مبارزاتی خمینی یعنی "محمدحسین بهشتی" مأمور گردید تا حوزه ای را تأسیس کند... خمینی ، بهشتی و دیگر پایه گذاران این مدرسه یافته بودند که اگر می خواهند مبارزه سیاسی خود را آغاز کنند باید دنبال "به نظم درآوردن حوزه علمیه بی نظم" و "تشکیلاتی نمودن" آن باشند. **این همان هدفی بود که خمینی بنا داشت تحت عنوان طرح اصلاح حوزه ، به آیت ا... بروجردی تحمیل کند و وی زیر بار نرفت و گفت: از کجا بدانم که قصد اصلاح دارید؟** این بود که در مدرسه حقانی متون و کتاب های درسی حوزوی که شاید ده ها سال بود که به روش سنتی در حوزه های علمیه تدریس می شد را مورد پالایش قرار دادند و با استفاده از الگوی نظام آموزش و پرورش ، سیستم حضور و غیاب بر سر کلاس های درس ، زنگ تفریح نظارت دقیق و منظم بر طلاب و اساتید ، اضافه کردن ورزش به ساعات آموزشی و همچنین تدریس برخی دروس غیر حوزوی ، خواندن روزنامه و استفاده از رادیو (که در آن زمان از سوی علمای ارشد منع می شد و توسط طلاب همگی نوعی هنجارشکنی در آن دوران به حساب می آمد) از جمله وجه تمایزهای این حوزه علمیه بود. با آنکه تأسیس این حوزه به اشارت آیتا... خمینی و پیگیری محمدحسین بهشتی بود اما به دلیل آنکه بهشتی عازم آلمان بود تا مدیریت "مرکز اسلامی هامبورگ" را بر عهده بگیرد علی قدوسی مدیریت این مدرسه را بر عهده گرفت ، قدوسی از همان

^{۳۶} - حدیقه الشیعه ، ص ۵۶۴

^{۳۷} - برگرفته از "مصباح یزدی و هزارتوی حلقه حقانی" نوشته امیرفرشاد ابرهیمی، از اعضای جدا شده انصار حزب ا... (خلاصه شده).

ابتدای مدیریت وسواس و دقت بسیار بالایی را برای گزینش طلبه‌ها در این مدرسه به خرج می‌داد. او شاید از معدود روحانیون پیرامون آیت‌... خمینی بود که مسئله "کادر سازی" و "تشکیلات" را در دستور کار خود قرارداد، علی‌معلی یکی از طلاب مدرسه حقانی که سال ۴۸ به این مدرسه راه یافته بود، انگیزه حقانی را از این امر این‌گونه ترسیم می‌کند: « کادر سازی به منظور مطالعه اسلام به عنوان یک حکومت دینی و تربیت نیروهای مبارز برای ایجاد حکومت اسلامی و مدیریت آن، از انگیزه‌های آنان بود.» اندک زمانی پس از پیروزی انقلاب، آیت‌... خمینی در حکمی، قدوسی را مأمور ستاد انقلاب اسلامی مستقر در قم نمود و همچنین طی فرمانی وی را مسئول ساخت تا دادگاه‌های انقلاب اسلامی را تشکیل و کار محاکمه وابستگان به نظام پهلوی و مخالفین انقلاب اسلامی را آغاز نمایند و بعد از آن نیز وی در همان دادگاه متصدی مقام قضاوت شده و سپس به عضویت در شورای عالی قضایی و دادستانی کل انقلاب و همچنین دادستانی کل کشور درآمد، با همین انتصاب بود که قدوسی در دادگاه‌های انقلاب اسلامی و همچنین دادسراهای نظامی و شورایی عالی قضایی کشور در کنار دیگر همراه خود محمدحسین بهشتی بسیاری از دانش‌آموخته‌های مدرسه حقانی را وارد امور قضایی نظام نوپای جمهوری اسلامی نمود. افرادی همچون: رازی، محسنی‌اژه‌یی، معادخواه، فلاحیان، روح‌... حسینیان، مصطفی پورمحمدی و...

حکومت دیو بر ایران آخرالزمان در پیشگویی های زرتشت

هنگامی که زرتشت از اهورامزدا از سرنوشت ایران در آخرالزمان می‌پرسد، اهورامزدا ابتدا از یک دوره سیاه و پر مصیبت چیرگی شیطان و دیو بر ایران یاد می‌کند و سپس نوید ظهور سوشیانس [منجی بزرگ جهانی] را می‌دهد: « ای سپیتامان زرتشت، چون هزاره سر آید پست ترین هنگام آید و **دیو کین** ظاهر می‌شود و تمامی مردم سیاه پوش شوند. آن دیوان خشم، زین سیاه دارند و موی ژولیده و آشفته^{۳۸} و از پست ترین نژاد هستند. آنها به یاری **سحر و جادو**، ده های ایران را که من آفریدم ویران کنند و همه چیز را بیالایند و دین و پیمان و شادی و راستی را از بین ببرند و **دین من به نیستی** رسد. آنان فریفتار بوده و بد دین ترین مردم هستند زیرا آنچه را که گویند نکنند. این ده های ایران که من اورمزد آفریدم به آز و دروغ و فریب برکنند. مهر پدر را از پسر و برادر را از برادر بگیرند. در آن هنگام **کم آبی و خشکسالی** آید. ابرهای بدون باران ظاهر شوند و آب رودها و جویبارها بکاهد. جشن‌های نوروز و مهرگان کنار گذاشته شوند. عده ای از مردم ایران در دنیا آواره گردند. در آن هنگام دار و درخت بکاهد و هنر و نیروی مردان کم باشد و آرم و سپاس از نان و نمک ندارند. در آن دوران بد، یک مرغ را از فرد دیندار گرمی تر دارند. مردم گمان می‌برند که نیکوکارند اما از ردیلت و گمراهی و خشم و آز در راه دوزخ اند. در آن دوران بد، شایسته باشد که دو مرد عبادت کنند تا دین به نیستی و نزاری نرسد، چون از صد، از هزار، و از ده هزار، یکی باشد که به دین‌گرو و آن نیز که بگردد کار دین انجام ندهد. **ارجوع کنید: "دین فطری چیست؟"** و اندر آن هنگام سخت ای سپیتامان زرتشت، آن پست ترین بندگان به خداوندی ده های ایران روند و بهدینان پس از آن نتوانند پاکی خود حفظ کنند. بزرگان و دانشمندان دین به شکستگی و بندگی رسند و بندگان پست به بزرگی و فرمانروایی رسند. **مردمان گفتار دینداران را دروغ پندارند و گفتار مردم پست و طعنه زنان و دلکان و فتوادهندگان به ناحق را باور کنند.** بدان سوگند دروغ خوردند و شهادت دروغ دهند و بر من اورمزد ناسزا گویند. **از پنج گناه مردم، سه گناه را پیشوایان و پیروان دین کنند** و نیکان را دشمن باشند و عبادت مقبول انجام ندهند و از دوزخ بیم نداشته باشند. صدقه ندهند و آن که دهد باز پس ستانند. در آن هنگام همه آزرست و ناسزا دین باشند. مردم از زندگی به تنگ آمده و مرگ خویش را از من خواهند و خردسالان و جوانان بیمناک بوده و ایشان را هوای بازی و رامش از دل برنیايد. **و از هر ده نفر مردم ایران، نه نفر به سوی باختر (غرب) تباه شوند و به سبکی و آلودگی رسند...** ای سپیتامان زرتشت، چون هزاره به پایان رسد، سپندارمذ [فرشته موکل بر زمین] **گنج‌های فراوان و نهان**

^{۳۸} - موهای ژولیده تحت عمامه ها!

در زیر زمین ایرانشهر را هویدا می کند [نفت] و فرمانروایی ایرانشهر به دست انیران [غیر ایرانی و ضد ایرانی] افتد و آنان چنان بد حکمرانی کنند که **کشتن مرد نیکوکار پرهیزگار و کشتن مگس در چشمشان یکسان باشد** و آبادی و ده و دودمان و مال و دسترنج و قنات و رود و جویبار مردم ایران به این بیگانگان رسد و **چشم حریص شان از مال پر نشود** و اموال گرد آورند و زیر زمین نهان کنند و **بسا نابکاری ها از غلامبارگی و زن بارگی و هوی پرستی و اعمال نکوهیده بسیار کنند**. آنگاه مردم ایران در رنج و سختی و عذاب خواهند افتاد، چنان رنجی که حتی در زمان ضحاک و افراسیاب تورانی نیز دیده نشده چه در زمان آنان مردم بهتر می زیستند و ایشان را رنج دشمنی از اهریمن و دیوان کمتر بود. **در آن نه هزار سالی که من اورمزد به مردم دادم هیچگاه این سختی به مردم نرسیده باشد**. زندگی مردمان کوتاه و با فقر و بی چیزی همراه است. **ایران کاملاً ویران می گردد**. به مردم بگو که ایشان باید به امید معاد و رستگاری روح خویش، رنج و زیان و دشمنی این دیوپرستان را بر خود هموار نموده و بردباری کنند. ای سپیتامان زرتشت، به تو نیز این گویم: کسی که جویای خواهش تن باشد، رستگاری روح نتواند چرا که تن سیر و فربه و روح نزار و گرسنه در دوزخ خواهد بود. کسی که جویای رستگاری روح باشد، در دنیا شکسته و فقیر باشد اما روحش فربه در بهشت. [به این حقیقت در آخرین کتاب آسمانی بدین صورت اشاره شده است: « پس کسی که طغیان کرده و حیات دنیا را برگزیند، به تحقیق که دوزخ اقامتگاه اوست و اما کسی که از مقام پروردگار خود بترسد و نفسش را از هوی نهی نماید، به تحقیق که بهشت اقامتگاه اوست» (سوره نازعات؛ ۴۱-۳۷) تضعیف نفس انسان و مقهوریت شهوات جسمانی، سبب تقویت روح انسان می شود و بالعکس. مشخصه اصلی تمایز انسان و سایر موجودات زمینی "کنترل شهوت و خشم" است. روح انسان با مهار هر انگیزش شهوانی یا غضبی، درجات بلندی را در عالم قدس پیموده و به خداوند نزدیک می گردد. امیر مؤمنان (ع) می فرماید: « هر که نفس خود را در لذت رها کند، بدبخت می گردد.» وجود انسان در دنیا و سرنوشت ابدی او در "تقابل دائمی عقل و شهوت" و انتخاب میان این دو خلاصه شده است.]

هزاره سر آید به ایران زمین	دگرگون بود کار و شکل همین
بود حکمرانی آن دیوکین	که دین بهی را زند بر زمین
چو آید به گیتی نشان سیاه	دگرگون شود ساز و آیین و راه
جز آرز و نیاز و بجز خشم و کین	نبینی تو با خلق روی زمین
بجز راه دوزخ نوزند هیچ	نبینی کسی کو بود دین بسیج
بسی نعمت و مال گرد آورند	مر آن را به زیر زمین گسترند
نیامد کسی را چنان رنج و تاب	به هنگام ضحاک و افراسیاب
ز هر جانب آهنگ ایران کنند	به سم ستورانش ویران کنند

رستاخیز خونین ملت ایران: پس از ابراز ناراحتی زرتشت از اخبار این وقایع شوم و وحشت انگیز، اهورامزدا می گوید که وی بیشتر از زرتشت ایران را دوست دارد و هرگز اجازه نخواهد داد که سرزمین اهورایی اش در چنگ دیو باقی بماند. اهورامزدا درباره **ظهور ناجی ایران که از سرداران سوشیانس یا "منجی بزرگ جهانی" است** می فرماید: « هرگاه نشان سیاهی در خراسان پیدا شود و هوشیدر به دریاچه فرزندان زاییده شود، در سی سالگی با من سخن گوید و شبی که ظاهر شود ستاره از آسمان فرو آید و پدر او بمیرد. آنگاه با سپاهی بی شمار از هند و چین [از سوی شرق] به ایران بتازند... لشگر بی شمار پادشاه از جانب سیستان و پارس و خراسان آیند و با دیوان خشم بجنگند و گرگ دو پا و دیوان چرمین کمر

را بکشند و سپاه بی شماری به جایگاه دیوان بتازند و آنچنان کشتاری کنند که هیچ دشمنی تا آن زمان ندیده باشد. ای سپیتامان زرتشت ، چون زمان دشمن سر آید در یک شب تباہ خواهد شد و این ده های ایران که من اورمزد بیافریدم دوباره آباد شوند. پشتون درخشان خواهد آمد و می گوید: **کشته باد دیو، کشته باد دروغ** ، و او را صد و پنجاه مرد پیرو دین همراهی می کنند. نزدیک ارون رود سه جنگ بزرگ باشد.^{۳۹} سپس سوشیانس [منجی موعود] بیاید و فریدون بر ضحاک پیروز شود و زمین از دیوان پیرو اهریمن پاک شود و شادی و رامش و سرور با ایرانیان باشد.»^{۴۰}

ز هرمز دادار پیروزگر	بپرسید زرتشت بار دگر
چگونه شود دیو ناپاک پست	سیه جامه را کی نماید شکست
که ای مرد دیندار انده مدار	بدو گفت دادار پروردگار
پدید آید از چند گونه نشان	چو هنگام ایشان شود در جهان
شود چون شب داج تاریک و تار	زمین خراسان ز نم و بخار
ستاره فرو بارد از آسمان ^{۴۱}	نشان آن که چون آید اندر جهان
چو آید به وقت و به هنگام گاه ^{۴۲}	بر آید نشان از خراسان سپاه
شه نامور سوی ایران زمین	بسی لشگر آرد ز هند و ز چین ^{۴۳}
یکی لشگر آرد عجب بیکران	ز پارس و خراسان و از سیستان
بسی کشته گردند مردان نام	به ایران بباشد سه جنگ تمام
أ با نره دیوان پرخاشگر	شود اهرمن جنگ را چاره گر
بسی خسته و کشته در کارزار	شود لشگر دیو ناپایدار
که بهرام خواند ورا خاص و عام	بیاید پس آن مرد فرخنده نام
جهان را رهاند از آن گمراهان	بگیرد سر تخت و تاج شهبان

در جاماسب نامه نیز از قول جاماسب (از شاگردان زرتشت) آمده است: « چون هزاره به سر آید مردمانی در ایران پدید آیند دروغگو و پیمان شکن که با یکدیگر رشک و کین کنند [رقابت شدید مسئولان نظام با یکدیگر برسر مال و مقام] و تمام ایران را به بیگانه [هندی] بسپارند. گنج های فراوان نامرئی در ایرانشهر پیدا شده [نفت] و در اختیار

^{۳۹} - احتمالاً جنگ ایرانیان با لشگریان "سفیانی" است که با استفاده از هرج و مرج داخل ایران ، قصد تجاوز به کشور را نموده اند.

^{۴۰} - هفتم بهمن یشت

^{۴۱} - موشکباران شبانه...؟

^{۴۲} - درست در هنگامی می آید که موجودیت کشور در معرض نابودی کامل است.

^{۴۳} - شاید شیعیان واجد شرایط منطقه هند و چین نیز به اشاره حضرت ولی عصر به سوی لشگر خراسانی بشتابند.

انیران [دشمن ایرانیان] قرار گیرد. آزادگان ایرانشهر در رنج و سختی زندگی خواهند کرد و مردمان به مرگ خود راضی باشند. کار به جایی رسد که فرزندی را که زاینده بفروشند و پسر مادر را زنده و برادر بر برادر رحم نکند و برای کسب خواسته های خود با یکدیگر درگیر شوند و مردمان به دغلكاری و نابکاری گردند و مزه راست ندانند. مردان زن صفت که ناپدید بودند در ایرانشهر هویدا می شوند و دروغ رواج می یابد. آب و هوای ایرانشهر رو به آشفستگی و سرما و گرمای سخت می رود و نباتات کم شود. از آن پس زمین لرزه پدیدار شود و ویرانی ها به بار آورد. باران بی موقع و بی فایده باریدن می کند. سوار پیاده شده و پیاده سوار می شود و روزگار به دست ناهلان و نابخردان گذرد. مردان به دلقکی و لوده گری و ریاکاری روی آورده و دلاوران کم شوند. نابکاری گسترش یافته و قلب ها چون سنگ شود و سرداران نابکار و نالایق روی کار آیند. پادشاهی و فرمانروایی ایران به دست انیرانی افتد که در ظاهر بسیار دین مدار هستند.»

جاماسب همچنین درباره ظهور "منجی بزرگ جهانی" می گوید: « پیامبر عرب خاتم پیامبران خواهد بود و دین او اشرف ادیان است و کتاب او همه کتابهای آسمانی پیشین را باطل کند و دولتش پادشاهی عجم را بر باد دهد و دین مجوسی را زایل کند و آتشکده ها را خراب کند و از فرزندان دختر آن خورشید جهان ، به حکم خداوند کسی پادشاه دنیا شود که آخرین جانشین آن پیامبر باشد و در مکه ظهور کند و دولت او تا روز رستاخیز امتداد یابد و پس از سلطنت او دنیا به پایان رسد. او اهریمن بزرگ که بنده عصیانگر خداوند باشد را بگیرد و در حبس کرده و سپس بکشد و نام مذهب حق او "برهان قاطع" باشد و خلاق را به سوی پروردگار دعوت نماید و همه پیروان اهریمن و تبهکاران را به قتل رساند و ظهورش در پایان دنیا باشد. پس خروج کرده و به جنگ برخیزد و [نظام] دجال را نابود سازد. سپس قسطنطنیه را بگیرد و علم دین خدا را در آن برپا سازد و عصای سرخ رنگ شبانان با هودار [موسی (ع)] و انگشتر و دیهیم سلیمان با او باشد و همه جهانیان را به یک دین درآورد و دین زرتشتی باقی نماند و پیامبران خدا و حکیمان و جتیان و همه گونه های جانوران و ابرها و بادها و مردان سپید روی در خدمت او باشند.»

"دین فطری چیست؟" پیامبر خاتم (ص) فرمودند: « هر کودکی بر فطرت اسلام (حقیقی) زاده می شود و این پدر و مادر هستند که او را یهودی یا نصرانی می کنند.» اصول دین فطری "گفتار نیک ، پندار نیک ، کردار نیک" است. دین خداوند یک دین است و آن دین فطری است که هر پیامبری مطابق رشد بشر زمان خود آن را ابلاغ نموده است تا این که در زمان خاتم پیامبران دین به صورت کامل ابلاغ گردید. اما بعد از هر پیامبری ، تعلیم او تحریف شده است. دین زرتشت نیز از تحریف مصون نماند و موبدان زرتشتی آن را تحریف کرده و به ابزاری برای ایجاد یک نظام طبقاتی در جامعه و ظلم بر مردم بدل کردند و به قدری مردم را به ستوه آوردند که اکثریت ایرانیان در برابر مهاجمان عرب مقاومت بایسته نمودند. اسلام نیز پس از رحلت پیامبر دچار همین سرنوشت گردید و تشیع (حقیقت اسلام) باقی ماند که آن نیز با غضب جایگاه رهبری ظاهری آن در دوره صفویه و سپس دوره دجالیه ، ضربات سنگینی متحمل گردید و احیای آن به دست دوازدهمین جانشین پیامبر خاتم است. در اینجا بد نیست که به فرآیند انحراف دین حضرت مسیح نیز اشاره ای داشته باشیم. پس از صعود آن حضرت به آسمان ، یکی از مخالفان متعصب آن حضرت به نام "پولس" ظاهراً ایمان آورد و در جمع حواریون وارد شد اما به دلیل انحرافات عقیدتی ، به سرعت با حواریون (به ویژه پطرس که جانشین مسیح و برنابا که از سوی مسیح مأمور به گردآوری انجیل بود) اختلاف پیدا کرد و از آنها جدا شد و به ترویج انحرافات بدعت آمیز خود (الوهیت مسیح و تثلیث) پرداخت و چون فرد عوامفریبی بود ، برای جذب مردم شگردهای خاصی به کار می برد از جمله اینکه به مردم اعلام می کرد: "چون به مسیح ایمان آوردید دیگر آزاد و رستگار شده اید و دیگر زیر یوغ شریعت و بندگی نروید." یعنی "از این پس آزاد هستید که هرچه می خواهید بکنید!" در حالی که مسیح می گفت: "تا زنده ام مأمور به شریعت هستم." از آن رو که مذهب پولس نیاز به عمل عبادی و اجتناب از مناهای نداشت ، مورد پسند مردم قرار گرفت و حواریون در اقلیت قرار گرفتند. اما گسترش شدید مسیحیت منحرف پولسی در قرن چهارم میلادی رخ داد؛ هنگامی که امپراتوری روم برای نجات از شرّ مؤمنان به مسیحیت اصیل که به طور روزافزون بر شمارشان افزوده می شد، آن را پذیرفت و در مجمع "Nicaea" به مذهب رسمی کشور تبدیل

کرد. اگر مسیحیان در کنار انجیل های چهارگانه مسیحیت رسمی منحرف که صدها مورد تناقض در آنها وجود دارد ، یک صفحه از انجیل برنابا را مطالعه نمایند مشاهده خواهند کرد که چگونه با فطرتشان تماس یافته و قلب و روحشان را تکان می دهد.^{۴۴} مسیحیان چرا باید برنابای حواری که سالها ، صبح و شام در کنار مسیح بوده را رها کنند و انجیل خود را از کسی بگیرند که در زمان حضور مسیح ، دشمن خونین آن حضرت بوده است؟... زیرا حکومت مشرک روم این انتخاب را برایشان کرده است. پولس درباره انجیل خود می گوید: «برادران من ، بدانید که انجیلی که من به شما داده ام نوشته انسان نیست. من آن را از کسی نگرفته و کسی هم آن را به من نیاموخته است ، بلکه عیسی مسیح آن را با الهام بر من آشکار نموده است!» (رساله پولس به غلاطیان) مسیحیت رسمی و انجیل تحریفی و متناقض آن از نظر منطقی پاسخگوی جوانان غربی نیست و برای همین است که بسیاری از آنان به بی خدایی رو می آورند. **اگر خمینی و تروریسم اسلامی که با قدرت گرفتن او متولد شد ظهور نکرده بود ، امروز بی اغراق ، نیمی از اروپا و آمریکا مسلمان بود. اما با وجود همین تروریسم اسلامی نیز آمار گرایش به اسلام در جوامع غرب بسیار بالاست.** در تورات و انجیل به به ظهور پیامبر آخرالزمان که دین کامل و نهایی را ابلاغ خواهد نمود و همچنین دوازده جانشین ایشان که دین را تا روز رستاخیز نگاهداری خواهند نمود ، بشارت های فراوانی داده شده بود اما کاهنان یهود و اسقف های مسیحی بسیاری از آنها را از کتابهای مقدس حذف نمودند اما هنوز اشاراتی وجود دارد که از آن جمله است آیات یک تا سیزدهم باب پنجم مکاشفات یوحنا: « من مشاهده کردم که او که بر عرش بود کتابی در دست راست داشت که هفت قفل بر آن بود و دیدم که فرشته ای ندا داد: چه کسی شایستگی دارد که این کتاب را بگیرد و هفت قفل آن را بگشاید؟ همه اهل کائنات می دانستند که قادر نیستند قفل های این کتاب را بگشایند، پس همگی گریستند. یکی از بزرگانی که آنجا بود به من گفت: گریه نکن که یک شیر که هم نژاد حضرت داود است خواهد آمد و کتاب را خواهد گشود و من دیدم که در آن بین ، "قربانی" در میان آن "چهار تن" ایستاد درحالی که گویی به شکلی فجیع به قتل رسیده بود ، و کتابی را که در دست صاحب عرش بود گرفت و در این هنگام تمام بزرگان و آن "چهار تن" در برابر او سر فرود آورده و این سرود را زمزمه کردند: این تویی که شایستگی داشتی که کتاب را بگیری و قفل آن را بگشایی زیرا تو کسی هستی که در راه خدا به شکل فجیعی به شهادت رسیدی و با نثار خون خود و آنان که همراه تو بودند این شایستگی را کسب کردی. این تو هستی که شایستگی داری نیرو و خردمندی و افتخار و برکت پروردگار را دریافت کنی. سپس تمامی اهل آسمان ها و زمین شنیدند که صاحب عرش به "قربانی" فرمود: برکت ، شرف ، افتخار و فرمانروایی برای همیشه به تو "قربانی" تعلق خواهد داشت.» آیه دهم کتاب ۴۶ جرمیا که درباره خونخواهی منجی بزرگ است دلالت دارد که این "قربانی" نمی تواند کسی جز حضرت حسین بن علی باشد: «امروز روز انتقام خداوند است زیرا او اراده فرموده که انتقام "قربانی" را از دشمنانش بگیرد. پس شمشیر خدا انتقام آغاز کرده و خود را از خون ایشان سیراب خواهد نمود چرا که خداوند در ساحل شمالی "**رود فرات**" قربانی داده است.» امام حسین با ایثار وجودش ، قفل هایی که خلفای غاصب و بنی امیه بر قرآن و دین خدا زده بودند را گشود و با حماسه خود، چراغ دین خدا را که در حال خاموش شدن بود دوباره برافروخت. اهل ادیان و مذاهب گوناگون به مقام والای امام حسین معترفند و بعضاً برای ایشان سوگواری می کنند. علامه اقبال لاهوری سنی مذهب درباره آن حضرت چنین سروده است:

عشق با عقل هوس پرور چه کرد	آن شنیدستی که هنگام نبرد
سرو آزادی ز بستان رسول	آن امام عاشقان، پور بتول
معنی "ذبح عظیم" آمد پسر	الله الله ، "بای بسم الله" پدر
دوش ختم المرسلین نعم الجمل	بهر آن شهزاده ی خیر الملل
شوخی این مصرع از مضمون او	سرخ رو عشق غیور از خون او
حریت را زهر اندر کام ریخت ^{۴۵}	چون خلافت رشته از قرآن گسیخت

^{۴۴} - انجیل برنابا در فضای اینترنت قابل دانلود می باشد.

^{۴۵} - اشاره است به کودتای سقیفه و جدا شدن منصب خلافت از قرآن و عترت.

خاست آن سر جلوه ی خیرالامم	چون سحاب قبله باران در قدم
بر زمین کربلا بارید و رفت	لاله در ویرانه ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد	موج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاک و خون غلتیده است	پس بنای لاله گردیده است
مدعایش سلطنت بودی اگر	خود نکردی با چنین سامان سفر ^{۴۶}
دشمنان چون ریگ صحرا لاتعد ^{۴۷}	دوستان او به یزدان هم عدد
سر ابراهیم و اسمعیل بود	یعنی آن اجمال را تفصیل بود
عزم او چون کوهساران استوار	پایدار و تند سیر و کامگار
تیغ بهر عزت دین است و بس	مقصد او حفظ آئین است و بس
ماسوی الله را مسلمان بنده نیست	پیش فرعونی سرش افکنده نیست
خون او تفسیر این اسرار کرد	ملت خوابیده را بیدار کرد
تیغ "لا" چون از میان بیرون کشید	از رگ ارباب باطل خون کشید
نقش "الا الله" بر صحرا نوشت	سطر عنوان نجات ما نوشت
رمز قرآن از حسین آموختیم ^{۴۸}	ز آتش او شعله ها اندوختیم
شوکت شام و فر بغداد رفت	سطوت غرناطه هم از یاد رفت
تار ما از زخمه اش لرزان هنوز	تازه از تکبیر او ایمان هنوز
ای صبا ای پیک دور افتادگان	اشک ما بر خاک پاک او رسان

دجال در کتاب دانیال نبی^{۴۹}: « من که دانیال هستم رؤیایی در شهر شوش دیدم: چون کفر کافران و گناه عاصیان به نهایت رسیده باشد ، حاکمی **دژم رو(عبوس) و دانای به احکام ظلمت (سحر سیاه و علوم غریبه) خواهد برخاست. قوت او عظیم خواهد شد لیکن نه از توانایی خودش^{۵۰} و خرابی های عجیب خواهد نمود و کامیاب شده و مقدسات را نابود خواهد کرد. مکر و حيله در دست اوست و پیش خواهد رفت و مغرور شده و خود را بزرگ خواهد پنداشت. او با امیر امیران جنگ خواهد نمود اما شکست خواهد خورد و این در ایام آخر واقع خواهد شد. من که دانیالم بعد از این رؤیا مدتی ضعیف و بیمار شدم.»^{۵۱} [شدت فاجعه به بار آمده توسط دجال که حضرت دانیال در رؤیا دیده است به حدی بوده است که وی را به مدت چند روز بیمار ساخته است.]**

« او برخاسته مقدسان را نجس خواهد داشت^{۵۲} و **ویرانی ها** برپا خواهد کرد. او کارهای عجیب عظیم انجام می دهد و بسیاری **با فریب** به او ملحق خواهند شد. او به جهت **امتحان حکیمان** خواهد آمد تا عده ای سفید و طاهر شوند زیرا زمان معین [ظهور] هنوز نیست. او بر ضد خدا سخنان عجیب خواهد گفت و کامیاب خواهد شد در هر جهتی که اراده کند، زیرا مقدر چنین است. او به **خدای پدران و فضیلت زنان دشمن خواهد بود** و خود را از همه بلندتر خواهد

^{۴۶} - اگر هدف او قیام برای دستیابی به سلطنت بود ، زنان و کودکان را همراه خود نمی برد.

^{۴۷} - لاتعد: بی شمار

^{۴۸} - اشاره به قفل گشایی امام حسین از کتاب خدا

^{۴۹} - حضرت دانیال یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود که در ایران می زیست.

^{۵۰} - خود هیچ هوش و هنری ندارد بلکه پیروزی اش ناشی از حمایت شیاطین جنی و بشری (استعمارگران) است.

^{۵۱} - باب ۸، آیات ۲۷-۲۳

^{۵۲} - مقدسان و مقدسات را در نظر مردم خوار و خفیف می سازد.

شمرد... آنانی را که به او اعتراف کنند ، جلال ایشان را خواهد افزود و ایشان را به اشخاص فراوان تسلط خواهد داد و زمین و غنائم به ایشان خواهد داد. **آنگاه از سوی جنوب توسط دولتی قدرتمند مورد حمله قرار گرفته و مردم از شر او خلاصی خواهند یافت.** اخباری از مشرق و شمال به او می رسد. او با خشم عظیم بیرون رفته اشخاص بسیاری را تبه خواهد کرد و به اجل خود خواهد رسید.^{۵۳} « حکومت او آنقدر به درازا خواهد کشید تا گروهی بفهمند و پاک گردند و گروهی که هرگز نمی فهمند ناپاک و شریر باقی بمانند. » **« او سه پادشاه را به زیر خواهد افکند^{۵۴} و سخنانی بر ضد حضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان را ذلیل خواهد ساخت و شریعت را تبدیل خواهد کرد.** سپس عدالت بر پا خواهد شد و سلطنت را از او گرفته و او را تلف و تبه خواهند نمود و سلطنت به مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد.^{۵۵}

دجال در مکاشفات یوحنا^{۵۶}: « **هیولای عجیب** دیگری دیدم که از زمین بیرون آمد و دو شاخ داشت مانند شاخ‌های بره و صدای وحشتناکش مانند صدای **اژدها** بود. کیست مانند او و کیست که بتواند با او جنگ کند؟ به او دهانی داده شده که به کبر و کفر تکلم کند... پس دهان خود را به کفرهای خدا برگشود و به خدا و سکنه آسمان کفر گوید. و به وی قدرتی داده شد تا با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد و نیروی تسلط به هر قبیله و قوم و زبان بدو عطا شد^{۵۷} و ساکنان سرزمین جز عده مشخصی او را خواهند پرستید. در اینجاست صبر و ایمان مقدسین. ساکنان سرزمین وادار می شوند او را پرستند و معجزات عظیم به عمل آورد و ساکنان سرزمین را گمراه می سازد. هر کس صورت هیولا را نپرستد کشته خواهد شد. او بزرگ و کوچک ، فقیر و غنی ، برده و آزاد را وادار می کند تا نشان مخصوصش را روی دست راست یا پیشانی خود بگذارند. و هیچ کس نمی‌تواند شغلی به دست آورد یا معامله ای کند مگر اینکه علامت مخصوص او را بر خود داشته باشد...^{۵۸} و اینجا حکمت است ، پس هرکس که فهم دارد عدد هیولا را بشمارد زیرا که عدد آن مرد است و عددش ۶۶۶ است.^{۵۹}»

و در باب هفدهم ، از رژیم ضد مسیح به عنوان "فاحشه" یاد شده است: « یکی از هفت فرشته آمد و به من خطاب کرد که بیا تا سرانجام آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار ایستاده به تو نشان دهم که پادشاهان جهان با او زنا کردند و من زنی دیدم که از نام های کفر پر بود و بر سرش ده شاخ داشت^{۶۰} و پیاله ای زرین به دست خود پر از خبثت و نجاست و بر پیشانی اش نوشته بود: بابل عظیم ؛ مادر فواحش دنیا.^{۶۱} و آن زن را دیدم مست از خون شهدا و مقدسین...»

^{۵۳} - باب ۱۱، آیات ۳۳-۴۴

^{۵۴} - سلسله پهلوی (دو پادشاه و یک ولیعهد رسمی)

^{۵۵} - باب ۳، آیات ۲۴-۲۸

^{۵۶} - یوحنا: حضرت یحیی (ع) که به "تعمید دهنده" مشهور بود و مدتی در خوزستان ایران می زیسته است. گروهی از بازماندگان پیروانش هنوز در خوزستان زندگی می کنند.

^{۵۷} - فارس و عرب و ترک و لر و...

^{۵۸} - مهرهای انتخاباتی...؟

^{۵۹} - باب مکاشفات: آیات ۱۸-۶

^{۶۰} - اشاره به ده نیروی نظامی.

^{۶۱} - سرزمین بابل کهن ، مهد سحر و جادو بود و لقب بابل عظیم اینجا اشاره به محور فعالیت دجال و یارانش دارد که همانا سحر است که در پیشگویی زرتشت نیز بدان اشاره شد. ارتباط نامشروع با پادشاهان جهان نیز اشاره به بذل منابع ثروت کشور به دولت های بزرگ است.

و اما درباره سرانجام نظام ضد مسیح: « بعد از آن دیدم فرشته ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منور شد و ندا داد: منهدم شد ، منهدم شد بابل عظیم که مسکن دیوها و پناهگاه هر روح خبیث گردیده بود. گناهان این شهر به فلک رسیده و خدا ظلم هایش را به یاد آورده است. بدو رد کنید آنچه را که او به دیگران داده و او را جزا دهید. او را با عذاب و ماتم بسوزانید زیرا می گوید: به مقام ملکه نشسته ام و ماتم هرگز نخواهم دید. پس بلا یای او از مرگ و ماتم و آتش و قحط در یک روز و یک ساعت خواهد آمد و سوخته خواهد شد زیرا زور آور است خدایی که بر او داوری می کند. آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا کردند ، چون دود سوختنش را ببینند گریه و ماتم خواهند کرد و از خوف عذابش دور ایستاده خواهند گفت: وای ای شهر عظیم ، ای شهر قدرتمند ، زیرا که بدترین عقوبت در یک ساعت بر تو فرود آمد و تاجران جهان بر او خواهند گریست زیرا سرمایه ایشان در آنجا بود از طلا و نقره و جواهر و مروارید و کتان و ابریشم و مس و آهن و مرمر و شراب و روغن و گندم و رمه ها و اجساد انسان... پس ای آسمان ، مقدسان ، رسولان و مؤمنان ، شادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است و مانند این شهر دیگر هرگز یافت نخواهد شد زیرا تو از اکابر جهان بودی و از ساحران تو امتهای گمراه گشتند و خون تمامی مقدسان و مقتولان بر عهده توست.»^{۶۲}

در باب بیستم نیز از ضد مسیح یا هیولا با عنوان "شیطانی که از زندان خود خلاصی خواهد یافت و مقدسین مؤمنان را سر بریده و مردم را گمراه کرده و ایشان را به جهت **جنگ فراهم خواهد آورد**" یاد شده است که سرانجام: "آتش از جانب خداوند بر سر او و اعوانش ریخته خواهد شد." در باب نوزدهم ، سرانجام هیولا یا پیامبر دروغین و پیروانش بیان می شود: « او (منجی) ، **هیولا یا پیامبر دروغین** را همراه با **شیطان** از جایگاهشان بیرون کشیده و در دریاچه کبریت گذاخته می افکند. مردم و مقدسین به **کشتار امت پیامبر دروغین** بر می خیزند و سپس ضیافت عظیمی بر روی اجساد کشتگان برپا می گردد.»

پولس بر اساس کلمات مسیح و تصویرپردازی دانیال و حزقیال نبی از ظهور دجال چنین می گوید: « این را نیز باید بدانی که در آخرالزمان مسیحی بودن بسیار دشوار خواهد بود؛ زیرا مردم ، خودپرست ، پولپرست ، مغرور و متکبر خواهند بود. مردم سنگدل و بی رحم، تهمت زن ، خشن و متنفر از خوبی خواهند بود. درباره حوادث پیش از روز مسیح [ظهور منجی] آمده است؛ اما بدانید که تا این دو رویداد واقع نشود، آن روز هرگز نخواهد آمد: نخست، **ارتدادی بزرگ** رخ خواهد داد. دوم، **مرد شریر** که عامل این ارتداد است با هر چه که مربوط به دین خداست مخالفت کرده و **در معبد خدا^{۶۳} می نشیند و خود را چنان می نمایاند که گویی خداست؛ او با قدرت شیطان و آیات و عجایب دروغین عمل می کند** و آنهایی که محبت راستین را نپذیرفتند تا نجات یابند گمراه می سازد.»

بدیهی است که این اخبار که منشاء آن گفتارهای حضرت عیسی مسیح (ع) می باشد درباره آخرین دین الهی است نه ادیان منحرف شده و منسوخ ، و "دجال موعود ادیان" به سبب ایجاد فتنه در دین حقه ظهور کرده و آسیبی جدی بدان وارد می سازد به طوری که احیای آن تنها با ظهور "منجی موعود ادیان" امکان پذیر خواهد بود.

^{۶۲} - باب هجدهم

^{۶۳} - تکیه بر کرسی در "حسینیه" جماران زیر نام مقدس "الله"!



هیولایی در خدمت ابلیس

همچنین در کتاب مکاشفات ، ضد مسیح مانند یک هیولای مهیب توصیف شده است که بدنی چون پلنگ ، پنجه هایی چون خرس ، سری چون اژدها با هفت شاخ و دندانهایی آهنین ، و چند سر دیگر به صورتهای شیر ، پلنگ و کفتار دارد. این هیولای بسیار خشمگین از روی "دریا" ظاهر می شود که می تواند اشاره به "امواج توده های انسانی" باشد. سر اژدها نمایانگر شخص ضد مسیح و سرهای شیر و پلنگ و کفتار نمایانگر کارگزاران اصلی او هستند. هرچه گستره جنایات ضد مسیح وسعت می یابد بر محبوبیت او میان پیروانش افزوده می گردد (به سبب تأثیرات بیشتر شیطان در دل های آنان). ضد مسیح با تحریف متون مقدس سعی در کتمان ماهیت و هویت خود می کند. از ضد مسیح و رژیمش در کتاب مکاشفات با سه عنوان "هیولای درنده" ، "پیامبر دروغین" (False prophet) و "فاحشه" یاد شده است.



آنتی کرایست (ضد مسیح) و فریب توده مردم



the Antichrist and the Devil

ضدمسیح و ابلیس: دو روح در یک کالبد

ضدمسیح تنها نمونه "**حلول کامل ابلیس**" در کالبد بشری است. ابلیس که خبیث ترین شیطان جن می باشد تنها در پیکر خبیث ترین شیطان انسی (بشری) که به نهایت سقوط و شقاوت ممکن رسیده است حلول کامل می نماید. کالبد ضدمسیح موعود ، ابزار ابلیس برای دخل و تصرف مستقیم در زمین بوده و زبان او، زبانی است که ابلیس به وسیله آن مستقیماً با مردم سخن می گوید. **به دلیل همین حلول است که ضدمسیح دقیقاً دست به کارهایی می زند که بالاترین میزان تخریب و فساد در آن نهفته است.** در منابع مسیحی از دولت ضدمسیح با عنوان "کابینه شیطان" یاد شده است و از حکومت او با عنوان "نقطه اوج قدرت شیطان در زمین". **هدف ضدمسیح ، سلطه بر انسانها و مورد پرستش قرار گرفتن است و هدف ابلیس ، تخریب دین الهی و به کفر و فساد و تباهی کشیدن بشریت^{۶۴} و این دو، یکدیگر را در نیل به اهداف متقابل یاری می کنند.** راهکار اصلی ابلیس در نابودی دین الهی به دست شخصیت منفور ضدمسیح ، "**تبلیغ منفی**" است ، بدین شکل که ضدمسیح (یا در واقع، خود ابلیس) در جایگاه پیشوایی دینی ، با دفاع ظاهری از دین ، آن را تضعیف و با ادعای تقابل وضدیت ظاهری با کفر و گناه و فساد ، آنها را ترویج می کند.

میشل نوستراداموس (پیشگوی معروف غربی) از ضدمسیح با عنوان **سلطان وحشت و ترور^{۶۵}** یاد می کند: « در ماه هفتم سال ۱۸۹۹ در جبهه باز شود^{۶۶} و سومین ضدمسیح یا "**پسر شیطان**" برای افروختن آتش سومین جنگ

^{۶۴} ابلیس برای خداوند چنین سوگند خورده است: « **به عزت تو سوگند که همه آنها را گمراه خواهم ساخت ، مگر آنانی که از برای تو خالص شده باشند.**» - سوره ص ، آیات ۸۲ و ۸۳

^{۶۵} - تروریسم اسلامی رسماً با انقلاب ایران متولد شد.

^{۶۶} - ماه جولای سال ۱۸۹۹ میلادی مقارن است با ماه صفر ۱۳۱۷ هجری قمری. ماه صفر دارای نحوست خاصی می باشد و فاجعه رحلت پیامبر اسلام در ۲۸ صفر و متعاقب آن ، "توطئه سقیفه" و غضب مسند حاکمیت پیامبر توسط دشمنان دین

جهانی در آسیا زاده می‌گردد. اولین و دومین ضد مسیح در نوشته‌های نوستراداموس به ترتیب به "ناپلئون بناپارت" و "آدولف هیتلر" تعبیر شده‌اند که هر دو با هدف کشورگشایی و توسعه قلمروی حکمرانی به جنگ‌های فراوان دست زده و بی‌مهابا خون‌های بسیاری ریختند. او که به قتل و زنا آلوده است با خود ده آفت قوم فرعون را بر زمین آورد. رهبری زورمند که سیره سلاطین مغول را زنده می‌کند. این کاهن بزرگ مشرقی برای دیدار فرانسه از کوه آپونین خواهد گذشت، از فراز آسمان، از برف‌ها، دریاها و کوهها گذر خواهد کرد و با عصای خود جهان را به لرزه در خواهد آورد. او با قبای آبی رنگ به اروپا وارد می‌شود. طول فتنه او ۳۷ سال و ۷ ماه است. هرکس را که مخالف عقیده او باشد می‌کشد یا زندانی و تبعید می‌کند. او و شیاطینش مجال می‌یابند که بدون محدودیت در زمین جولان دهند. او بزرگترین مایه وحشت بشریت است. قدرت او افزایش می‌یابد تا آن که بالادست قدرتهای شرق قرار می‌گیرد.» نوستراداموس آغاز جنگ جهانی سوم را شلیک موشکی با قدرت ویرانگر از سوی ضد مسیح به سوی غرب می‌داند که بخشی از سواحل دریای مدیترانه را غیر قابل سکونی می‌کند. نوستراداموس شخصیتی که نظام ضد مسیح را ساقط می‌کند چنین معرفی می‌کند: «در قلبگاه آسیا فقر فراوانی بروز خواهد کرد و برای سیاه چرده و سیاه مویی جوان که در جوشاجوش کنش‌های اهریمنی است، خون فواره خواهد زد.» نوستراداموس درباره مرگ ضد مسیح می‌نویسد: «کسانی که در پرستشگاه‌ها ستایش شده و مورد احترام بودند رسوایی‌هایی به بار می‌آورند و برای یک نفر که تصویرش را بر سکه‌های طلا نقش کرده‌اند، پایان با شکنجه‌ای شگرف فرا خواهد رسید.» خاطرنشان می‌سازد که پیشگوئی‌های نوستراداموس (که پیش از انتشار، مغرضانه از سوی غربی‌ها نیز دستکاری شده است) مورد استناد ما نمی‌باشد و تنها ذکر آن را جالب یافتیم.

دجال در روایات دینی

"دجال" به چه معناست؟ دجال از "تدجیل" به معنای "پوشاندن" ریشه گرفته است و به این دلیل دجال را با این نام می‌خوانند که او با کفرش مردم را می‌پوشاند یا این که حق را با باطل می‌پوشاند- این واژه از "تدجیل" گرفته شده که به معنای "زرائدود کردن" برای فریب است. بنا بر این قول، دلیل نام‌گذاری دجال به این نام از شدت تدجیل و دروغگویی اوست. او با دروغ و نیرنگ و بیان کردن خلاف آنچه در دل دارد، باطل را حق جلوه داده و مردم می‌فریبد- ریشه این لغت "دجاله" به معنای "گروه بزرگ همسفران" است و به این دلیل دجال را به این اسم نام‌گذاری کرده‌اند که او سراسر زمین را با هواداران فراوان خود می‌پوشاند- این واژه از لغت "دجال" به معنای "سرگین"، گرفته شده است؛ «مِن الدَّجَالِ لِلْسَّرَجِينِ لِأَنَّهُ يَنْجِسُ وَجْهَ الْأَرْضِ: دجال سطح زمین را به نجاست و جودش می‌آلاید». بهترین وجه آن است که گفت شود: دجال به معنای بسیار دروغگوست و دروغ او سحر، فریب، تهمت، حق‌پوشی و اظهار مطالبی است که در دل او وجود ندارد. [لغت نامه تاج العروس، ج ۱۴، ص ۲۲۸]

دجال مردی ناپاک و خونریز است که در فنون سحر و تسخیر جن چیره دست است. او با کارهایش مردم را فریفته و آنها را در مستی و بی‌خبری قرار داده و دنیا را پر از فتنه و آشوب می‌کند. او قدی بلند و ریشی دراز دارد و ملبس به لباس بزرگان است. در روایات به طور مکرر به خطر ایمان آوردن مسلمانان به دجال اشاره شده که حاکی از این است که وی "شیطانی مسیح نما" و کافری فریبکار است که در نقش یک "پیشوای مقدس" ظاهر می‌گردد. دجال مرد نفرین شده‌ای است که خروج کرده و مردم را با فریب به خود ملحق می‌سازد و سپس چون حماقت ایشان را می‌بیند ادعای امامت و الوهیت

خدا و همچنین وقوع جنگ صفین و پیامد مصیبت بار آن که در نهایت به شهادت امیرالمؤمنین (ع) و حاکمیت معاویه انجامید در این ماه رخ داده است. [به نتیجه رسیدن انقلاب ایران و خروج شاه از کشور نیز در ماه صفر بود و خمینی برای این که ورودش به ایران در اذهان عمومی به نحوست ماه صفر مرتبط نشود تا پایان صفر صبر کرد و در ماه ربیع الاول وارد کشور شد.]

می کند. در روایات بر ضرورت پناه بردن به خدا از شرّ فتنه دجال توصیه شده است. از جمله در روایتی ، از پیامبر (ص) نقل شده است: « هر یک از شما هنگامی که از تشهّد پایانی فارغ شدید، باید که از چهار چیز به خدا پناه برید: از عذاب جهنّم ، از عذاب قبر ، از فتنه زندگی و مرگ و از شرّ مسیح دجال» پیامبر (ص) فرمودند: « هیچ فتنه ای در زمین از روزی که خدا ذریه آدم (ع) را آفرید بزرگتر از فتنه دجال نیست (أخطر الفتن) و همانا خدا پیغمبری مبعوث نفرمود جز آن که امتش را از دجال بر حذر داشت و من آخرین پیغمبرم و شما آخرین امت می باشید، بنابر این او ناگزیر از میان شما خروج خواهد کرد. اگر من باشم او را به حجت الزام نمایم و اگر شما باشید جهد کنید تا او را به حجت الزام سازید. هنگام خروج ، لشگر خود را از چپ و راست بفرستد و دعوی نبوت کند و بعد از دعوی نبوت، دعوی خدایی کند و در میان دو چشم او نوشته باشند که هو آیس من رحمت الله (یعنی او نومید است از رحمت خدای) و هر مؤمن که او را ببیند آب دهن بر روی او اندازد و با وی سحر بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت او کنند مگر کسی که خدای تعالی او را از آن نگه دارد و با وی بهستی و دوزخی باشد و هر مؤمنی که به دوزخ او گرفتار شود باید که فواتح بخواند که آتش در او اثر نکند و مدت مُلک او چهل روز باشد و بعضی از آن روزها مقابل چند سال باشد و بعضی دیگر کمتر از سال و برخی مقدار چند ماه و برخی دیگر برابر هفته و بعضی به قدر روزی و برخی دیگر مقابل ساعتی و روز آخرش به مقدار گرفتن آتش باشد در چوب خشک.»

سحر عبارتست از تصرف در دلها و دیدگان مردم برای وادار کردن آنان به پیروی از ساحر و ارضای مطامع نفسانی او که معمولاً با کمک شیاطین خبیث جن صورت می گیرد(سحر سیاه). ساحر را در اصطلاح امروز "به خواب مصنوعی فرو بردن" یا "هیپنوتیزم" می گویند که در علم روانشناسی کاربرد دارد. به طور کلی ، ساحر اوهام و خیالات مردم را تحت کنترل گرفته و مردم را در جهت مطامع خود به حرکت در می آورد. در سحر سیاه ، ساحر برای بهره گیری از امداد شیاطین می باید در مبادرت به انجام زشت ترین و ظالمانه ترین اعمال و جنایات درنگ نکرده و به مقدسات الهی به صورت آشکار یا پنهان اهانت کند (مانند قرار دادن متون مقدس در مکان های ناپاک یا نشستن بر روی آنها) و نیز باید همواره با حال جنابت باشد. حکم ساحر در اسلام ، اعدام است. ساحران از مصادیق آیه شریفه اند که می فرماید: «رجالی از انس(انسان) که به رجالی از جنّ پناه می بردند ، و آنان جز بر طغیانشان نمی افزودند.»

پیامبر(ص) فرمودند: « دجال به هنگام ضعیف شدن دین خروج نماید.» [مسند أحمد بن حنبل - عقد الدرر: ص ۲۳۳] « او (دجال) از مشرق از دهی بنام یهودیه که از روستاهای اصفهان (اصفهان) که شهری از شهرهای خسروان ایرانی است خروج می کند.» [الزام الناصب: ص ۲۰۲] امیر مؤمنان(ع) درباره دجال می فرمایند: « بدبخت کسی است که او را تصدیق کند و نیک بخت کسی است که او را تکذیب نماید. او از شهری خروج کند که به آن اصفهان گویند. از قریه ای که آن را یهودیه می شناسند.^{۶۷} چشم راستش ممسوح (نابینا) است و چشم دیگرش که بر پیشانی اوست آنچنان می درخشد که گویی ستاره سحری است و در آن علقه ای است که با خون در آمیخته و میان دو چشمش نوشته شده است: "کافر" و هر باسواد و بی سوادی آن را می خواند و در دریاها فرو می رود ، آفتاب با او حرکت می کند و در مقابلش کوهی از دود است و پشت سرش کوه سفیدی است که مردم آن را طعام پندارند. در قحطی شدیدی^{۶۸} در حالی که بر حمار سپیدی که فاصله هر گامش یک میل است، سوار شده خروج می کند و زمین منزل به منزل زیر پایش در نور دیده شود و بر آبی نگذرد جز آنکه تا روز قیامت فرو رود و با صدای بلندی که جن و انس و شیاطین در شرق و غرب عالم آن را می شنوند، می گوید: « ای

^{۶۷} - در کتاب نامه کمره (تاریخچه خمین) صفحه ۱۸ آمده است: « شاهنشاه قباد اول اصفهان را به دو بخش گی (جی) و تیمره (کمره یا خمین) تقسیم کرد.» و در صفحه ۲۰ همان کتاب: « برای اصفهان دو شهر بوده یکی "جی" و دیگری "یهودیه" ... و روستای تیمری (کمره یا خمین) در بخش یهودیه واقع شده است.» باید خاطر نشان ساخت که نظام حاکم ، شهر خمین را از استان اصفهان جدا کرده و در استانی جداگانه به نام استان مرکزی قرار داده است!

^{۶۸} - می تواند اشاره به قحط معنویت و دین باشد.

اولیای من، به نزد من آید، من کسی هستم که آفرید و هماهنگی بخشید و اندازه گیری کرد و راه نمود. من پروردگار والای شما هستم! در حالی که آن دشمن خدا دروغ می گوید. او یک چشمی است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود و پروردگار شما یک چشم نیست و غذا نمی خورد و راه نمی رود و زوالی ندارد» [کمال الدین و تمام النعمه: ج ۲] از امیر مؤمنان (ع) همچنین نقل شده است که درباره دجال فرمودند: « آگاه باشید که بیشتر پیروانش آن روز اولاد زنا و اصحاب طیلسان های (جامه های) سبز رنگ هستند...» [بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۱۹۴] برخی از علائم دجال چون "یک چشمی بودن وی" در توصیف چهره باطنی اوست، از شواهد این ادعا این که در دو روایت آمده است: « در میان دو چشمش نوشته: هو آیس من رحمة الله و همچنین: « در میان دو چشمش نوشته: کافر به خدا و به رسول خدا.» برخی از علائمی که صورت باطنی و ملکوتی دجال را توصیف می کند عبارتند از: « چشم راست دجال کور است»؛ اشاره به بی دینی اوست. « چشم چپش در میان پیشانی است»؛ بیان سخنان ناسزا در باب دین از سوی او. « چشم او خون آلود یا به رنگ کبود می باشد»؛ اشاره است به صفت خونخواری او. « بر خری سوار است و هر گام خرش ۲۰ میل است»^{۶۹} « از هر موی خرش طبعی آویزان است»؛ کنایه است از سخن توخالی و دروغ. « پشگل خرش به صورت نقل و نبات است (وعده های دروغ) و مردم چون آن را بردارند و بخورند متوجه می شوند که پشگل است!» در روایت دیگر است که: « نجاست خرش میان دو کوه را پر می کند!» که اشاره است به شدت فسادی که به بار می آورد.

حذیفه یمانی نقل کرده است: « دجال خروج نمی کند مگر این که مردم آرزوی خروج او را داشته باشند و او خروج نمی کند مگر زمانی که خروج او بر مردم همانند نوشیدن آب سرد در یک روز گرم گوارا باشد و این گونه مردم خواهان دجال و تشنه او شده باشند»^{۷۰} و به درستی که در میان شما امت اسلام چهار فتنه خواهد بود: اول فتنه رقطا (آشوب ها و انقلاب ها)، دوم فتنه تاریک، سوم و چهارم فتنه های فلان و فلان که فتنه چهارم ادامه خواهد داشت تا شما را تسلیم دجال نماید. حذیفه همچنین از رسول خدا نقل نمود: «...سپس به شما خبر می رسد که دجال به همراه یهودیان اصفهان خروج کرده اند. یکی از چشم های او خون آلود است و چشم دیگرش همانند آن است که اصلاً خلق نشده است.»

امیر مؤمنان (ع) فرمودند: « قبل از قیام قائم سال های پر خدعه و نیرنگی در پیش است. در این سالها، راستگویان دروغگو شمرده شده و دروغگویان راستگو شناخته می شوند. ماحل تقرب پیدا می کند و رویبضه در سخن گفتن پیشقدم می گردد.» راوی می گوید: عرض کردم ماحل و رویبضه به چه کسانی گفته می شود؟ حضرت فرمودند: « منظور از ماحل، فرد مکاری است که به وسیله مکر زیاد، مردم را به خود متوجه می کند.» در این روایت رویبضه معنی نشده است اما در جای دیگر به مناسبتی پیامبر (ص) می فرمایند: « رویبضه الرجل التافه یناطق فی امر العائمة؛ مرد حقیر و بی شخصیتی که علیرغم عدم شایستگی، در امور عامه مردم دخالت می کند و به جای آنها اظهار نظر می نماید.» [غیبت نعمانی: ص ۲۷۸] حضرت امیر مؤمنان (ع) درباره قساوت قلب و عطش خونخواری دجال می فرمایند: « دجال باکی ندارد که تمامی مردم روی زمین را سر ببرد.» دجال ادعای خدایی دارد. بنا بر روایات، روح وی هنگامی که پروردگار عالم، ارواح را مورد خطاب قرار داده و از آنها سؤال فرموده که: « ألسن برکم؟ آیا من پروردگار شما نیستم؟» پاسخ منفی داده و در پاسخ سؤال « من ریک؛ پروردگار تو کیست؟» پاسخ داده: « أنا» یعنی: « خودم!» در صحنه امتحان "ألسن"، ارواح دچار ریزش شدند و بر اساس درجه تقصیر، در درجات ایمان و کفر و نفاق و شرک قرار گرفتند، غیر از ارواح انبیاء و اولیاء که آنها نیز در درجات خود قرار گرفتند و وظیفه یافتند که بقیه انسانها را در صحنه امتحان نهایی (یعنی

^{۶۹} - احتمالاً مقصود از حمار دجال، مهارت وی در استعمار دیگران باشد و یا صاحب منصبانی که با اشتباهات حیرت انگیز، وی را (به زیان خویش) به قدرت رساندند.

^{۷۰} - شور و اشتیاق عجیب مردم هنگام ورود خمینی به ایران! متأسفانه سیاستهای القا شده استعمار به ایادی خود در رژیم پهلوی نقش مهمی در این "تشنگی کاذب مردم" ایفا نمود.

"زندگی دنیا" یاری کرده و بالا بکشند. روح حضرت خاتم الانبیاء در سلسله مراتب ارواح ، دارای عالی ترین درجه و روح دجال دارای پست ترین درجه است. حضرت خاتم الانبیاء نسل اندر نسل از اصلاب (پشت) شریف ترین مردان و در ارحام شریف ترین زنان در وجود آمدند و هیچ یک از اجداد ایشان تا حضرت آدم از طریق "زنا" به وجود نیامد (بر اساس حدیث نبوی) اما به وجود آمدن دجال کاملاً بر عکس است چنان که امیرالمؤمنین در حدیثی که در سطور بعد بدان اشاره خواهد شد ولادت وی را از "مادران زناکار" و "بدترین نسل ها" می داند.

امام صادق(ع) درباره دجال می فرماید: « هتک ستور کند. از قزوین وارد شود^{۷۱} ، هر که در برابرش بایستد او را بکشد. هر که متابعت او کند کافر شود. هر که از او کناره گیرد فقیر شود. بشتابند مردم به اطاعت او از کافر و مؤمن. کوهها را از خوف خود پیر کند.^{۷۲} نام او نام پیامبری از پیامبران^{۷۳} است.» در روایتی مشابه از امیرالمؤمنین (ع) درباره زندیقی که از قزوین وارد می شود آمده است: «هرکس از آن زندیق فرار کند ، او را به چنگ آورد و هر کس با او جنگ کند او را به قتل رساند و هر کس از وی کناره گیری کند فقیر گردد و هر کس از او متابعت نماید کافر گردد تا آنجا که مردم دو گروه خواهند گردید: گروهی به سبب از دست رفتن دین خود می گریند و گروهی دیگر برای از دست رفتن دنیای خود.»^{۷۴}

مفضل بن عمر از امام صادق (ع) و ایشان از پدران بزرگوارش تا امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده که: « در روز اول خروج دجال ، هفتاد هزار از یهود و اعراب^{۷۵} و زنان و شاربان خمر و آوازخوانان و اصحاب لهو و لعب به او می پیوندند. ساحران جنی و انسی دور او گرد آیند و ابلیس و شیاطین سرکش همراه او هستند... و یاران او در استفاده از خمر (مسکرات) و ارتکاب فسوق و انواع جنایات افراط می کنند.» [یادآور گفته اهورامزداست که: « و بسا نابکاری ها از غلامبارگی و زن بارگی و هوی پرستی و اعمال نکوهیده بسیار کنند.»]

امیرالمؤمنین (ع) به عمر بن سعد فرمودند: « قائم قیام نمی کند تا این که چشم دنیا شکافته شود و سرخی در آسمان پدید آید و آن اشک های حاملان عرش است که بر مردم روی زمین می گریند. تا آنگاه که قومی پیدا شوند بی بهره از مواهب الهی.^{۷۶} آنها مردم را به سوی فرزند من [مهدی] می خوانند در حالی که خود از او بیزارند. آنها مردمی پست نهاد و بی نصیب از رحمت حق هستند. بر اشرار تسلط دارند^{۷۷} و میان ستمگران فتنه

^{۷۱} - پرواز پاریس - تهران از فراز قزوین می گذرد.

^{۷۲} - سلطان وحشت

^{۷۳} - روح الله!؟

^{۷۴} - بحارالانوار ، تاریخ الحجّه

^{۷۵} - کلمه "اعراب" در قرآن و حدیث به بادیه نشینان (که صفت بارز ایشان "جهل" بود) اطلاق گردیده است و مقصود از آن اینجا "جاهلان" است.

^{۷۶} - پدید آمدن دجال و اعوانش حاصل عصیان و گناه بشریت است که حتی فرشتگان را نیز به گریه وا داشته است. چنان که دیدیم دانیال نبی نیز به این مضمون اشاره دارد.

^{۷۷} - هسته اولیه فدائیان اسلام و جمعیت مؤتلفه را شوروها و زورگیرهای منطقه بازار تشکیل می دادند. حاج مهدی عراقی می نویسد که امام از ابتدای دهه چهل فرمان بسیج این افراد را در قالب هیئت های مذهبی صادر کرد. طیب حاج رضایی (که پس از غائله خرداد ۴۲ اعدام گردید) ، هادی غفاری ، حبیب ... عسگراولادی تازه مسلمان ، محسن رفیق دوست و اسدا... لاجوردی تازه مسلمان از جمله همین زورگیرهای سرشناس بودند که بسیاری از آنها پس از انقلاب در مصادر مهم اقتصادی و امنیتی قرار گرفتند. این بزرگان بازار با استفاده از قدرت و نفوذی که به دست آورده بودند از روز اول برای طمع سود بیشتر از طریق واردات کالا ، مانع از رشد صنایع تولیدی در کشور شدند که امروز آثار خود را در قالب آمار بالای بیکاری ، تورم و فقر نشان

انگیزند^{۷۸} و پادشاهان را نابود کنند. در **حومه کوفه** جنبش خود را آشکار می کنند.^{۷۹} رهبر آنها مردی سیاه دل و روسیاه ، بی دین ، از نظر حق افتاده ، دارای عیوب بسیار و لئیم و پرخور است که از **مادران زناکار^{۸۰} و بدترین نسل ها** به وجود آمده است.^{۸۱}

در باب چهاردهم کتاب منتهی الآمال در علائم ظهور حضرت صاحب الامر(ع) آمده است: « اول خروج دجال است و آن ملعون ادعای الوهیت نماید و به وجود **نحس او خونریزی و فتنه در عالم** واقع خواهد شد و از اخبار ظاهر شود که یک چشم او مالیده و ممسوح است و چشم چپ او در میان پیشانی او واقع شده و مانند ستاره می درخشد و پارچه خونی در میان چشم او واقع است و بسیار بزرگ و تنومند و شکل عجیب و هیئت غریب و بسیار ماهر در سحر است و در پیش او کوهی سیاه است که به نظر مردم می آورد که کوه نان است و در پشت سر او کوه سفیدی است که از سحر به نظر مردم می آورد که آبهای صاف جاری است^{۸۲} و فریاد می کند "اولیائی انأ ربکم الاعلی" و **شیاطین و مَرَدِه^{۸۳} ایشان از ظالمین و منافقین و سحره و کَهَنه^{۸۴} و کَفَره و اولاد زنا بر سر او اجتماع نمایند** و شیاطین اطراف او را گرفته و به جمیع نعمات و آلات لهو و لعب و تغنی از عود و مزمار و دف و انواع سازها و بربطها مشغول می شوند که قلوب تابعین او را مشغول به آن نعمات و الحان می نمایند و در انظار ضعفاء العقول از زنان و مردان چنان جلوه درآوردند که همه ایشان را به رقص آورند و **همه خلق از عقب سر او می روند** که آن نعمات و الحان و صداهای دلربا را بشنوند **گویا که خلق همه در سکر و مستی می باشند** و در روایت ابوامامه است آن که پیامبر خدا(ص) فرمودند: هر مؤمنی که دجال را ببیند آب دهان خود را بر روی او افکند و سوره مبارکه حمد را بخواند به جهت دفع سحر آن ملعون که در او اثر نکند. چون آن ملعون ظاهر شود عالم را پر از فتنه و آشوب نماید و **میان او و لشگر قائم علیه السلام جنگ واقع شود.** بالاخره آن ملعون به دست مبارک حضرت حجت الهی علیه السلام یا به دست عیسی بن مریم علیه السلام کشته شود^{۸۵} « [کفایة الموحدين: فقیه محدث جلیل القدر آقا سید اسماعیل عقیلی نوری أخذ شده از کتاب منتهی الآمال؛ شیخ عباس قمی] باید خاطر نشان ساخت که این مطلب از برخی از چاپ های پس از انقلاب کتاب منتهی الآمال حذف گردیده است!

می دهد. شروهرای جزء نیز با پیروزی انقلاب به کمیته های انقلاب اسلامی پیوسته و با تسلط بر جان و مال و ناموس مردم در سالهای اول انقلاب ، فجایع فراوانی به بار آورده و سپس به عنوان بازجو و شکنجه گر سر از زندانهای جمهوری اسلامی درآوردند.

^{۷۸} - اختلاف افکنی میان ابرقدرت ها که بر اساس برخی اخبار ، سرانجام به **سومین جنگ جهانی** منجر خواهد گردید.

^{۷۹} - نجف که بسیاری از فعالیت های سیاسی خمینی در تبعید در آن صورت می گرفت در حومه کوفه قرار دارد.

^{۸۰} - رجوع کنید: صفحه ۱۲۱

^{۸۱} - بحارالانوار ، تاریخ الحجّة ، باب ۲۵

^{۸۲} - توده مردم را با شعار نان و آب می فریبد!

^{۸۳} - پیروان

^{۸۴} - کاهنان

^{۸۵} - جنگ لشگر قائم به رهبری سید خراسانی با نظام دجال و وارثان وی خواهد بود ، اما کشته شدن دجال به دست حضرت ولی عصر در "رجعت" دجال صورت می گیرد که در حدیث "شروسی" بدان اشاره خواهد شد. امام زمان(ع) کفار و منافقانی که آسیب جدی به دین وارد نموده اند را جهت مجازات دنیوی به اذن الهی زنده می گردانند.

به لشگر حضرت قائم که با لشگر دجال و سپس لشگر سفیانی می جنگد در حدیث ذیل اشاره شده است: پیامبر(ص) به امام حسن و امام حسین نگاه کرد و گریست و فرمود: « ما اهل بیتی هستیم که خداوند نه دنیا، بلکه آخرت را برایمان برگزیده. به درستی که اهل بیت من پس از من دچار سختی و آوارگی و گرفتاری می گردند | به سبب توطئه سقیفه و غضب حق خلافت امیرالمؤمنین و یازده امام معصوم^{۸۶} تا زمانی که گروهی با پرچم های سیاه از مشرق قیام کنند. آنها حق را طلب می کنند اما به آنها داده نمی شود ، پس می جنگند و پیروز می شوند و هر چه بخواهند به آنها اعطا می شود ولی آنها نمی پذیرند تا این که حکومت را به دست مردی از اهل بیت من بسپارند که دنیا را از عدل و داد پر خواهد کرد بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. پس هر که زمان ایشان را دریابد ، به سوی آنان شتاب کند گر چه با دست و زانو بر روی برف و یخ بخزد.» و در روایت دیگر: « هنگامی که پرچم های سیاه از خراسان به راه افتاد به سوی بشتابید ولو با سینه خیز رفتن بر روی برفها باشد ، که صاحبان آن پرچم ها اهل حق هستند، آنها حق را مطالبه می کنند ولی به آنها داده نمی شود ، نبرد می کنند و پیروز می شوند و آنچه می خواستند به آنها داده می شود ولی آنها دیگر نمی پذیرند. گویی با چشم خود می بینم که سلاح ها را حمایل کرده اند و پیش می تازند تا پرچم ها را به مهدی(ع) تسلیم کنند. آگاه باش که آنها یاران مهدی اند و زمینه سلطنت جهانی او را فراهم می سازند. دلهای آنها چون قطعات آهن است. هنگامی که پرچم های سیاه را مشاهده کردید که از سوی مشرق به حرکت درآمده ، فارسیان را گرامی بدارید که دولت ما در میان آنها می باشد.»^{۸۶} و: « زمانی که در سنت من تغییر ایجاد کردند ، یاور خاندانم با پرچم های سیاه از سرزمینی که خراسان نام دارد^{۸۷} قیام خواهد کرد. هیچ کس با او و لشگریانش روبرو نمی شود مگر که مغلوبش می سازند و بر آنچه در دست دشمنانشان قرار دارد چیره می شوند تا جایی که سرانجام پرچم هایشان به بیت المقدس نزدیک می گردد.» در روایات مشابه ، کشتگان این قیام "شهید" خوانده شده اند. این جنبش در حقیقت توسط حضرت ولی عصر سازماندهی می شود و آن حضرت به صورت ناشناس در میان لشگر سید خراسانی حضور داشته و تنها سید خراسانی امام (ع) را می شناسد و در این جنبش عدالت خواهانه از راهنمایی های کلیدی ایشان بهره مند است. حرکت جهانی منجی موعود با خروج این لشگر از سرزمین خراسان آغاز خواهد شد. باید خاطرنشان ساخت که قیام سید حسنی که از نسل امام حسن مجتبی(ع) می باشد اندکی پس از خروج سفیانی در شام خواهد بود. در خبر است که لشگریان سید خراسانی شهرهای تهران و قم را با جنگ می گشایند. در تفسیر آیه « بعثنا علیکم عبداً لنا اولی بأس شدید»^{۸۸} آمده است که: « گروهی هستند که خداوند آنها را پیش از خروج قائم بر انگیزد و آنها هر جا که دشمنان آل محمد (ص) را بیابند می کشند.»^{۸۹} امیرالمؤمنین فرمودند: « ناگزیر باید آسیایی به کار افتد، پس چون پایه هایش استوار گردید، خدای تعالی مرد با ابهت و گمنامی را بر می انگیزد که هر کجا می رود چیره می شود، یارانش با محاسن و شاربهای فروهشته و پرچمهای سیاه حرکت می کنند ، وای به حال کسی که با آنها درگیر شود. خداوند آنها را بر سپاه عرب مسلط می فرماید که آنها را بی مهابا می کشند.» ابر اساس احادیث، برخورد امام زمان نیز با اعراب شدید است و ایشان به قدری از اعراب بکشد که به وی شک کنند. پیامبر خاتم فرمودند: « پرچم های سیاهی از مشرق زمین به اهتزاز در می آیند که با مردی از اولاد ابوسفیان (سفیانی) می جنگند و زمینه فرمانبرداری از مهدی را فراهم می آورند.» و: « آنگاه خداوند مرد نیرومند عجمی را بر آنها مسلط می کند که از منطقه ای برمی خیزد که سلطنت از آن آغاز شده است(خراسان) وارد شهری نمی شود جز این که آن را می گشاید ، پرچمی علیه او برافراشته نمی شود جز اینکه سرنگون می گردد ، نغمه ای علیه او ساز نمی شود جز

^{۸۶}- غیبت شیخ طوسی

^{۸۷}- مؤید پیشگویی زرتشت است که به پدید آمدن نشان های سیاه از خراسان اشاره می کند. خاطرنشان می سازد که تکفیریون سلفی برای انطباق این نوع احادیث بر خود ، پرچم های سیاه انتخاب کرده و حتی عده ای از آنها نام گروه خود را "خراسان" نهاده اند!

^{۸۸}- اسراء، ۵

^{۸۹}- کافی، ج ۸، ص ۲۰۶

اینکه آن را خاموش می سازد ، وای بر کسی که با او درگیر شود ، او همچنان پیش می تازد و هر روز پیروزی جدیدی به دست می آورد تا همه پیروزی هایش را به مردی از عترت من (مهدی) تقدیم کند که به سوی حق فرا می خواند و به آن عمل می کند.»^{۹۰} و نیز فرمودند: « مهدی پس از یک غیبت طولانی ، در هنگام طلوع ستاره ای سرخ رنگ و ویرانی ری و خسف^{۹۱} زوراء (تهران) ظهور خواهد کرد.»^{۹۲} و: « مهدی این امت از ماست. هنگامی که هرج و مرج بر دنیا حاکم گردد و آشوب ها رخ دهد و راه ها بسته شود و مردم یکدیگر را غارت کنند و نه بزرگی بر کوچک رحم کند و نه کوچکی احترام بزرگ را نگه دارد ، خدای تعالی مهدی را برانگیزد که نهمین فرزند حسین است و او دژهای گمراهی و دل‌های مهر شده را بگشاید و **دین را در آخرالزمان پایدار کند چنان که من در اول زمان اساس آن را پایدار ساختم** و زمین را از عدل پر سازد همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد.»^{۹۳}

خاطر نشان می سازد که اعتقاد به مهدویت خاص تشیع نیست و اعتقاد تمامی ادیان الهی است چنان که یهودیان و مسیحیان نیز منتظر "مسیح" هستند. اگر کسی نباشد که تلاش های انبیاء و اوصیاء در به کمال رسانیدن انسان را به ثمر نشاند، خلقت بشر و بعثت انبیاء امری عبث بوده و البته این نسبت از خداوند متعال به دور است. از هنگام هبوط حضرت آدم (ع) خداوند حجت و خلیفه ای بر زمین داشته است و این مقام در اختیار پیامبران و اوصیای ایشان بوده و این امر تا روز رستاخیز استمرار دارد. امیر مؤمنان می فرمایند: «خداوند حجت های خود را به صورت آشکار یا پنهان یا حتی در حالی که خطر آنان را تهدید می کند در میان مردم حفظ خواهد کرد تا دلیل های روشن و واضح (هدایت و رستگاری) از بین نروند.»^{۹۴} خلیفه الهی هر زمان ، محور کائنات بوده و شناخت او از ضروریات دین است و از آن روست که حتی اهل سنت این حدیث را از پیامبر خدا (ص) روایت کرده اند که: « هر کس بمیرد درحالی که امام زمان خود را نمی شناسد به مرگ جاهلیت مرده است.» طرح الهی این بوده است که خلفای خداوند رهبری جامعه را بر عهده داشته و عدل و قسط را در زمین برپا دارند چنان که قرآن تصریح دارد: « و ما انزلنا من رسول آلاً لِيُطَاعِ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ و هیچ رسولی را نفرستادیم مگر برای آن که به اذن خدا اطاعت شود.» اما پیشوایان الهی جز در دوره هایی بسیار کوتاه، حاکمیت نداشته اند زیرا اکثریت مردم همواره در پی هواهای نفسانی و لذت‌های موقت دنیایی بوده و از بُعد روحانی و ابدی وجود خویش غافل بوده اند. « پیش از آنها قوم نوح و گروههایی که از پی آنها آمدند پیامبرانشان را تکذیب کردند و هر امتی قصد پیامبرش را کرد تا او را دستگیر کند و به باطل به ستیز برخاست تا حق را از میان بردارد ، اما آنها را به عقوبت فرو گرفتم، پس عقوبتیم چه سخت بود.» [قرآن تصریح دارد که همواره یک گروه از مردم هر جامعه ، سردمدار مخالفت با پیامبران الهی بوده اند؛ کسانی که در قرآن با عنوان "مُلَأً" یا "بزرگان قوم" یاد شده اند و آنان کسانی هستند که با زر و زور خود چشم توده مردم را پر کرده و خط حرکت توده را ترسیم می کنند ، و آنان بوده اند که برای حفظ منافع نامشروع خود و منصرف کردن مردم از دعوت پیامبران و دستکاری ذهن آنها ، از شگرد ترور شخصیت و ایراد اتهاماتی چون دروغ‌گویی ، سفاهت ، جنون ... به پیامبران بهره می گرفته اند و همواره توده ها را به دنبال خویش کشیده اند.] هر انسانی اختیار انتخاب بین "ارضای افسارگسیخته و نامشروع [شهوای نفس] و "گردن نهادن به حکم عقل و نهی نفس از پیروی هوس" را دارد و خداوند تشخیص این خوب و بد را در فطرت انسان قرار داده و برای تقویت فطرت ، پیام هایی نیز توسط رسولانش ارسال نموده است. ناهنجاریهای کنونی جوامع و بی عدالتی ها در سطح زمین که مورد نارضایتی خداوند متعال می باشد نتیجه همین "انتخاب های بد" انسانها و غلبه روح شیطانی است که حاصل آن برای جامعه "متولد شدن جرثومه های فساد و جنایت" است زیرا خصوصیات روحی و روانی و اخلاقی نیز از طریق وراثت انتقال می یابد [چنانکه حضرت نوح به درگاه خداوند دعا می کند: پروردگارا ، یک تن از کافران را بر روی زمین باقی مگذار که آنان جز فرزندان کافر

^{۹۰} - ملاحم و الفتن ، ص ۲۹

^{۹۱} - خسف الارض: فرو رفتن زمین

^{۹۲} - بحارالانوار ، ج ۵۲

^{۹۳} - نقل از جابر بن عبد... انصاری ، بحارالانوار ، تاریخ الحجّة ، باب ۲۵

^{۹۴} - ترجمه و شرح نهج البلاغه

و فاجر به دنیا نمی آورند. این جرثومه ها که در حقیقت ، تجسم شقاوت بشریت بوده و امروز مقدرات جوامع را به دست گرفته اند ، طبعاً حاصل سیر انحطاطی بشریت اند و هنگامی که وضعیت برای مردم روی زمین غیرقابل تحمل شود خداوند برای نخستین بار در تاریخ بشریت ، مستقیماً دخالت فرموده و به دست ولیّ خویش ، زمین را از لوٹ وجود ظالمان پاک خواهد فرمود. و اما حاصل این "انتخابهای بد" برای تک تک افراد نیز "تخریب روح و حیات معنوی" است. آن بخش از روح انسان که چون میدانی به شعاع هفتاد سانتی متر، بدن او را احاطه کرده است "هاله" یا "میدان انرژی" فرد نامیده می شود که توسط دوربین های "کرلیان" قابل عکسبرداری و مشاهده است. (همین هاله است که "باطن بینان" در افرادی که ابعاد حیوانی یا شیطانی وجودشان بر روح قدسی غالب است به شکل انواع حیوانات یا دیوها می بینند.) چنانکه قبلاً اشاره شد **مسیر کمال روحی انسان کاملاً برعکس مسیر کمال مادی و حیوانی او می باشد.**^{۹۵} **دنیاطلبی ، که کشانیدن روح به سوی کمال مادی و بر خلاف مسیر کمال روح است ، انسان را به رنج های شدید می افکند که خود را در انواع ناراحتی های روحی ، روانی و عصبی و اضطراب و افسردگی و غیره نشان می دهد. روح برای پرواز در عالم نامتناهی قدس آفریده شده، نه خزیدن در لجن دنیای محدود مادی.**

مرغ باغ ملکوتم ، نیم از عالم خاک دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنم

متأسفانه اکثریت غالب انسانها هرگز از مرحله "حیات حیوانی" فراتر نرفته و حتی در سنین کهولت نیز دل شیفته لذتهای نفسانی هستند. گناه نیز که عملی خلاف فطرت و بر خلاف مسیر روح است، موجب ایجاد جراحت بر روح انسان می گردد. روح زخمی و آسیب دیده ، در سفر ماورای مرگ ، حفاظی در برابر آتش برزخی نخواهد داشت. استفاده از مشروبات الکلی ، مواد مخدر و ارتباطات نامشروع جنسی به هاله انسان شدیداً آسیب وارد می کند که گاه جبران ناپذیر است. اینکه خداوند در کلام خویش در پی بیان حرمت ازدواج خداباوران با زنان و مردان مشرک و ناباور می فرماید: « آنها شما را به سوی آتش دعوت می کنند» ممکن است به این دلیل باشد که هاله یا میدان انرژی منفی این افراد به هاله خداباوران آسیب وارد می سازد. مگر این که خداوند به صورت خاص مانع از آسیب گردد. همچنین در عمل شنیع زنا ، ناهماهنگی میدانهای انرژی هنگام تداخل هاله ها موجب بروز آسیب به دو طرف می گردد. خطر این آسیب روحی به قدری جدی است که قرآن به نهدی از زنا اکتفا نکرده و می فرماید: « ولاتقربوا الزنا» یعنی حتی به آن نزدیک هم نشوید. آسیب به هاله می تواند زمینه ورود موجودات متافیزیکی [جن] به آن را مهیا سازد که انرژی فرد را تخلیه می کنند. آسیب به هاله دفعاتاً صورت می گیرد اما ترمیم آن شاید با تزکیه نفس و تمرکز بر اذکار و اسماء مقدس و به صورت تدریجی امکان پذیر باشد. آسیب های وارده به روح هنگامی برای انسان قابل مشاهده است که از حجاب جسم و دنیای مادی بیرون آید. سقراط در بستر مرگ گفت: « مرگ چیزی جز جدایی روح از جسم نیست. و روحی که از قفس تن رها شود زندگی دیگر خواهد یافت. انسان حقیقی باید در مدت حیات ، خود را آماده مرگ نماید که آن مقصود زندگی است. برای این کار باید همواره با "مراقبه" (مدیتاسیون) به پرورش روح پرداخت تا آماده ورود در نور شود. پرورش تن که حصار روح است سبب آن می شود که این حصار محکم تر روح را اسیر خود کند و بیشتر مردم چنین می کنند و با دست خود روح را که خواهان جولان است در مانع محکم گرفتار می کنند. نیازهای زندگی دنیوی، روح را متأثر ساخته با آلودگی ها دمساز می کند. نیاز تن، روح را گرفتار کرده و از آزادی دور می سازد. خواهش "نفس بد فرما" که نیاز تن است روح را برای رفع آن به دنبال می کشد و از حقیقت دور می کند. چون اعمال دنیوی

^{۹۵} « اگر نه آن بود که همه مردم یک امت (گمراه) می شدند ، سقف های خانه های (تمامی) کسانی را که خدای رحمان را باور ندارند از نقره می کردیم و بر آنها نردبامهایی می نهادیم تا بر آن بالا روند و برای خانه هایشان نیز درهایی از نقره می کردیم و تختهایی که بر آن تکیه زنند. و از هرگونه زینت. و اینها همه برخوردارانی ناچیز دنیوی است، حال آنکه آخرت در نزد پروردگار تو برای پرهیزگاران است.» (زخرف: ۳۵-۳۳) « فزونی اموال و اولادشان تو را در شگفتی فرو نبرد. خدا می خواهد آنان را به این وسیله در زندگی دنیا مجازات فرماید و در حال کفر جانیشان از تن برون آید.» (توبه: ۵۵) از سوی دیگر: « هنگامی که خدا بنده ای از بندگانش را دوست بدارد وی را در بلا فرو می برد.» (امام صادق) بهشت حیوانی با بهشت روحانی با هم جمع نمی شود و چنان که امیر مؤمنان می فرماید: « دنیا و آخرت دو راه مختلف اند مانند مشرق و مغرب.»

پیوسته با فرمان و میل تن اجرا می شود، روح با آن هم‌آغوش بوده و در همه حال از آن پیروی می کند. پس تا زمانی که روح به سبب نیاز جسم آزاد نیست، نمی توان آن را برای به دست آوردن حقیقت به کارگرفت. پس لازم است جان را از بلای امیال تن آزاد سازیم. انسان حقیقی در طول زندگی چنین می کند که جان خود را از آفت خواهش تن دور نگه می دارد تا هنگامی که روح به فرمان خداوند برای رسیدن به مقصود از تن جدا می شود، با آلودگی ها تیره و تار نشده باشد زیرا اگر چنین باشد هنگام ورود به عالم مقصود، مجذوب انوار حقیقت که بر آن می تابد، نمی شود. شما را از سفر مرگ آگاهی می دهم که از میان باد و باران است و ماه بر جاده نمی تابد و شما را چراغی جز انوار پاک روح با خود نیست. توشه راه از نیکی ها بردارید که طعمی به دست شما نمی دهند. راه را هموار کنید تا پای شما بر سنگ های سخت فرو نیاید. اندیشه خود را پرواز دهید که از فراز تخته سنگی کوتاه شما را منظری خوش نمایان نمی شود. از حقیقت سیراب شوید چون آبی نمی بینید تا تشنگی خویش فرو نشانید. ستاره روح که از افق حیات سر بر می زند چندی در آسمان وجود تسبیح گوین سو سو می زند، سپس در پرتو انوار ازلی از دیده پنهان می شود. زمزمه فرشتگان مراقب پیوسته گوش ما را مهبط راز خویش قرار می دهد و لعل وجود آدمی را به نور افشانی می خواند.» روح انسان پس از ورود به جسم و عالم ماده به تدریج از عالم قدس فاصله می گیرد و انسان با فراموشی "خود حقیقی" یک "خود کاذب ذهنی" (ego) فرم می دهد که حول محور "دنیا و ماده" می چرخد. [مدیتاسیون] تمرینی است برای بازگشت به "خود حقیقی" و در نتیجه آرامش واقعی. تأثیرات شیطان بر انسان تنها از راه "فکر" صورت می گیرد، چنان که حضرت عیسی (ع) فرموده است: «هر فکر عاری از تقوا (مراقبت) از شیطان می آید.» رمز تمامی فساد و ناهنجاری های زندگی بشر در دنیا در همین نهفته است. یکی از رهبران معنوی شرق دور می گوید: «اگر کودکان روزی یک ساعت وضعیت "بی ذهنی" را تجربه کنند در نسل های بعدی شاهد ریشه کنی خشونت از جهان خواهیم بود.» پس باید فکر را از راه مراقبه و تمرکز تحت کنترل درآورد. فکر باید غالباً متمرکز بر مبدأ و معاد باشد (یعنی در حال ذکر خدا). روح به هر چیزی که توجه نشان دهد با آن یکی می شود و توصیه اکید دین حقیقی به "زهت" و دوری از تجملات و غیر ضروریات زندگی و استغراق در لذتهای دنیایی به خاطر حفظ سلامت و استقلال روح و آمادگی آن برای ورود به ملکوت است. دین (اصیل و حقیقی) مجموعه قوانین و راهکارهایی است که برای انطباق و هماهنگی حیات مادی و حیات روحانی انسان وضع گردیده است تا روح در طول مدتی که قرار است در عالم ماده اقامت داشته باشد از آلودگی های زندگی مادی مصون بماند.

نظام جمهوری اسلامی؛ حکومت بنی ابلیس و بنی عباس

در منابع شیعه اخباری از امامان درباره حکومت دجال و ظهور مجدد حکومت عباسیان وجود داشته و شواهد و قرائن دلالت بر این دارد که حکومت جمهوری اسلامی مصداق آن است. عباسیان از بنی هاشم و از نسل عباس عموی پیامبر (ص) بودند که در دوره امامت امام صادق (ع) با بهره برداری از خویشاوندی با پیامبر و تحت عنوان یاری اهل بیت پیامبر (۱۳ معصوم) به بسیج مردم پرداخته و حکومت بنی امیه را ساقط کردند. آنها پس از دست یابی به قدرت، خود ادعای جانشینی پیامبر (ص) را کردند و چون وارثان به حق آن حضرت (امامان شیعه) که پسرعموهایشان بودند را تهدیدی برای حکومت خود می دانستند بر آنان سخت گرفته و آنها را با تبعید و حبس و حصر آزوده و سپس یک یک آنان را تا امام حسن عسکری (ع) به شهادت رساندند. آنها که از بنی هاشم بوده و دعوی محبت اهل بیت رسول را داشتند پس از رسیدن به قدرت، ناصبی و پیرو مذهب ابوبکر و عمر شده و به نشر آن همت گماردند زیرا اگر می خواستند شیعه بمانند می باید مطابق وعده ای که به مردم داده بودند قدرت و خلافت را به آل علی (ع) تحویل می دادند. نقل است که روزی در جمعی که حضرت علی (ع) و عباس حضور داشتند، پیامبر (ص) غمگینانه به عموی خود عباس فرمودند: «وای بر فرزندان من، از آنچه که از فرزندان تو به ایشان رسد.» پس عباس گفت: «یا رسول الله، اگر صلاح می دانید دیگر با زنان همبستر نشوم» و پیامبر پاسخ دادند: «آنچه که باید بشود، شده است.» [عباس عموی پیامبر (ص) تا بیست سال پس از بعثت به آن حضرت ایمان نیاورده بود و هنگامی که در یکی از جنگها به اسارت درآمد اسلام آورد]. نظام جمهوری اسلامی از لحاظ منسوب داشتن خود به خاندان پیامبر (ص) و سوء استفاده از نام ۱۴ معصوم برای مشروعیت بخشیدن به حکومتش، شباهت فراوانی به حکومت آل

عباس دارد. تکلیف ریشه نژادی روح ... خمینی که معلوم است اما در مورد خامنه ای ، یا شگرد او در استفاده ابزاری از مقدسات به شگرد عباسیان تشبیه شده است و یا واقعاً نسبش هم علیرغم ادعای حسینی بودن ، به عباسیان می رسد و مقصود از "عباسی" در روایات آخرالزمان ، خود اوست. حضرت ابالحسن موسی بن جعفر (ع) درباره پایداری دولت دوم بنی عباس می فرمایند: « اگر اهل آسمان و زمین علیه بنی عباس قیام کنند به طوری که زمین از خونشان سیراب گردد ، مادام که سفیانی خروج نکرده بی اثر است... دولت بنی عباس که بر پایه حيله و نیرنگ قرار گرفته است از میان می رود تا جایی که اثری از آن باقی نخواهد ماند (دولت اول) و آنگاه دوباره تجدید می گردد (دولت دوم) به طوری که گویی هیچ آسیبی به آن نرسیده است.»^{۹۶} امام باقر (ع) با اشاره به این که بنی العباس دارای دو رایت (پرچم) خواهند بود می فرمایند: « اولاد عباس سلطنت دور و درازی خواهند داشت که در آن افراد دور را به خود نزدیک و نزدیکان را از خود دور می کنند. حکومت آنها بر مردم طاقت فرساست و خیری در آن نیست. هنگامی که از انتقام الهی و کیفر او احساس ایمنی کنند ، ناگهان دچار سرنوشتی شوند که یک تن از بزرگان آنها نباشد تا پراکندگی شان را جمع کرده و به ناله هایشان گوش فرا دهد. این است معنی آیه شریفه « حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت » در خبر محمد بن حنفیه آمده است: «...حکومت آنها بر مردم سخت طاقت فرساست از آنچه از فزعات که چون ابرهای پر رعد بر مردم تجلی کند. پس هنگامی که احساس اطمینان و ایمنی کردند و گمان بردند که فرمانروایی شان را زوالی نیست ، ناگهان با یک صیحه چنان دمار از روزگار آنها بر آورند که یک نفر نماند که آنها را صدا زند و جمعیتی باقی نخواهد ماند که دور آنها گرد آیند چنان که خداوند در قرآن به آنها مثل زده است: حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت؛ هنگامی که (رستنی های) زمین پیرایه برگرفت و آراسته شد و اهل آن پنداشتند که خود قادر بر آن همه بوده اند، فرمان ما شب هنگام یا به روز در رسد و چنان از بیخ و بنش بر کنیم که گویی دیروز وجود نداشته است.» (یونس: ۲۴). بنا بر فرموده معصومین ، مصداق آیه ۱۱۶ سوره انعام که می فرماید: « وَكَلْبُلُوكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصِ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ ؛ به تحقیق که شما را می آزماییم با مقداری ترس و گرسنگی و نقصان اموال و جانها و ثمرات و بشارت ده صابران را » شیعیان تحت ظلم دولت دوم بنی عباس می باشند. پیامبراسلام فرمودند: « در آخرالزمان ، بلای شدیدی که سخت تر از آن شنیده نشده از سوی حکمرانان اسلامی بر امت من وارد خواهد گردید.»^{۹۷} [یادآور گفته اهورامزدا به زرتشت: در آن نه هزار سالی که من اورمزد به مردم دادم هیچگاه این سختی به مردم نرسیده باشد.] امام باقر (ع) فرمودند: « بنی فلان (عباس) حتماً سلطنت خواهند نمود. وقتی سلطنت نمودند و کارشان به اختلاف کشید^{۹۸} ، پراکنده شده و دولتشان از دست خواهد رفت ، تا آنگاه که خراسانی و سفیانی یکی از مشرق و دیگری از مغرب مانند اسپانی که مسابقه می دهند تلاش می کنند زودتر وارد کوفه شوند. و نابودی بنی فلان (بنی عباس) به دست آنها (لشکر خراسانی) خواهد بود و یک تن از آنها باقی نخواهد ماند.» [خراسانی هاشمی و سفیانی اموی از دو سو آهنگ نابودی عباسی را می کنند.] و هم فرمودند: « مادام که بنی عباس بر اریکه سلطنت تکیه زده اند امت محمد (ص) فرج و آسایش ندارند.»^{۹۹} درباره برخی از حوادث قبل از ظهور، عبدالله بشار برادر رضاعی حضرت سیدالشهداء(ع) از ایشان روایت کرده است که: « اختلاف الصنفین من العجم فی لفظ کلمة و یسفک فیهم دماء کثیرة و یقتل منهم الوف الوف الوف؛ دو گروه از مردم عجم درباره لفظ کلمه ای دچار اختلاف می گردند و در میان آنان خونریزی بسیار می شود و هزاران هزار نفر کشته

^{۹۶} - بحارالانوار ، تاریخ الحجة ، باب ۲۵

^{۹۷} - حاکم نیشابوری ، مستدرک ، ج ۴

^{۹۸} - این اختلاف امروز در درگیری جدی میان جناح رهبری جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران از یک سو و جناح اکبر رفسنجانی و اصلاح طلبان حکومتی که از حمایت نسبی غرب برخوردارند مشاهده می شود.

^{۹۹} - نقل از ابوبصیر ، بحارالانوار ، تاریخ الحجة ، باب ۲۵

می‌شوند...»^{۱۰۰} اسحاق بن عمار از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «آنچه را که شما دوست دارید (قیام حضرت قائم) نخواهید دید مگر موقعی که بنی فلان (بنی‌عباس) در بین خود اختلاف کنند. و چون آنان بر سر "کلمه" دچار تفرقه شدند مردم به طمع می‌افتند و آن وقت است که سفیانی ظاهر می‌شود.»^{۱۰۱} تاکید شده است که این اختلاف بر سر کلمه "عدل و عدالت" خواهد بود. امام صادق (ع) در روایت محمد بن صامت برخی از علائم ظهور را چنین بر می‌شمارند: «هلاکت عباسی و آمدن سفیانی و قتل نفس زکیه و خسف بیداء و صیحه آسمانی»^{۱۰۲} درباره پایان کار بنی‌عباس اشاره دیگری نیز در کتاب ملاحم و فتن وجود دارد: «برای بنی‌عباس در زوراء، قیامتی برپا خواهد گردید.»^{۱۰۳} امام صادق (ع) در روایتی، زوراء را چنین معرفی می‌فرماید: «در نزدیکی ری کوه سیاهی وجود دارد که در دامنه آن شهری ساخته شود به نام طهران و آن زوراء است.» در روایات همچنین به وقوع هرج و مرج شدید و قحط و قتل و غارت گسترده در زوراء اشاره شده که احتمالاً مقارن است با وقوع جنگ داخلی در ایران بین لشکر سید خراسانی (که بنا بر کتاب مکاشفات یوحنا، یک فرمانده نظامی است) و لشکریان بنی‌عباس (نیروهای وفادار به جمهوری اسلامی). پیامبراسلام فرمودند: «فتنه وارد زوراء می‌شود. پس چقدر مرد و زن به قتل رسیده و اموال به غارت رود و چقدر نوامیس هتک گردد...»^{۱۰۴} [با توجه به آشفتگی اجتماعی و زوال اخلاق و معنویت ناشی از حکومت دجال، می‌توان پیش‌بینی کرد که در صورت بروز هرج و مرج، فاجعه‌ای در انتظار مردم تهران است چنان‌که درباره آن وارد شده: «مردم را بلای عظیم پیش‌آید که هیچ ملجأ و پناهی نداشته باشند.» با توجه به شیوع عجیب گناهان بزرگ در پایتخت دجال و این‌که مردم در پی آسیب‌رسانی به یکدیگر و بالا رفتن به قیمت پای بر سر دیگران نهادن هستند، این مسأله دور از انتظار نمی‌باشد. جامعه ایران به سبب بیماری هیأت حاکمه خود، در سراسیمه انحطاط و نیستی قرار گرفته است. البته بی‌گناهی‌هایی که در این فتنه دچار آسیب‌گشته و صیوری کنند از خداوند پاداش و درجه خواهند گرفت.] در برخی از روایات، از حکومت دوم بنی‌عباس با عنوان حکومت بنی‌مرداس نیز یاد شده است (مرداس نام پدر "ضحاک" است). بر اساس روایات، مقدر است که پیش از ظهور امام مهدی (ع)، دو سلطنت اموی و عباسی که یازده امام شیعه را به قتل رسانده‌اند مجدداً احیا شده و بر سریر قدرت باشند و تبهکاری را به نهایت رسانند و نابودی نهایی‌شان به دست آن حضرت باشد. ابن‌عباس درباره دولت دوم بنی‌عباس می‌گوید: «... کسی که از دست آنها فرار کند او را خواهند گرفت و کسی که متحصن شود او را پیاده می‌کنند و کسی که به دنبالشان رود او را به فتنه می‌افکنند. کسی که با آنها مخالفت نماید او را به فقر می‌افکنند و کسی که بر آنها نفرین کند مانند آن است که تیری در راه خداوند افکنده باشد.»^{۱۰۵} احیای سلطنت اموی در سوریه نیز توسط فردی از نسل امویان که در روایات از او با لقب "سفیانی" یاد شده است صورت خواهد گرفت و خروج او یکی از علائم حتمی ظهور امام زمان است که به فاصله اندکی پیش از ظهور سید خراسانی در ایران رخ خواهد داد. همچنین در روایتی است که «بدون خروج سفیانی، قائم (ع) هرگز قیام نخواهد نمود.»

خروج سفیانی: امام باقر (ع) فرمود: «امیرالمؤمنین (ع) فرمود: ... زلزله‌ای در شام خواهد بود که بیش از صد هزار نفر را خواهد کشت. خداوند این زلزله را رحمتی برای مؤمنان و عذابی برای کافران قرار خواهد داد»^{۱۰۶} ... پس بنگرید که روستایی از دمشق

^{۱۰۰} -مجمع النورین، ص ۲۹۷. با دقت در احادیث فوق‌الذکر این نتیجه حاصل می‌شود که اختلاف بر سر کلمه "عدل" که بین سید خراسانی و نظام بنی‌عباس است با اختلافی که بین خود بنی‌عباس افتاده و موجب تضعیف حکومتشان می‌گردد تفاوت دارد.

^{۱۰۱} -روضه کافی، ص ۲۰۹

^{۱۰۲} -بحارالانوار، کتاب الحجّة، باب ۲۵

^{۱۰۳} -باب ۹۱

^{۱۰۴} -سیدبن طاووس، ملاحم و فتن

^{۱۰۵} -ملاحم و فتن، باب ۳۸

^{۱۰۶} -این زلزله ممکن است زمینه‌ساز سقوط دولت دوم بنی‌عباس در ایران و نجات ایرانیان باشد.

که به آن "حرسنا" می گویند در زمین فرو خواهد رفت. پس از آن پسر هند جگرخوار از دره خشک شورش خواهد کرد تا این که دمشق را بگیرد. پس چون سفیانی دمشق را گرفت ، منتظر قیام مهدی باشید.» در تأویل آیه «فاختلف الأحزاب من بينهم فويل للذين كفروا من مشهد يوم عظیم؛ احزاب با هم بر سرآنچه در میانشان بود اختلاف کردند پس وای بر آنان که کفر ورزیدند از حضور در آن روز بزرگ»^{۱۰۷} از امامان نقل است که از مصادیق آن ، اختلاف سفیانی با دو تن از دیگر مدعیان قدرت در شام است که سفیانی بر آنها غلبه کرده و آنها را از بین می برد. در برخی روایات به خروج سفیانی و خراسانی در یک برهه زمانی اشاره شده و در برخی دیگر ، خروج هر دوی ایشان در ماه رجب عنوان شده است. البته باید توجه داشت که ممکن است در برخی از علائم ظهور که در بیانات امامان عنوان شده به سبب حصول "بدء" تغییراتی روی دهد. [پیامبر (ص) فرمودند: «وای بر دو گروه از امتم ؛ شیعه بنی امیه و شیعه بنی عباس و پرچم گمراهی که با آنهاست.»^{۱۰۸} «از بنی عباس دو پرچم افرشته می گردد؛ یکی از آنها ابتدایش پیروزی [بر بنی امیه] و انتهایش وزر و وبال خواهد بود. آن را یاری نکنید و خدای یاری شان نفرماید. و پرچم دیگر ابتدایش وزر و وبال و انتهایش کفر خواهد بود. آن را یاری نکنید و خدای یاری شان نفرماید.»^{۱۰۹} بر اساس روایاتی که ملاحظه شد ، سفیانی هنگامی خروج خواهد نمود که دولت بنی عباس بر اریکه قدرت باشد و به نظر می رسد که تنها دولتی که احتمال می رود مصداق دولت بنی عباس باشد رژیم کنونی حاکم بر ایران است. **سید خراسانی هاشمی ابتدا با شیعه نمایان عباسی و سپس با شیعه ستیزان اموی خواهد جنگید.**

پیش بینی شگفت انگیز امیرالمؤمنین درباره ظهور دجال در ایران

این پیش بینی در حدیث "شروسی شمّاسی" بیان شده که در نسخه خطی کتاب "الزام النَّاصب" موجود است. جمهوری اسلامی تمامی نسخه های خطی این کتاب را که توانسته است به دست آورد نابود ساخته است ، اما گفته می شود که هنوز نسخه هایی از آن وجود دارد که یکی در خزانه آستان قدس رضوی است. برخی علمای ثقه و مورد اعتماد اظهار داشته اند که پیش از انقلاب این حدیث را در نسخه های خطی رؤیت نموده اند.^{۱۱۰} سبک و سیاق حدیث نیز بی شک و شبهه ، سبک و سیاق گفتار امیرالمؤمنین (ع) است. این حدیث از دو طریق روایت شده: سند اول از سلیم بن قیس هلالی از حذیفه یمانی از سلمان فارسی از امیرالمؤمنین (ع) و سند دوم از زراره از محمد بن مسلم از امام صادق (ع) از امیرالمؤمنین (ع):^{۱۱۱} «قبل أن يظهر المهدي من آل محمد صلوات الله عليهم و من علائم ظهوره بأبی و أمی، خروج رجل زنديق الشروسی الشمّاسی الذی یهدم دین البهلوی یخرج من بلاد خراسان یرید الولاية و الخلافة و یدعی الامامة و هو من ابناء السیخ یخرج علی الملك البهلوی من ملوک العجم فیظهر علیه الملك و ینفیه الی بلاد الروم فیبقى فیها مدت احدا عشر سنة و بضعة ایام. فیفلط الی العراق مترقباً و راجئاً للخلافة. بعد سنین و اشهر فیهمز الشروسی الی بلاد الافرنج ، فإن ینغری اهل الری و الخراسان و بلاد الجبل علی ملک البهلوی ، یحوظونه النصارى و اخوان القردة لینکلوا به علی المسلمین و یرؤجونه علی الملك فی خراسان و البلاد الجبل ، فیفرّ الملک العجم الی مصر، فیطلّع رأس الشیطان من بلاد الافرنج الی خراسان و یأتی الی بلدة الزوراء تسمی بالطهران علی جانب الری فتکون له صولة و جولة ، فیهدم دین البهلوی و

^{۱۰۷} - مریم: ۳۷

^{۱۰۸} - ابن طاووس ، ملاحم و فتن ، باب ۳۴

^{۱۰۹} - ملاحم و فتن ، باب ۳۵

^{۱۱۰} - درست است که به سبب عدم دسترسی به نسخه خطی ، نمی توان به این حدیث استناد نمود اما هنگامی که این حدیث در کنار بقیه اخبار و رویدادها قرار می گیرد ، به روشن شدن بیشتر حقیقت کمک شایانی می کند. این حدیث به دلیل وجود نام دودمان "پهلوی" در آن ، از نسخه خطی وارد نسخه چاپی نشد.

^{۱۱۱} - این حدیث در سایت یوتیوب موجود است و به صورت شنیداری اخذ شده است.

ینادی بالجمهوریه و یدعی الامامه فیسلمون له الناس خوفاً و طمعاً فیغترّ الناس و یفکّ بالآخرین ، و هو الاقاک الاثیم « ویلّ لكل اقاک الاثیم» انه کذاب اشیر، دجال بطیر ، میشوم ملعون مغلّف مأبون یدعی انه منا اهل البیت و لیس هو منّا و انه من ابناء السیخ ابن مرثه الفاجر و اتباعه ضعفاء العقول و ابناء البغایا من العجم والشروسی زندیق الملحد قد اتخذ دین جلباباً لصولته و یدعی امامتنا و ولایتنا و خلافتنا کذباً و افتراً علی الله و علی رسوله و علینا اهل البیت ، فتعمّ فتنته بلاد المسلمین و یطمع فیها فیطمع بالعراق و یغری اهلها طالباً للملک فیخرج علیه طاغیه العراق من بنی شیبان اول اسمہ "ص" فیزحف بجیش العراق الی بلاد الغوص و قسم الی بلاد الجبل، والقتل والقتال بینهما سریع ذریع و یدعی کل منهما قتلاهم شهداء و لیسوا بشهداء الا المقتول منهم هدماً من السماء علی حین غفله و ان لهم اجر الشهید ، والحرب بینهما سبع أو تسع سنین حتی الی أن یموت الشروسی و یهلك به خلق کثیر کثیر ، و فی هلاک شروسی تكون فتحه علی المؤمنین و خیار شیعتنا و یقع هرج والمرج فی بلاد العجم...» و اما ترجمه:

« پیش از ظهور مهدی آل محمد که درود خدا بر ایشان باد و از نشانه های ظهور او که پدر و مادرم فدایش باد ، خروج زندیقی ملقب به شروسی شماسی است که **آئین پهلوی را نابود می سازد**. او از بلاد خراسان خروج کرده و جویای ولایت و خلافت است و ادعای امامت می کند. او **"سیک زاده"** است و بر پادشاه پهلوی که از ملوک عجم است خروج کند. پس پادشاه بر او غلبه یافته و او را به بلاد روم (ترکیه) تبعید کند و او یازده سال و اندی در آنجا می ماند. سپس با احتیاط سوی عراق می رود در حالی که در دل امیدوار به دستیابی به خلافت است. پس از سالها و ماهها ، شروسی به بلاد فرنگ می گریزد **در حالی که مردم خراسان و ری و شهرهای کوهستانی با فریب علیه پادشاه پهلوی شورانیده می شوند و حمایت می کنند مسیحیان و برادران بوزینگان^{۱۱۳} از شروسی تا به دست او مسلمانان را به نکال و عذاب مبتلا سازند و به نفع او علیه پادشاه تبلیغ می کنند**. پس پادشاه عجم به سوی مصر می گریزد^{۱۱۳} ، پس طلوع می کند **سر شیطان^{۱۱۴}** از بلاد فرنگ به سوی خراسان و می آید به سوی شهر زوراء که معروف به طهران است و در کنار ری قرار دارد. پس برای او کرّ و فرّ و قدرت و جولانی خواهد بود. پس آئین پهلوی را نابود ساخته و اعلام جمهوریت و ادعای امامت می کند. پس مردم از روی ترس یا از روی طمع تسلیم او می گردند. پس مردم یکدیگر را فریفته و برخی بر برخی دروغ می بندند و او (شروسی) دروغپرداز و گناهکار است « وای بر هر دروغپرداز گناهکاری»^{۱۱۵} **به درستی که او دروغگویی شرور و دجالی طغیانگر، منحوس و ملعون ، مغلّف (دارای قلبی قفل شده) و مأبون (أبنة ای) است^{۱۱۶} و ادعا می کند که از ما اهل بیت است اما از ما نیست ، بلکه "سیک زاده" است و پسر زنی بدکاره و پیروان او افراد کم عقل و**

^{۱۱۲} - مقصود امیرالمؤمنین (ع) "یهودیان" هستند زیرا طایفه ای از آنها به شهادت قرآن ، به سبب اصرار بر شکستن "شنبه" به صورت بوزینه مسخ گردیدند.

^{۱۱۳} - امام صادق (ع) نیز در خبری درباره علائم پیش از ظهور امام زمان فرموده اند: « ینقلب ملک العجم فی محرم بسفک الدماء... حتی یفرّ الملک العجم لثلاً یاخذہ الناس ثم یموت غمماً ؛ شاه عجم در ماه محرم در اثر انقلاب مردم و خونریزی سقوط کرده و می گریزد تا به دست مردم نیافتد و سپس در غم و غصه می میرد.»

^{۱۱۴} - این عبارت امیرالمؤمنین (ع) نیز به وضوح گویای حلول ابلیس در کالبد دجال است.

^{۱۱۵} - سوره جائیه ، آیه ۷

^{۱۱۶} - بنا بر قول مؤکد افراد ثقه و مورد اطمینان و آگاه ، خمینی به این بیماری مبتلا بود و این عادت زشت حتی در طول دوران رهبری انقلاب نیز ادامه داشت. در حدیث امام صادق (ع) است که: « هر کس لقب امیرالمؤمنین و ولایت آن حضرت را غصب کند مأبون است و اگر نباشد به آن مبتلا خواهد شد.» و در حدیث دیگر است که: « غاصبان حق امیرالمؤمنین و امامان ، سرچشمه های لواط هستند.»

فرزندان زنان بدکاره عجمی و به تحقیق که شروسی، زندیقی ملحد است^{۱۱۷} که دین را نقاب و پوششی برای قدرت طلبی نموده و ادعای امامت و ولایت و خلافت ما را می کند و بدین منظور بر خدا و رسول او و بر ما اهل بیت دروغ می بندد، پس فتنه او سراسر بلاد مسلمین را فرا گیرد و وی در آنها طمع کند. پس ابتدا به عراق طمع کند، پس مردم آن را می شوراند تا فرمانروایی شان را به چنگ آرد، پس حاکم طاغی عراق که حرف اول اسم او "ص" است علیه او خروج می کند، پس لشگر عراق را به سوی شهرهای غوص (خوزستان) گسیل می دارد و بخشی را نیز به سوی شهرهای کوهستانی (ایلام و کرمانشاه). پس کشت و کشتار شدیدی بین آنها صورت می گیرد و هر دو طرف ادعا می کنند که کشتگانشان شهیدند اما شهید نیستند مگر کسی از آنها که منهدم گردد به طور ناگهانی با بارشی از آسمان، در حالی که در غفلت است، پس برای او اجر شهید باشد. پس جنگ میان آنها هفت یا نه سال به طول انجامد تا آن که شروسی بمیرد و خلق بسیاری به سبب او هلاک گردند، و در هلاکت شروسی گشایشی برای مؤمنان و شیعیان نیکوکار ما باشد و سرانجام هرج و مرج در بلاد عجم واقع گردد...»

در ادامه این حدیث طولانی به خروج سید حسنی خراسانی و جنگ او با لشگر متجاوز روس و سپس گشودن شهرهای عجم (به خصوص شهر قم که در آن بیست هزار تن از پیروان شروسی را کشته و دو تن از سرانشان را مصلوب می کند) و خروج یمانی و ظهور حضرت صاحب الامر در مکه و رفتن ایشان به مدینه و زنده بیرون کشیدن ابوبکر و عمر از قبر و محاکمه و قصاص آن دو و عزیمت ایشان به نجف و زیارت حضرت امیرالمؤمنین اشاره شده و آمده است که آن حضرت پیش از رویارویی با لشگر سفیانی، همراه با یکصد هزار رزمجو به کربلا می روند و پس از زیارت حضرت امام حسین، پیکر آغشته به خون حضرت علی اصغر، طفل شیرخواره امام حسین که بر دست ایشان هدف تیر لشگریان ابن زیاد قرار گرفت، را بیرون می آورند در حالی که گویی تازه به شهادت رسیده و از گلوی او خون تازه بر زمین می چکد. پس خونخواه بزرگ، پیکر آن طفل را در برابر لشگریان روی دست می گیرد و تعهد خود مبنی بر نابودی تمامی دشمنان امام حسین را اعلام می فرماید. پس از شکست لشگر سفیانی و نزول حضرت عیسی و...: «سید حسنی به امام مهدی عرض می کند: شروسی پیش از ظهور شما مرده و در ری دفن شده است و او دشمن شما بود و خلق بسیاری را گمراه کرد. آیا نمی خواهید او را از قبر بیرون کشیده و محاکمه کنید و از او انتقام بگیرید؟ و امام می فرماید: آری و چه خوب پیشنهادی مطرح کردی ای پسر عمو، پس من و تو همراه با لشگریان روانه شویم به سوی قبر شروسی. پس شروسی را زنده از قبر بیرون آورد و او را به سبب خون های فراوانی که ریخته و اموال فراوانی که با باطل خورده و تباه ساخته و نوامیس مردم که مباح ساخته و به سبب تحت ظلم قرار دادن شیعیان اهل خیر و دوستان ما و ادعای امامت و ولایت ما به دروغ، محاکمه کرده و از روی قصاص و به سبب ارتداد اعدا می کند همانطور که با جبت و طاغوت (ابوبکر و عمر) عمل فرمود.»^{۱۱۸} درباره کیفیت قتل دجال توسط امام مهدی گفته شده که آن حضرت وی را با یک ضربه شمشیر از میان دو شقه می فرماید:

^{۱۱۷} - با توجه به معانی دو کلمه "زندیق" و "ملحد" پی می بریم که امیرالمؤمنین (ع) چقدر دقیق وی را معرفی فرموده اند: زندیق به معنی: «کافر، بی دین، فاسدالعقیده و آن که ایمان ظاهر کند و به باطن کافر باشد.» لغت نامه دهخدا - ملحد به معنی: «از راه حق برگشته، فاسق، بی دین، کافر، بت پرست و آنکه در دین درآورده آنچه را که در آن نیست.» [لغت نامه دهخدا]

^{۱۱۸} - هنگامی که افراد عادی، وقایع آینده زندگی خود را در خواب می بینند و در بیداری تحقق می یابد، نباید از این حیرت کرد که امام و خلیفه خدا قادر باشد وقایع تا پایان دنیا را مشاهده کند.

از کمر بند آن سپهر وقار
تیغ چون ذوالفقار می بینم

سوی مشرق زمین طلوع کند
گور دجال زار می بینم

« شیطان را معیار کار خود گرفتند و شیطان نیز آنها را دام خود قرار داد و در دل‌های آنان تخم گذارد و جوجه های خود را در دامانشان پرورش داد. شیطان با چشم های آنان می نگریست و با زبان های آنان سخن می گفت. پس با یاری آنان مرکب گمراهی را پیش راند و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد. این فعل کسی است که شیطان در سلطنتش سهیم است و با زبان او سخن باطل می گوید.» نهج البلاغه ، خطبه ۷

مسیح دجال در روایات اهل سنت

اخذ شده از کتاب: "خلاصه المقال فی المسیح الدجال"، شیخ محمود الغرابوی ، نشر دارالکتاب العربی ، قاهره (منبع اهل سنت). روایات مربوط به دجال بیشتر در منابع اهل تسنن نقل شده است اما باید توجه داشت که برخی از روایات اهل تسنن در باب دجال به سبب ورود جعلیات اهل کتاب به این منابع ، صحیح و قابل اعتماد و استناد نیستند ، اما در کتاب فوق احادیثی گرد آمده است که با روایات تشیع سازگاری دارد. [توضیحات داخل کروشها (غیر از منابع) از مترجم است.]

دجال در **رأس قرن ظهور می کند**^{۱۱۹} ؛ « فإذا كان رأس المائة خرج الدجال » [المهدی المنتظر: منصور عبدالحکیم، ص ۲۱۵] از آیات مقارن ظهور او ، ظهور ستاره دنباله دار است [فتنة مسیح دجال: سیف صلاح الدین، ص ۲۷] **دجال مردی عظیم الجثه است و پیشانی پهن و سر بزرگی چون شاخه درخت دارد**؛ «كأن رأسه أغصان شجرة» [فی لفظ الطبرانی] **سر و صورت او به سر و صورت ماری بزرگ شباهت دارد**؛ «كأن رأسه أصله و هي الحية العظيمة» [رؤی ابن ابی شیبیه و الطبرانی فی الکبیر عن النبی(ص)] ابن ابی شیبیه و طبرانی در کبیر از رسول خدا(ص) روایت کرده اند که: «أما المسیح الضاللة... و فيه أجلي الجبهة عريض المنخر فيه اندفاء»؛ **مسیح ضلالت دارای بینی پهن و خمیده است. دست هایی ضخیم دارد.** یک دستش اندکی از دیگری درازتر است [فتح الباری: ج ۱۳، ص ۹۲] **دارای پوستی بسیار سفید است** [أحمد و الطبرانی عن ابن عباس] از نشانه های پیش از ظهور دجال ، فراموشی ذکر اوست در میان مردم و بر منابر وعظ [رؤی عبدالله بن احمد بن حنبل] در حدیث مسلم است از نواس بن سمعان که رسول خدا(ص) فرمود: «آته شاب قَطَط» نووی می گوید: «آته شاب قَطَط»...آی: شدید جعوده الشعر مباحد للجعوده المحبوبة [شرح مسلم للنووی: ج ۱۸، ص ۶۵] که اشاره است به **شعرسرای دجال برای محبوبه اش**. [در این رابطه در مطلب "درباره دیوان اشعار خمینی" توضیح بیشتری ارائه شده است.]

« هو من اولاد شق الكاهن المشهور... و كانت أمه جنية عشقت أباه فأولدها شقاً و كانت الشياطين تعمل له الأعاجب... و لقبه المسیح. او (دجال) از اولاد یک کاهن مشهور است... و مادر او زنی است جَنّی که عاشق پدر او می گردد و **شیاطین برای او کارهای خارق العاده می کنند... و لقب او مسیح است [روح الله]** » [الإشاعة: ص ۲۱۷]

دجال دارای **قدرتی عجیب برای پوشانیدن حق با باطل** است. فتنه دجال به قدری بزرگ است که عقول را مدهوش و افکار را متحیر ساخته و سرعت عمل او به ضعفا اجازه تأمل در حقیقت حال او و خوارقش را نمی دهد [شرح صحیح مسلم للنووی: ج ۱۸، ص ۵۹] **دجال به سبب حضور همواره شیطان در کنارش ، ظاهری بسیار فریبنده دارد.** شیطان محبت دجال را در قلوب مستعد می افکند و از این رو **بیشتر مردم پیرو او شده و دچار بدبختی می گردند.** مسیح دجال

^{۱۱۹} - انقلاب ایران در سال ۱۴۰۰ قمری رخ داد.

که خطرناک ترین دجالان بوده و در فنون سحر و تسخیر جن بسیار ماهر است ، دعوی ربوبیت و الوهیت کرده و خوارقی ظاهر می کند که بدان مردم را از توحید منحرف کرده و از دین باز می گرداند. این خوارق حقیقی نیست بلکه تخیلاتی است که با سحر به نظر مردم می آورد و خدا می آزمايد بدان بندگان را ؛ بسیاری را بدان گمراه ساخته و بسیاری را بدان هدایت می فرماید و آن را حجتی بر کافرین و منافقین قرار می دهد. خداوند با او شیاطینی برانگیزد که برای او کارهای شگفت انگیزی کنند و با مردم سخن می گویند و همراه اوست **فتنه ای عظیم ، تا خدا بدان حق [روح و حقیقت مذهب تشیع] را آشکار سازد و بر باطل [تشیع عوام زده و صفوی] خط بطلان کشد. سپس او را فضايحت فرماید** [با جام زهر؟! و عجز او را به خلق بنماید. [شرح النووی لمسلم: ج ۱۸] ساکنان صحرا و کوهستانها از میان بادیه نشینان و ترک ها و کردها و... که از علماء دور بوده و قادر به تمیز حق از باطل نیستند بیشترین کسانی هستند که خوارق دجال را تصدیق می کنند. [الإشاعة: ص ۱۲۶] دجال با مخاریق خود مردم را به شرک و کفر دعوت می کند و اهل فسوق و صاحبان دلهای فاسد و ظلمانی و همچنین ضعفاء العقول از او متابعت می کنند. **دجال که تظاهر به دین و ایمان می نماید عمدتاً ظاهر بینانی را می فریبد که از دین ، تنها مناسک ظاهری را می شناسند و از حقیقت دین و ایمان کم بهره اند.** افرادی که به عنوان مثال ظاهراً به نماز می ایستند اما در نماز کوچکترین توجهی به خداوند ندارند و آنان از ارتکاب انواع گناهان بزرگ چون رباخواری و ظلم و اجحاف به مردم و... رویگردان نیستند. آنها برای معصومان مجالس عزاداری برپا می کنند اما نمی دانند که ایشان برای چه هدفی خود را فدا کردند. دین و دینداری ظاهری مورد نظر خداوند نمی باشد و **از دلایل وقوع فتنه سهمگین دجال ، تمایز دینداران خالص و حقیقی از دینداران ظاهری است** و این همان دلیلی است به سبب آن راه برای "اصحاب سقیفه" باز شد تا با زیر پا نهادن وصیت پیامبر خدا ، کرسی خلافت را پس از آن حضرت تصرف کنند.]

خداوند با دجال شیاطینی از میان جنیان از مشارق و مغارب زمین برانگیزد که به او می گویند: هرچه می خواهی از ما بخواه ، پس به ایشان گوید: بروید و به مردم بگویید که من پروردگار ایشان هستم و با بهشت و دوزخ آمده ام. پس شیاطین نزد مردم می روند و به صورت پدر و مادر و خواهر و برادر و دوستان از دنیا رفته آنان در خواب ظاهر شده و آنان را به متابعت دجال فرا می خوانند و بر حقانیتش گواهی می دهند.^{۱۲۰}

برخی از مفسران ، آیه « لَخَلِقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است اما بیشتر مردم نمی دانند»^{۱۲۱} را به ظهور دجال ناظر دانسته اند که ممکن است به **قدرت مسخ توده مردم** توسط دجال اشاره داشته باشد که با نیرو و جاذبه شیطانی خود ، شیفتگانش را از ایمان و بندگی خداوند می کشد و سپس آنها را به کفر و بندگی خود زنده ساخته و آنها را بر اساس نظام ارزشی باطل خود اولو در تضاد آشکار با اصول اعتقادی دین [باز آفرینی کرده و از آنها بردگانی گوش به فرمان می سازد ، چنان که در روایت است که: « از خوارق دجال این است که بعضی از مؤمنان را می کشد و دو نیم می کند و سپس به آنان می گوید: برخیز، و آنها زنده بر می خیزند. » [المسیح الدجال: ص ۲۲] طبرانی از سعید بن مسیب از رافع بن خدیج از رسول خدا(ص) روایت می کند که آن حضرت پس از نقل برخی مقدمات خروج دجال گریستند. پس چون درباره علت از ایشان سؤال شد فرمودند: « رحمةً لأولئك

^{۱۲۰} - مترجم شخصاً کسی را می شناخت که در آشوب های انقلاب ایران از مخالفان انقلاب بود اما شبی در خواب ، یکی از بستگان از دنیا رفته اش را دید که او را به متابعت خمینی توصیه نمود و وی از آن پس به جرگه هواداران خمینی پیوست! یکی از محافظان خمینی برای تمجید از وی و بیان کراماتش(به زعم خود) گفته است: امام خمینی هر جا که قدم می نهادند شش جن ایشان را همراهی می کردند! خاطرنشان می سازد که سحر و رمالی از بدو تأسیس جمهوری اسلامی در میان عوامل رژیم رواج فراوان یافت که گوشه ای از حقایق مربوط به آن با افشای افتضاحات اسفندپایه مشایی که از جن گیران حرفه ای و صاحب نام می باشد بر ملت ایران آشکار گردید. هر یک از مسئولان بلندپایه نظام چند جن گیر و رمال حرفه ای با دستمزدهای میلیاردی در استخدام دارند.

^{۱۲۱} - غافر: ۵۷

القوم الأشقياء لأن فيهم المقتصد و فيهم المجتهد؛ به سبب دلسوزی بر اهل شقاوت (اتباع دجال) چرا که در میان آنان مقتصد و مجتهد می بینم.» غالب اتباع دجال چون او کافر شوند. ظهور دجال اولین علامت از علائم کبرای قیامت است که علائم بعدی به فاصله کمی پس از آن ظاهر شوند. **دجال فحشاء، لواط، خمر و مسکرات** [مواد مخدر] و **موسیقی را رواج می دهد**. از وجود دجال رایحه ای متعفن و نفرت انگیز بر می خیزد. دجال قادر نیست به مکه و مدینه وارد شود زیرا این دو شهر توسط ملائکه الهی حراست می شوند. دجال دارای عقده های بسیار پیچیده روانی و شخصیتی مضطرب است که به سبب نقص وجودی و احساس حقارت، شرّ می آفریند. به نیکی میل نمی کند و آن را دوست ندارد. او بی نهایت خودخواه و خودپرست، سریع الغضب و دارای حیاتی مملو از زد و خورد و ستیز، و در آمد و شد در تاریکی های ظلم و جور است [ص ۱۳ منبع].^{۱۲۲}

از دلایل ظهور دجال: از ابن عباس درباره علائم خروج دجال روایت شده است: « چون امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمایند، خون ریزی را سهل شمردند. احکام را ضایع کنند. رباخواری کنند... شراب نوشند... حریر پوشند و جرائم آل فرعون را ظاهر نمایند. پیمان شکنی کنند و برای غیر دین (یعنی برای دنیا) تفقه نمایند و مساجد را زینت دهند و دلپایشان را خراب کنند و قطع رحم نمایند، و قاریان شان زیاد گردند و فقیهان کم و حدود الهی را تعطیل کنند و مردان به زنان و مردان شبيه گردند و مردان به مردان و زنان به زنان کفایت نمایند، پس دجال را برانگیزد تا از ایشان انتقام گیرد.» دجال در حین غفلت مردم از دین الهی ظهور می کند، گویی که مردم به جاهلیتی آلوده تر و تاریک تر از جاهلیت قبل از اسلام بازگشته اند. همه گیر شدن فسادهای اخلاقی و اجتماعی و ارتکاب معاصی به صورت علنی در جامعه ایران پیش از انقلاب مهمترین عامل سلطه دجال، این بلای سهمگین بر ملت ایران بوده است. قرآن مجید می فرماید: « چون اراده کنیم مردم شهری را هلاک کنیم بر شمار مترفین (مرفهان خوشگذران) آن می افزاییم تا در آن شهر مرتکب فسق و فجور گردند و بدین ترتیب عذاب بر ایشان واجب گردد و آن را در هم فرو کوبیم.» هر چه ظلم و گناه در جامعه مسلمانان (که احکام خدا به صورت کامل به ایشان ابلاغ شده) بیشتر شود، بر ظلم حاکمان و بلایای طبیعی و خشکسالی افزوده می گردد تا شدت به نهایت رسد که همانا بروز هرج و مرج است، تا مردم سرانجام به "فطرت" بازگردند.

مکان خروج دجال: « مسیح دجال مردی است با ریشه یهودی که از سوی مشرق ظهور کند و مردم را به صلاح و استقامت و ایمان بخواند. او سپس دعوی نبوت و پس از آن دعوی الوهیت نماید.» [ارشادالعباد: ص ۴۰] امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: « بیشتر پیروان دجال زنازاده هستند که لباس بلند می پوشند [عبا؟!]. و آنان یهود هستند که لعنت خدا بر ایشان باد.» ابویعلی روایت می کند: « یخرج الدجال من یهود أصبهان و معه سبعون ألفاً من الیهود علیهم السیجان؛ دجال از میان یهود اصفهان خروج می کند و با او هستند هفتاد هزار یهودی طیلسان پوش.»^{۱۲۳} عبدالرزاق نیز از یحیی بن ابی کثیر روایت کرده است که: « بیشتر پیروان دجال از یهودیان اصفهان هستند.» طبرانی در الأوسط از عمران بن حصین روایت می کند که

^{۱۲۲} - پایان ترجمه "خلاصه المقال فی المسیح الدجال" اثر محمود الغرباوی

^{۱۲۳} - یهودیان جدیدالاسلامی چون حبیب ... عسکراولادی تازه مسلمان، محمود احمدی نژاد (یا سبورجیان به معنای "قاری تورات")، اسفندیار رحیم مشایی، اسد... لاجوردی تازه مسلمان، مهدوی کنی، مصباح یزدی، سعید امامی و...؟ یادآور قول یهودیان در صدر اسلام است که به مسلمانان می گفتند: « به زودی مسیح دجال در دین محمد ظهور می کند تا آن را نابود سازد و ما به یاری اش بر خواهیم خواست.» در ادامه به نقش یهود در جریان غصب خلافت امیرالمؤمنین (ع) نیز اشاره خواهد شد. [برای اطلاع از نقش یهودیان جدیدالاسلام در انقلاب رجوع کنید: "سیاست ضدیت با اسرائیل" در همین کتاب.]

رسول خدا(ص) فرمود: « یخرج الدجال من قِبَلِ أصفهان؛ دجال از سوی اصفهان خروج می کند.» از وهب بن منبّه ، به نحو مرفوع از ابن عباس نقل شده که: « الدجال یخرج من المشرق من سجستان. » فمحل خروجه المشرق جزءاً مکان خروج دجال به طور قطع و جزم از مشرق می باشد. «الإشاعة: ص ۲۳۱» مشاهده می شود که روایات ، خروج دجال را از مشرق و به طور مشخص "شهر اصفهان" معرفی می کنند و روایاتی که خروج وی را پس از ظهور امام مهدی (ع) و در ناحیه شامات اعلام می کنند ضعیف بوده و بر اساس اخبار اهل کتاب (خصوصاً یهود) است که وارد کتب اهل سنت شده است.

دیگر صفات اتباع دجال: رسول خدا(ص) فرمودند: «...و یكون أصحابه و جنوده: المجوس و الیهود و النصراری و هذه الأعاجم من المشركین... و اصحاب الرّبا و أولاد الزّنا؛ یاران و لشگریان او مجوس و یهود و نصاری و غیر اعراب از میان مشرکین می باشند... و نیز رباخواران و زنازادگان» «الإشاعة: ص ۲۲۲» امیر مؤمنان(ع) می فرماید: «هرگاه شیطان برخی افراد را به اعمال زشت مانند زناکاری ، شرابخواری ، رباخواری و... بکشاند ، عبادت بسیار با خشوع و خضوع را هم محبوب ایشان ساخته و سپس آنها را به قبول ولایت غیر معصومان که به سوی آتش می کشند و در قیامت یاری نشوند ، می کشاند.» پیروان دجال شریرتین خلق اند نزد خدای تعالی و ایشان کسانی اند که به دنبال او می روند و با او در زمین فساد بر انگیزند و مردم را با سحر و خیالات فریفته و گمراه می سازند. « یخرج الدجال و معه سبعون الفاً من الحاکة - و هی موضع - علی مقدمته أشعر - أی رجل کثیر الشعر یقول: برو برو» **برو برو کلمة الفارسیة و معناها اسع اسع.** **أعن علی کرم الله وجهه ، رواه ابن عدی فی الكامل و الدیلمی** « دجال با خود بهشت و دوزخی دارد؛ بهشتش دوزخ و دوزخش بهشت است.» **أخرج احمد به سند صحیح... عن جنادة بن أبی أمیه** رسول خدا(ص) فرمودند: «...و با او دو نهر است؛ نهری را بهشت می گوید و نهری را آتش. پس کسی که وارد شود به نهری که او بهشت می نامد ، پس او در آتش است و کسی که وارد شود به نهری که او آتش می نامد، در بهشت است.» **[روایت احمد از جابر بن عبدالله] مقصود از بهشت و دوزخ دجال ، بهشت دنیوی است که دجال برای کارگزاران رانت خوارش فراهم می سازد که پس از مرگ دوزخشان خواهد بود، و دوزخ دنیوی است که برای مظلومان می سازد که پس از مرگ بهشتشان خواهد بود.**

همچنین در حدیث است که « در ثلث اول فتنه دجال ، ثلث از نزولات آسمانی کاسته گردد. در ثلث دوم فتنه اش ، دو ثلث از نزولات آسمانی کاسته گردد و در ثلث سوم فتنه اش ، کل آن.» کاهش منظم میزان نزولات جوی از زمستان ۱۳۵۷ که شعار داده شد: به کوری چشم شاه، زمستونم بهاره ، تا به امروز امری کاملاً مشهود است. بنا بر گزارش کارشناسان ، پتانسیل آبی هر ایرانی در سال ۱۳۵۶ در آستانه انقلاب ۳۴۰۰ مترمکعب بوده و در سال ۱۳۶۷ به ۲۱۰۰ و در سال ۱۳۸۶ به ۱۹۰۰ مترمکعب رسیده است و اگر همین روند ادامه پیدا کند طبق پیش بینی ها در سال ۱۴۰۰ به کمتر از ۱۴۰۰ مترمکعب در سال خواهد رسید. بر اساس یک گزارش بین المللی ، با ایجاد تغییرات اقلیمی ، خشکسالی سی ساله ایران آغاز شده است. مسؤلان نظام به جای مدیریت منابع آب و بهره وری از آب های سطحی و ممانعت از هدر رفتن آن در سه دهه گذشته ، با ادامه آبیاری و کشاورزی به شیوه سنتی ، احداث بی رویه سدها و به خصوص برداشت غیرمجاز از سفره آبهای زیرزمینی که پس انداز آبی هر منطقه برای دوران خشکسالی است ، **فاجعه ای هولناک** برای ایرانیان رقم زده اند. باید خاطرنشان ساخت که از سال ۱۳۴۷ در وزارت نیرو پیش بینی وضعیت امروز و افت منابع آب زیرزمینی شده بود اما طی دهه های اخیر برداشت ها به صورت مداوم ادامه داشته است. عیسی کلانتری، وزیر کشاورزی دولت موسوم به اصلاحات با ابراز نگرانی جدی از وضعیت آب در کشور می گوید: « ما در این سی و پنج شش سال، از ۱۶۰ میلیارد مترمکعب آب شیرین، بیش از ۱۲۰ میلیارد مترمکعب را مصرف کردیم. فقط ۴۰ میلیارد مترمکعب مانده است. در یک سری شهرها مثل حواشی کویرها، این شهرها را تبدیل به شهرهای مرده کردیم. یعنی هر چقدر بارندگی هم وجود داشته باشد، دیگر آن شهرها قابل احیا نیست و ظرفیت نگهداری آب را ندارد. در واقع ما به خاطر منافع کوتاه مدت، همه مسائل درازمدت و زیربنایی کشور را بر هم زدیم. این سیاست ها درست نیست. سیاست ماندگاری کشور در راستای حفظ آب های کشور است. اگر این روند ادامه پیدا کند، مثل قوم مایا، ما سومین قوم در تاریخ بشر خواهیم بود که به خاطر آب مجبور هستند از بین روند

و ناچار هستند مهاجرت کنند. ما تکنولوژی را به کشور وارد کردیم ، اما با تکنولوژی ، کشور را تخریب کردیم. ما جاده سازی کردیم و اراه برقی و لودر آوردیم. یعنی از تکنولوژی در جهت تخریب استفاده کردیم؛ با دستگاه‌های حفار به‌عنوان این‌که کار حفاری را راحت می‌کنند ، افتادیم به جان آب‌های زیرزمینی. در روی زمین ، سدها این کار را کردند^{۱۲۴} و در زیر زمین ، حفارها... ما با سدسازی ، تمام رودخانه هایمان را خشک کردیم. ششصد دریاچه روی زمینی و زیر زمینی ایران در حال خشک شدن است.»^{۱۲۵} اکنون برای آغاز مهار بحران آب در ایران نیاز به یکصد و پنجاه میلیارد دلار سرمایه گذاری است. امیر مؤمنان (ع) می فرماید: « **دجال به هیچ آبی نمی رسد مگر که در زمین فرو می رود تا روز قیامت.**» روایت شده که حضرت عیسی(ع) گذرش بر دهکده کوچک و آبادی افتاد که بر سر راه چشمه ای قرار گرفته بود. پس از مدتی باز گذر حضرت به آن منطقه افتاد و مشاهده نمود که آن چشمه خشک و آن آبادی خراب و متروک شده است. حضرتش متعجب شد و از خداوند دلیل خرابی را پرسید. خداوند متعال فرمود: مرد بدی از اینجا گذر می کرد و چون به چشمه رسید دست و روی خود را در آن شست و به نحوست وجود او آن چشمه خشک گردید... در حدود یکصد و اند سالی که از ورود خمینی به ایران می گذرد ملت ایران با نکبت ها و فجایع بزرگی روبرو شده اند که نقطه آغاز آن کشف نفت توسط ناکس دارسی انگلیسی بود. جنگهای اول و دوم جهانی و مصائب ناشی از آن ، موفقیت عجیب کودتای ۲۸ مرداد به سبب ابتکار کرمیت روزولت پس از شکست اولیه و همچنین نتیجه این کودتا که همانا انقلاب بهمن ۵۷ و پیامدهای آن بود از جمله فجایع یک قرن گذشته برای ایرانیان بوده است. البته امید است که با ریشه کن شدن نظام دجال ، خداوند رحمت فرماید و برکت باز دهد.^{۱۲۶}

چرا از دجال با عنوان "مسیح دجال" یاد شده است؟ مسیح به معنای "منجی" است و مسیح دجال یعنی "منجی دروغین". **دجال به دروغ ادعا می کند که هدفش ، نجات مردم است.** ضمناً مسیح مسیح، برکت الهی داشت اما مسیح دجال ، لعنت الهی در پی دارد. از آنجا که شیطان وجود دجال را احاطه و در او حلول کرده است ، تماس با او ، تماس با شیطان است و بوسیدن دست وی ، بوسیدن دست شیطان. دجال را از آن رو "**رأس الکفر**" خوانده اند که چنان حق را باطل خود پوشانده و دین الهی را تضعیف نماید که هیچ یک از جلوداران و ائمه کفر پیش از او نکرده باشند و پس از او نیز نکنند. دجال سمبل "**پیچیده ترین و خطرناکترین**" دشمن خدا و دین و جامع صفات و شقاوت تمامی دشمنان سرشناس انبیاء و اوصیاء ، از فرعون و نمرود گرفته تا ابوجهل و ابوسفیان و جبت و طاغوت و معاویه می باشد. مسیح دجال نماد کل شر در میان انسانهاست چنان که ابلیس نماد کل شر در میان جنیان است.

^{۱۲۴} - جمهوری اسلامی در طول حاکمیتش ، در سرزمین نیمه خشک ایران ششصد سد ساخته است.

^{۱۲۵} - کارشناسان بین المللی می گویند: « کمتر کشوری در جهان محیط زیست خود را مانند ایران تخریب کرده است.» ایران در بیابان زایی و فرسایش خاک در میان پنج کشور نخست جهان است و هر سال به وسعت جزیره تنب کوچک ، خاک از دست می دهد.

^{۱۲۶} - البته فاجعه محدود به بحران کم آبی نبوده و ایرانیان امروز با آب آلوده ، خوراک آلوده ، هوای آلوده ، سوء تغذیه ، فشارهای عصبی ناشی از استرس و همچنین پارازیت های ارسالی برای اختلال در شبکه تلویزیون های ماهواره ای دست به گریبانند که "سونامی سرطان" در ایران را موجب شده است.

دلایل بطلان بدعت ولایت فقیه و تضاد آن با ایدئولوژی تشیع

« همانا آغاز پدید آمدن فتنه ها ، هواپرستی و بدعتگذاری در احکام آسمانی است که قرآن با آن مخالف است و در نتیجه آن گروهی بر گروهی دیگر ولایت یابند که بر خلاف دین خداست.»^{۱۲۷}

ولایت محدود فقیه از جمله حق قضاوت ، صدور فتوا در مسائل شرعی ، اخذ وجوهات شرعی و رسیدگی به امور حسبه از دیرباز در فقه امامیه مطرح بوده و در ارتباط نزدیک با نهاد مرجعیت است. شیخ مرتضی انصاری از نخستین فقیهانی است که به بحث در مورد ولایت فقیه می‌پردازد. او این بحث را در کتاب مکاسب خود مطرح کرده و منصب فقیه جامع‌الشرایط را در سه منصب افتاء ، قضاوت و سیاست شرح می‌دهد. او ولایت فقیه در افتاء و قضاوت را می‌پذیرد ولی گسترش آن به حوزه امور سیاسی را خیر. او معتقد است که: « استقلال فقیه در تصرف اموال و انفس، جز آن‌چه از اخبار وارده در شأن علما تخیل می‌شود به عموم ثابت نشده‌است» و « اقامه دلیل بر وجوب اطاعت فقیه همانند امام جز آنچه با دلیل خاص خارج می‌شود ، خار در خرمن کوبیدن است. فاقامه الدلیل علی وجوب اطاعه الفقیه کالامام(ع) الا ما خرج بالدلیل دونه خرط اقتاط» [شیخ مرتضی انصاری. المکاسب، قم: مکتب علامه ، ۱۳۶۸. فصل بیع] فقیه بزرگی چون شیخ مفید که به دروغ ادعا می‌شود معتقد به ولایت فقیه بوده می‌گوید: « اقامه حدود در دست فقها نیست بلکه در دست امامان معصوم و نایبان خاص آنهاست. اگر فقیه قدرت داشته باشد بر اجرای احکام و حدود ، می‌تواند بر غلام و فرزند خود جاری کند در صورتی که علم داشته باشد و از سلطان نیز خوف نداشته باشد» (تازه این استنباطی است که این فقیه به طور غیر مستقیم از بعضی از روایات کرده و قول ایشان حجت نیست.) **ولایت مطلقه فقیه که به معنای تشکیل حکومت غیرمعصوم از سوی یک مدعی نیابت در دوره غیبت کبری می‌باشد هرگز در تشیع وجود نداشته است. تنها حاکمیت مشروع در تشیع ، حاکمیت امام معصوم است.** علمای شیعه در طول تاریخ تشیع در نهایت ، منصب قاضی القضاتی و اجرای حدود را قبول کرده اند که آن نیز مطلقاً به معنای حکومت و کشورداری نمی‌باشد.

تشیع چه می‌گوید؟ بنا بر اعتقاد اهل تشیع ، پیامبر خاتم (ص) به دستور خداوند حضرت امیر مؤمنان علی(ع) و یازده فرزند ایشان را به عنوان جانشینان خود تا واپسین روز دنیا تعیین فرمودند. امر امامت امیرالمؤمنین و خلافت بلافصل ایشان علاوه بر اشارات قرآنی (آیات ۳، ۵۵، ۵۶ و ۶۷ سوره مائده و...) در احادیث صریح نبوی (ثقلین ، غدیر ، منزلت ، یوم الدار و...) در منابع معتبر اهل تسنن به صورت متواتر وجود داشته و قابل تردید نیست [رجوع کنید: کتاب شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع^{۱۲۸} ، کتاب المراجعات ، کتاب نص والاجتهاد و... (قابل دانلود در فضای اینترنت)] و علمای اهل تسنن نیز امروز منکر آن نیستند اما سعی در کتمان آن از عوام دارند. پیامبر در سخنرانی غدیر فرمودند: « پس از من به فرمان پروردگار، علی ولی و صاحب اختیار و امام شماست. آن گاه امامت در فرزندان من از نسل علی خواهد بود. این قانون تا برپایی قیامت که خدا و رسول او را دیدار کنید دوام خواهد داشت.» و فرمودند: « بدانید جبرئیل از سوی خداوند خبرم داد: "هر آن که با علی بستیزد و بر ولایت او گردن نگذارد ، نفرین و خشم من بر او باد." هر کس باید بنگرد که برای فردای رستاخیز خود چه پیش فرستاده. تقوا پیشه کنید و از ناسازگاری با علی بپرهیزید مباد که گام هایتان پس از استواری در لغزد که خداوند بر کردارتان آگاه است.» و در همان سخنرانی با اشاره به قصد سوء منافقان از میان

^{۱۲۷} - نهج البلاغه ، خطبه ۵۰

^{۱۲۸} - نویسنده با مطالعه و تحقیق به حقایق مذهب تشیع دوازده امامی رسیده و این کتاب نقش بسیار مهمی در این راستا داشته است.

صحابه فرمودند: « آگاه باشید که به زودی پس از من ، امامت را به پادشاهی بدل نموده، آن را غصب کرده و به تصرف خویش درآورند. پس نفرین و خشم خداوند بر غاصبان و چپاول گران.» و فرمودند: « ای مردمان ، به زودی پس از من پیشوایانی خواهند بود که شما را به سوی آتش می خوانند و در روز رستاخیز تنها و بدون یاور خواهند ماند. ای مردمان ، خداوند و من از آنان بیزاریم. ای مردمان ، آنان و یاران و پیروانشان در بدترین جای جهنم، در جایگاه متکبران خواهند بود.» و در پایان خطبه به بازگشت امر به پیشوایان الهی اشاره فرمودند: « ای مردمان ، آگاه باشید که همانا آخرین امام ، "قائم المهدی" از ماست. او بر تمامی ادیان چیره خواهد شد. آگاه باشید که اوست انتقام گیرنده از ستمکاران. آگاه باشید که اوست فاتح دژها و منهدم کننده آنها. آگاه باشید که اوست چیره بر تمامی قبایل مشرک. آگاه باشید که او خونخواه تمام اولیای خداست...» به طوری که پیامبر خبر داده بودند ، صحابه منافق [که صرفاً برای رسیدن به جاه و مقام دنیایی ظاهراً به پیامبر ابراز ایمان کرده بودند و آیات بسیاری در نکوهش ایشان در قرآن نازل شده و فسق ایشان در منابع و کتب معتبر اهل سنت ثابت می باشد] در توطئه خود برای غصب حکومت موفق شدند زیرا رگ و ریشه های جاهلیت هنوز در بسیاری از مسلمانان وجود داشت و جامعه صلاحیت حاکمیت امامان عادل را نداشت و این را بعداً در دوره خلافت امیرالمؤمنین و نیز در زمان امام حسن و امام حسین نشان داد. خلفای غاصب ، صحابه مخلص رسول خدا چون ابوذر و سلمان و مقداد و عمار را طرد نموده و دوستان سابق خود را که در سالهای نخست بعثت سابقه اهانت به و حتی ضرب و شتم پیامبر را داشتند به امارت مسلمانان گماردند و پیش بینی رسول خدا مبنی بر بازگشت قریب الوقوع امت به "جاهلیت" را محقق ساختند. بدین ترتیب حاکمیت زمین مانند گذشته در اختیار حکام جور قرار گرفت و یازده تن از پیشوایان الهی با محرومیت از حق حاکمیت خود ، منزوی گشته و یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند و اوضاع بشریت به تدریج به ناهنجاری کنونی رسید چنانکه حضرت زهرا (س) پس از غصب مسند جانشینی پیامبر توسط غاصبان ، به مردم فرمود: « به جانم سوگند که شتر این فساد آبستن شده و بزودی شما از سینه آن به جای شیر، خون و زهر هلاک کننده خواهید دوشید. اینجاست که اهل باطل زیان خواهند دید و آیندگان در خواهند یافت که اساس تیره روزی آنها به دست گذشتگان پایه گذاری شده است. در آن هنگام آماده ظهور فتنه باشید و خود را به شمشیرهای برنده و حمله های پیاپی و هرج و مرج فراگیر و استبداد ظالمان مژده دهید. آنها حق و حقوق شما را اندک پرداخت کرده و محصولاتتان را تصاحب خواهند نمود. افسوس بر شما باد ، کارتان به کجا خواهد انجامید. قلب های شما کور شده است. آیا ما می توانیم شما را به کاری که خلاف میل شماست وادار سازیم؟» ولایت امیرالمؤمنین یک آزمایش الهی و کاتالیزور برای مسلمانان بود و بسیاری از مسلمانان با عدم پذیرش آن به ارتداد گراییدند. خداوند در وحی خویش در روز غدیر فرمود: « امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و به "اسلام" به عنوان دین شما رضایت دادم.» (مأذنه، ۳) یعنی امروز با ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین و یازده امام معصوم ، دین "اسلام" شد و بدون ولایت امام معصوم "اسلام" نیست. اگر امام معصوم ، متولی آخرین دین خدا تا پایان دنیا نباشد ، آیا همان بلایی که بر سر ادیان پیشین آمد بر سر آن نمی آید؟ و می بینیم که آمده است و دین اکثریت مسلمانان و نیز شیعیان معتقد به ولایت غیر معصوم چنین فاسد شده است. خاندان پیامبر اسلام و شیعیانشان قربانی جاهلیت عربی شدند که پس از رحلت پیامبر مجدداً جان گرفت. البته در کنار شیعیان آل محمد(ص) دیگر ملل نیز مورد تهاجم و ستم اعراب جاهلی مرتد به رهبری خلفای غاصب قرار گرفتند.^{۱۲۹} خدای

^{۱۲۹} - خلفا و وارثانشان برای گسترش امپراتوری تازه تأسیس خود دست به حمله به کشورهای همجوار زده و با نام اسلام فجایع فراوانی به بار آوردند. امیرالمؤمنین (ع) درباره فتوحات خلفا می فرماید: « کسانی که در رکاب سرداران به جنگ می روند در حالی که این سرداران به حکم خدا باور نداشته و امر خدا را در مورد غنیمت های جنگی رعایت نمی کنند ، اگر کشته شوند به

متعال در کلام خویش به این ارتداد اعراب اشاره فرموده است: « و ان تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم ثمّ لایکونوا امثلکم؛ و به درستی که اگر شما رویگردان شوید [از اسلام] جای شما را به قومی دیگر خواهیم داد که چون شما نباشند.» [سوره محمد، آیه ۳۸] پس از نزول این آیه مسلمانان از آن حضرت سؤال کردند: این قومی که خدای متعال در وحی خویش ذکر ایشان نموده کیستند؟ پیامبر به سوی سلمان فارسی اشاره کرده و فرمودند: « او و هموطنانش. قسم به پروردگاری که جانم در دست قدرت اوست اگر ایمان در کپکشان ها باشد مردمی از فارس بدان دست می یابند.» خدای متعال در آیه ۵۴ سوره مائده نیز می فرماید: « یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه... ای ایمان آورندگان، هر کس از شما از دین خود مرتد شود، پس به زودی خدا قومی را می آورد که آنان را دوست دارد و آنها او را دوست دارند...» اعراب با عدم پذیرش ولایت امیرالمؤمنین مرتد شدند و ایرانیان جای آنان را گرفتند. پیامبر اسلام همچنین فرمودند: « أعظمُ النَّاسِ نصیباً فی الاسلام اهل الفارس؛ مردم فارس بیشترین نصیب را از اسلام خواهند داشت.»^{۱۳۰}

آخرین وارث و جانشین پیامبر اسلام هنگامی ظهور خواهند کرد که بسیاری از مردم در اثر شدت سختی مصیبت‌های آخرالزمان از میان بروند و یا خلوص یافته و صمیمانه پذیرای حکم ایشان باشند. شیعیان تا زمان قیام دوازدهمین امام، توصیه به صبر و انتظار فرج شده اند و این از اصول کلی تشیع است. امیر مؤمنان درباره غیبت امام مهدی می فرمایند: « ای مردم، بدانید که زمین هرگز از حجت الهی خالی نمی ماند، اما پروردگار عالم مردم را به خاطر ظلمی که مرتکب می شوند و همین طور به جهت اسرافی که در حق خود انجام می دهند به زودی از دیدن حجت خویش [امام مهدی] محروم خواهد ساخت.»^{۱۳۱} « هنگامی که امام غایب از فرزندان من در پس پرده غیبت قرار گیرد، اکثریت مردم دچار این توهم خواهند شد که حجت خدا از بین رفته و امامت به پایان رسیده است اما سوگند به خدایی که علی را آفریده است در چنین روزی، حجت خدا در میان آنها حضور دارد.»^{۱۳۲} هرگاه مردم شایستگی یابند امام مهدی خود حکومت ایشان را به دست می گیرند و به طوری که خواهیم دید نه نیازی به حکومت "نایب" است و نه در بیانات معصومان کوچکترین اشاره ای به حکومت نایب در دوره غیبت شده

مرگ جاهلیت مرده اند و حاضران در این فتوحات که بدون اذن امام می باشد به دشمنان ما در حبس حقوق مسلم ما یاری رسانده اند.» نگرش پیشوایان معصوم در زمینه گسترش دین خدا در دنیا بر اساس "فتح قلوب" بوده است نه "فتح بلاد".^{۱۳۰} امروز شاهد تلاشهایی هستیم تا دین اسلام، یک دین عربی و پیامبر اسلام، پیامبر عرب معرفی شود. پیامبر اسلام از نسل حضرت اسماعیل، پسر ارشد حضرت ابراهیم (پدر پیامبران) بود. اراده الهی بر این قرار گرفته بود که خاتم پیامبران در میان مردمی در نهایت انحطاط مبعوث گردد (آثاری که ایشان در آن جامعه پدید آورد از معجزات آن حضرت است). بنا بر این حضرت ابراهیم وظیفه یافت تا پسرش اسماعیل را که هنوز کودک بود همراه با مادر او به منطقه حجاز بفرستد. بنا بر اعتقاد مسلمانان که مورد تأیید کتابهای آسمانی تورات و انجیل نیز می باشد، پروردگار متعال دنیا را برای خاتم پیامبران خلق فرموده است. حضرت عیسی مسیح می فرماید: « وقتی که خدا مرا از این دنیا ببرد، ابلیس فتنه ای به بار آورد و مؤمنان را وادار سازد بر این باور که من خدا و پسر خدا هستم. بدین ترتیب، تعالیم من ناپاک شده و کار به جایی می رسد که حتی سی مؤمن پاک در دنیا باقی نماند. پس در آن هنگام خدا بر جهانیان رحم فرموده و پیامبر خود را که همه چیز را برای او آفریده است بفرستد. او کسی است که با نیرو از سوی جنوب خواهد آمد و بت ها و بت پرستان را نابود خواهد ساخت. او سلطه ابلیس بر انسان را زایل خواهد نمود. او به رحمت خدا، برای نجات کسانی که به او ایمان آورند خواهد آمد. پس آگاه باشید که هر کس به او ایمان آورد رستگار خواهد شد. با وجودی که من سزاوار نیستم که حتی بند پای افزار او را باز نمایم، نعمت و رحمت خدا شامل حال شده که بتوانم او را مشاهده کنم.»

^{۱۳۱} - بحار الانوار، ج ۵۱

^{۱۳۲} - کتاب الغیبة نعمانی

است. تشیع هیچ حکومتی را به رسمیت نمی شناسد. غدیر و عاشورا هر حکومتی را نفی می کند ، از این رو در برهه هایی از تاریخ ، بردن نام این دو رویداد ، شکنجه و چه بسا اعدام در پی داشته است. **دین خدا هزار و چهارصد سال است که اسیر دست دشمنان خداست و این وضع تا هنگام ظهور "قیام کننده آل محمد" ادامه خواهد یافت.**

سخنان امیر مؤمنان در وصف حکومت غاصبان مسند خلافت ایشان: « آگاه باشید ، به خدا سوگند ابابکر جامه خلافت را بر تن کرد در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت ، چون محور آسیاب است که آسیاب به دور آن حرکت می کند. او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای من پرواز نتوانند کرد. **پس ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم یا در این محیط خفقان زا و تاریک که پیران را فرسوده ، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا زمان لقای پروردگار اندوهگین نگه می دارد ، صبر پیشه سازم. پس صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلویم مانده بود و با دیدگان خود می نگرستم که میراث مرا به غارت می برند. تا اینکه اولی به راه خود رفت و خلافت را به ابن خطّاب سپرد... شگفتا ابابکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را ادر تکیه ناحق بر مسند خلافت [بپذیرند چگونه در هنگام مرگ ، خلافت را به عقد دیگری در آورد. هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند. سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد و به دست کسی [عمر] سپرد که مجموعه ای از خشونت ، سختگیری ، اشتباه و پوزش طلبی بود. زمامدار مانند کسی است که بر شتری سرکش سوار است. اگر عنان محکم کشد ، پرده های بینی حیوان پاره می شود و اگر آزادش گذارد ، در پرتگاه سقوط می کند. سوگند به خدا ، مردم در حکومت دومی در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند و دچار دو رویی ها و اعتراض ها شدند و من در این مدت طولانی محنت زا و عذاب آور ، چاره ای جز شکیبایی نداشتم تا آن که روزگار او هم سپری شد. سپس عمر خلافت را در شورایی قرار داد که هم تراز من شان می پنداشت [شورای شش نفره ای که عمر برای تعیین خلیفه پس از خود تشکیل داد و امیرالمؤمنین (ع) را برای مشروعیت بخشی به آن ، یکی از اعضایش قرار داد] پناه بر خدا از این شورا ، در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت [ابوبکر] در تردید بودم تا امروز با اعضای این شورا برابر شوم و در صف آنها قرارم دهند! ناچار باز هم دم فرو برده و با آنان نشستیم. یکی از آنها با کینه ای که از من داشت روی بر تافت و دیگری دامادش را بر حق برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان... تا آن که سومی (عثمان) به خلافت رسید. دو پهلوی از پرخوری باد کرده ، همواره بین مطبخ و خلا سرگردان بود. و خویشاوندان پدری او از بنی امیه به پاخاستند و چون شتر گرسنه که به جان گیاه بهاری بیافتد همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند. عثمان آن قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد و اعمال او مردم را برانگیخت و شکم بارگی او نابودش ساخت. روز بیعت ، فراوانی مردم چون یال های پر پشت گفتار بود ، از هر طرف مرا احاطه کردند تا آن که نزدیک بود حسن و حسین لگد مال کردند و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله ای انبوه مرا در میان گرفتند. اما آنگاه که به پاخاستم و حکومت را به دست گرفتم ، جمعی پیمان شکستند و گروهی از اطاعت من سرباز زده و از دین خارج شدند و برخی از اطاعت حق سر بر تافتند ، گویا نشنیده بودند سخن خدای سبحان را که می فرماید: « سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که خواهان برتری جویی و فساد در زمین نباشند و سرانجام از آن پرهیزگاران است. » آری به خدا آن را خوب شنیده و حفظ کرده بودند ، اما دنیا در دیده آنها زیبا بود و زیور آن چشم هایشان را خیره کرده بود. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید ، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند و**

اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند ، مه‌ار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و ره‌ایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم. آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی ارزش‌تر است.»

حاکم مشروع در مذهب شیعه ، امام معصوم است. اما تکلیف حکومت در دوره غیبت چیست؟ شیعیان وظیفه دارند تا با کسب شایستگی ، شرایط ظهور امام را فراهم نمایند. اگر امام غایب است ، تقصیر از خود مردم است و از تبعات این تقصیر، سلطه حکومت‌های غیر مشروع و ستمگر است. جامعه هرگز بدون حکومت نمی ماند زیرا اکثریت مردم ، جاهل و هوی پرست و طالب حکومت اند و مطابق قانون جنگل ، همواره قوی ترین آنها بر رقبا چیره شده و بر جامعه حاکم می گردد. عروس دنیا ، خواستگاران فراوان دارد و لازم نیست که مدافعان نظریه ولایت فقیه ، نگران هرج و مرج ناشی از فقدان دولت باشند!

به طور کلی درباره محدوده اختیارات فقیه ، آنچه در میان فقهای شیعه بر آن اتفاق نظر وجود دارد دو امر است: بیان احکام و رفع خصومات. بنا بر اجماع فقها ، اقامه حدود اصلاً جایز نیست ، اما روح ... خمینی می گوید: واجب است! و اما مغالطه اصلی خمینی در اینجا، القای «ملازمه بین اجرای احکام و حکومت» است، یعنی ما قیام کنیم و حکومت را به دست بگیریم تا احکام و حدود را جاری کنیم زیرا بدون حکومت ، احکام ضمانت اجرایی ندارد! خوب معلوم است که ندارد و در دوره غیبت امام معصوم نباید هم داشته باشد! **مگر در دوره امامان پیش از حضرت ولی عصر (از حضرت امام حسن مجتبی تا حضرت امام حسن عسکری) که در جامعه حضور آشکار داشتند، قوانین اسلام در زمینه سیاست و حکومت به دست آنان اجرا می شد؟...** خمینی در نجف می گفت: « شاید امام زمان ده هزار سال دیگر هم نیاید ، احکام اسلام باید زمین بماند؟ » [تازه وی که مدعی اجرای احکام اسلامی بود به کدام حکم اسلام عمل کرد؟ به عنوان تنها یک نمونه ، کجای اسلام می گوید که مردم هم وجوهات شرعی (خمس و زکات) پرداخت کنند و هم عوارض و مالیات؟ کجای اسلام می گوید که جوانان مردم را باید به زور به خدمت سربازی برد؟... و البته خمینی به محض تکیه بر تخت قدرت ، صادق خلخالی مبتلی به مرض سادیسم را نیز به حاکمیت شرع گماشت تا برخی از احکام اسلام مورد نظرش را به نحو احسن اجرا کند! **احکام حکومتداری در فقه شیعه وجود ندارد و امامان آن را ارائه نکرده اند زیرا پیش از ظهور، مبتلی به جامعه نمی باشد.** تنها چیزی که شیعیان از حکومت اسلامی می دانند این است که امام معصوم باید در رأس آن باشد. خمینی به بهانه وجود چند حکم کلی حکومتی در قرآن ، مدعی تشکیل حکومت اسلامی گردید در حالی که جزئیات همین احکام نیز در قرآن بیان نشده است. بیان جزئیات احکام بر عهده پیامبر و ۱۲ جانشین ایشان است [چنان که به عنوان مثال ، قرآن به اقامه نماز فرمان داده اما بیان نحوه و کیفیت اقامه نماز را بر عهده پیشوای معصوم نهاده است]. اجرای قوانین اسلام تنها بر عهده پیشوای معصوم بوده و تنها از عهده ایشان ساخته است و زمانی صورت خواهد یافت که مردم صلاحیت حاکمیت ایشان را پیدا کنند. حکومت اسلامی تنها در شخص پیامبر و ۱۲ امام خلاصه می شود و قوانین آن تنها در سینه ایشان است و آنها که تجلی نور الهی اند ، با علم الهی ، آگاه به مصالح فرد فرد انسانها و دیگر مخلوقات هستند.^{۱۳۳} حضرت امیرالمؤمنین (ع) به جناب کمیل می فرمایند: « یا کمیل ، الدین لله فلا تغترن بأقوال الامه المخذوعه الّتی ضلّت بعد ما اهدت و انکرت و جحدت بعد ما قبلت. یا کمیل ، الدین لله فلا یقبل الله تعالی من احد القیام به الا رسولاً او نبیاً او وصیاً. یا کمیل ، هی نبوه و رساله و امامه و ما بعد ذلك الا المتولین و متغلبین و ضالین و معتدین؛ ای کمیل ، دین به تمامی از آن خدای تعالی است پس فریب این امت مورد خدعه قرار گرفته را نخور. امتی که گمراه شد پس از هدایت ، و منکر

^{۱۳۳} - اما خمینی در کتاب ولایت فقیه خود تنها دو شرط برای حاکم اسلامی تعیین می کند: "آگاهی به احکام و عدالت" مجری حدود اسلامی باید معصوم باشد تا یک سر سوزن به مورچه ای ظلم نکند. اصل تشکیل حکومت برای جلوگیری از ظلم است و اگر حاکم ظلم کند ، نقض غرض می گردد.

شد و رد کرد پس از قبول [اشاره به گمراهی امت در قبول خلافت ابوبکر و عمر]. ای کمیل ، دین به تمامی از آن خدای تعالی است و خدا نمی پذیرد از کسی زعامت و قیام به آن را مگر که او رسول باشد یا نبی باشد یا وصی باشد. ای کمیل ، دین ، نبوت و رسالت و امامت است و پس از آن هیچ نیست جز مدعیانی که به زور می آیند و به زور غالب می شوند و گمراهان و متجاوزان.^{۱۳۴}

معصومین همواره شیعیان را از قیام تا پیش از جنبش ضدشیعی "سفیانی" در شام و "ندای آسمانی" که از علائم حتمی ظهور است منع فرموده و به صبر و انتظار توصیه فرموده اند. روایات متواتر در این باب وجود دارد و به شیعیان سفارش صریح شده است که: «در درگیری ها بر سر حاکمیت جامعه دخالت نکنید زیرا در غیر این صورت به جناح پیروز در غضب منصب ما یاری رسانیده اید.» معصومین همگی به صبر در دوره غیبت توصیه نموده اند ، نه قیام برای به دست گرفتن حکومت! به عنوان نمونه ، امام صادق (ع) درباره خودداری از تحركات سیاسی قبل از قیام سید جلیل القدر خراسانی به یکی از شیعیان به نام سدیر توصیه فرمودند: «یا سدیر ، الزم بیتک و کن حلساً من احلاسه و اسکن ما سکن اللیل والنهار فإذا بلغک انّ السفیانی قد خرج فأرحل الینا ولو علی رجلک؛ ای سدیر ، در خانه ات بنشین و مادامی که شب و روز آرام در گردش است آرام بگیر ، اما وقتی به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده به سوی ما حرکت کن اگر چه مجبور شوی که با پای پیاده بیایی.»^{۱۳۵} [عالم نمایان فرقه ولایت فقیه دلیل آورده اند که این حکم خاص سدیر است! آیا سدیر بنا بوده است که هزار و چهارصد سال زنده بماند و خروج سفیانی را درک کند!] عمر بن حنظله از امام صادق (ع) نقل کرد: «پنج نشانه پیش از ظهور قائم (ع) وجود دارد: صیحه ، سفیانی ، خسف ، قتل نفس زکیه و یمانی.» عمر می گوید: عرض کردم: «فدایت شوم ، اگر کسی از اهل بیت شما پیش از این نشانه ها قیام کرد ، آیا وی را همراهی کنیم؟» حضرت فرمودند: «خیر»^{۱۳۶} [خراسانی و یمانی که از نمایان خاص امام زمان هستند هر دو پس از سفیانی خروج می کنند.] امام زین العابدین (ع) می فرماید: «والله لایخرج واحد منّا قبل خروج القائم الاّ کان مثله مثل فرخ طارمن کره قبل ان یستوی جناحاه فأخذه الصبیان فعبثوا به؛ به خدا سوگند که کسی از ما قیام نمی کند قبل از قیام قائم ما مگر که مثل او مثل جوجه پرنده ایست که قبل از رشد و قوت گرفتن بالهایش از لانه پرواز کند و بازیچه کودکان گردد.» [عالم نمایان ورشکسته مجدداً استدلال کرده اند که: کلمه "قبل" در "قبل خروج القائم" یعنی "مقابل" و در برابر خروج قائم!!!] امامان بارها تصریح کرده اند که به این قیام ها راضی نیستند. امام صادق (ع) در حدیثی صحیح بالاجماع می فرماید: «ما خرج و لایخرج منّا اهل البیت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلماً او ینعش حقاً الاّ اصطلمته البلیه و کان قیامه زیاده فی مکروهنا و شیعتنا؛ قیام نکرده و نخواهد کرد احدی از میان ما اهل بیت تا زمان قیام قائم ما ، با هدف دفع ظلم یا احیای حقی ، مگر که قیامش سبب ازدیاد ناگواری و مکروه برای ما و شیعیان ماست.»^{۱۳۷} [البته این حدیث از چاپ های جدید صحیفه سجادیه حذف گردیده است!]

در حدیث صحیح ، ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می کند: «هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است که غیر خدا را پرستش می کند.»^{۱۳۸} و قرآن می فرماید: «فاجتنبوا الطاغوت ؛ از طاغوت دوری نمایید.»^{۱۳۹} عالم نمایان

^{۱۳۴} - بشاره المصطفی لشیعۀ المرتضی ، ابی جعفر طبری ، ص ۵۷ ، حدیث ۴۳

^{۱۳۵} - روضه کافی ، جزء هشتم ، حدیث ۳۸۳- وسائل الشیعه ، جلد ۱۱ ، ص ۳۶ ، ب ۱۳ ، حدیث ۳

^{۱۳۶} - وسائل الشیعه ، جلد ۱۱ ، ص ۳۷ ، حدیث ۷. خاطر نشان می سازد که قیام زید فرزند امام زین العابدین (ع) علیه خلیفه وقت که منجر به شهادت وی شد ، بر خلاف توصیه امام زمانش ، حضرت باقر (ع) بود. پس از آن "زیدیان" که مخالف امامان شیعه و ناصبی بودند قیام های بسیاری صورت دادند و این کار آنها سبب می شد که حکومت وقت به سرکوب آنها مشغول باشد و قادر به ایجاد مزاحمت زیاد برای شیعیان اهل بیت نباشد و به سبب همین "سپر بلا بودن زیدیه برای شیعه" امام صادق (ع) فرمودند: «دوست دارم که خروج کننده ای از خاندان محمد (ص) قیام کند و من نفقه او را پردازم.»

^{۱۳۷} - مقدمه صحیفه سجادیه ، ص ۲۵

^{۱۳۸} - وسائل الشیعه ، جلد ۱۱ ، ص ۳۷ ، حدیث ۶

^{۱۳۹} - سوره نمل ، آیه ۳۶

فرقه دجالی عنوان می کنند که مقصود حدیث ، پرچم هایی نیست که به سوی حق دعوت می کنند ، اما امام (ع) کلام خود را در اینجا مقید نفرموده اند بلکه به طور مطلق بیان کرده اند. امامان بسیار دقیق سخن گفته اند. مرحوم ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی تحت این حدیث می نویسد: « کل رایت ترفع قبل قیام القائم و إن کان رافعها یدعوا الی الحق (حتی اگر صاحبش به سوی حق دعوت کند) فصاحبها طاغوت یبعد من دون الله»

پیروان خمینی می گویند امام در زمینه حاکمیت فقیه اجتهاد نموده اند! جایی که نصّ و متن صریح وجود دارد ، اجتهاد چه معنی دارد؟ امامان به ما آموخته اند که به یقینات عمل کنیم و هر کجا یقین نداشتیم توقف و احتیاط کنیم: « به همان دستور که بر آن هستید عمل کنید تا این که موضوع برای شما روشن گردد.»^{۱۴۰} یعنی در وقایع و رویدادهای تازه آن گونه که در گذشته عمل می کردید عمل کنید.» اصحاب امامان و علما و فقهای بزرگ شیعه هیچ یک ادعا نکردند که ما اختیاراتی چون اختیارات پیامبر و امامان را داریم. **آیا علما و فقهای بزرگ در طول هزار و چهارصد سال گذشته به اندازه روح ا... خمینی علم و نبوغ نداشتند تا زودتر موفق به کشف ولایت مطلقه فقیه شوند!؟**

پیروان ولایت فقیه به این قول امیرالمؤمنین (ع) نیز استناد می کنند که فرمود: « دولت بد بهتر از بی دولتی است.» قطعاً چنین است و "دولت بد" از وضعیت "هرج و مرج" بهتر است و چنان که اشاره شد ، در هر هرج و مرجی، بالاخره یکی از جویندگان قدرت و فرمانروایی بر رقبا چیره می گردد و دولتی تشکیل می دهد. امام در اینجا دارند از یک واقعیت خارجی خبر می دهند. آیا امیرالمؤمنین (ع) به شیعیان فرموده است که شما این "دولت بد" را تشکیل دهید؟ **هر گونه حدیث و آیه ای برای عالم نمایان دین به دنیا فروخته بیاورید به بهانه های واهی و خنده آور سعی می کنند از شمول آن بگریزند زیرا نمی خواهند از دنیای شیرین خود دست بردارند.**

حکومت در زمان غیبت امام عصر با "جمهور مردم" است یعنی "دموکراسی حقیقی" و شاید عوام شیعه ترجیح بدهند که در این دموکراسی از حق رأی خود استفاده کنند ، اما شیعیان خالص و برگزیده البته در آن دخالت نخواهند داشت.

خمینی در کتاب ولایت فقیه خود بر اساس حدیث امام صادق (ع) که می فرمایند: « الملوک حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوک» ادعا می کند که به سبب جهل حاکمان به قانون(شرع) حاکم حقیقی فقها هستند و بدین ترتیب با تبدیل حدیث شریف به: « العلماء حکام علی الناس»، حاکم را حذف کرده و حکومت را به فقها انتقال می دهد. آیا امام صادق(ع) خود نمی توانستند حدیث را از ابتدا به این شکل بیان فرمایند!؟

اصلی ترین اختلاف شیعه با اهل سنت ، در پذیرش حکومت غیر معصوم از سوی آنهاست ، آن وقت روح ا... خمینی همان بدعتی را در تشیع بنیان نهاد که غاصبان خلافت پس از رحلت پیامبر (ص) در اسلام بنیان نهادند! مشاهده کنید که چگونه شخصیت های وهابی به سبب بدعت باطل ولایت فقیه ، علیه شیعیان حجت می آورند: دکتر غامدی می گوید: « بر اساس اعتقادات شما شیعیان ، دین اسلام مطابق با دین نبوی نیست؛ چرا که صحابه بعد از وفات پیامبر(ص) به پیامبر خیانت کرده و فرامین او را جامه عمل نپوشاندند و به امامان شیعه هم که بعد از علی آمدند اجازه ابلاغ دین را ندادند. پس در نتیجه دین واقعی به ظهور نیویسته است و فقط شیعه بوده است که در خفا به دین حقیقی عمل کرده است. شیعه می گوید: دینی که از کانال غیر علی به دست ما برسد ، دین نیست. اعتقاد ما اهل سنت این است که دین اسلام ظهور کرده و سرزمین ها را فتح نموده

^{۱۴۰} - بحار الانوار ، جلد ۵۲ ، ص ۱۳۳

و مردم به دین اسلام عمل می‌کنند.^{۱۴۱} اما شیعه اعتقادش این است که دین ظهور پیدا نکرده و به آن عمل نمی‌شود. به عقیده اهل سنت، امامت امری است که با شورا انتخاب می‌گردد. مردم خود می‌توانند شخصی را که برای تصدی این مقام صالح تشخیص می‌دهند را انتخاب کنند تا بر اساس قرآن و سنت بین مردم حکومت کند و اشکالی هم ندارد که در فهم برخی مطالب با یکدیگر اختلاف داشته باشند.^{۱۴۲} چیزی که شیعه بعد از قطع نسل امامت(!؟) ناچار شد بدان عمل کند همان است که اهل سنت بعد از رحلت پیامبر بدان عمل نموده است؛ **شیعه ولایت فقیه را اختراع کرده** تا امروز گرد شخصی تجمع کرده و حول محور او بچرخد.» هنگامی که پیروان ولایت فقیه که در کلام امیرالمؤمنین (ع) از آنها به عنوان "شیعه الدجال" و با صفت "ضعفاء العقول" نام برده شده در برابر استدلال در رد نظریه ولایت فقیه عاجز می‌مانند می‌گویند: ما در اکثریت هستیم پس حق با ماست!! از کی تا به حال در دنیا حق با اکثریت بوده است؟ آیا عمر و ابوبکر و طرفدارانشان در غصب جایگاه حکومتی معصوم در اکثریت نبودند؟... آیا جز این است که بنا بر رأی قرآن، اکثریت بشریت در طول تاریخ همواره همراه بوده و اهل حق در اقلیت بوده اند؛ «و إن تطع أكثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله؛ اگر از اکثریتی که در زمین اند اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف می‌سازند»^{۱۴۳} در دنیا زور با اکثریت است نه حق. اگر حق با اکثریت بود که امروز خلیفه خدا، امام زمان، در پرده غیبت مستور نمی‌بودند. تشیع حقیقی از آغاز، مذهب اقلیت بوده است نه مذهب توده.

^{۱۴۱} - اگر دین الهی همین است که ظهور پیدا کرده، پس چرا اوضاع جوامع اسلامی چنین آشفته و نابسامان است؟! پیامبر خدا (ص) از روز نخست مردم را چنین به دین خدا دعوت می‌فرمود: "اسلام را از من قبول کنید تا سعادت شما را در زندگی دنیا و آخرت ضمانت نمایم." آیا مسلمانان امروز سعادت‌مندند؟ یا این که اسلامشان، اسلام محمد(ص) نیست؟...

^{۱۴۲} - نتیجه امام منتخب از سوی مردم که در مجمع سقیفه کلید خورد، همین اوضاع وخیمی است که به مدت ۱۴۰۰ سال در کشورهای اسلامی جریان داشته است. امامان شیعه تصریح فرموده اند که ابوبکر و عمر که بانی این انحراف شوم شدند و برای تحکیم پایه های قدرت خود دختر گرامی رسول خدا (ص) را به شهادت رساندند مستقیماً مسئول تمامی ظلمی هستند که تا پیش از برپایی حکومت عدل الهی به دست حضرت قائم آل محمد (ص) در دنیا جریان خواهد داشت. ابوبکر و عمر ولی نعمت تمامی حاکمان جور تا ظهور و برپایی حکومت امام زمان هستند. امامان معصوم فرموده اند: اگر امیرالمؤمنین (ع) جانشین بلافصل رسول خدا (ص) می شدند حتی دو شمشیر در دنیا علیه یکدیگر بالا و پائین نمی شد و مردم از بالای سر و زیر پاهایشان روزی داده می شدند. قرآن کریم در نکوهش منافقان می فرماید: «إن المنافقین فی درک اسفل من النار؛ به تحقیق که منافقان در فرو ترین طبقات آتشند.» **ضربات منافقان بر اسلام بسیار مهلک بوده است.** پیامبر خاتم (ص) فرمودند: «وای بر اتم از شورای کبری و شورای صغری؛ شورای کبری در شهر مدینه برای غصب حق برادر علی و شورای صغری در شهر زوراء (تهران) برای تبدیل سنت و احکام تشکیل می گردد.» **پس از فتنه منافقان در "سقیفه" و انحراف دین اسلام، تشیع به عنوان اسلام حقیقی باقی مانده بود که خمینی نیز با بدعت خود مبنی بر حاکمیت غیر معصوم (به عنوان نیابت) ضربه ای مهلک بر آن وارد آورد.** امیرالمؤمنین (ع) در حدیثی به ۱۲ نفر اشاره می کنند که در یک تابوت فلزی در نازل ترین درک جهنم محبوس و با شدیدترین عذاب ها دست به گریبان خواهند بود که به ترتیب عبارتند از: قابیل، نمرود، فرعون، یهودا (که شریعت حضرت موسی را منحرف کرد)، پولس (که با ابداع تثلیث، تعالیم حضرت عیسی را منحرف کرد)، ابلیس، جبت و طاغوت و سه تن از همدستانشان (در سقیفه که دین حضرت محمد(ص) را منحرف و بشریت را از هدایت و سعادت محروم نمودند) و سرانجام؛ دجال.

^{۱۴۳} - سوره انعام، آیه ۱۱۶

چه پرمغز است سخن حضرت عیسی (ع) که فرمود: « از راههایی نروید که روندگانش زیادند بلکه از راهی بروید که روندگانش کم اند.» مذهب توده ای که در سال ۵۷ در خیابانها به حرکت درآمد "تشیع عوام زده صفوی" بود نه "تشیع اصیل و حقیقی".

آیا آنچه که امام حسین(ع) برای آن به قیام برخاست جز افشای چهره کریه ولایت غیر معصوم بود که بر مسند غضب شده رسول خدا نشسته و به ظلم و جنایت مشغول بود؟ [خمینی برای توجیه حکومت طلبی خود می گفت: « امام حسین برای حکومت قیام کرد!» امام حسین(ع) برای این که با یزید بیعت ننمودند و برای این که به سبب عدم بیعت ، در حرم امن الهی (مکه) کشته نشوند و حرمت این مکان شکسته نشود به سوی کوفه حرکت کردند و هنگامی که از سوی لشگر عمر سعد محاصره شدند به آنها فرمودند مرا رها کنید تا جای دیگری غیر از کوفه بروم. اما آنها خواستار تسلیم ایشان شدند و امام زیر بار تسلیم نرفتند و آنها حمله به امام(ع) را آغاز نمودند. امام (ع) قصد جنگ نداشتند بلکه جنگ بر ایشان تحمیل شد. تازه بر فرض که امام حسین(ع) قصد جنگ داشتند؛ جهاد ابتدایی حق امام و از احکام خاص امام معصوم است و چه ارتباطی به خمینی دارد؟] اگر امامان باب حکومت فقیه بر مردم را گشوده باشند، یعنی العیاذ بالله از این احتمال غافل بوده اند که بی تردید قدرت طلبان شیادی در آینده تلاش خواهند کرد تا در پوشش فقیه بر گرده توده مردم ناآگاه سوار شوند. آیا جز با به کارگیری سحر سیاه و امداد ابلیس می توان چنین امر باطل و خنده آوری را بر مردمان تحمیل نمود؟ و آیا کسی جز "دجال موعود" قادر بر این کار است؟!]

از دیدگاه پیروان ولایت مطلقه فقیه ، حکم ولی فقیه ، حکم شرعی بوده و اطاعت از آن مانند اطاعت حکم خدا و رسول و امام زمان است. حال اگر این فقیه غیر معصوم و جایز الخطا، مرتکب خطا شود چه؟... [به عنوان یک نمونه ، آیا آقای خامنه ای در گزینش احمدی نژاد و اعتماد به او دچار خطا نشده و هزینه غیر قابل محاسبه ای متحمل نگردید؟] در روایات متواتر از امام صادق(ع) نقل شده است که در نفی خلافت غیر معصوم فرمودند: « آیا ممکن است که خداوند متعال کسی را به عنوان خلیفه بر مردم بگمارد ، اما چیزی از امور مردم بر او پوشیده باشد؟» این امر خلاف حکمت الهی است. خداوند شرع مقدس خود را به عنوان امانت تا روز قیامت نزد پیامبر (ص) و اوصیای معصوم ایشان نهاده است ، چگونه غیر معصوم بتواند آن را حفظ کند؟ فضیل بن یسار می گوید: « سمعت أبا عبد الله يقول من خرج يدعو الناس و فيهم من هو اعلم منه فهو ضال مبتدع و من ادعى الامامة و ليس بامام فهو كافر؛ شنیدم که امام صادق(ع) فرمودند: کسی که خروج کند و مردم را به سوی خود دعوت کند در حالی که در میان مردم اعلم از او یافت می شود گمراه و بدعت گذار است و کسی که ادعای امامت کند در حالی که امام نیست کافر است.» بر اساس اعتقادات شیعه ، اعلم ترین مردم پس از پیامبر(ص) دوازده امامند که همواره تا پایان دنیا یکی از ایشان در میان مردم حضور دارد و امام زمان است. امام باقر (ع) در تفسیر آیه شریفه که: « و روز قیامت می بینی کسانی را که بر خدا دروغ بستند رویشان سیاه شده است. آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران وجود ندارد» فرمودند: « این آیه در شأن کسی است که بگوید من امام هستم و امام نباشد.»^{۱۴۴} بنا بر قول امامان شیعه ، ابوبکر و عمر که جایگاه حکومتی امام معصوم را غصب کرده و خود را جانشینان پیامبر می خواندند ، مصداق این آیه و حدیث هستند. اما آنها لاقلاً خود را "امام" نامیدند اما رهبران جمهوری اسلامی عنوان امام را هم بر خود اطلاق نموده اند! آنخستین کسی که خمینی را امام خطاب کرد ، حسن روحانی بود که احتمالاً آخرین رئیس جمهور نظام جمهوری اسلامی خواهد بود. وی در مراسم مرگ مصطفی خمینی در مسجد ارگ گفت: «تنها لقبی که شایسته حضرت آیت ... العظمی خمینی می دانم ، "امام خمینی" است.» وی در این باره می گوید: هنگامی که به سوی مسجد در حرکت بودم درباره قصد خود دچار تردید شدم: اگر این را بگویم ، آیا مردم نخواهند گفت که دارند یک امام سیزدهم درست می کنند؟ اما چون پشت درب مسجد رسیدم ، تصمیم گرفتم که بگویم! همه اهل سنت قائل به حجت بودن قول ابوبکر و عمر نیستند اما پیروان ولایت فقیه از این فراتر رفته و قول امامشان را حجت می دانند. بر اساس حدیث شریف: « کسی که شریک نماید امام منصوب از جانب خدا را با کسی

^{۱۴۴} - اصول کافی ، جلد ۱ ، کتاب الحجة ، باب من ادعى الامامة و ليس لها بأهل...

که امام نیست ، مشرک به خداوند است.» ابوبکر و عمر تنها خود را "واجب الاتباع" می دانستند اما روح ا... خمینی مدعی "ولایت الهی" بود. وی ابتدا ادعای "ولایت فقیه" و سپس ادعای "ولایت رسول الهی" و سپس (در نامه مورخ ۱۶ دی ماه ۱۳۶۶ به خامنه ای) ادعای "ولایت مطلقه الهی" می نماید که می تواند مصداق حدیث مراحل سه گانه دعوی دجال باشد: « دجال از سوی مشرق ظهور کرده و مردم را به سوی دین می خواند و آن را آشکار می کند تا به کوفه می رسد. پس ظاهراً به دین عمل می کند... سپس ادعای نبوت کند و در این مرحله خردمندان از او مفارقت می کنند. سپس ادعای الوهیت کند که در این حال کاملاً کور و کر شده و نقش کفر بر پیشانی اش حک می گردد که این نقش از هیچ مسلمی پنهان نماند و در این مرحله از او مفارقت می کند هرکس که در قلبش مثقال ذره ای از ایمان باشد.» [فتح الباری ، ج ۱۳، ص ۹۱]

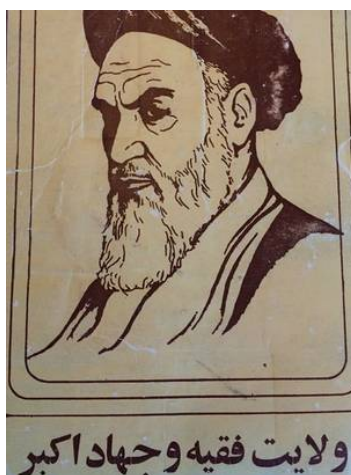
« بر شما زمانی خواهد آمد که در آن چیزی از حق مخفی تر و چیزی از باطل آشکارتر نباشد و نه چیزی شایع تر از دروغ بستن بر خدا و رسول او»^{۱۴۵}؛ امیرالمؤمنین (ع)

نمونه ای از تحریفات در نصوص برای توجیه شرعی حکومت فقها: عمده استدلال عالم نمایان فرقه خمینی برای اثبات ولایت مطلقه فقیه ، روایت مقبوله عمر بن حنظله می باشد که دارای ضعف سندی است (برخی از فقها در سند این مقبوله خدشه کرده اند؛ به عنوان مثال محقق اردبیلی با اشکال در سه تن از روای آن یعنی محمد بن عیسی و داود بن حصین و عمر بن حنظله سندش را موثق ندانسته است) ولی حتی اگر از اشکال سندی آن چشم پوشی کنیم ، باز هم بر حق حکومت فقیه دلالت نمی کند: قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث، فتحاكما إلى السلطان أو إلى القضاة، إجلّ ذلك؟ فقال: من تحاكم إلى الطاغوت فحكم له ، فإنما يأخذ سحتاً، و إن كان حقّه ثابتاً ، لأنه أخذ بحكم الطاغوت ، و قد أمر الله أن يكفر به . قلت: فكيف يصنعان؟ قال: انظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا ، فارضوا به حكماً ، فإنّي قد جعلته عليكم حاكماً ، فإذا حكم بحكمنا فلم يُقبل منه ، فإنما بحكم الله قد استخفّ ، و علينا ردّ و الرادّ علينا الرادّ على الله و هو على حدّ الشرك بالله. عمر بن حنظله، از امام صادق (ع) سؤال کرد: اگر مشکلاتی که مردم برای آن به حاکم یا به قضات منصوب از طرف حاکم مراجعه می کنند ، بین دو شیعه رخ دهد چه کنند؟ آیا می توانند به حاکم وقت یا قضات منصوب از ناحیه آنها مراجعه نمایند یا این که مراجعه به آنها حرام است؟ حضرت فرمودند: مراجعه به آنها حرام است ، زیرا رجوع به آنها رجوع به طاغوت است و خدای سبحان از مراجعه به طاغوت نهی فرموده است. عمر پرسید: پس آنها چه کنند؟ حضرت فرمود: به روایان حدیث ما و آگاهان از حلال و حرام و احکام ما مراجعه کنند و به حکمیت او رضایت دهند که من او را حاکم (قاضی و داور) در میان شما قرار دادم. پس چون مطابق حکم ما داوری نمود و از او قبول نگردید ، حکم خداوند را سبک شمرده و ما را رد کرده اند و رد ما ، رد خداست و چنین شخصی ، در حد شرک به خداست (اصول کافی، جلد ۱، ص ۵۴) عالم نمایان فرقه ولایت فقیه همچون کاهنان تحریفگر بنی اسرائیل که بنابر فرمایش قرآن: « يَحْرِقُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ؛ آيات كتاب را از موضع اصلی آن می گردانند» با مغلطه ، "حاکم" را در «إِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» بنا بر معنی مصطلح آن در زبان فارسی ، "حکومتگر" ترجمه کرده اند! در حالی که در لغت عرب تنها به معنای "قاضی" است. این امر در کتب لغت عرب از بدیهیات است و در آیات قرآن نیز به این معنی آمده است. به عنوان مثال در آیه ۵۸ سوره نساء: « إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. چون بین مردم داوری می کنید به عدل داوری کنید»، و در آیه ۴۴ سوره مائده: « مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. کسانی که بنابر آنچه که خدا نازل فرموده حکم نکنند کافرانند.» سراسر این حدیث یک و نیم صفحه ای درباره قضاوت و داوری است ، اما علمای دجالی یک سطر از آن را بیرون کشیده و با ترجمه ای غلط ، مورد استناد قرار می دهند! پس از سالها زیر و رو کردن منابع شیعه ، کل سرمایه این فرقه ضاله برای اثبات ولایت مطلقه فقیه، همین مقبوله عمر بن حنظله و همچنین تویق

شریف است که هر دو به سبب ضعف سندی قابل استناد نیستند (گرچه ما آنها را صحیح می دانیم). امام زمان در توقیع شریف در غیبت صغری (که چهار نایب خاص داشته اند) به اسحاق بن یعقوب می فرماید: « و اما در حوادث آتی به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنها حجت من بر شما و من حجت خدای بر ایشان هستیم.» از آن رو که اسحاق بن یعقوب خود از راویان حدیث بوده است پس احتمال اقرب وجود دارد که این توصیه حضرت ، ارجاع دادن وی به نایب خاص ایشان در آن زمان (محمدبن عثمان العمری) باشد. از سوی دیگر در این توقیع، نه از فقها و مجتهدین بلکه از راویان حدیث نام برده شده که در زمان صدور این توقیع، جز احادیث و سخنان معصومین چیزی بیان نمی کرده اند. و بر اساس این توقیع ، راویان حدیث در صورتی حجت هستند که بر اساس احادیث و سخنان معصومین سخن گویند نه به وهم و گمان و هوی و هوس خود [چنان که در سال ۵۷ اتفاق افتاد و فاجعه به بار آورد]. سند این توقیع ناتمام و دلالتش نیز ناتمام است ، اما حتی اگر تمامی توجیهات هواداران ولایت فقیه را در خصوص دلالت این توقیع بپذیریم، در نهایت دلالت دارد بر راهنمایی خواستن از فقهای جامع الشرایط ، و نه حق حکومت ایشان. هرچه باشد ، مقتدای خمینی و عالم نمایان پیرو او "محمی الدین ابن عربی" است که چنان که دیدیم ، استاد تفسیر به رأی آیات و احادیث بوده است!

« شبهه را برای این شبهه نامیدند که به حق شباهت دارد و نور هدایت دوستان خدا در آن ، یقین است و راهنمای آنها هدایت الهی. اما دشمنان خدا : دعوت کننده شان در شبهات ، گمراهی و راهنمای آنان کوری است.»^{۱۴۴}

امام سجاد (ع) در بخشی از دعای خود به خداوند متعال عرض می دارند: « اگر شیطان باطل را به صورت حق نمی آراست هیچ کس از صراط تو منحرف و گمراه نمی شد.»



ادر کلام پیامبر (ص) "جهاد اکبر" یعنی "جهاد با نفس" ، اما در کلام خمینی یعنی "جهاد برای نفس"!

ولایت سیاسی فقیه (آنهم به صورت محدود) تنها در آثار معدودی از فقهای گذشته چون ملا احمد نراقی مورد اشاره قرار گرفته است ، اما عالم نمایان فرقه ولایت فقیه با مغالطه و دروغپردازی ، بسیاری از علمای گذشته را به اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه متهم می کنند. چنان که اشاره شد حتی اگر آن علما این بدعت را قبول می داشتند(که این چنین نیست) اعتقاد علما در اسلام حجت نمی باشد ، بلکه قول معصوم حجت است. بر فرض محال حتی اگر چنین نصی از معصوم وجود می داشت که به فقها اجازه تشکیل حکومت در دوره غیبت را می داد ، این امر البته بر یک مجتهد و فقیه جامع الشرایط قرار می گرفت و تردیدی نیست که خمینی یک مجتهد و فقیه جامع الشرایط نبود. [استاد روح ... خمینی ، آیت ... سید احمد خوانساری ، پس از بازگشت وی به ایران در دیدار با او گفت: « این ولایت فقیهی که آورده ای اصلی دارد یا آن را برای خود اختراع کرده ای؟ اگر اصلی داشته باشد ، بر مبنای منطق ، ولیّ فقیه باید اعلم باشد و من از تو اعلم تر هستم! » و

خمینی که در برابر این استدلال پاسخی نداشت، سکوت کرد. البته چندی بعد گروهی از پیروان خمینی در منطقه بازار تهران به ایشان تعرض کرده و عمامه از سرش بر زمین انداختند. [خمینی اصرار بر این داشت که فقیه حتماً باید حکومت کند. آیا فقیه بودن دلیل می شود که داننده فقه لزوماً علم به تمامی امور داشته و از توان مدیریت نیز برخوردار باشد؟ چه ارتباطی بین فقاقت و این امور وجود دارد؟...]

ولایت فقیه خمینی یا لزوم حاکمیت سیاسی فقیه بر جامعه، با مخالفت مراجع عظام تقلید در زمان خود مواجه شد. سید ابوالقاسم خویی نظریه ولایت فقیه را یک « بدعت عاری از هرگونه پشتوانه در قوانین و حکمت شیعی » دانسته و می گوید: « ولایت در زمان غیبت با هیچ دلیلی برای فقها اثبات نمی شود. ولایت تنها به پیامبر(ص) و ائمه علیهم السلام اختصاص دارد. آنچه از روایات برای فقها اثبات می شود دو امر است؛ نفوذ قضاوت و حجیت فتوایشان. اما حق تصرف در اموال قاصران و غیر ایشان - که از شئون "ولایت" است - ندارند مگر در امور حسبیه و فقها در این محدوده ولایت دارند اما نه به معنای ادعا شده [یعنی نه به معنای ولایت] بلکه به معنای نفوذ تصرفاتش یا تصرفات وکیلش... بنابراین، آنچه برای فقیه، ثابت می باشد جواز تصرف است، نه ولایت » [« ولایة الفقیه فی الأمور الحسبیه » (عربی). پایگاه اطلاع رسانی آیت... خوئی.ا.]

آیت... العظمی گلپایگانی در نامه ای به خمینی نوشت: « شعار "مرگ بر ضد ولایت فقیه" که سر داده می شود شعار صحیحی نیست چرا که بسیاری از علما به ولایت فقیه اعتقاد نداشته و ندارند از جمله استاد خود شما آیت... سید عبدالکریم حائری. » آیت... شریعتمداری نیز مخالف اختیارات نامحدود ولی فقیه بود و به اصل ۱۱۰ قانون اساسی رای نداد. آیت... سید حسن طباطبایی قمی نیز با نظریه ولایت فقیه مخالف بود. [نوه خود خمینی (حسین فرزند مصطفی خمینی) درباره ولایت فقیه ابراز تردید جدی کرد و به این سبب پاسخ تندی از پدر بزرگش دریافت نمود. این افتضاح به قدری بالا گرفته است که اکبر رفسنجانی نیز که از نوجوانی مرید خمینی بوده اخیراً گفته است که: "ولایت مخصوص دوازده امام است."] در این حال، خمینی بدعت خود را چنین تعریف می کند: « ولایت فقیه چیزی نیست که مجلس خبرگان درست کرده باشد، چیزیست که خدای تعالی درست کرده است! همان ولایت رسول الله است! مخالفت با ولایت فقیه تکذیب ائمه و اسلام است! » و حتی پا را فراتر نهاده و عدم اعتقاد به بدعت خود را ارتداد قلمداد می کند! « آقایان بعضی شان می گویند: مسأله ولایت فقیه، اگر یک مسأله تشریفاتی باشد مضایقه نداریم، اما اگر بخواهد دخالت بکند در امور، نه، ما آن را قبول نداریم. اگر متوجه به لازم این معنا باشند، مرتد می شوند! »^{۱۴۷} و بر مخالفان خود از میان علمای سنتی چنین می تازد: « روحانیون وابسته و مقدس نما و تحجرگرا هم کم نبودند و نیستند. در حوزه های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی (!) فعالیت دارند. امروز عده ای با ژست تقدس مآبی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می زنند که گویی وظیفه ای غیر از این ندارند. خطر تحجرگرایان و مقدس نمایان احمق در حوزه های علمیه کم نیست. طلاب عزیز لحظه ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند، اینها مروّج اسلام آمریکایی اند و دشمن رسول الله. آیا در مقابل این افعی ها نباید اتحاد طلاب عزیز حفظ شود؟ »^{۱۴۸} وی با متحجر خواندن علمای مخالف با نوآوری ولایت فقیه، در حقیقت، دین الهی را تحجر می نامد!

ولایت فقیه در متون شیعه تداعی کننده "فقاقت فقیه" است، اما مقصود خمینی و همفکرانش از "ولایت فقیه" در اختیار گرفتن حاکمیت سیاسی با تمام اختیاراتی است که برای پیامبر و امام معصوم در مذهب شیعه وجود دارد، و البته ولایت فقیه خمینی تفاوت بسیار آشکاری با ولایت سیاسی که فقهای چینی چون ملا احمد نراقی بدان اشاره نموده اند دارد. در ولایت مطلقه خمینی، ولی فقیه دارای "ولایت تشریحی" است یعنی بنا بر تشخیص خود می تواند به مصلحت، احکام اولیه را تعطیل کرده و احکام جدیدی وضع نماید و این همانند احکام خدا خواهد بود! وی حق حلال کردن حرام و حرام

^{۱۴۷} - سخنرانی ۵۸/۷/۱۲، صحیفه نور، جلد ۹، صفحه ۲۵۴

^{۱۴۸} - سوم اسفندماه ۱۳۶۷

کردن حلال و حتی اموری را دارد که پیامبر (ص) نداشته است. بنابر نص صریح خمینی: تعطیل نمودن نماز، روزه، حج و به طور کلی احکام عبادی و غیر عبادی برای حفظ نظام جایز است!^{۱۴۹} تعطیل نمودن شرع فراتر از اختیارات پیامبر(ص) است و در حوزه اختیار خداوند متعال قرار دارد. آیا هنگامی که این ادعا در کنار ادعای "ولایت مطلقه الهی" قرار می گیرد مصداق بارز دعوی الوهیت نیست؟ خمینی پا را فراتر نهاده و حتی (نعوذ بالله) قتل امام زمان که محور کائنات هستند را برای حفظ نظامش جایز اعلام می کند. وی در جلد ۱۵ صحیفه، صفحه ۳۶۵، به وارثانش چنین رهنمود می دهد: « این [یعنی حفظ جمهوری اسلامی] یک تکلیف الهی است برای همه که اهم تکلیف‌هایی است که خدا دارد؛ یعنی حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر، ولو امام عصر باشد، اهمیتش بیشتر است!» این در حالیست که خلقت برای ۱۴ معصوم برپاست و به این حقیقت در خطبه غدیر و حدیث کساء به وضوح تصریح شده است و این از اصول اعتقادی شیعه می باشد. امام عصر آخرین خلیفه الهی است که « به برکت وجود وی خلائق روزی داده می شوند» و خداوند تنها به دست اوست که پرچم دین خود را در سراسر جهان خواهد افراشت. انمی دانیم که خمینی دیگر چگونه و با چه زبانی واضح تر از این می توانست خود را معرفی کند! از این روست که از دجال به عنوان بزرگترین دشمن امام زمان (ع) یاد شده است.^{۱۵۰} خمینی اصل "امامت" و "شخص امام" را که در زندگی هر شیعه واقعی محوریت دارد از زندگی بسیاری از شیعیان نادان کنار زد. این چنین است که دانیال نبی (ع) درباره اش فرمود: « او شریعت را تبدیل خواهد کرد.» این فرقه ضاله مطلقاً در انتظار ظهور مهدی آل محمد (ص) نیست. یکی از آخوند های این فرقه مرتد به نام شهاب مرادی اخیراً گفته است: « چه معنا دارد که گفته می شود غیبت امام زمان به دلیل بد بودن شیعیان است؟ شیعیان خیلی هم خوب هستند و نظام مقدس جمهوری اسلامی نیز به نحو احسن مشغول اداره امور آنهاست!» و خلاصه هیچ نیازی به ظهور امام زمان و برچیده شدن بساط حکومت و عیش ما نمی باشد!

ولایت فقیه در حقیقت "انکار امامت امامان دوازده گانه" است و این فرقه، امامت دوازده امام معصوم و انتظار ظهور و تحقق این وعده حتمی الهی را تعطیل نموده است زیرا آن را به مصلحت حکومت خود نمی داند (یعنی همان کاری که ابوبکر و عمر کردند) اما چون از بطن جامعه شیعه برخاسته اند مجبور بوده اند غصب مسند امام معصوم را در قالب شیعی ارائه کنند. [در ۲۲ جلد "صحیفه امام" که مجموعه گفتارهای خمینی است، حتی دو حدیث از امامان شیعه وجود ندارد، در حالی که امامان فرموده اند: قدر و منزلت افراد را بر اساس پایبندی ایشان به نقل کلام ما بشناسید.]

^{۱۴۹} - خاطرنشان می سازد که یکی از صحابه نزدیک خمینی به نام آذری قمی "تعطیل کردن توحید" را نیز به لیست وی افزود! از میان بدعت هایی که خمینی بنا نهاد می توان به مباح ساختن موسیقی و شطرنج اشاره نمود که این امر حتی اعتراض برخی از شاگردانش (حجت الاسلام قدیری) را نیز برانگیخت. یکی از دلایل حرمت نظر به صفحه شطرنج این است که هنگامی که سر مقدس امام حسین (ع) را نزد یزید بن معاویه آوردند، او مشغول بازی شطرنج بود و آن سر مقدس را زیر میز شطرنج قرار داد. حجت الاسلام دعایی مدیرمسئول روزنامه اطلاعات می گوید: « یکی از خدمات بزرگ امام بعد از انقلاب حل مسأله موسیقی بود. ایشان حتی اجازه دادند که در محضر ایشان برنامه موسیقی "شهید مطهر" به صورت زنده اجرا شود که انواع و اقسام سازها وجود داشت و برنامه به صورت زنده پخش شد.» [از دلایل حرمت موسیقی، نقش تخدیری آن با سست نمودن انسان در برابر جاذبه های جنسی و مادی است و به همین دلیل است که قدرتهای استعماری در ترویج آن در میان ملت ها سرمایه گذاری فراوان می کنند.]

۱۵۰ - یکی از صالحان که در حرم امام رضا (ع) خدمت امام زمان تشریف یافته است گفته است که حضرت فرمودند: « به خدا قسم اگر خمینی روز عاشورا در کربلا حضور داشت در قتل جدم امام حسین (ع) بر شمر پیشی می گرفت.» همچنین از آن حضرت نقل شده که فرمودند: « شاه فاسق بود اما ما را دوست داشت، ولی اینها ما را دشمن می دارند.»

فرقه ولایت فقیه استدلال می کند که اگر جامعه باید حاکم داشته باشد ، آیا بهتر است که او یک فقیه و مجتهد آگاه به احکام الهی باشد یا این طور نباشد؟ پاسخ روشن است: اگر حکومت حاکم غیر معصوم با اصول تشیع منافات نمی داشت و فرد مورد نظر برای حکومت نیز یک فقیه و مجتهد حقیقی و وارسته از هوای نفس و حبّ دنیا و جاه و مقام می بود ، این مسئله قابل بررسی بود. اما اگر فرد مورد نظر به ظاهر ادعای فقاقت و اجتهاد داشته اما در باطن ، کافر و شیطان پرست باشد اوضاع و احوالی پیش می آید که در ۳۶ سال گذشته شاهد بوده ایم.

امام حسن عسکری (ع) در جلد دوم کتاب الاحتجاج طبرسی در حدیثی طولانی درباره علمای کافر و فاسد شیعه نما ، خطر آنها را از خطر لشگریان یزید بر امام حسین (ع) بزرگتر توصیف می فرمایند ، زیرا **این ناصبی ها که معمولاً به سبب آلودگی نطفه ، دشمن پیامبران و امامان هستند** ، در جایگاه و لباس عالم شیعه در تضعیف اعتقادات شیعیان کم اطلاع می کوشند. امام حسن عسکری (ع) همچنین می فرمایند: « هر فقیهی که نفسش را حفظ کند و از دینش مراقبت کند و با هوا و هوس مخالفت کند و مطیع امر مولای خود [امام زمانش] باشد ، مردم می توانند از او تقلید نمایند ، البته فقط برخی از فقیهان این گونه اند نه همه آنان ؛ بعضی از آنها زشتی ها و جنایاتی مرتکب می شوند که پست ترین طبقات مردم انجام می دهند. پس از ایشان به نام ما هیچ چیز قبول نکنید که ایشان کرامتی نزد ما ندارند.»^{۱۵۱}

فرقه ولایت فقیه فی الواقع نسخه دوم مسلکی است که ابوبکر و عمر ابداع نمودند. شباهت فرقه دجالی با فرقه عمری روز به روز آشکارتر گشته و خود را در مسکوت نهادن ظلمها به اهل بیت و منع لعن دشمنانشان نشان می دهد. خمینی مانند علمای اهل سنت، "حبل الله" در آیه شریفه « واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا؛ همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید» را "اسلام" می دانست در حالی که امامان شیعه آن را "ولایت امیرالمؤمنین" دانسته اند. خامنه ای اذعان کرده است که در جوانی به سبب عقاید خود ، متهم به سنی گری بوده است. اکبر رفسنجانی اخیراً گفته است: « امروز چه اهمیتی دارد که ابوبکر جانشین پیامبر شده است یا علی؟! » اهمیتش آنجاست که اگر علی(ع) جانشین بلا فصل پیامبر خدا می شد، هرگز حکومت به شما نمی رسید ، و بنا بر اعتقاد شیعه ، تمامی نکبت ها و مصیبت ها و نابسامانی ها و ناهنجاری های امروز در گستره زمین محصول این انحراف است.

« هنگامی که بدعت ها ظاهر شوند ، عالم باید علم خود آشکار سازد و آلا لعنت خداوند بر اوست» پیامبر خاتم

« از بدعت ها بپرهیزید زیرا هر نوظهوری بدعت است و هر بدعتی در آتش است.»؛ پیامبر خاتم (ص)

« همانا بهترین سخن ، کتاب خدا و بهترین سیره ، سیره محمد(ص) است. و بدترین امور امور نوظهورند و هر

بدعتی ضلالت است.»؛ پیامبر خاتم(ص)

« هیچ بدعتی در دین ایجاد نمی شود مگر آن که سنتی ترک گردد. پس ، از بدعت ها بپرهیزید و با راه راست و آشکار حق باشید. نیکوترین کارها سنتی است که سالیانی بر آن گذشته و درستی آن ثابت شده باشد و بدترین کارها ، آنچه که تازه پیدا شده و آینده آن روشن نیست»^{۱۵۲}

جمهوری اسلامی همانند دیگر رژیم های نامشروعی که در طول تاریخ ، منصب امامان معصوم شیعه را غصب نموده اند ، تشیع را تهدیدی برای خود می داند و به هر نحو از انحاء برای کتمان اصول و تضعیف و تخریب آن می کوشد ، و تنها تفاوت آن با دیگر نظام های جور این است که چون با نام تشیع روی کار آمده است، سعی می کند با چراغ خاموش حرکت کند. این رژیم ۳۶ سال است که با در اختیار گرفتن مساجد و منابر به گمراه نمودن مؤمنان کم اطلاع از دین مشغول است. باید خاطر نشان ساخت که علمای مخالف با ولایت فقیه اکثراً از دنیا رفته اند و

^{۱۵۱} - وسایل الشیعه ، جلد ۲۷

^{۱۵۲} - نهج البلاغه

تنها چند تن از آنها باقی مانده اند که این نظام منحرف العقیده قصد دارد تا با فعالیت هایی که در نجف اشرف صورت می دهد پس از فوت آیت ... سیستانی مرجعیت را به طور کامل تحت تسلط خود درآورد. اگر عمر این فرقه ضاله یاری کند و موفق شود تا در سالهای آینده مرجعیت را به طور کامل قبضه کند ، از تشیع چیزی باقی نخواهد نهاد. امروز در حوزه های علمیه اگر احساس کنند طلبه ای با استعداد با بدعت ولایت مطلقه فقیه مخالف است و ممکن است در آینده به مرجعیت رسد، یا کشته می گردد ، یا مسموم می گردد، یا با پرونده سازی به زندان می افتد و یا خلع لباس شده و از حوزه اخراج می گردد.

بیشترین فشار رژیم از ابتدا متوجه علمای مستقل و بدعت ستیز بوده است زیرا "پاشنه آشیل" جمهوری اسلامی روشنگری درباره "انحراف آن از مذهب تشیع" است. علمای فراوانی به سبب یک اظهار نظر انتقادی به مرگ های مشکوک و نابهنگام از دنیا رفته و برخی نیز چون آیت ... روحانی ، با سلاح کمری مورد تهدید قرار گرفته اند. حوزه های علمیه جمهوری اسلامی، طلبه های ایرانی و خارجی را کاملاً فاسدالعقیده و بی سواد نسبت به مبانی اعتقادی تشیع تربیت می کنند و آنها با لباس روحانیت به شهرها و کشورهای خود بازگشته و موجب فتنه و فساد برای مردم می گردند و آنان را از دین باز گردانده و حتی به سوی فرقه ضاله وهابیت سوق می دهند. انقلاب ایران حقیقتاً موهبتی بزرگ برای وهابیت بوده و موجبات گسترش آن را فراهم کرده است. اگر این انقلاب رخ نمی داد ، آیین تشیع در این عصر ارتباطات و گسترش اطلاعات ، نیمی از جهان را گرفته بود. این انقلاب سدّ و مانعی بسیار مؤثر در برابر گسترش تشیع ایجاد کرد و در عوض موجب گسترش مسلک وهابیت گردید.

خمینی با تکیه بر اریکه حکومت و با زور و پول و تبلیغات ، بدعت و انحراف خود را به وجه رسمی "تشیع" تبدیل کرد چنان که ابوبکر و عمر نیز به همین وسیله ، بدعت خود را به وجه رسمی "اسلام" تبدیل کردند.^{۱۵۲} انقلاب فرقه شیعه نمای ولایت فقیه برای تشیع و شیعیان مصیبتی وحشت انگیز بوده و با افتضاحات فجیعی که به نام تشیع به بار آورده است ، پیش بینی شده که با گسترش مسلک ها و ادیان باطل ، در عرض سه چهار دهه آتی شیعیان در ایران در اقلیت قرار گیرند. به این دلایل و مهمتر از همه به دلیل خیزش خطرناکی که علیه تشیع در منطقه شکل گرفته است ما اطمینان داریم که یک جنبش شیعی اصیل در آینده ای نزدیک پا خواهد گرفت زیرا مسأله موجودیت دین الهی مطرح است. دین الهی همواره در حسیض ضعف خود از سوی خداوند یاری شده است چنان که حضرت عیسی (ع) برای تجدید آن پس از حضرت موسی (ع) ، و حضرت محمد (ص) برای احیای آن پس از انحطاط مسیحیت آمدند.

اصل ولایت فقیه و مخالفت شخصیت های سیاسی: اصل ولایت فقیه پس از انقلاب ۵۷ با مصوبه مجلس خبرگان به قانون اساسی جمهوری اسلامی اضافه شد. در پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی که در زمان دولت مهدی بازرگان تدوین شده بود اشاره ای به ولایت فقیه نشده بود، خمینی نیز بدون اشاره بدان ، پیش نویس را تأیید کرد. بنا به روایت ابوالحسن بنی صدر ، پس از آگاهی از آنکه مجلس خبرگان تصمیم دارد قانون اساسی را بر مبنای ولایت فقیه تنظیم کند ، او به همراه هفت تن دیگر از جمله آیت... طالقانی ، عزت ... سبحانی ، علی گلزاده غفوری ، آیت ... ناصر مکارم شیرازی ، نوربخش و مقدم مراغه ای تصمیم به استعفا در اعتراض به این موضوع داشتند اما نهایتاً ماندن در مجلس خبرگان و مخالفت با اصل ولایت فقیه را به مصلحت می بینند. بنا به روایت وی ، مرتضی حائری یزدی (فرزند بنیانگذار حوزه علمیه قم) نیز با ولایت فقیه مخالف بود اما به بهانه کسالت از مخالفت خودداری کرد. به گفته بنی صدر ، مکارم شیرازی نیز سخت علیه ولایت فقیه سخنرانی کرد و گفت امروز روز سیاه تاریخ ایران است. [کتاب درس تجربه ، ابوالحسن بنی صدر ، ص ۱۴۷]. به گفته بنی صدر ، مطهری چند روز پیش از کشته شدن به وی گفته بود: « با این اوضاعی که وجود دارد ، آینده اسلام و ایران را به شدت تیره

^{۱۵۲} - ابوبکر و عمر در فقدان رسانه ها و ارتباطات مدرن موفق شدند بدعت خود را به نام "اسلام" تثبیت کنند به طوری که امروز باور اکثریت مسلمانان است.

می بینم.» بنی صدر همچنین اظهار می دارد که خمینی گفت: «اگر پنجاه هزار نفر هم اعدام شوند ولایت فقیه باید مستقر شود.»

قتل آیت ا... طالقانی نیز به علت مخالفت با مسئله ولایت فقیه بود. وی در انتقادی به روحانیون مجلس خبرگان گفت: «اختیاراتی که شما برای ولایت فقیه گذاشته اید از اختیارات شاه هم بسیار بیشتر است.» آیت ا... طالقانی از پایگاه مردمی و محبوبیت وسیعی برخوردار بود که خطر بسیار بزرگی برای حاکمان نظام جمهوری اسلامی به شمار می رفت به طوری که اگر ایشان در اظهار نظری در نماز جمعه و یا در بین مردم مخالفت خود را علنی ابراز می کرد و حقیقت وجودی ولایت فقیه را در اسلام مردود اعلام می کرد، باعث بروز خطری جدی برای نظام تازه تأسیس خمینی می شد. قرار بود اصل ولایت فقیه در اجلاس مجلس خبرگان در ۲۱ شهریور ۱۳۵۸ به رأی گذاشته شود که مرگ ناگهانی طالقانی که عضو این مجلس و مخالف سرسخت تصویب اصل ولایت فقیه بود در ۱۹ شهریور اتفاق افتاد! وی پیش از مرگ مشکوکش در یک سخنرانی با اشاره به آیه ۲۰۴ سوره بقره (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ) چنین گفت: «...اگر به همین منوال پیش برود مستبدینی خواهند بر ما مسلط شد. این محیط آزادی را اگر قردانی نکردیم، محیط عقده گشایی^{۱۵۴}، محیط عناد، به هم ریختگی، موضع گیری قرار دادیم، همان طوری که قرآن در این آیات اشاره می کند، نتیجه اش پیدا شدن مستبدینی است، همانطوری که در تاریخ گذشته مان بوده است و در تمام ادوار تاریخی. دیگر به صغیر و کبیر ما رحم نخواهند کرد. در چنین محیطی است که یک انسان خودخواه و در عین حال زرنگی سر بیرون می آورد؛ از چه راه مردم را می فریبد؟ از طریق وعده آب و نان؛ و مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ... دقت کنید: بعضی از مردمند که وقتی با شما مواجه می شوند، سخنرانی می کنند، شعار می دهند، گفته آنها شما توده های مردم را فریفته خود می کند؛ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاتِ

^{۱۵۴}- اشاره طالقانی اینجا به رفتار خمینی است که پس از ورود به ایران، از بازماندگان بهرامی ها (یکی از قاتلان پدرش) گرفته تا هر کس که روزی به وی گفته بود بالای چشمش ابروست را تحت پیگرد، حبس، شکنجه و اعدام قرار داد. چنین فردی چگونه می تواند ادعای جاننشینی پیشوایان تشیع را داشته باشد؛ جاننشینی آن پیامبر رحمت که «هرکس رخسار ایشان را می دید به شکل معجزه آسایی هر هم و غمی که داشت فراموش می کرد» و پس از فتح مکه، کافران و ظالمانی که بیست سال ایشان را مورد اهانت ها و آزارهای سخت قرار داده و عزیزانش را در جنگ ها کشته بودند بخشید و اسلام آوردن عاری از حقیقت آنان را پذیرفت. یا امامانی که هنگام راه رفتن مراقب بودند تا پای بر مورچه ای نهند، و هنگام مواجهه با رکیک ترین اهانت های اهل شام (که تحت تأثیر تبلیغات مسموم حاکمان اموی علیه اهل بیت قرار گرفته بودند) با ایشان چنان با مهربانی و مهمان نوازی رفتار می کردند که آنها شرمنده شده و عذرخواهی می کردند و این آیه را تلاوت می کردند که: «خداوند می داند رسالت خویش را کجا قرار دهد.» یا امام حسین که برای دریدن نقاب تزویر حکومت اموی (وارث شورای سقیفه) و آشکار نمودن چهره اسلام حقیقی آن جانفشانی عظیم را صورت دادند [هنگام مواجهه با یک هزار تن از لشگریان ابن زیاد که از تشنگی رو به مرگ بودند، بیشتر ذخیره آب خود را در اختیار آنها قرار دادند در حالی که می دانستند که بسیاری از ایشان دو هفته دیگر با او خواهند جنگید و خود و عزیزانش را به شهادت خواهند رساند. آن حضرت همچنین می دانستند که دو هفته دیگر نیازمند ذخیره آب خود خواهند گردید. پیشوایان معصوم شیعه فرموده اند: «اگر مردم زیبایی های ما را ببینند به سوی ما جلب می گردند.» متأسفانه یک هزار و چهارصد سال است که حکومت زمین در اختیار ظالمان و غاصبان است و آنها مانع از معرفی صحیح ۱۴ معصوم برگزیده خداوند به جهانیان گردیده و در هدم دین الهی کوشیده و به خصوص با "فتنه دجال" آن را به مرز نابودی کامل کشیده اند اما تشیع یک "واقعیت تکوینی" است و قابل نابودی نمی باشد، اما آنچه که قابل نابودی بوده و هست، خوشبختی معنوی و بهشت ابدی تک تک انسانهایی است که به سبب زیاده خواهی و ظلم شیاطین، از معارف و هدایت الهی محروم گردیده اند.

الدنيا؛ وعده آب و نان، وعده مسکن، وعده آسایش. در چنین محیطی! این انسان برای رسیدن به هدف همه جور وسیله را توجیه می کند. دین را به استخدام می گیرد. شرف و انسانیت را به استخدام می گیرد. دروغ می گوید. فریب می دهد. خدا را شاهد می گیرد که من دلسوزترین مردم در حق شما ملت؛ يُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰی مَا فِي قَلْبِهِ. خدا را شاهد می گیرد که من می خوام این مملکت را نجات بدم... وَ هُوَ اَلدُّ الْاَخِصَامِ؛ ولی روحیه اش؛ کینه ورزترین مردم نسبت به خلق. تا وقتی سوار کار نشده وعده می دهد. وقتی سوار شد دیگر به هیچ کس رحم نمی کند...». [نقل است که در بدو پیروزی انقلاب یک روز هنگامی که خمینی وارد جمع شد، همه برای دستبوسی هجوم آوردند. آقای طالقانی در گوشه ای نشست و به صحنه خیره شد. هنگامی که حصار علت را جویا شدند، طالقانی گفت: بنده فکر می کردم برای پایان دادن به این دست بوسی ها انقلاب کردیم!]

سران جمهوری اسلامی و حذف فیزیکی همکاران سابق

« ولادیمیر کوزیچکین عامل معروف سازمان اطلاعاتی شوروی پیشین (کا گ ب) در ایران که به غرب رفت در کتابش به نام "کا گ ب در ایران" درباره مرگ مشکوک آیت ا... طالقانی که خودش نیز در آن زمان در ایران بوده است می گوید: « پیرمرد در اعتراض به آنها از همه سمت هایش دست کشید. یک چنین شکل اعتراضی که توسط یکی از محبوب ترین شخصیت های کشور به عمل آمده بود ضررش فقط متوجه مقامات بود. از این رو نماینده مخصوصی از سوی خمینی فرستاده شد و از آیت ا... خواست تا به تهران بازگردد و پس از مذاکره هایی که انجام شد طالقانی برگشت. مسکو چون او را رهبر مخالفان در میان روحانیون به حساب می آورد تصمیم گرفت با او رابطه برقرار کند. به وینوگراد سفیر شوروی دستور دادند با طالقانی ملاقات و زمینه را ارزیابی کند. ملاقات در دهم سپتامبر ۱۹۷۹ (۱۹ شهریور ۱۳۵۸) دست داد و دو ساعت به درازا کشید. وقتی وینوگراد به سفارتخانه برگشت از نتیجه دیدار خیلی خوشحال به نظر می رسید. صبح روز بعد همه روزنامه های تهران خبر درگذشت آیت ا... طالقانی را درج کرده بودند. مخبرین ایرانی که مواظب جزئیات بودند وضع جسد را شرح دادند و آشنایان به دانش پزشکی، از این شرح، علائم مسمومیت را به وضوح دریافتند. جزئیات مرگ طالقانی فقط چند روز بعد به وسیله منابع ما معلوم شد. جریان از این قرار بود: ملاقات با سفیر شوروی هنگام صبح صورت گرفت. پس از خاتمه ملاقات طالقانی مانند معمول سرخوش بود. ولی شب هنگام پس از صرف شام ناگهان حالش به هم خورد. تلفن خانه را قطع کرده بودند. طرفدارانش کوشیدند به او آب بخوراند ولی جریان آب هم قطع شده بود. پیرمرد شانسی نداشت. مخالفانش همه چیز را تا آخرین جزئیات حساب کرده بودند [ضمناً به دستور خمینی از انجام کالبد شکافی برای تشخیص علت مرگ ممانعت گردید] طبیعتاً همانطور که در اینگونه موارد معمول است، همه اختلاف نظرهایش با مقامات فراموش شد و یک دوره طولانی عزاداری اعلام گردید. به این ترتیب بود که جنبش چپ تنها پشتیبانش را در میان روحانیت از دست داد. و اکنون مقامات می توانستند به تنبیه جوانانی که از حد خود فراتر رفته بودند بپردازند.» با توجه به روش و منش خمینی و یارانش (احمد خمینی، رفسنجانی و خامنه ای) که در ارتکاب قتل های پنهانی، حتی همراهان نزدیک خود، کارنامه قطوری دارند، احتمال قتل آیت ا... طالقانی به دستور خمینی نه تنها دور از ذهن نیست بلکه بسیار منطقی می نماید و باعث شناخت بیشتر ماشین ترور جمهوری اسلامی خواهد شد و ترورها و قتل های دیگری چون مرگ آیت ا... لاهوتی که ناظران آن را همانند مرگ آیت ا... طالقانی مشکوک می دانستند. در انفجار حزب جمهوری اسلامی، نظام با وقاحت تعداد کشته شدگان که بیش از ۱۲۰ نفر بود را به دروغ ۷۲ تن اعلام کرد تا شبیه سازی با واقعه کربلا انجام دهد و برخلاف همیشه، در زمان انفجار، رفسنجانی و احمد خمینی در محل حضور نداشتند و قبل از انفجار خارج شده بودند و آقای بنی صدر که در آن موقع رئیس جمهور بودند بارها در مصاحبه تلویزیونی اعلام کردند که: پس از انفجار از ستاد ارتش پرسیدم که این انفجار کار کیست؟ و آنها اظهار کردند این انفجار کار مهندسی نظامی بوده و طوری انجام شده که سقف بتونی دفتر مرکزی حزب کامل فرو بریزد و بیشترین تلفات را داشته باشد و تنها سپاه و ارتش قادر به انجام این انفجار بوده اند و بررسی های اطلاعات ارتش نشان می دهد که این کار ارتش نبوده و باید کار سپاه و خودی ها باشد و جالب است که در آن زمان که یک نوجوان را تنها به خاطر داشتن اعلامیه گروه مخالف خمینی به دادگاه انقلاب می فرستادند، پرونده این انفجار را و بعدها انفجار دفتر نخست وزیری را به دادگستری فرستادند و آن را

بایگانی کردند! و پس از انفجار اول ، رفسنجانی این انفجار را کار مجاهدین اعلام کرد در صورتی که مجاهدین هرگز مسئولیت انفجار حزب جمهوری اسلامی را قبول نکردند و چند سال بعد هنگام برخورد با حزب توده ، نظام این انفجار را کار حزب توده خواند و در زمان لو رفتن معامله آمریکا و اسرائیل با نظام جمهوری اسلامی در هنگام جنگ و در زمان رفسنجانی (افتضاح ماجرای مک‌فارلن) که گفته می شد توسط بستگان آیت ا... منتظری لو رفته ، این انفجار کارمهدی هاشمی عنوان شد و بعدها از آنجا که لاجوردی بنا بر شواهدی پس از انفجار در دفتر نخست‌وزیری به مجاهدین انقلاب اسلامی و بهزاد نبوی مظنون شده بود و آنها را دستگیر کرده بود اما به ناگاه با دخالت احمد خمینی و حکم خمینی از ادامه روند بررسی پرونده جلوگیری شد و بهزاد نبوی و همکارانش آزاد شدند و به دستور خمینی پرونده مسکوت ماند و بایگانی شد! و سال ها بعد در زمان برخورد با حزب مجاهدین انقلاب اسلامی و بهزاد نبوی توسط باند خامنه ای و بازجویی باند خامنه ای از حزب مجاهدین انقلاب اسلامی و بهزاد نبوی ، انفجار حزب جمهوری اسلامی را هم مانند انفجار دفتر نخست‌وزیری کار مجاهدین انقلاب اسلامی و بهزاد نبوی اعلام کردند. مرحوم لاهوتی پس از جریان حمله به سفارت و گروگانگیری و کشف اسناد سفارت آمریکا و مشاهده متن ملاقاتهای بسیار آمریکایی ها با آقای بهشتی به خمینی می گوید که: این سران حزب جمهوری به شما وفادار نیستند و حاکمیت و دولت را قبضه کرده اند و خمینی در جواب می گوید: « تکلیف بنی صدر را که مشخص کردم تکلیف آنها را هم مشخص خواهم کرد.» از میان اطرافیان خمینی ، بهشتی تنها کسی بود که سابقه پرخاش کردن به او به سبب برخی خرابکارهایش را داشت. از میان حلقه فعالان انقلاب ، قابل تحمل ترین هایشان از میان رفتند و پلیدترین هایشان بر جا ماندند و خمینی با قدرت دادن به آنان ، فساد را در کشور نهادینه کرد. به راستی عجیب نیست که چگونه خمینی فاسدترین ها را به کارگزاری انتخاب می کرد. و آیا این خمینی بود که انتخاب می کرد یا ابلیس؟!...] سالیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران پس از انفجار ، مقاله ای در مدح آقای بهشتی انتشار داد و گفت بهشتی شخصیتی بود که می توانست یک نظام همسو با غرب را رهبری کند. آقای بنی صدر ادامه می دهد: این انفجار توسط هاشمی رفسنجانی ، خامنه ای ، احمد خمینی و با موافقت خمینی انجام شد. مهندس سبحانی هم در خاطراتش اذعان داشته که در زندان ، بازجویان گفته اند که ما خودمان می دانیم انفجار حزب جمهوری اسلامی کار مجاهدین خلق نبوده است. و به اینها باید اضافه کرد سقوط مشکوک هواپیمای نظامی هرکولس سی-۱۳۰ نیروی هوایی ارتش ایران در ۷ مهر ۱۳۶۰ و کشته شدن چند تن از سران ارتش که در جریان تشکیل ستاد مشترک و به زیر فرمان رفتن ارتش در سایه سپاه در مقابل نظر رفسنجانی و خامنه ای مقاومت می کردند از جمله کشته شدن تیمسار سرلشگر فلاحی ، تیمسار سرلشگر فکوری (آقای بنی صدر که با ستاد ارتش در ارتباط بوده در گذشته بارها اعلام کردند که بنا بر شواهد ، انفجار هواپیمای حامل این فرماندهان نظامی قطعاً عمدی بوده است) و سقوط مشکوک هواپیمای سرلشگر ستاری (فرماندهی نیروی هوایی ارتش که بر استقلال هوانیروز پافشاری می کرد) و فرماندهان هوانیروز و هدف گیری هواپیمای بابایی توسط پدافند هوایی... آیتا... لاهوتی یکی دیگر از همراهان خمینی که در هواپیمای پروازی از فرانسه همراه خمینی بود و از یاران او بود به علت مخالفت با رفتارهای انحصار طلبانه خمینی دستگیر و در زندان اوین توسط لاجوردی که با حکم خمینی کار می کرد کشته شد. روایت رسمی جمهوری اسلامی از درگذشت آیتا... لاهوتی سکتی قلبی اعلام شده است و مرگ آیتا... لاهوتی همانند مرگ آیتا... طالقانی توسط مراجع مستقل مشکوک خوانده شد ولی پس از گذشت ۲۵ سال از این واقعه ، خانواده لاهوتی از جمله حمید فرزند وی و نیز فائزه و فاطمه هاشمی ، عروس های وی ، در مصاحبه با هفته‌نامه شهروند امروز اعلام کردند که پزشکی قانونی در معده آیتا... لاهوتی اثر سم استریکنین به دست آورده بود و این نشان می‌دهد که آیتا... لاهوتی در زندان به مرگ طبیعی نمرده است.^{۱۵۵}

برترین شگرد ابلیس و خدمتگزارانش در تخریب دین^{۱۵۶}

عمکرد تمام کسانی که به عنوان متولیان دین شناخته می شوند ، در نوع سلوک دینی و دینداری مردمان نقش و تأثیری اساسی دارد؛ عالمان ، مبلغان ، مربیان ، معلمان و هر کس دیگری که در منظر و مرآی مردمان به نوعی متولی دین شناخته

^{۱۵۵} - دو رهبر ، محمد رستگار ، سایت سپیده دم

^{۱۵۶} - رهنان دین؛ آسیب شناسی دین و دینداری در نهج البلاغه (خلاصه شده).

می شود و انتظار دینداری تامّ و تمام از او می رود. اساساً انسان بیش از آن که از قول و سخن و تبلیغ متولیان دین تأثیر بپذیرد، از رفتار و سلوک و عملکرد آنان متأثر می شود و به همین سبب عملکرد متولیان دین، به ویژه عالمان دین در تقویت جایگاه دین یا تضعیف آن، و ترویج دین یا تنفیر آن در میان مردمان بسیار مهم است... صلاح و فساد جوامع، به شدت متأثر از عملکرد متولیان دین است، و در جوامعی که حکومت دینی وجود دارد، عالمان دین و فقیهان و نیز زمامداران و حاکمان بیش از همه در این باره مسئولیت دارند. از پیامبر اکرم(ص) روایت شده است که فرمود: «دو گروه از ائمت من باشند که چون صالح شوند، ائمت من صالح شود؛ و چون فاسد شوند، ائمت من فاسد شوند؛ علما و زمامداران.»

هرگاه عالمان دین به علم خود عمل نمایند، خطر سست شدن باورهای دینی مردمان و کاهش پایبندی آنان به دین، جدی است. زمانی که عالمان دین به علمشان عمل نمی کنند، در واقع مردمان را در تنگنای معضلات فکری درباره دین و دینداری قرار می دهند. از جمله مردمان را بدین پرسش ها می کشانند که؛ چه اشکالی هست که عالمان دین بدانچه علم دارند و دیگران را بدان می خوانند، خود عمل نمی کنند؟ **مردم به راحتی نمی توانند حساب دین و دینداری را از حساب عالمان بی عمل و بدعمل و مدعیان دینداری جداکنند، و این سبب می شود که باورهای دینی مردم در معرض امواج تردید و ابهام قرار گیرد و در صورت دست نیافتن به ملاک های دین و دستاویزهای بنیادین، دین گریزی در مردم امری اجتناب ناپذیر است.**

امام صادق(ع) در سفارشی والا فرموده است: «چون عالم را دنیا دوست دیدید، او را در دینتان متهم دانید از او دینتان را نگیرید و بدانید که دینداری اش، فریب است] زیرا دوستدار هر چیزی گرد محبوبش می گردد؛ و پیامبر(ص) فرمود: خدا به داود(ع) وحی کرد که میان من و خودت، عالم فریفته دنیا را واسطه قرار مده که تو را از راه دوستی من باز می دارد، زیرا که آنان راهزنان بندگان جویای منند(آنان دین زناند)» اگر عالمان دین بر خلاف آموزه های دین عمل کنند و دست تعدی بکشایند و نادرستی نمایند و در لغزش ها فرو روند، فقط خود را تباه نمی کنند که بسیاری را نیز با خود به تباهی می کشانند و این امر از بزرگترین مصیبت هایی است که دین و دینداری را تهدید می کند. امیرمؤمنان لغزش عالم را چنان خطرناک دانسته که این گونه تعبیر کرده است: «لغزش عالم همچون شکسته شدن کشتی است که غرق می شود و گروهی را نیز با خود غرق می سازد.» لغزش و انحراف کسانی که الگوهای دینی در جامعه محسوب می شوند و مردم در رفتار و سلوک خود به آنان تأسی می کنند، از عمده ترین عوامل آسیب دیدن باورها، اعتقادات، ارزش ها و سلوک دینی در جامعه است و هرگونه فساد و تباهی از جانب چنین الگوهایی سلامت روحی و روانی جامعه را مختل می سازد و زمینه دین گریزی را فراهم می نماید. امیرمؤمنان(ع) چنین هشدار داده است: «لغزش عالم، عالم ها را به فساد می کشاند.»

اگر دین نقشی ابزاری پیدا کند و در خدمت تمایلات و مطامع اشخاص قرار گیرد و در حوزه اقتدار این و آن واقع شود، آسیب های جدی به دین و دینداری وارد می گردد. وقتی دین و دینداری نقش ابزاری بیابد، بر رنگ فطری آن، رنگ تمایلات و مطامع اشخاص زده می شود و چنین رنگی موجب تنفیر مردمان و بیزاری آنان از دین و دینداری می شود. برخی حوادث تلخ و اسفبار و ننگین تاریخ اسلام نمونه هایی برجسته از قرار گرفتن دین در خدمت تمایلات و مطامع این و آن است. معاویه، امام جمعه و جماعت بود و بر منبر می رفت و مردمان را به تقوا و پروا پیشگی فرا می خواند، و با نقاب دین و دینداری و امامت جمعه و جماعت و پیشوایی مسلمانان، بساط سلطنت و ملوکیت به پا کرد و خود را بر جان و مال و ناموس مردمان مسلط کرد و خودکامگی نمود. از پیامبر خدا(ص) روایت شده که فرمودند: «نگرید برای دین هنگامی که اهلش متولی آن باشد، بلکه بگریید برای آن هنگامی که غیر اهلش متولی آن گردد.»^{۱۵۷} امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: «هر کس که دین را ابزار دستیابی به دنیا و بهره مندی از آن قرار دهد در آتش جای دارد.» علامه طباطبایی در جلد دوم المیزان چقدر زیبا اشاره می کند که: «اگر فقط ظواهر دینی حاکم باشد، بدون محتوا و معنویت، فساد جامعه بیشتر خواهد بود.» حاکمیت فقهای منحرف بر جامعه چه نتایجی برای دین به بار می آورد؟ گرویدن گروه گروه جوانان

ایرانی به مجوسیت ، مسیحیت ، الحاد و بی دینی و مهاجرت گروه گروه زنان و دختران ایرانی به شهرهای بدنام جنوب خلیج فارس...

دلیل حاکمیت روحانی نمایان بر ایران و آنچه که به زودی اتفاق خواهد افتاد...

نجات ایران و احیای دین خدا اکنون فقط معجزه می خواهد که در متون دینی بدان وعده داده شده و آن ظهور یک "قهرمان بزرگ" است که به زودی در پی یک تزلزل جدی در ارکان نظام ، از میان نیروهای مسلح و از سوی خراسان قیام خواهد نمود و جوانان را برای مبارزه با رژیم فرا خواهد خواند و جوانان نیز که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل داده اند دعوتش را اجابت خواهند نمود. او شخصیتی بسیار محبوب و دارای نفوذ کلام است. هنگامی که موعد سقوط روحانی نمایان مرتد حکومتی سر رسد ، بنا بر مشهور ، با عمامه هایشان از تیرهای برق به دار آویخته خواهند گردید.

« خداوند هرگز جباران دنیا را در هم نشکسته مگر پس از مهلت ها و نعمت ها ، و هرگز استخوان شکسته ملتی را بازسازی نفرموده مگر پس از آزمایش ها و تحمل مشکلات»؛ امیرالمؤمنین (ع)

چنان که اشاره شد امام زمان(ع) به صورت ناشناس در میان لشگر سید خراسانی می باشند و اگر دست امام زمان در کار باشد امکان گریز یا اختفاء وجود نخواهد داشت پس عوامل رژیم که مرتکب جنایت نشده اند بهتر است که هر چه زودتر از همکاری با رژیم توبه نمایند. امروز با عیان شدن افتضاحات عجیب رژیم ، دیگر کسی نمی تواند ادعا کند که همکاری اش با رژیم به دلیل "خدمت به اسلام" است! فتنه دجال به این سبب چنین مدت درازی به طول انجامید تا آنها که باید حقیقت را بفهمند ، آن را بفهمند و جبهه خود را مشخص کنند (حق یا باطل) تا به قول قرآن: « هلاک شود آن که هلاک می شود از روی دلیل و نجات یابد آن که نجات می یابد از روی دلیل.» کسانی که با این نظام نامشروع که در نتیجه "انقلاب ابلیسی" برپا شده است همکاری می کنند و در راهپیمایی ها شرکت می کنند و در انتخابات ها (که به نوعی تأیید رژیم محسوب می شود) به عوامل آن رأی می دهند^{۱۵۸} در ظلم ها و جرایم آنان و تخریب دین خدا توسط آنان شریک خواهند بود. پذیرش این رژیم و همکاری با آن هزینه های سنگینی بر ایرانیان تحمیل کرده و خواهد کرد. یک غده سرطانی که جامعه را به احتضار کشیده است با مسکن اصلاحات و... قابل درمان نیست و تنها باید آن را در موعد مقرر با جراحی خارج نمود که البته عملی

^{۱۵۸} - البته نتیجه اکثر این انتخابات ها نیز از پیش تعیین شده است و یکی از شواهد این امر افشاگری احمدی نژاد بود که در مصاحبه ای تلویزیونی اظهار داشت که از شش ماه پیش می دانسته است که رئیس جمهور خواهد شد! البته این مسأله در انتخابات سال ۹۲ نیز به گونه ای دیگر خود را نشان داد: یک نامزد واحد از دو جبهه اعتدال و اصلاحات در برابر نامزدهای متعدد به اصطلاح اصولگرا! یعنی اصولگرایان آن قدر فاقد درک بودند که نفهمند با معرفی کاندیداهای متعدد ، آرایش شکسته شده و مغلوب می گردند؟! یا که این یک طراحی دقیق حکومتی بود که دولتی روی کار آید که سعی کند تا با غرب کنار آمده و افتضاحات احمدی نژاد را اندکی سر و سامان بخشد و رژیم را از لبه پرتگاه بازگرداند؟ مایه تأسف است که جوانانی دلیر و پاک در سال ۸۸ در حمایت از فردی که می خواست "به دوران طلایی امامش" بازگردد (موسوی) و فرد دیگری که در دوران جنگ ، رئیس بنیاد شهید بود و به قدری در مسأله صیغه نمودن زنان قربانیان جنگ برای خود و اطرافیانش ، افتضاح به بار آورد که مدتی وی را از حاکمیت کنار نهادند (کروبی)، با نیروهای سرکوبگر رژیم درگیر شدند و جان یا سلامتی خود را فدا کردند.

بسیار دردناک و پر هزینه است. **وظیفه مردم تا آن روز موعود ، "نافرمانی مدنی" و "آگاه سازی" دیگران (در حد امکان) است.** ۱۵۹

علمای حقیقی و وارسته از دنیا و هوای نفس که از نشانه های هدایت در عصر غیبت محسوب شده و از سوی امامان به عنوان راهنمایان مردم معرفی شده اند (که البته تعدادشان انگشت شمار است) به پیروی از پیشوایان معصوم شیعه ، در عدم تعلق خاطر به دنیا و لذت‌های نفسانی و با ریاضات شرعی برای مقهور کردن نفس و اعتلای روح جدّ و جهد می کنند و آنها روحانیان واقعی هستند که به هیچ قیمتی حاضر به تکیه بر مسند قدرت و قبول مسئولیت معیشت مردم نمی باشند. اما فقیه نمایان بی اعتقاد تنها در پی زنان جوان و زیبا، غذاهای لذیذ و سفره های رنگارنگ و البته پول و قدرت بوده و هستند. لذت‌های دنیایی بسیار جذابند اما یکی از دلایل خلقت آن این است که خداوند معلوم دارد که چه کسانی به خاطر بهشت رضای او حاضرند به حداقل این لذتها اکتفا کرده و از عمده آنها چشم پوشی کنند. در نکوهش دنیادوستی آمده است که خداوند در معراج به پیامبر خود فرمود: « اگر بنده ای نماز و روزه اهل آسمان و زمین را داشته باشد و مانند فرشتگان شکم خود را از طعام خالی گذارد و لباس عبادت پیشگان پوشد ، اما مشاهده کنم که در دل او ذره ای از دوستی دنیا یا خوشنامی و شهرت آن یا ریاست و زینت آن وجود دارد ، او را در بهشت همسایه خود قرار نمی دهم و محبت خود را از قلبش جدا سازم و دلش را تاریک سازم تا مرا فراموش نماید و شیرینی محبتم را به او نمی چشانم.» هنگامی که اخلاق و سیره و سخن معصومان متروک شود کار علما به کاخ سازی و شهوت پرستی می رسد. خداوند دین را برای این فرستاده تا انسان را به سوی مقهور نمودن نفس لذت طلب ، و تعالی روح راهنمایی نماید، آنگاه فقیهان که در دنیا به زهد امر شده اند ، دین را ابزار ارضای پست ترین شهوات اولیه و ثانویه خود قرار داده و بدین ترتیب مردم را از دین فراری می دهند.

در دستگاه روحانیت پیش از انقلاب ، فساد بزرگی حکمفرما شده بود و عده زیادی از افراد بی اعتقاد و سودجو برای بهره مندی از مزایای مادی و اجتماعی مقام روحانیت (و نه برای هدایت مردم به سوی خدا) به این لباس درآمد بودند و اقبال مردم نسبت به روحانیت چنان بود که اگر امام زمان ظهور می کردند ، روحانی نمایان فاسد که موقعیت خود را در خطر می دیدند آن حضرت را تکفیر می کردند و مردم نیز چشم بسته مطیع اوامر آنان بودند. حضرت صادق (ع) می فرمایند: « از نخستین دشمنان امام مهدی پس از ظهور ، مقلدان فقها هستند زیرا احکام صادره از سوی آن حضرت بر خلاف فتوای مراجع آنهاست. حتی خود فقها هم اگر از شمشیر و قدرت آن حضرت بیمناک نبودند بی درنگ فتوای قتل ایشان را صادر می کردند اما از روی خوف و نیز به طمع رسیدن به مقام اظهار متابعت او می کنند در حالی که در دل خلاف آن را پنهان می دارند. قائم (ع) هنگام خروج ، دشمن آشکاری غیر از فقها ندارد.» بدیهی است که اگر اکثریت مردم مطیع محض چنین فقهایی باشند ، امام زمان به طور طبیعی امکان غلبه بر آنان را ندارند بنا بر این از شرایط ظهور این است که مردم از روحانی نمایان فاصله بگیرند. یکی از دلایل ظهور دجال ، انجام همین مقصود است. همچنین دجال ظهور می کند تا با ارتدادش ، روحانی نمایان را با خود همراه ساخته و آنان را از صف علمای حقیقی و وارسته جدا سازد. چنان که دانیال نبی به این مضمون اشاره دارد: « او (دجال) برای امتحان حکیمان خواهد آمد تا عده ای طاهر و سفیدروی شوند.»

۱۵۹- اسکناس نویسی فعالیت مناسبی است که با داشتن ضریب خطر پائین ، نظر مردم نسبت به حاکمیت را به گوش سران نظام رسانده و در صورت گسترش ، آنها را نگران می سازد. اگر مردم از هنگامی که رژیم تصویر بنیانگذارش را بر اسکناس نقش کرد آن را مخدوش کرده و آنچه سزاوار است درباره اش می نوشتند ، رژیم از ادامه چاپ چنین اسکناس هایی خودداری می کرد.

سلسله صفوی با عوام زده کردن تشیع، این "ایدئولوژی مترقی" را به چنان انحطاطی کشید که با تبلیغات غربی ها و کمونیست‌ها در قرن بیستم در کشور، بسیاری از تحصیل کردگان و روشنفکران، جذب ایدئولوژی های باطل آنها شدند.

مذهبی نمایان حاکم نیز امروز هر چه بیشتر در تبلیغ ظاهری برای شعائر و مناسبت‌های شیعی (جهت استفاده ابزاری) می کوشند، بیشتر جوانان را از دین الهی و عرفان حقیقی فراری داده و آنها را به سوی مسلک ها و مکتب های معنوی کاذب، تصوف و جریانات منحرف سوق می دهند.

مداحان هفت تیرکش رژیم نیز که مداحی پاپ و موسیقی حرام را وارد عزاداری ها کرده اند، آموزه های اصیل تشیع را به صورت منحرف به مردم ارائه کرده و از آن در جهت تخدیر مردم و تبلیغ برای نظام استفاده می کنند. آنها به دلیل اصلی حرکت حماسی امام حسین (ع) که افشای چهره انحراف و ظلم بود هیچ اشاره ای نکرده و در عوض برای درآوردن اشک مردم به جنبه های منفی که عمدتاً نیز ساخته و پرداخته خودشان و سایر دروغپردازان است پرداخته و وجهه معصومان را در اذهان نا آگاه مخدوش کرده و به ایشان بی احترامی می کنند. امام حسین از سوی لشگر یزید بن معاویه میان دو گزینه مخیر شده بود: یا بیعت، یا تسلیم، و ایشان ذلت هیچ یک را نپذیرفت و همه چیز خود را فدا کرد و ندا داد: «هیئات منّا الذله؛ چقدر دور است ذلت از ما.» یکی از دلایل نزول نکت و بلای ۵۷ بر ملت ایران این نوع اهانت ها به معصومان بوده که به زودی بر ابعاد این بلا نیز افزوده خواهد شد. مداحان حکومتی با مقامات قراردادهای چند صد میلیونی می بندند و در این مراسم تذبذیر و اسراف فراوان در پذیرایی (از روی چشم و همچشمی) صورت می گیرد. اخیراً نیز خبر رسیده که بنا دارند "دانشگاه مداحی" تأسیس کرده تا هر چه بیشتر در جهت کنترل شور و هیجان مردم عزادار بکوشند. [خاطرنشان می سازد که اخیراً برخی از مداحان جوان غیر حکومتی و مستقل با مرگ های مشکوک از دنیا رفته اند.] هر چند رژیم در بهره برداری سیاسی از عزاداری ها می کوشد، اما عزاداری های پیشوایان شیعه ماهیتاً علیه حکومت هاست.

باید خاطرنشان ساخت که وضعیت آموزشی حوزه های علمیه نیز مدتهاست که به شکل اسفناکی درآمده است؛ درس معارف و اخلاق و سخن و سیره معصومان که مغز و حقیقت دین است تعطیل شده و جای خود را به فلسفه یونانی و تصوف (عرفان اسلامی) داده است و نود درصد آنچه در حوزه تدریس می شود نه به درد دین می خورد نه به درد دنیا. برخی از علما و حتی مراجع چنان عمر خود را در مسائل فرعی و جانبی مذهب صرف کرده و در آن فرو رفته اند که **نسبت به اصول اعتقادی تشیع دچار جهلی حیرت انگیز می باشند.** هنگامی که علما این چنین از مسائل اصولی غافل باشند چگونه می توانند راهنمای مردم عامی باشند و ایشان را متوجه وظایفشان سازند؟ حتی گفته می شود که فرزندان برخی از مراجع نسبت به اصل دین بی اعتقاد شده اند. معلوم است که یک جای کار اشکال اساسی دارد. بیشتر مراجع ادعا می کنند که خمس حتماً باید به آنها پرداخت شود وگرنه درست نیست، در حالی که آنها در صرف خمس که به امام زمان (ع) تعلق دارد دقت نداشته و به عنوان نمونه از آن به طلاب حوزه های علمیه "شهریه" پرداخت می کنند تا اکثراً به فراگیری فصوص الحکم ابن عربی زندیق و فلسفه یونانی و... بپردازند.^{۱۶۰} همان خمس ها بود که پیش از انقلاب به برخی از مراجع پرداخت شد و صرف پرورش یافتن آقایانی شد که امروز معرف حضور ملت ایران هستند. **ابتلای هزار و چهارصد ساله مسلمانان به بلایا و مصیبت ها به دلیل پشت کردن به ۱۲ خلیفه الهی است که خداوند متولی امور ایشان قرار داده است و آنها کسانی هستند که**

^{۱۶۰} - بین ثلث تا نصف مالی که به عنوان خمس به مراجع پرداخت می شود سهم وکیل (نماینده مرجع که خمس را دریافت می کند) می باشد. ضمناً طلاب حوزه علمیه باید از فیلترهای اطلاعاتی و امنیتی رد شده باشند و این به معنای "التزام به ولایت فقیه" بوده که چنان که اشاره شد از مراتب "کفر" است مگر که فرد قلباً بدان اعتقاد نداشته باشد.

نظام کائنات به خاطر ایشان برپاست. به سبب این حق ناشناسی مردم ، یازده تن از ایشان با مظلومیت^{۱۶۱} و محرومیت از حق حاکمیتشان در انزوا زندگی کرده و به شهادت رسیدند و آخرین ایشان نیز بیش از هزار و دویست سال است که در انزوا به سر می برند. بنا بر این مشکلات شدت خواهد یافت تا سرانجام مردم صمیمانه به ایشان رو کنند. یکی از وظایف شیعیان ، همواره به یاد امام مهدی بودن (که ذکر ۱۴ معصوم ، ذکر خداست) و دعا از صمیم وجود برای ظهور ایشان است. هنگامی که شیعیان این وظیفه اصولی را نشناسند ، به جای ایشان ، امامی عوضی بر می گزینند که می گوید: حفظ نظام من از حفظ جان امام عصر واجب تر است!

انحطاط حوزه از سیصد سال پیش توسط حکام و علمای صفوی با حرکت از "اصول دین" به سوی "فروع دین" آغاز گردید ، زیرا غافل شدن مردم از اصل دین و اشتغال به فرع آن ، به نفع حکومت صفوی بود. این انحطاط سبب شد که به تدریج با متروک شدن سیره و سخنان پیشوایان معصوم ، زمینه ظهور انحراف آشکاری به نام "ولایت مطلقه فقیه" فراهم گشته و نیز دکان تصوف رونق گیرد. با مهجور بودن سیره و معارف معصومان ، عالم نمایان منحرف امروز این خلاء را با ترکیبی از علوم غربی و فلسفه و تصوف و نیز خزعبلات ابداعی خود پر کرده و به تمامی آنها یک پسوند "اسلامی" افزوده اند؛ فلسفه اسلامی ، عرفان اسلامی ، اقتصاد اسلامی ، جامعه شناسی اسلامی ، و به خورد طلباب شیعه می دهند! سی سازمان عریض و طویل مذهبی از قبیل سازمان تبلیغات اسلامی و دانشگاه جامعه المصطفی و... هر یک با بودجه های سالانه بین یکصد تا پانصد میلیارد تومانی (معادل ده درصد بودجه کشور) در حال ترویج خزعبلات یک مذهب انحرافی و تخریب پایه های دین الهی هستند. این مبالغ هنگفت در حالی این چنین در سطل های زباله افکنده می شود که مردم از شدت فقر در حال کلیه فروشی و تن فروشی اند. اترک تحصیل برای طلباب حوزه های تحت نفوذ جمهوری اسلامی بسیار بهتر است از مطالعه و فراگیری این مطالب ضالّه ، و آنها برای حفظ باقی مانده دین خود باید به سرعت از این مراکز خارج شوند. البته باید اشاره کرد که در ایران حوزه های علمیه نسبتاً مستقل نیز وجود دارند که در آنها این خزعبلات و فلسفه یونانی و کفریات ابن عربی تدریس نمی شود. معارف شیعی که تهدیدی برای تشیع دروغین و دیگر مسلک هاست باید فراموش شود، از این روست که گنجینه "بحارالانوار" (مجموعه اخبار ائمه اطهار) به سختی از سوی دشمنان داخلی و خارجی تشیع مورد تهاجم قرار می گیرد. این در حالی که استعمارگران خود در مراکز پژوهشی شان از این آثار در زمینه های گوناگون استفاده کرده و کدهای مهمی از آن به دست آورده و سرلوحه تحقیقاتشان می کنند (به عنوان نمونه در زمینه روانشناسی و تربیت و...). کسی که چند صفحه از این مجموعه را مطالعه نماید ، اگر معاند نباشد ، در برابر علم و حکمت و حیانی پیشوایان معصوم شیعه زانو خواهد زد. نمی توان صرفاً به بهانه وجود تعدادی روایت ضعیف ، کل این گنجینه را کنار نهاد. [احادیث و روایات ضعیف و غیر معتبر ، درصد بسیار ناچیزی از بیانات معصومان را تشکیل می دهد.]

امام زمان (ع) پس از ظهور ، دین راستین الهی را احیا فرموده و این دین به قدری با دین عوام زده ارباب جمهوری اسلامی متفاوت است که به طوری که در روایت است: « مردم می اندیشند ایشان دینی نو آورده اند.» در طول تاریخ ، پیامبران همواره با باورها و رسوم نهادینه جوامع مبارزه کرده اند و به همین دلیل از سوی اکثریت مردم طرد می گشتند. ادیان الهی پس از پیامبران به تدریج مزایای مادی یافتند و این امر موجبات ورود افراد سودجو به این حوزه را فراهم می آورد. این سودجویان بی اعتقاد که همگی در عوام فریبی نیز چیره دست بوده اند نقشی اساسی در انحراف ادیان ایفا نموده اند. بدین ترتیب ادیان الهی به تدریج از روح و حقیقت خود تهی شده و به مناسک و اعمال ظاهری فروکاسته شده اند و تشیع نیز از این قاعده مستثنی نبوده

^{۱۶۱} - شاید بزرگترین مظلومیت امام زمان امروز این باشد که تحت عنوان نیابتشان ، جنایات گسترده صورت می گیرد و بزرگترین مظلومیت امام حسین این که دشمنان امروز ایشان که همردیف سپاهیان یزید بن معاویه در کربلا هستند ، پرچم عزای ایشان را بلند کرده اند و مردم را از ایشان دور و بیگانه می سازند.

است. آنچه که امروز از سوی جمهوری اسلامی به عنوان تشیع معرفی می شود مانند ادیان الهی منسوخ شده پیشین، دین حقیقی و تشیع راستین نیست بلکه مذهب صفوی و دین عوام الناس است. دجال ظهور کرد تا با فتنه سهمگین خود "تشیع صفوی" را تعطیل کند و برای انجام این منظور هیچ راه دیگری وجود نداشت. تشیع راستین و آخرین دین خدا می باید در سخنان و سیره ۱۴ معصوم جستجو گشته و شیعه حقیقی نیز در لشگری که به زودی از سوی حضرت ولی عصر در شرق ایران سازماندهی می گردد، نه در کردار مردم عوامی که بدون شناخت کافی، به صورت موروثی شیعه هستند و به گناهان و صفات بد آلوده اند و ابزار دست بدعتگذاران قرار گرفته اند.

« سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، افرادی زمام امور امتم را به دست خواهند گرفت که اگر مردم سخن بگویند آنها را می کشند و اگر سکوت کنند همه چیز آنها را مباح می شمردند، ثروت آنها را تاراج می کنند، به حریم آنها تعدی می کنند، خون آنها را می ریزند و دل آنها را با ترس و وحشت پر می سازند. مردم را ترسان و لرزان می یابی و جز وحشت و اضطراب در آنها نمی بینی. در آن هنگام گروهی از شرق و گروهی از غرب آمده و سرنوشت آنها را به دست می گیرند. در آن روز وای بر ضعفای امتم از دست آنها... چهره های آنها چهره انسان و دلهای آنها دل شیاطین می باشد.» حضرت محمد (ص)

« آگاه باشید، آن کس از ما [حضرت مهدی] که فتنه های آینده را دریابد، با چراغی روشن در آن گام می نهد و بر همان سیره و روش پیامبر (ص) و امامان رفتار می کند تا گره ها را بگشاید. بردگان و ملت های اسیر را آزاد سازد. جمعیت های گمراه و ستمگر را پراکنده و حق جویان پراکنده را گردآوری کند. او سالهای طولانی در پنهانی از مردم به سر می برد، آنچنان که اثرشناسان، اثر قدمش را نشناسند، گرچه در یافتن اثر و نشانه ها تلاش فراوان کنند. سپس گروهی برای درهم کوبیدن فتنه ها آماده می گردند و چونان شمشیرها صیقل می خورند. دیده هاشان با قرآن روشنایی گیرد و معانی آن در گوشه اشان طنین افکند و در صحبگاهان و شامگاهان جام های حکمت سر می کشند.» امیرالمؤمنین (ع)

انقلاب اسلامی؛ بزرگترین فریب تاریخ

اشاره ای به فاجعه سینما رکس آبادان

خوزستان تنها استانی بود که به انقلاب نپیوسته بود و سرایت آشوب و اعتصاب به این استان برای تعطیل شدن پالایشگاه آبادان و فلج شدن رژیم حیاتی بود. حضرت امیر مؤمنان (ع) در حدیثی مردم خوزستان را چنین می ستایند: « آنان به دجال ایمان نمی آورند و آنان اولین مردمی هستند که به عیسی مسیح ایمان آوردند.»

عاملان جنایتکار این فاجعه، در شب سالگرد کودتای ۲۸ مرداد، سوخت هوایما را به داخل سالن سینما در زیر پاهای مردم سرازیر کردند (به این سبب پاهای اجساد عموماً تا زانو کاملاً ذوب شده بود) و درهای سینما را نیز قفل و زنجیر کردند. شدت فاجعه به حدی بود که حال مأموران نجات از دیدن صحنه های داخل سینما به هم می خورد. به دلیل شدت حرارت، برخی از جنازه ها در هم ذوب شده و قابل تفکیک نبودند (مانند تصویر دلخراشی که از مادری که کودکش را در بغل داشت منتشر گردید) به طوری که مجبور شدند اجساد را به صورت گروهی دفن کنند. پس از این فاجعه، کمیته تحقیقی متشکل از نماینده دولت، نماینده روزنامه اطلاعات و نماینده آیت ا... شریعتمداری کار تحقیق را آغاز کرد و در گزارش مستند خود نتیجه گرفت که دستور این عملیات از شهر نجف صادر شده بود. (نسخه ای از این گزارش که در اختیار

آیت ... شریعتمداری بود ، پس از بازداشت ایشان از سوی رژیم جمهوری اسلامی ضبط گردید. شریف امامی ، عامل سرسپرده استعمار انگلستان ، که در آن هنگام در پست نخست وزیری ، از هیچ اقدامی در راه یاری انقلاب کوتاهی ننمود با این استدلال که انتشار این گزارش سبب خشم رهبران انقلاب شده و شانس هرگونه آشتی با روحانیت را از بین می برد ، مانع از انتشار آن شد و بدین ترتیب با سکوت رژیم ، مردم قول رهبران انقلاب مبنی بر دست داشتن رژیم در این فاجعه را پذیرفتند و خوزستان نیز به انقلاب پیوست و پالایشگاه تعطیل گردید. این فاجعه به نقطه عطف پیروزی انقلاب تبدیل شد و رژیم از آن پس قدم به قدم عقب نشست و شش ماه بعد نیز سقوط نمود. ادر پیش گرفتن سیاستهای دین ستیزانه و همچنین باستانگرایانه ، ناراضی نمودن فرهنگیان و وادار نمودنشان به پیوستن به اعتصابیون ، و نمایش سرکوب دانشجویان توسط نیروهای نظامی از طریق تلویزیون سراسری (کانال ۲) که منجر به شورش بزرگ در سطح شهر تهران گردید، تنها گوشه ای از دیگر اقدامات شریف امامی در یاری انقلاب بود. پس از پیروزی انقلاب ، در اثر فشار افکار عمومی ، رژیم جدید دادگاهی نمایشی برای مجازات عاملان ادعایی فاجعه تشکیل داد که به رسوایی بزرگی منجر شد و در طی آن برای مردم محرز گردید که رهبران رژیم جدید عاملان حقیقی این فاجعه بوده اند. [برای اطلاع از جزئیات رجوع کنید: "دو رهبر"، سایت سپیده دم] پس از این رسوایی ، بازماندگان فاجعه برای اعتراض بر مزار عزیزان خود متحصن شدند که خمینی در تهدید ایشان گفت: « عده ای می روند سر گور مُرده ها بر ضد اسلام شعار می دهند!» خاطرنشان می سازد که جمهوری اسلامی بنای یادبود این فاجعه را در خیابان اصلی روبروی سینما رکس قرار نداده بلکه آن را در کوچه فرعی پشت سینما قرار داده است تا با جلب توجه کمتر ، این افتضاح پوشیده تر ماند! خمینی جواز این فاجعه را چنین صادر کرده بود که: « هرکس سینما می رود خونش مباح است!»

خمینی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از تصرف رادیو توسط انقلابیون در بیانیه‌ای با تقدیر از عقب‌نشینی و عدم دخالت ارتش در امور سیاسی گفت: « به امرای ارتش اعلام می‌کنم که در صورت جلوگیری از تجاوز ارتش، پیوستن آنان به ملت و دولت قانونی ملی اسلامی ، ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می‌دانیم و مانند برادران با آنان رفتار می‌نماییم.» و نیز خطاب به امرای ارتش گفت: « آی ارتشبد! تو نمی خواهی آقا باشی؟ می خواهی نوکر باشی؟ ما می خواهیم که تو آقا باشی!» در همان شب شورای عالی ارتش شاهنشاهی در جلسه‌ای با شرکت تقریباً تمامی فرماندهان عالی‌رتبه خود و بدون هیچ مخالفتی پشتیبانی کامل خود از خواسته‌های ملت را اعلام کرد. اما تنها ساعاتی بعد ، شماری از آنان از جمله سرلشگر منوچهر خسروداد فرمانده هوانیروز ، سپهبد مهدی رحیمی رئیس شهربانی کل ، سرلشگر رضا ناجی اولین فرماندار نظامی ایران و تیمسار نعمت نصیری رئیس سابق ساواک ، در مدرسه رفاه به حکم خلخال اعدام شدند. ناگفته نماند که خمینی بلافاصله پس از پیروزی ، صادق خلخالی که یک بیمار روانی سادیست و سایکوپات (معروف به صادق گربه کش) بود را به حاکمیت شرع گماشت تا در عرض تنها یک ماه هشتصد نفر را اعدام کند. معروف بود که خلخالی در حوزه علمیه ، گربه ها را با قرار دادن گلو لای در اتاق خفه می نمود. برای آگاهی از ماهیت خلخالی بهتر است او را از زبان خودش بشناسیم: خلخالی در مصاحبه با خبرنگار کیهان می گوید: « عصر از پیش امام بازگشته بودم و با همراهان و همکاران و محافظانم قرار بود شام را در منزل بخوریم. داشتیم می آمدیم داخل کوچه منزل که از شیشه ماشین دیدم دوتا بچه پانزده ، شانزده ساله گویا مخفیانه چیزی با هم رد و بدل کردند. دستور دادم بگیرند و بگردندشان تا ببینم ماجرا چیه. خودم از کیف پسره یک روزنامه مجاهدین در آوردم. یادم هست فامیلش شریعتی بود از خانواده های اسمی قم. همانجا پسره را با گلوله زدیم و به همراهانم گفتم اینجوری باید با این جانوران برخورد کرد!» خلخالی در جواب افرادی که به اعدام های فله ای او اعتراض می کردند می گفت: « اینها اگر گناهکار باشند که به سزای عملشان رسیده اند و اگر بی گناه باشند به بهشت می روند!»^{۱۶۲} ریچارد فالد ، استاد برجسته حقوق بین الملل دانشگاه پرینستون که ابتدا تحت تأثیر خمینی قرار گرفته و در فرانسه به دیدار وی رفته و به نفعش مقاله نوشته بود اما پس از مشاهده

^{۱۶۲} - خلخالی با وضع فلاکت باری در گذشت و در اواخر کار ، از شدت تعفن ، کسی را یارای ورود به اتاقش نبود. نقل است که وی در اواخر عمر می گفت: در زمینه اعدام های زیادی که کردم اضطراب دارم اما این امام بود که دست مرا در این زمینه باز گذاشته بود و من در دنیا و آخرت مسئولیتی ندارم! سفارش کرده ام مجوزهای امام را در کفم قرار دهند!

رفتار او در تهران شوکه شده بود می گوید: « برنامه خمینی برای ایران پس از شاه مبهم بود. او بسیاری از پیروان خوش قلب و دلسوز خود را فریب داد و بعد آنها را سرکوب کرد. خودش هم در مراحل مختلف تغییر موضع داد و به دلایل مختلف جمهوری اسلامی را به یک مسیر اهریمنی هدایت کرد.»

خمینی در پاریس اعلام کرد که در بازگشت به ایران به قم خواهد رفت و نقشی در قدرت نخواهد داشت. او اعلام کرد که تنها قصد دارد در قم در کسوت یک روحانی به امور معنوی مقلدان خود بپردازد. وی پس از ورود به ایران برای مقابله با دولت ملی گرای شاپور بختیار (آخرین نخست وزیر شاه) زیرکانه مهدی بازرگان را که چهره ای ملی بود مسئول تشکیل دولت موقت کرد و همگان را توصیه به همکاری با او نمود و اعلام کرد که "دولت از امروز یک دولت دینی است و مخالفت با آن مخالفت با خداست." نصب بازرگان تمامی نیروهای سیاسی اعم از مذهبی و غیر مذهبی را به طور یک پارچه در برابر دولت بختیار قرار داد و سقوط آن را تسهیل نمود.^{۱۶۳} خمینی پس از معرفی نخست وزیر دولت موقت، خود به شهر قم رفت و به سازماندهی نیروهای مذهبی نمای خود مشغول شد و پس از چند ماه به پایتخت بازگشت و با سیاست گام به گام، قدرت را به طور کامل در قبضه خود گرفت. به عنوان نمونه؛ در ابتدا اصلی به نام ولایت فقیه در قانون اساسی وجود نداشت، چون شرایط مساعد نبود، اما هنگامی که پایه های حکومت وی تحکیم شد این اصل را به قانون اساسی اضافه نمود. مهمترین علما و مراجع شیعه چون آیات عظام خویی، حکیم، خوانساری، گلپایگانی، شریعتمداری و... با این موضوع مخالفت کردند و از سوی خمینی با الفاظ: مرتجع، متحجر و بی شعور مورد اهانت قرار گرفتند. این در حالی است که در سالهای پیش از پیروزی انقلاب، هنگامی که علما درباره کتاب تازه رونمایی شده "ولایت فقیه" او بحث و اعتراض می کردند زیرکانه برای ایشان پیام فرستاد: « بحث ما اکنون ولایت فقیه نیست، امروز اسلام در خطر است! » **ابا گذر زمان به وضوح مشخص شده است که تنها خطری که اسلام را تهدید می کرد، خود خمینی بود!** البته مخالفت علما با خمینی دیگر سودی نداشت، زیرا خمینی میلیونها نفر از عوام الناس نادان را با مدد ابلیس و سحر، تحت سیطره خود درآورده بود و آنها به قدری تحت نفوذ وی بودند که اگر به آنها فرمان می داد: بمیرید، در جا می مردند! چنان که اشاره شد ریشه مسأله، انحطاط حوزه علمیه بود که چنان از اصول اعتقادی دور افتاده بود که نتوانسته بود حقیقت دین را برای توده مردم روشن سازد و این که وظیفه مردم در دوره غیبت، انتظار و کسب آگاهی و معرفت و انتقال آن و زهد و خودسازی و تزکیه نفس و **دعای صمیمانه برای ظهور** و عدم دخالت در سیاست است. مردم نیز که از سویی نسبت به اصول اعتقادی و وظایف دینی خود عالم نبودند و از سوی دیگر از جو فساد اخلاقی علنی حاکم بر جامعه ناراضی بودند، به طور طبیعی به سوی روحانی نمایی که دم از اسلام می زد کشیده شدند و فکر می کردند که دارند در راه اسلام جهاد می کنند! داعشی ها هم امروز بر این پندار هستند که دارند در راه اسلام جهاد می کنند! این است که بزرگان فرموده اند: معصیت از روی جهل بهتر است از عبادت از روی جهل!

راديو بي بي سي و انقلاب ايران

در آشوب های انقلاب، سخنان خمینی بلافاصله توسط راديو بي بي سي فارسی برای مردم ایران مخابره می شد و تقریباً تمامی مردم به آن گوش می کردند. دو سال بعد از سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، جان دان، رئیس وقت بخش فارسی بي بي سي، در یک جلسه سخنرانی در "ایران سوساییتی" صحبت جالبی در ارتباط با نقش

^{۱۶۳} - در آغاز مطالب خواندیم که دجال برای به اشتباه افکندن مردم و هیبنوتیزم آنها، شیاطین جن را به سوی ایشان گسیل می دارد. با توجه به اشتباهات عجیب و غریب صاحب منصبان و نخبگان از طیف های گوناگون به نفع روح ا... خمینی در طول تاریخ فعالیت سیاسی اش (از بسیج شدن عجیب برخی علما در جریان مرجع سازی او تا بسیج شدن تمامی گروههای سیاسی برای پیروزی او و به حرکت وادار شدن کورکورانه توده مردم) به نقش برجسته "شیطان" در این تراژدی وحشتناک پی می بریم.

برجسته و کارساز بی بی سی فارسی در دو رویداد تاریخی مهم ایران معاصر ، که هرکدام منجر به سقوط حکومت های رضاشاه و محمدرضا شاه پهلوی گردیده بودند کرد. به گفته او رادیوی بی بی سی فارسی توانسته بود در جریان تحولات ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نقشی کلیدی را در کنار جریانات تعیین کننده دیگر ایفا نماید.^{۱۶۴} اگرچه به طور کلی در بخش فارسی دقت زیاد بود که چنین بهانه هایی را به دست منتقدان و به ویژه مقامات دولت شاهنشاهی ندهند ، ولی قرائت اطلاعاتی ای از سوی خمینی که مردم را به شرکت در تظاهرات علیه دولت دعوت می کرد ، یعنی آگاهی دادن به مردم برای شرکت در یک حرکت اعتراضی که می بایست در آینده صورت گیرد ، بر خلاف تمام موازین خبری ، حد اقل یک بار در بی بی سی فارسی صورت گرفت. آنچه مسائل را برای مقامات داخلی در ایران بغرنج و تحریک آمیز می کرد ، اصل خبرها یا گزارشاتمی که در ارتباط با ایران خوانده می شد نبود ، بلکه تکیه ویژه مجریان برنامه ها و نحوه بیان آنها در انتقال ، مسائلی بود که در برخی از اوقات می توانست مفهوم خبر را عوض کند و یک موضوع ساده را به یک جریان تحریک آمیز تبدیل سازد. خبرها هنگامی که به فارسی ترجمه می شدند و توسط کسانی که دارای نظریات خاص سیاسی بودند قرائت می گردید. آن وقت مفهوم خبر به طور غیر قابل قبولی تغییر می کرد. پرویز راجی ، سفیر وقت ایران در لندن به وزارت خارجه بریتانیا در مورد پوشش خبری بی بی سی فارسی شکایت می کرد. ویلیام شوکراس در کتاب "آخرین سفر شاه" می نویسد: « تقریباً همه مردم به برنامه رادیو بی بی سی گوش می دادند و بی بی سی آخرین گفتار های آیت ا... خمینی را پخش می کرد. شاه شخصاً گوشیده است تا گفتارهای بی بی سی را متوقف کند.» اکبر رفسنجانی اعتراف می کند: « **خبرهایی که بی بی سی می داد به ضرر رژیم شاه بود و خیلی وقتها این اخبار به درد ما می خورد.**»^{۱۶۵} مهدی کروی در ۲۷ اسفند ۸۸ گفت: « از قدیم گفته اند دوست نادان از دشمن دانا خطرناک تر است. نه ما وابسته به بیگانه ایم نه شما. اما اتفاقاً این شماست که با این عملکرد آب به آسیاب دشمن می ریزید... در زمان انقلاب که بی بی سی اخبار را انتشار می داد و به گونه ای به پیشبرد انقلاب کمک می کرد اشکالی نداشت اما حالا انتشار اخبار اشکال دارد؟ اگر این گونه استدلال شود پس باید حق را به شاه داد که می گفت: **انقلاب را بی بی سی راه انداخت.**» **شاه در روزهای پایانی سلطنتش گفت: اگر ریش خمینی را بزیند خواهید دید که روی چانه اش نوشته شده است: "محصول انگلستان".** روح ا... خمینی اعلامیه هایش را از طریق رادیو بی بی سی قرائت می کرد و این اعلامیه ها توسط مردم روی نوارهای کاست ضبط و تکثیر می شد. ملت ایران هیچ گاه نشان دادن چهره خمینی در کره ماه به مردم (!) توسط بی بی سی را فراموش نخواهد نمود!^{۱۶۶} انگلستان پس از کودتای ۲۸ مرداد به همراه آمریکا در سال ۱۹۵۴ قراردادی ۲۵

^{۱۶۴} - البته وی نقش بی بی سی در کودتای ۲۸ مرداد را از قلم انداخته است.

^{۱۶۵} - http://ayatollahbbcpersian.blogspot.co.uk.html/۱۱/blog-post_۰۸/۲۰۱۳

^{۱۶۶} - امام جمعه قم (حجت الاسلام اعرافی) با فراموش کردن خاستگاه و پیشینه آشکار امام راحلش ، اخیراً با وقاحتی حیرت انگیز "تشیع منفک از انقلاب اسلامی" را "تشیع انگلیسی" نامیده است! بر این اساس ، دین خداوند به مدت یک هزار و چهارصد سال یک دین انگلیسی بوده تا این که امام خمینی سرانجام تشریف آورده و تشیع اصیل را کشف و معرفی فرموده اند! عجیب نیست که برخی از اینها در محافل خصوصی ، امام راحلشان را امام زمان می خوانند که ظهور کرد و رفت! رهبر کنونی جمهوری اسلامی نیز با اشاره به مبلغان تشیع سنتی می گوید: «از آن طرف هم یک عده مزدور را به راه بیانازند که برای این آتش هیمه فراهم کنند. بنزین روی آتش بریزند؛ که می بینید ، می شنوید ، یا خبر دارید. وسائل ارتباط جمعی و رسانه در اختیار اینها می گذارند. در کجا؟ در آمریکا ، در کجا؟ در لندن. آن تشیعی که از لندن و از آمریکا بخواهد برای دنیا پخش بشود ، آن تشیع به درد شیعه نمی خورد.» **پس چطور تشیع منحرفی که ۳۶ سال پیش از بی بی سی در لندن پخش می شد به درد خورد؟!... استعمارگران ۳۶ سال پیش برای نابودی تشیع و مهد آن ایران ، جمهوری اسلامی را بر سر کار آوردند و حال که این نظام وظیفه اش را به نحو احسن انجام داده و تاریخ مصرفش به اتمام رسیده و اکنون تنها راه تضمین بقای خود در برابر اراده استعمارگران را دستیابی به تسلیحات اتمی می بیند و استعمارگران نیز به سبب فضایح**

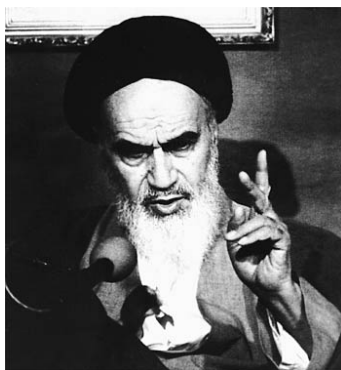
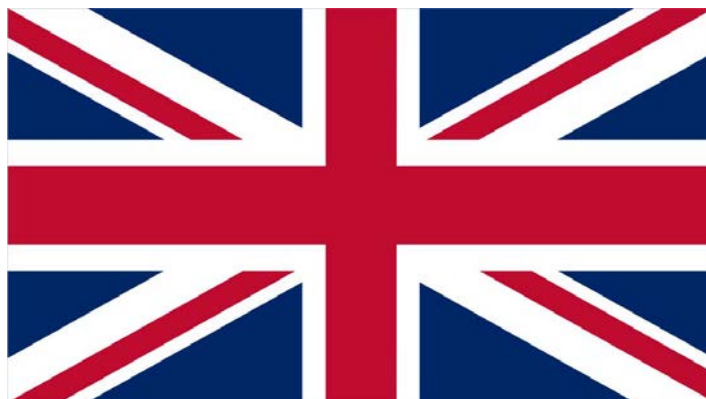
ساله با ایران منعقد کردند که در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ خورشیدی) خاتمه می یافت. شاه ایران در سال ۱۹۷۳ گفت: « ما مدتی است که در حال مذاکره با کمپانی های نفتی بوده ایم و من اکنون به کلیات موضوع اشاره می کنم. در قرارداد ۱۹۵۴ ما قید شده بود که کمپانی های نفتی منافع ایران را به بهترین وجه حفظ خواهند کرد اما ما دلایل کافی داریم که این کار انجام نشده است. آنها چاههای نفت ما را نه بازیافت مجدد کرده اند و نه به آنها گاز تزریق کرده اند. **و ما شش سال دیگر یعنی سال ۱۹۷۹ این قرار داد را دیگر به هیچ وجه تمدید نخواهیم کرد.** اکنون دو امکان وجود دارد: یک امکان این که تا شش سال دیگر کمپانی ها به کارشان ادامه دهند به شرطی که درآمدی که از هر بشکه نفت به ما می رسد کمتر از کشورهای منطقه نباشد و ظرفیت تولید ما به ۸ میلیون بشکه برسد. امکان دیگر این که قرارداد تا سال ۱۹۷۹ خاتمه پیدا خواهد کرد و این شرکتها مانند دیگر مشتریان باید بیایند برای خرید آن در صف بایستند.» بدین ترتیب سیاستمداران غربی نیازمند ترتیبات جدیدی بودند که با ایجاد انقلاب در ایران شکل گرفت. اسدا... علم ، وزیر دربار پهلوی ، در سال ۱۳۵۵ در خاطرات خود با اطمینان نوشت: « رژیم سلطنتی در ایران تا دو سال دیگر سقوط خواهد کرد.» آیا علم غیب می دانست یا از قصد و برنامه سیاستمداران غربی آگاه شده بود؟ پس از پیروزی انقلاب ، دولت های غربی به مدت بیست سال نفت بشکه ای ۳۶ دلار را به قیمت ۸ تا ۱۲ دلار خریداری نمودند. آنها در نتیجه جنگ ایران و عراق و فروش تسلیحات به قیمت گزاف به ایران ، تمامی دلارهای نفتی که در طی سالها به ایران پرداخته بودند را با بهره مضاعف به خزانه های خود بازگردانیدند. نفت در حقیقت نه "طلای سیاه" بلکه "بلای سیاه" ایران بوده است زیرا خساراتی که کشور به سبب سیاست های استعمار متحمل گردیده است سر به صداها برابر ارزش منابع طبیعی آن می زند. گذشته از عواید اقتصادی ، بدعت ولایت مطلقه فقیه و انقلاب به اصطلاح اسلامی یک طراحی ماهرانه استعماری برای ریشه کن نمودن دین الهی بود. بر اساس ثبت تاریخ ، نقش تخریبی انگلستان در دوپست سال گذشته در ایران قابل کتمان نمی باشد هر چند که به انحاء گوناگون تلاش کرده تا (با اقداماتی از قبیل انتشار رمان و تولید سریال مبتذل "دایی جان ناپلئون") از حساسیت افکار عمومی جامعه ایرانی معاصر علیه خود بکاهد. هرگاه نورهای امیدی چون امیرکبیر و مصدق برای ملت ایران درخشیدن گرفت این دولت استعماری آن را کور کرد. از این روست که ریچارد کوتام ، ایران شناس آمریکایی و محقق علوم سیاسی در کتاب "ملی گرایی در ایران" می نویسد: « هیچ ملتی در دنیا به اندازه ایرانیان از انگلیسی ها نفرت ندارد.» دولت انگلستان که به وسیله نفت ایران (جهت تأمین سوخت نیروی دریایی خود) در دو جنگ جهانی پیروز شده بود^{۱۶۷} و به نفت ایران وابستگی اقتصادی پیدا کرده بود برای انتقام از ایرانیان برای خلع ید خود از صنعت نفت ، سیاه ترین بلای تاریخ را بر سر ملت ایران آورد ، اما دور نیست آن روزی که سربازان و سرداران ایرانی حضرت ولی عصر شهر لندن را بکشایند.^{۱۶۸} سالنامه سازمان اطلاعات انگلیس در سال ۱۹۹۵ درباره مصدق نوشت: « خسارتی که وی به انگلستان وارد کرد از خسارتی که هیتلر در جنگ دوم جهانی به انگلستان وارد کرد بزرگتر بود. معترف هستیم که انگلستان در

این رژیم و ارتداد عامه شیعیان ، دیگر از تشیع احساس خطر چندانی نکرده و برنامه دارند که سلفی های تکفیری را برای "محو باقیمانده آثار تشیع و تجزیه کشور" به سوی ایران روانه کنند ، از تبلیغ تشیع راستین که مشروعیت ولایت فقیه و جمهوری اسلامی را زیر سؤال می برد ممانعت نمی نمایند زیرا سقوط رژیمی که از "خطوط قرمز" ایشان عبور کرده است را تسریع می کند.

^{۱۶۷} - لرد کرزن گفت: « متفقین با موج نفت به ساحل پیروزی رسیدند.» روزنامه تایمز، ۲۲ نوامبر ۱۹۱۸

^{۱۶۸} - بر اساس مستندات کتاب "قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران ۱۹۱۷-۱۹۱۹" نوشته دکتر محمدقلی مجد ، در جریان قحطی سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ حدود ده میلیون ایرانی که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دادند در اثر گرسنگی و بیماری جان خود را از دست دادند. عامل این قحطی ، خرید و مصادره غلات و مواد غذایی از سوی ارتش انگلیس در ایران و ارسال آن به اروپا و بستن راه های ورود مواد غذایی به کشور بوده است. سرگرد داناهاو ، افسر انگلیسی می نویسد: ابتدا تنگه هرمز را بستیم و به مدت پنج سال درآمدی از نفت به دولت ایران ندادیم و سپس راه های ورود غله به ایران را بستیم و غله داخل کشور را نیز به ده برابر قیمت خریداری کردیم تا ایرانیان به قحطی دچار شدند.

برابر مصدق شکستی بی سابقه را متحمل شد.» یحیی رحیم صفوی ، فرمانده پیشین سپاه پاسداران به نقش انگلیسی ها در منطقه چنین اشاره می کند: « آمریکایی ها و صهیونیست ها دو دشمن بزرگ ایران هستند در این سی و چهار سال که از انقلاب اسلامی می گذرد. البته اسرائیلی ها و انگلیسی ها خیلی خبیث تر هستند. یعنی در خیلی از جاها انگلیسی ها به آمریکایی ها خط می دهند. سابقه تاریخی انگلیس در ارتباط با ایران ، عراق، افغانستان دارد و این منطقه دست انگلیسی هاست. آنها بسیار پیچیده عمل می کنند و بعضی وقتها عقل آمریکایی ها را اینها به دست می گیرند.»



"اسلام در خطر است!"



فرقه ولایت فقیه: یک فرقه سازی استعماری دیگر

استعمار که در سازماندهی جنبش باب و بهاء ، در تضعیف تشیع توفیق چندانی نیافته بود از این شکست درس گرفت و این بار با ترفندی بسیار دقیق و در زمانی مناسب و به صورت بسیار حساب شده وارد عمل شد.

جنگ با عراق؛ آغاز پروژه جهانگشایی دجال

حجت الاسلام مه‌ری ، نماینده خمینی در کویت در تاریخ ۷ اسفند ۱۳۵۷ به همراه هیئتی از شیعیان کویت به دیدار خمینی آمد و وی در آن دیدار بر لزوم "متشکل شدن کشورهای اسلامی در زیر یک دولت و یک پرچم" تاکید ورزید و اظهار داشت: « یک دولت بزرگ اسلامی باید بر همه دنیا غلبه کند.»^{۱۶۹} « بسیجیان جهان باید به فکر ایجاد حکومت بزرگ اسلامی باشند.» « ما باید به شدت هرچه بیشتر انقلاب خود را به جهان صادر کنیم و این طرز فکر را که قادر به صدور انقلاب نیستیم ، کنار بگذاریم.» « شما باید اسلام را به پیش ببرید و اسلام را به تمام دنیا صادر کنید و قدرت اسلام را به تمام ابرقدرتها بفهمانید.» **ایجاد یک حکومت بزرگ اسلامی (که تکفیریون وهابی چون گروه داعش آن را "امارت بزرگ اسلامی" می خوانند) یک نظریه عمّری است. عمر بن خطاب اولین کسی بود که با جنگ و خونریزی چنین حکومتی ایجاد کرد. شیعیان اعتقاد داشته و دارند که دوازدهمین جانشین معصوم پیامبر اسلام (ص) بر اساس وعده قرآنی و بشارت نبوی چنین حکومتی را تشکیل خواهند داد. در طول تاریخ هرگاه حکومت اسلامی تحت امر "غیر معصوم" تشکیل شده است (مانند دوران امویان و عباسیان)، سرکوب شیعیان تشدید شده و آنها بدترین دوره های شکنجه و خفقان را تجربه کرده اند زیرا آنان به چنین حکومتی اعتقاد نداشته و ندارند. تاریخ نشان می دهد که فاسدترین و جنایتکارترین حکومت‌های تاریخ ، حکومت‌های مذهبی تحت امر غیر معصوم بوده اند.**

رژیم عراق در ابتدا بر خلاف سیاست‌های تحریک کننده و جنگ طلبانه خمینی ، خواهان یک رابطه عادی و مسالمت آمیز با ایران بود: در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۲۶ (۴ روز بعد از پیروزی انقلاب) سفارت عراق در ایران با ارسال نامه ای به نخست وزیر دولت موقت (مهندس بازرگان) سیاست عراق را برقراری محکم‌ترین علایق برادری با تمام ملت ها و عدم مداخله در امور داخلی آنان و احترام به آرمان‌های مشروعشان اعلام کرد- در ۱۳۵۷/۱۲/۲۳ عراق خروج ایران از پیمان سنتو را تبریک گفت و از ورود این کشور به جرگه کشورهای غیر متعهد اعلام حمایت کرد- در تاریخ ۱۳۵۷ /۱۲ /۲۶ عراق از برقراری رابطه حسنه با ایران و رعایت سیاست عدم تعهد و عدم مداخله در امور داخلی و اجتناب از سیاست برتری طلبی و آمادگی همکاری متقابل و مساوی عراق با ایران اعلام حمایت کرد- در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲۱ احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق با ارسال پیامی برای خمینی برقراری نظام اسلامی ایران را تبریک گفت و خواستار برقراری روابط مستحکم میان دو دولت شد. اما خمینی که جنگ با عراق را گام نخست در گسترش قلمروی حاکمیتش (تحت عنوان تشکیل ارتش بیست میلیونی و صدور انقلاب به جهان) می دانست با تحریکات فراوان خود ، صدام حسین را وادار به حمله به ایران کرد تا از سویی در مظان اتهام دست یازیدن به "جهاد ابتدایی" (که از اختیارات امام معصوم است) قرار نگیرد و از سوی دیگر با مخالفت ایرانیان با جنگ روبرو نشود و مقاصد جهانگشایانه اش را تحت عنوان "دفاع مقدس" دنبال کند. او با انواع اقدامات تهدید کننده چون انجام تحریکات مرزی و کافر و فاسد خواندن صدام و دعوت مردم عراق به قیام علیه او و دعوت نظامیان عراقی به شورش یا فرار ، صدام را به حمله به ایران واداشت. پنج ماه قبل از حمله عراق به ایران در ۳۰ فروردین ۱۳۵۹ روزنامه کیهان با تیتر بزرگ در عنوان اصلی نوشت: « امام ارتش عراق را به قیام دعوت کرد!» صدام ، خمینی را کاملاً می شناخت و می دانست که قصد جنگ دارد ، بنا بر این خواست پیشدستی کند تا در جنگ دست بالا را داشته باشد. غیر از قصد جهانگشایی ، جنگ با عراق علت دیگری نیز داشت و آن کینه شخصی خمینی نسبت به صدام بود زیرا صدام به درخواست شاه ، وی را از عراق اخراج نمود و وی قصد رفتن به کویت را نمود که کویت مانع از ورود وی به خاک خود شد و او سرانجام راهی فرانسه [مرکز رسانه‌ای آن هنگام دنیا] گردید. صدام حتی در شهریور ماه ۱۳۵۷ تلفنی به شاه گفته بود: خمینی هم برای شما و هم برای ما اینجا مایه دردسر است. اگر اجازه دهید او را بدون سر و صدا برای همیشه خفه کنیم و شاه پس از مشورت با **شریف امامی** به صدام پاسخ منفی داده بود. **از یکی از علمای نجف مطلبی نقل شده است که میزان کینه ورزی خمینی را نشان می دهد. وی می گوید:**

^{۱۶۹} - روزنامه جمهوری اسلامی ، ۳۱ فروردین ۱۳۵۹ و اول اردیبهشت ۱۳۵۹

خمینی شبی در حرم دراز کشیده و به خواب رفته بود. هنگامی که من از کنارش می گذشتم، پایم به پایش خورد و بدین سبب از خواب پرید. من بسیار از او عذرخواهی کردم، اما از آن شب به بعد هرگاه می دید که من دراز کشیده و یا خوابیده ام می آمد و محکم به پایم لگد می زد و از کنارم می گذشت!

اکبر رفسنجانی در مصاحبه با صادق زیباکلام می گوید: « **هنگامی که صدام به ایران حمله کرد امام بسیار خوشحال شده و با لبخند و ذوق می گفتند: این عنایت خداوند است!** » و **صدام با این کار خود را در دام انداخت و با این کار باعث شد که ما بتوانیم تکلیف خاورمیانه را مشخص کنیم.**» حسین زاهدی در مقاله خود به نقل از مهندس بازرگان می نویسد: « روزی در سال ۱۳۵۹ از سوی شورای انقلاب از من خواستند برای مشورت در مسئله مهمی در جلسه شورا شرکت کنم. وقتی به جلسه رفتم دیدم آقای دعایی سفیر ایران در عراق نیز در جلسه حضور دارد. گفتند آقای دعایی گزارشی دارند. آقای دعایی بیان کرد که در ماههای اخیر هر چند وقت یکبار و گاهی گاهی هر هفته مرا به وزارت امور خارجه احضار و با ارائه مدارکی به دخالتها و کوشش ایران برای اخلاص و آشفتگی در عراق اعتراض می نمایند و من توضیح می دهم که این ها کار دولت ایران نیست و گروههای خود سرند که دنبال قدرت نمایی هستند و نظایر این نوع استدلالها برای رفع اعتراض. اما هفته گذشته صدام حسین مرا احضار کرد و پس از اعتراض شدید به دخالتها و اخلاصها گفت این وضع برای من قابل تحمل نیست. شما بروید تهران و به آقای خمینی بگویید من اولین دولتی بودم که جمهوری اسلامی را به رسمیت شناختم و اگر اجازه بدهند من خودم شخصاً به ایران میایم تا با مذاکره اختلافاتمان را حل کنیم اگر مایل نیستند با من مذاکره کنند من یک هیئت عالی رتبه به ایران می فرستم و یا دولت ایران یک هیئت عالی برای مذاکره به عراق بفرستد تا اختلافات فیما بین حل شود زیرا ادامه این وضع برای من قابل تحمل نیست و من برای خاتمه دادن به این وضع به ایران حمله نظامی خواهم کرد. سپس آقای دعایی تاکید کرد که این آدمی است که حمله خواهد کرد.» آقای زاهدی در ادامه می نویسد: « شورای انقلاب تصمیم می گیرد که آقای دعایی به اتفاق آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر بهشتی برای بیان ماجرا و تعیین تکلیف به دیدار رهبر انقلاب بروند. در این دیدار ابتدا آقای دعایی شرح کامل ماجرا و نهایتاً تهدید صدام را بیان می کند رهبر انقلاب در پاسخ به او می گویند: **مجلس نگذارید.** سپس آقای مهندس بازرگان به استدلال می پردازد که باید توجه کرد که امروزه موقعیت ما به علت اعمال تندی که شده و مواضع تندتری که اتخاذ گردیده است در بین ملل جهان چندان مطلوب نیست و اگر گرفتار جنگ شویم کسی از ما حمایت نخواهد کرد بلکه از طرف مقابل ما حمایت خواهند کرد. از این گذشته وضعیت ارتش به علت اعدام بسیاری از فرماندهان عالی و درجات پائین تر و اهانت های بسیاری که به ارتش و ارتشیان از افراد و گروههای مختلف شده و می شود وضع بسیار نامناسبی دارد و به کلی فاقد روحیه لازم است. از این گذشته تسلیحات نظامی ما عمدتاً آمریکایی است و با مشکلات میان دو کشور دیگر دسترسی به لوازم یدکی مشکل و شاید غیر ممکن باشد. براینها باید اضافه کرد که جهان غرب و حتی کشورهای عربی محال است بگذارند ما پیروز شویم. بنا بر این باید از وقوع جنگ جلوگیری کنیم. رهبر انقلاب در پاسخ می گویند: **گفتم مجلس نگذارید.** مجدداً آقای دکتر بهشتی شروع به استدلال می کند اما آیت ... خمینی تا سخن او پایان گیرد تحمل نمی کنند و از جایشان برمی خیزند و برای بار سوم تکرار می کنند که: **گفتم مجلس نگذارید** و به طرف در اندرونی حرکت می کنند. آقای دعایی که بسیار ناراحت شده بود می گوید آقا من به بغداد نخواهم رفت. آقای خمینی که نزدیک در اندرونی رسیده بودند پس از تأمل کوتاهی رویشان را به طرف دعایی برگردانده و می گویند: وظیفه شرعیات می باشد که بروی و بدون این که منتظر پاسخ شوند به قسمت اندرونی وارد می شوند. به شورای انقلاب برمی گردند و آقای دعایی بسیار ناراحت بوده در حالی که گریه می کرده است می گوید به خدا قسم او (صدام) حمله خواهد کرد. هیچ کس کاری نمی تواند بکند. و مدتی بعد عراق به ایران غافلگیرانه حمله می کند.» دولت های غربی از اوایل دهه هفتاد میلادی قصد ایجاد جنگ بین ایران و عراق را داشتند و دو کشور را تا آستانه جنگ نیز پیش بردند. گفته می شود که شاه در برابر اصرار شدید آنها برای ایجاد جنگ به آنها پیغام داده بود: به من بگویید که این جنگ برای شما چقدر درآمد

دارد تا چک آن را برایتان بکشم و دو کشور را از این مصیبت بزرگ معاف دارید. اما آنها تنها در پی پول نبودند، بلکه در پی شیعه کشی و تخریب و به ورشکستگی کشانیدن دو کشور ثروتمند و قدرتمند منطقه بودند.^{۱۷۰}

منتظری که از مخالفان ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر بود، در نامه مورخه ۶۷/۲/۲ به خمینی می نویسد: «متأسفانه جنگ تحمیلی به جای بدی رسیده و دولت و ملت و انقلاب ما را در شرایط بدی قرار داده. قطعاً حضرتعالی از اوضاع نابسامان مردم و رکود اقتصادی و سقوط پول ما و کسری بودجه و خرابی شهرها و مراکز اقتصادی و تعطیل شدن کارخانه ها و تورم و گرانی و کمبودها و بیکاریها و خانه بدوشی میلیونها شهروند چندین استان کشور و ترک مغازه و بازار و محل کار و پناه بردن به دهات و کوهها و تعطیل شدن مؤسسات فرهنگی و بالا رفتن نارضایتی ها و رشد مفاسد اداری و اخلاقی که لازمه قهری این وضع است اطلاع دارید... ما متأسفانه در جنگ و در بسیاری کارهای دیگر فرصتهای زیادی را از دست دادیم و هر روز دلمان را به گزارشهای مبالغه آمیز نسبت به وضع خود و خرابی وضع دشمن و به شعارها و وعده های بی اساس خوش کردیم تا بالاخره وضع ما به اینجا رسید که دولت ها که جای خود دارند بسیاری از ملت ها را هم از دست دادیم... سیاست شیطانی قدرت های حامی صدام دست انقلاب مقدس (!) ما را به خون هزاران مسلمان عراقی از نظامی و غیر نظامی و زن و بچه و بی گناه آغشته کرد... صدام را شرق و غرب و کشورهای عربی همه کمک می کنند و خواسته همه آنها توازن ما و عراق و ضعف هر دو کشور است تا اسرائیل و اربابانش با خیال راحت به سیاست های استعماری خود ادامه دهند.»

وی در پایان سال ۶۷ نیز در یک سخنرانی یادآور می شود: «بعد از ده سال باید عملکرد خود را حساب کنیم... چقدر نیرو از ایران و از دست ما رفت و چقدر جوان هایی از دست دادیم که هر کدام یک دنیا ارزش داشتند و چه شهرهایی از ما خراب شد. باید اینها بررسی شود و ببینیم اگر اشتباهی کرده ایم اینها توبه دارد و اقلأً متنبه شویم که بعداً تکرار نکنیم. چقدر در این مدت شعارهایی دادیم که غلط بود و خیلی از آنها ما را در دنیا منزوی کرد و مردم دنیا را به ما بدبین کرد و هیچ لزومی هم برای این شعارها نداشتیم. اینها راه عاقلانه تری داشته و ما سرمان را پایین انداختیم و گفتیم همین است که ما می گوئیم بعد هم فهمیدیم که اشتباه کرده ایم. باید بفهمیم که اشتباه کرده ایم و بعد بگوئیم خدا یا و ای ملت ایران، ما اینجا اشتباه کرده ایم... ما در جنگ خیلی اشتباه کردیم و خیلی جاها لجبازی کردیم و شعارهایی دادیم که می دانستیم نمی توانیم آن را انجام دهیم... ما خیلی جاها لجبازی کرده ایم و گویی به حرف و تذکرات افراد عاقل در روزنامه ها، رادیو تلویزیون و اعلامیه های خارج و داخل که راهنمایی و وساطت می کردند در بعضی مسائل نداده ایم و قبول نمی کردیم و توجه نداشتیم...» [کیهان، ۶۷/۱۱/۲۳]

هاشمی رفسنجانی در اشاره ای [که نمایانگر خشم شدید خمینی از شکست در جنگ است] گفته است که در آخر جنگ، آیت ا... خمینی دادگاه رسیدگی به تخلفات فرماندهان را زیر نظر او تشکیل داده که قصد داشته "بعضی ها را اعدام کند." دادگاه مورد اشاره اکبر هاشمی رفسنجانی، ظاهراً همان است که دستور تأسیس آن، تنها چند روز بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، در نامه دوم مرداد ۱۳۶۷ آیت ا... خمینی به علی رازینی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح آمده است. در این نامه، رهبر وقت جمهوری اسلامی دستور می دهد تا "دادگاه ویژه تخلفات جنگ در کلیه مناطق جنگی"، آن هم "بدون رعایت هیچ یک از مقررات دست و پاگیر" تشکیل شود و می افزاید: "هر عملی که به تشخیص دادگاه موجب شکست جبهه اسلام و یا موجب خسارت جانی بوده و یا می باشد مجازات آن اعدام است." دستوری که به وضوح، متوجه فرماندهان مقصر در شکست های نظامی ایران است. فرمان آیت ا... خمینی در مورد اعدام مقصران جنگ، چهار روز قبل از دستور دیگر او در مورد اعدام زندانیان گروه مجاهدین خلق صادر شده و این در حالی است که بر خلاف اجرای سریع دستور دوم، فرمان اول عملاً بایگانی

^{۱۷۰} - خاطرنشان می سازد که شاه که اجازه داده بود آمریکا از طریق مرز ایران به کردهای عراق که در پی استقلال از دولت عراق بودند کمک رسانی کند، با استیصال دولت عراق و تسلیم شدن آن در برابر خواسته های مرزی ایران در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، مانع از ادامه کمک آمریکا به کردها شد که این امر نارضایتی شدید آمریکا را برانگیخت.

شد. پدیده ای که ظاهراً میانجیگری های برخی مسئولان سیاسی در آن بی تأثیر نبوده است. دادگاه نظامی، از جمله موافق اعدام چند فرمانده سپاه بر سر عملیات خیبر بوده است. در جریان شکست این عملیات در اسفند ۱۳۶۲، ارتباط میان نیروهای ایرانی مستقر در آن و نیروهای دیگری که به سمت بصره رفته بودند، به علت اشتباهات عجیب فرماندهی - در حد برداشت متفاوت دو بخش از نیروها از موعد شروع عملیات - قطع شد. نتیجه، محاصره و قتل عام نیروهای نفوذ کننده [چهار گردان از نیروهای ایرانی] و کشته شدن جمعی از معروف ترین فرماندهان جنگ از جمله محمدابراهیم همت و حمید باکری بود. [گفته می شود که در آن هنگام، فرماندهان ارشد سپاه به منظور شرکت سپاه در انتخابات مجلس در سمیناری در کرمانشاه به سر می برده اند.] بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ارتش عراق که به تازگی شکست های سنگینی را به نیروهای نظامی ایران وارد کرده و از جمله جزایر فاو و مجنون را بازپس گرفته، هجوم گسترده ای را انجام می دهد تا در صورت امکان، در آخرین روزهای جنگ قدرت نظامی خود را به رخ جمهوری اسلامی بکشد. در مورد جزئیات نبردهای دو کشور در این مقطع، تاکنون اطلاعات متفاوتی منتشر شده است. اما شاید توصیف ساده سعید قاسمی، از فرماندهان میانی دوران جنگ و منتقد سرسخت پذیرش قطعنامه ۵۹۸، برای درک بهتر شرایط آن زمان مفیدتر باشد. او در تیر ماه گذشته، طی سخنانی در جمع گروهی از اصولگرایان گفت: « دشمن وقت نمی کرد غنیمتی ها را جمع کند. به یک اعتبار دوازده هزار و برخی روایات بیست و چند هزار نفر، ظرف دو - سه روز اسیر دادیم. ۶۰ درصد زمین هایی را که ظرف هشت سال گرفته بودیم، طی سه شب از دست دادیم.» در همین مقطع است که آیت ... خمینی، در پیامی کوتاه که احمد خمینی به طور تلفنی آن را به رحیم صفوی ابلاغ می کند، به سپاهیان تشریح می زند: « اینجا جایی است که باید متر به متر جنگید و هیچ چیز از هیچ کس پذیرفته نیست. یا سپاه، دشمن را به عقب می راند یا برای همیشه یک سپاه ذلیل و مرده ای می شود.» از این پیام تند که نشان دهنده ناراضی شدید رهبر وقت از شکست های سریع سپاه در مقابل عراقی هاست، اثری در صحیفه نور وجود ندارد. محاسبات اشتباه بسیاری از فرماندهان و سیاستمداران ایران در مورد توانایی جمهوری اسلامی برای ادامه جنگ، از مقطعی مشخص، به شکست های فاجعه باری منجر شده است. به عنوان نمونه، اگر ایران قطعنامه ۵۹۸ را تنها یک سال زودتر - همان زمانی که صادر شد - قبول می کرد، می توانست جنگ را در شرایطی به پایان ببرد که هنوز مناطق مهمی از خاک عراق و از جمله فاو و مجنون را در اختیار داشت و به وضعیتی نرسیده بود که به قول سعید قاسمی " ۶۰ درصد زمین هایی را که ظرف هشت سال گرفته بود، طی سه شب از دست بدهد." در روایت های رسمی حکومت ایران از جنگ هشت ساله، یادی از ناکامی های سپاه پاسداران (به ویژه در سال پایانی جنگ) نمی شود. عزم مجموعه حکومت بر اختقار این بخش از تاریخ معاصر ایران، به میزانی بوده که حتی به سانسور یا دستکاری پیام های آیت ... خمینی انجامیده است. هاشمی رفسنجانی همچنین در سوم مرداد ۱۳۶۷، در توصیف عقب نشینی نیروهای نظامی ایران در برابر مجاهدین خلق [در عملیات فروغ جاویدان] از عبارت "مفتضحانه" استفاده کرده و می افزاید شدت عقب نشینی به حدی بوده که "مردم عشایر منطقه در جاده ها جلوی آنها را گرفته و معترض آنها شده اند." ^{۱۷۱} به دلیل عدم فرماندهی منسجم و اصولی و همچنین عدم برنامه ریزی صحیح، نیروهای ایران دچار کشتارهای فله ای می شدند و در بسیاری از نقشه های عملیاتی، بیشتر هدف مهم بوده تا حفظ جان نیروی انسانی. در عملیات کربلای ۴ که سنگین ترین شکست این جنگ برای جمهوری اسلامی بود دست کم دوازده هزار تن از نیروهای ایران قتل عام شدند به علاوه انبوهی اسیر و جانباز و مفقودالثر. جالب اینجاست که مسئولان ایرانی پیش از آغاز این عملیات از لو رفتن آن و احتمال تلفات سنگین مطلع شده اند و با وجود اطلاع قبلی، دستور حمله را صادر کرده اند. آیت ... طاهری اصفهانی که رزمندگان در شب عملیات از زیر قرآن او رد شدند در کتاب خاطراتش نوشته که شب قبل از عملیات که عراقی ها منور زدند و مشخص شد که عملیات لو رفته است، او با حاج حسین خرازی که آن موقع فرمانده لشکر ۱۴ بود تماس گرفته و به او گفته است: با مقامات بالاتر تماس بگیرید و کسب تکلیف کنید که حال که عملیات لو رفته است چکار کنیم؟ که گویا آقای خرازی گفته است که: اعلام کرده ام اما مقامات گفته اند عملیات باید طبق برنامه قبلی انجام شود.

^{۱۷۱} - از گزارش بی بی سی

تلفات ایرانیان در این جنگ حداقل یک میلیون کشته و معلول بود و این جدای از آمار تلفات شیعیان عراق است. [یحیی رحیم صفوی می گوید: « در این جنگ ، عراقی ها ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر تلفات داشتند و این در کتاب "طولانی ترین جنگ" در بحث تلفات عراقی ها آمده است. عراقی ها در فاو ۵۰ تا ۶۰ هزار نفر کشته دادند که برای تلفات این عملیات، جلال طالبانی پیام فرستاده بود. در عملیات کربلای ۵ و ۸ هم عراقی ها ۵۰ هزار نفر تلفات دادند که این عملیات ها در ادامه عملیات فاو بود.»] باید خاطرنشان ساخت که رژیم صدام جوانان شیعه عراقی را به زور به جبهه جنگ می فرستاد و در صورت استتکاف ، ایشان را تیرباران می نمود. فقط باید یک لحظه اندیشید که روح ... خمینی برای دنبال نمودن یک هدف باطل ، چه درد و رنج وحشتناکی به دو میلیون خانواده بابت از دست دادن عزیزانشان وارد آورده است. برای عقل های سلیم ، همین یک مسأله کفایت تا ماهیت وی را آشکار کند. اما شیطان نمی گذاشت و نمی گذارد پرده از روی دل‌های برخی از مردم کنار رود. حاصل جنگ و این همه کشته و مجروح و درد و رنج و خسارت چه بود؟... **بهتر است پاسخ را از خود خمینی بشنویم:** « من ابداً متأسف نیستم ، این جنگ انقلاب ما را به جهان صادر کرد!» و البته: « جنگ یکی از نعمت‌های الهی بود که در نعمت شهادت ، مبارزه و مجاهدت را به روی مردم باز کرد!» و « این جنگ برکت است!»؛ این جنگ شیعه کشی حقیقتاً برکتی بزرگ برای استعمار بود: از یک سو دو میلیون جوان مسلمان را از بین برد و از سوی دیگر دلارهای نفتی را برای تخلیه زرادخانه های تسلیحات از رده خارج شده به سوی غرب سرازیر نمود.

این جنگ داخلی در میان شیعیان ایران و عراق ثروت و منابع انسانی و پتانسیل های آنها را بر باد داد.

باید خاطرنشان کرد که یک سال و نیم پس از آغاز جنگ ، صدام راضی به آتش بس شد و عربستان سعودی حاضر شد پرداخت مبلغ یکصد و شصت میلیارد دلار خسارت ایران را تقبل کند ، اما خمینی که در توهم فتح جهان بود زیر بار نرفت و بر ادامه جنگ اصرار ورزید. اکبر رفسنجانی در خاطراتش مورخ ۸ اسفند ۶۰ درباره این پیشنهاد می نویسد: « دیشب در جلسه شورای عالی دفاع شرکت کردم ، گزارش جبهه ها و بحث درباره تهیه مهمات ضروری و پیشنهادات پالمه بود: خروج عراقی ها از خاک ایران را پذیرفته ، مذاکره درباره مرزها منجمله ارونردود را می خواهد و حضور نیروهای ناظران بین المللی در مرزها و پرداخت غرایم جنگی به دو طرف از طرف دولت های داوطلب.»^{۱۷۲} محسن رضایی درباره اصرار خمینی بر ادامه جنگ می گوید: « آقای هاشمی اواخر خردادماه ۶۷ به کرمانشاه آمدند و گفتند که ما سران قوا خدمت امام رسیدیم و امام نظرات ما را برای پذیرش آتش بس نپذیرفت و گفت که باید به جنگ ادامه بدهید. ما گفتیم که پول نداریم. امام گفتند: از مردم مالیات بگیرید. گفتیم ارز نداریم. گفتند که خودتان برای آن فکری بکنید. گفتیم مردم به جبهه ها نمی آیند. گفتند که دستور جهاد خواهیم داد.»^{۱۷۳} رفسنجانی خود می گوید: « امام لحظه ای اجازه نمی داد درباره ختم جنگ بحث کنیم.»^{۱۷۴} خمینی می گفت: « شما می گوئید که ما با یک کسی که خرد کرده مسلمین را و به "اسلام" [یعنی به "خمینی"] هیچ اعتقادی ندارد و هر روز که زورش برسد اسلام را زیر پا می مالد و منهدم می کند ، ما با او بنشینیم و دست دوستی بدهیم.»^{۱۷۵}

خمینی که تا دو هفته قبل از پذیرش قطعنامه می گفت: « صلح با صدام ، خیانت به رسول الله» است ، « این جنگ ، جنگ اسلام و کفر است» و مهمتر از همه: « صدام باید برود. اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد ما تا به آخر ایستاده ایم» سرانجام به شکلی مفتضحانه مجبور به سر کشیدن جام زهر شکست شد. رفسنجانی درباره فرآیند نوشاندن جام زهر به خمینی می گوید: « در جلسه ای خدمت امام رفته بودیم برای اینکه بگوییم وضع جنگ این گونه است ، آیا می خواهیم ادامه بدهیم و یا نمی خواهیم ادامه بدهیم؟ نظر قاطع خود را گفتیم که مصلحت نمی بینیم. برای امام سخت بود که در آن شرایط بپذیرند ما قطعنامه را امضاء و قبول کنیم. لاقلاً تا آن مقداری که ما صحبت می کردیم. جلسه ما در آن شب طول کشید.

^{۱۷۲} - عبور از بحران ، ص ۴۹۶

^{۱۷۳} - رضا خجسته رحیمی ، « دلگیر شدم»، هفته نامه شهروند امروز ، ۶ مرداد ۱۳۸۷ ، ص ۸۵

^{۱۷۴} - روند پایان جنگ

^{۱۷۵} - صحیفه امام ، جلد ۱۹ ، ص ۲۳۱

راهکارهایی هم پیشنهاد شد. ایشان گفتند که ما به مردم گفتیم اگر جنگ ۲۰ سال هم طول بکشد ما ایستاده ایم و در و دیوار پر از جنگ جنگ تا پیروزی و تا رفع فتنه است. اگر الان یکدفعه بیاییم و این گونه عمل کنیم، جواب مردم و رزمندگان را چه باید بدهیم؟ دل آنها می شکند!!! در آن جلسه از این گونه بحثها بود. ما اینها را قبول داشتیم و روی آنها بحثی نداشتیم. ولی بحث این بود که آیا مصلحت است که الان به این صورت ادامه بدهیم؟ بحثها این گونه بود. امام قانع شدند که الان باید این کار را بکنیم و به این مسئله رسیدند که مصلحت است که بپذیریم.» نوشتن جام زهر به خمینی تنها از عهده رفسنجانی ساخته بود، زیرا به قول خودش: «من از جوانی با امام بودم و رویم باز بود و می توانستم چیزهایی به ایشان بگویم که دیگران نمی توانستند.» [باریک بینان می دانند که چرا!] حجت الاسلام محمدرضا توسلی، از مسئولان دفتر خمینی، می گوید: «بعد از آن که امام قطعنامه را پذیرفتند و گفتند جام زهر را نوشیدم، من دیگر خنده بر لب ایشان ندیدم.»^{۱۷۶} و بدین سان قماربازی حضرت امام با جان و هستی یک ملت پایان یافت.



دو میلیون کشته و معلول و هزاران میلیارد دلار خسارت؛

هزینه هوس حکومت بر جهان

نهضت شیعه نمای دجال و آغاز خونریزی از شیعیان در خاورمیانه

قتل و خونریزی ای که خمینی مسبب آن گردید به هیچ وجه محدود به ایران و عراق نبود بلکه از پاکستان تا لبنان را در بر گرفت. خمینی به محض برقراری حکومت در ایران شروع به تحریک شیعیان منطقه نموده و آنها را به قیام علیه حکومتهایشان فرا خواند و به دنبال بروز حرکت‌های اعتراضی در عربستان، کویت، بحرین و... شیعیان در این کشورها مورد سرکوب قرار گرفتند. آیت‌الله منتظری در کتاب خاطرات خود می نویسد: «وقتی که انقلاب پیروز شد یک غرور مخصوص هم بیت امام و هم ما و هم دیگران را فرا گرفت. اصلاً در ذهن همه ما این بود که گویا عالم را مسخر کرده‌ایم. این حالت غرور را برای همه ما ایجاد کرد و لذا در بُعد سیاست خارجی، شعارها همه بر اساس صدور انقلاب و این که انقلاب مرز نمی شناسد و این قبیل مسائل متمرکز بود. این شعارها کشورهای همجوار را به وحشت انداخت و این فکر برای آنها ایجاد شد که اینها به این شکل که پیش می روند فردا نوبت ماست.» با ایجاد یک حکومت شیعه نمایی که سخن از صدور انقلابش به جهان می کرد و با کشور همسایه درگیر جنگ شده بود وهابیون عربستان سعودی به شدت احساس نگرانی کردند زیرا این جنبش نوپا برای ملت های

^{۱۷۶} - چگونگی ارتباط مراکز قدرت با دفتر امام، هفته نامه مثلث، ۱۲/۷/۸۸، ص ۱۳

عرب بسیار جذاب بود. پس ایشان چاره را در آن دیدند که عقاید شیعیان مبنی بر کفر سه خلیفه اول را از منابع شیعه بیرون کشیده و در میان اهل سنت منتشر کرده و زمینه تکفیر شیعه و کشتار آنان را فراهم کنند. به دنبال تظاهرات جمعی از شیعیان در پاکستان، ژنرال ضیاءالحق که با کودتا روی کار آمده بود نیز احساس خطر کرده و با وهابیون سعودی هم پیمان شد. از آن هنگام، مدارس وهابی در پاکستان رشد قارچ گونه یافته و تفکر تکفیری جهادی علیه شیعه صورت عمل به خود گرفت و گروههای تروریستی وهابی چون سپاه صحابه و لشکر جنگوی... از سال ۱۹۸۳ آغاز به شکنجه و کشتار شیعیان کردند که تا امروز ادامه یافته و دهها هزار قربانی گرفته است. خمینی حتی در کتاب کشف الاسرارش دهه ها پیش از انقلاب، بر لزوم سرنگونی رژیم وهابی سعودی تأکید کرده بود. استعمارگران از یک سو فرقه وهابیت را با محوریت اصل تکفیر مسلمانان (شیعه و سنی) و جنگ با آنها تأسیس نموده **«ارجوع کنید: «خاطرات مستر هامفری»** و رژیم وهابی سعودی را بر شبه جزیره عربستان حاکم کرده **«با فعالیت های رسمی «توماس لورنس»، «ژنرال ادموند آلنبی» و «جان فیلبی» بر اساس ثبت تاریخ»** و از سوی دیگر یک روحانی نمای شیعه نما با داعیه جهانگشایی را بر ایران حاکم کرده تا با جنگ میان این دو در منطقه مسلمانان را تضعیف کنند. ثمره این سیاست خطرناک تازه در حال به بار نشستن است و اکنون گروهی از تکفیریون وهابی (ملقب به داعش) با پشتوانه حمایت مالی لجستیکی برخی از قدرتهای استعماری و دولت‌های ارتجاعی عرب منطقه با به دست گرفتن کنترل بخشهایی از سوریه و عراق و با شعار انتقام از ایرانیان و شیعیان تا چهل کیلومتری مرزهای ایران نیز رسیدند. متأسفانه جریان سلفی تکفیری در میان جوانان اهل سنت که از حکومت‌های وابسته خود به شدت سرخورده اند زمینه رشد دارد. گروههای تروریستی تکفیری وسیله ای برای دولت‌های غربی و دولت‌های مرتجع عرب برای رها شدن از شر جوانان شرور و روانی خود و به کارگیری نیروی آنها برای پیشبرد منافع سیاسی خود و استعمار در منطقه هستند. استعمارگران برای تداوم سلطه بر خاورمیانه، طرح هدایت موج نارضایتی جوانان عرب سنی علیه تشیع و ایرانیان را عملی کرده و گروههای تکفیری را برای مبارزه با شیعیان و نسل کشی آنها سازماندهی و حمایت می کنند. گزارش صلح‌بانان سازمان ملل مستقر در منطقه، آشکار ساخت که از ماه مه ۲۰۱۳ تماس‌های مستقیمی میان نفرت داعش و ارتش اسرائیل در مرزهای سوریه و این کشور برقرار بوده است. بر مبنای این گزارش و گزارش های دیگر، اسرائیل کمک‌های پزشکی به نفرت مجروح داعش و همچنین تسلیحات و مهمات به این گروه داده است. گزارش دیگری از قول مقامات نظامی سوری، حکایت از آن دارد که در زمان مقابله نیروهای متحد سوری و حزب... با نیروهای داعش، هواپیماهای اسرائیلی به مواضع آنها حمله کرده اند. نشریه "آمریکن فری پرس" در مقاله‌ای در اوت ۲۰۱۴ با استناد به یک میلیون و ۷۵۰ هزار صفحه اسناد منتشر شده توسط "ادوارد اسنودن" [کارمند سابق "آژانس امنیت ملی آمریکا"] اعلام کرد که داعش محصول مشترک "سازمان سیا، موساد اسرائیل و MI6 بریتانیا" بوده و رهبر آن "ابوبکر البغدادی" یک اسرائیلی و عامل موساد است که نام واقعی اش "الیوت شیمون" است. این مقاله به دیدارهای مکرر سناتور "جان مک کین" با وی در خاک سوریه نیز اشاره کرده و می افزاید: این سه سازمان اطلاعاتی بر آن شدند تا در راستای طرحی با نام "لانه زنبور سرخ" با ایجاد جریانی مثل داعش، رادیکالیسم اسلامی پراکنده منطقه ای و بین‌المللی را متمرکز کرده و تحت اختیار خود گرفته و از آن به عنوان ابزاری برای مهار "عمق راهبردی تشیع" در عراق و سوریه استفاده کنند. روزنامه گاردین نیز در گزارشی در سوم ژوئن ۲۰۱۵، از انتقال حجم قابل توجهی از سلاح‌های پیشرفته و مهمات از انبارهای تسلیحاتی لیبی به سوی سوریه در سال ۲۰۱۲ پس از سقوط قذافی خبر می‌دهد.^{۱۷۷} [باید توجه داشت که قتل‌گروگان‌های آمریکایی توسط داعش و برخورد محدود رئیس جمهوری آمریکا با این گروه، ناشی از اختلاف نظرهای رسمی وی با نخست وزیر اسرائیل بر سر طرح صلح فلسطین و مذاکرات با جمهوری اسلامی و نوعی تسویه حساب کوچک بین آنها بوده است. دولت آمریکا به صورت بنیادین با داعش مشکلی ندارد و بنا بر اظهارات مقامات عراقی، در مواجهه با داعش فاقد استراتژی واحد بوده و به اقدامات ضد و نقیض دست می‌زند]. استعمارگران در حال گردآوری تمامی "سایکوپات‌های جهان" در مناطق تحت تسلط داعش برای کشتار مسلمانان هستند. دولت عربستان در اقدامات نمایشی، صد میلیون دلار به صندوق مبارزه با

^{۱۷۷} - مقاله "در جستجوی پدر و مادر داعش"، سایت رادیو زمانه.

تروریسم سازمان ملل کمک می کند اما هم زمان ، میلیاردها دلار برای صدور ایدئولوژی سلفی- تکفیری خود به سراسر جهان هزینه می کند. این دولت پنجاه میلیون دلار به پناهجویان سوری کمک می کند ، در حالی که پیش از آن صدها میلیون دلار به تروریست‌هایی کمک کرده که موجب آوارگی آنها شده اند! کتابهای درسی که در مدارس مناطق تحت کنترل داعش در سوریه تدریس می شود کتابهای درسی رسمی کشور سعودی است که صفحات ابتدایی آن که دارای آرم وزارت آموزش عربستان است کنده شده است. در سندی که وب سایت ویکی لیکس منتشر کرد، هیلاری کلینتون ، وزیر امور خارجه سابق آمریکا در دسامبر سال ۲۰۰۹ نوشت که عربستان یک پایگاه مهم حمایت مالی از القاعده، طالبان ، لشکر طیبه پاکستان و دیگر گروه‌های تروریستی است. وی در این سند عربستان را **"بهشت تأمین و تجهیز تروریسم"** خوانده است.

داعش نمود کامل و ثمره نهایی "اسلامِ عمر بن خطاب" است. عمر در جریان فتح ایران دقیقاً به همین شیوه عمل نمود. یکی از وجوه بروز "سرطان داعش" معرفی ماهیت اسلام انحرافی خلفای غاصب است.^{۱۷۸}

امروز اولیای جمهوری اسلامی با احساس خطر جدی از جانب سلفی ها دم از وحدت شیعه و سنی و رفع اختلافات می زنند که سخنی پوچ و باطل است. اختلاف بنیادی هزار و چهارصد ساله شیعه - سنی بنا نیست و امکان ندارد که تا پیش از ظهور امام زمان (ع) رفع شود. فقط شیعیان نباید به آن دامن بزنند. طبق فتوای آیت ... سیستانی: توهین علنی به صحابه پیامبر (ص) به شدت محکوم است و خلاف چیزی است که امامان شیعیان خود را بدان توصیه کرده اند. [در احادیث صحیح متواتر بیان شده است که ولایت رسول و امامان پذیرفته نیست مگر با براءت از دشمنانشان ، اما لزومی ندارد که براءت به صورت علنی انجام شود.] **اما اگر مقصود مسئولان جمهوری اسلامی ، وحدت فرقه ضاله ولایت فقیه با اهل سنت و سلفیون است ، این وحدت به صورت کامل حاصل است و هر دو گروه با پذیرش ولایت "اولی الامر غیر معصوم" ، بر سر اصول توافق دارند و اختلاف آنها تنها بر سر این است که چه کسی باید اولی الامر باشد: آقای خامنه ای ، ملک عبدا... سعودی ، یا ابوبکر البغدادی.**

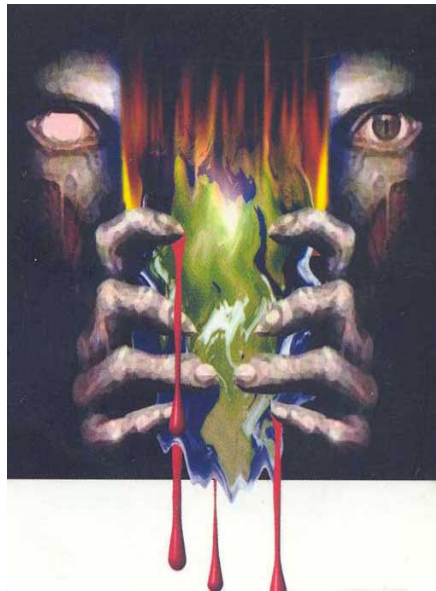
بدین ترتیب خمینی ، تشیع حقیقی که تا زمان ظهور "سفیانی" در سوریه، کاری به حکومت و سیاست ندارد را تحت خصومت و هجوم سلفی های منطقه قرار داده است و آنها به خود اجازه می دهند هرگونه تحقیر و آزاری را نسبت به شیعیان و ایرانیان روا دارند. سیاستهای خمینی و رژیم او در منطقه که تحت عنوان "تشیع" صورت می پذیرد و اخیراً عربستان سعودی را به حمله به یمن واداشته است^{۱۷۹} در حال سوق دادن وضعیت به سوی **"تعیین تکلیف در یک جنگ بزرگ سلفی - شیعی"** است. داعش پس از انجام دو عملیات انتحاری متوالی در میان شیعیان عربستان از جوانان اهل سنت این کشور خواست تا با پیوستن به این گروه ، تهدید شیعه را رفع کنند و از آنان خواسته: « همه دشمنان اسلام به ویژه شیعیان را بکشید.» داعش با

^{۱۷۸} - عمر بن خطاب پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) هیزم به درب خانه ای که در آن وحی نازل می شد برد و آن را آتش زد و دختر پیامبر (که در منابع اهل سنت از سوی آن حضرت "سیده النساء العالمین" خوانده شده) را به قتل رساند ، بنا بر این عجیب نیست که تکفیری ها نیز که خود را پیرو او می دانند امروز در مساجد در میان نمازگزاران بمب منفجر کنند... تکفیری ها علیه همه مسلمانان فعالیت می کنند و همان گونه که شیعیان را می کشند ، سنی ها را هم می کشند.

^{۱۷۹} - هر کجا که جمهوری اسلامی قدم نهاده است ، با خود درد و رنج و نکبت و نیستی را برای شیعیان به ارمغان برده است: لبنان و سوریه و عراق و اخیراً یمن. شیعیان منطقه چون جمهوری اسلامی را نمی شناسند و حکومتش را لمس نکرده اند (مانند ایرانیان پیش از انقلاب) به راحتی توسط این نظام شیعه نما تحریک می شوند. اگر این کشورها اسیر دست این نظام می شدند ، بر هر یک از آنها ، یک رئیس جمهور مانند "احمدی نژاد" می گمارد تا در عرض چند سال ، هفتصد میلیارد دلار را دود کند و کشورشان را به ورشکستگی بکشاند و آنگاه نظام بگوید: "حال برای این که مملکتان را اداره کنیم ، بیشتر مالیات بدهید!"

اشاره به "نهضت خمینی" می افزاید: « آنها جرقه را زده اند اما شما باید آتشی بیافروزید که صورت رافضی ها را با آن بسوزانید.»

خمینی هنوز شناخته نشده است. او هنگامی شناخته خواهد شد که به سبب وجود او ، هرج و مرج و جنگ داخلی در ایران روی داده و میلیونها نفر دیگر نیز از بین بروند و سپس یک جنگ منطقه ای بین شیعیان و سلفیان برپا شده و بر اساس پاره ای از اخبار ، آتش **سومین جنگ جهانی** نیز شعله ور گردد.



به قول عبدالکریم سروش ، مولویست مشهور و یکی از اعضای ستاد انقلاب فرهنگی خمینی: « آن حقیقتی که رخ داد و شخصیتی که پشت آن بود ، هنوز خیلی کار دارد تا شناخته شود تا نوبت به یک نقد منصفانه جامع و پخته تاریخی از ایشان شود!»^{۱۸۰}

^{۱۸۰} - سروش پس از مرگ خمینی ، در یک سخنرانی ، وی را " آفتاب دیروز و کیمیای امروز" خواند. وی همچنین در کتاب "قصه ارباب معرفت" (۱۳۷۱) می نویسد: « پس از رهایی امام از زندان ، در خیل مشتاقان و هواداران بسیار او ، به قم به خانه او رفتم و این نخستین بار بود که او را از نزدیک می دیدم. سالها بعد در دوران دانشجویی، کتاب مخفی "حکومت اسلامی" او را خواندم و در سلک مقلدان او درآمدم... سخنرانی ها و مشی او ، این نکته را بر من آشکارتر کرد که کلید شخصیت او عزت است. گویی خدا در اسم "عزیز" بر او متجلی شده است(!!!)» بنا بر این طبیعی است که فردی که چنین احساسی نسبت به خمینی داشته باشد ، کارش به آنجا رسد که قرآن را وحی الهی به پیامبر (ص) نداند! دانشگاههای غرب نیز این نوع افراد را "روشنفکر" و "نو اندیش" معرفی کرده و با تبلیغ برایشان ، آنان را به عنوان "مراجع فکری" به مردم تحمیل می کنند. این روشنفکر نمایان ، در یک چارچوب فکری خاص ، روی شبهات و ایده هایی که سر خط آن توسط کارفرمایان "دین ستیز" شان تعیین شده کار کرده و اوهام بی اساس و زهر فکری خود را به عنوان "وحی منزل" به خورد مردم می دهند و اصرار عجیبی دارند که هرگز از دایره مقدس اوهام و خیالات خویش خارج نشوند و از آن رو که دستشان از منطق خالیست و حتی پنج دقیقه قادر به دفاع از نظریات خود در برابر متخصصان نیستند ، هنگامی که مورد نقد اساسی قرار گرفته و بنیانهای فکری شان مورد تهدید قرار می گیرد عصبی شده و به پرخاشگری متوسل می شوند. هدف آنها "نابودی دین اصیل" است که با کنار زدن امامان معصوم و احادیث و گفتار آنها (که با تفسیر صحیح کلام وحی و راهنمایی های خود راه سعادت انسان را به دقت و روشنی ترسیم کرده اند) آغاز شده و امروز به "انکار وحی" کشیده و بعید نیست که فردا به "انکار خالق" نیز بیانجامد. استعمارگران غربی برای تداوم سلطه ، باید مسلمانان را از حقیقت دین شان دور و آنان را در جهل و غفلت نگاه دارند. آنها

شیعه دوره ای بسیار سخت را می گذراند؛ از یک سو استعمارگران و دولت های سلفی و مزدوران آدمخوارشان در کمین آنها هستند (دشمن خارجی) و از سوی دیگر رژیم دجال، هستی و دین آنها را به گروگان گرفته و قرائت شبه عمّری خود از اسلام را به ایشان تحمیل نموده است (دشمن داخلی).

دکتر مایکل برانت، معاون ارشد سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا در کتاب "طرحی برای افتراق و نابودی دین یکتاپرستی"^{۱۸۱} وضعیت پیش آمده برای تشیع را نتیجه اجرای یک پروژه مشترک سیا و سرویس اطلاعاتی انگلستان، با بودجه نهصد میلیون دلاری اعلام می کند که رؤس آن عبارتست از؛ نابودی مرجعیت اصیل شیعه، تبلیغ علیه تشیع در میان سایر فرقه های اسلامی با هدف تکفیر آنها، انحراف اصول تشیع و به خصوص انحراف ذهن شیعیان از هدف اصلی حماسه حسین بن علی [ع] با پرورش واعظان و مداحان و نویسندگان منحرف و مزدور، و به تدریج تبدیل تشیع که مذهبیبست با منطق قوی به مذهبی توخالی و فرقه ای منفور، و سرانجام شلیک تیر خلاص بر شیعیان توسط گروههای تکفیری. بندرین سلطان سعودی (فرزند نامشروع سلطان بن عبدالعزیز) اندک زمانی پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گفته بود: «طولی نخواهد کشید که در خاورمیانه تنها خدا باید به شیعیان کمک کند زیرا به زودی ۱۰۰ میلیون شیعه خاورمیانه خود را با فاجعه ای روبرو خواهند دید.» امروزه ثابت شده است که در واقعه "یازدهم سپتامبر" دست سازمان موساد و سرویس های اطلاعاتی غرب در کار بوده است و شماری از افراد بلندپایه القاعده چون "نعمان بن عثمان" پس از اطلاع از ارتباط پنهانی رهبران این سازمان با سرویس های اطلاعاتی، از آن جدا شدند.

یک طرح اساسی استعماری برای زمینگیر کردن شیعه طراحی و به اجرا نهاده شده است و اگر معجزه ظهور "ناجی موعود ایران" رخ ندهد، فاجعه ای در انتظار است. **جوانان غیور ایرانی باید آماده نبردهایی**

بزرگ باشند: ابتدا با نیروهای وفادار به رژیم دجال و سپس تکفیریون سلفی، و منطقه را از لوث وجود آنها پاکسازی نمایند. [با ظهور "سید خراسانی"، ریزشی بزرگ در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی را شاهد خواهیم بود و بسیاری از این نیروها به ایشان خواهند پیوست و تنها اشیاء از میان آنان به رژیم وفادار خواهند ماند.]

باید خاطرنشان ساخت که یکی از دلایل ظهور و سلطه دجال این است که با زجر آفرینی و فاجعه آفرینی های خود مسلمانان و سرانجام بشریت را به ستوه آورد تا زمینه پذیرش حکومت عدل الهی در مردم ایجاد شود. بحران های سختی (شبه آنچه در برخی کشورهای منطقه در جریان است) در انتظار جامعه ایران است و هدف از این بحران ها، ایجاد دگرگونی ساختاری در جامعه و اصلاح ریشه ای آن است.

« به هدف گرد آوردن تمام اقوام بشر بر دین واحد خود، با فرود غضب بر ایشان، فرمانروایی تمامی سلاطین و حاکمان زمین را زایل خواهیم نمود و شعله خشم من همه را خواهد سوزاند.»^{۱۸۲}

غضب الهی در انتظار فرود بر بشریت است و بعید نیست که وقوع جنگی بزرگ در خاورمیانه و سپس جنگ جهانی سوم، تحقق قریب الوقوع آن باشد. متأسفانه اکثریت جمعیت کره زمین باید از میان بروند تا بازماندگان، دگرگون شده و قابلیت پذیرش دین اصیل الهی و پایبندی بدان را بیابند.

گروهی از مسلمانان را به وسیله داعش و جمهوری اسلامی نابود می کنند و گروهی دیگر را به وسیله عبدالکریم سروش و محسن کدیور و... خداوند دین خود را برای هدایت انسانها توسط پیامبرش ابلاغ و توسط دوازده امام تا به امروز حفظ فرموده است و آنان که مسیری غیر از قرآن و امامان (که بر اساس حدیث مورد اجماع ثقلین "شرکای قرآن" اند) بر گزینند، زیان می بینند.

^{۱۸۱} - a Plan to Divide and Desolate Theology

^{۱۸۲} - تورات



شباهت دو اسلام سیاسی بنیادگرای شیعه و سنی: جریان سیاسی بنیادگرای اسلامی در تشیع ، ۳۶ سال پیش تحت عنوان "ولایت فقیه" و "جمهوری اسلامی" در ایران روی کار آمد و جریان بنیادگرای اسلامی در مذهب اهل سنت نیز در چند سال اخیر تحت عنوان "حکومت اسلامی" پدید آمده است. ادعای هر دو جریان ، برپایی حکومت بر پایه شریعت است اما هر دو جریان در راه تحقق این هدف و حفظ قدرت از اعمال خلاف شریعت بهره می گیرند. ساختار فکری در هر دوی این جریان های استعماری که خود را به شیعه و سنی چسبانده اند و رهبرانشان افرادی کاملاً بی اعتقاد به مبانی دین و اخلاق و دارای سوابق جنایی بوده وهستند ، یکی است: **استفاده ابزاری بسیار بی رحمانه از دین برای گسترش قدرت و نفوذ سیاسی بر منطقه ، و هدف استعمار از ایجاد چنین نظام های موخس قرون وسطایی؛ ایجاد نفرت از دین خدا و کندن ریشه آن از خاورمیانه و جهان.** [تنها تفاوت این دو گروه در این است که "حکومت اسلامی" جنایات فجیع را بیشتر به صورت علنی صورت می دهد اما "جمهوری اسلامی" بیشتر به صورت پنهانی].

باید خاطرنشان ساخت که مهم ترین استراتژیست یهودی (برنارد لوئیس) که معمولاً نظراتش خط مشی دولت های غربی قرار می گیرد اظهار داشته است: « غرب در شکل دهی نظم نوین برای خاورمیانه در آغاز قرن بیستم (قرارداد سایکس- پیکو) دچار اشتباهاتی گردید: ۱- مرزبندی منطقه می باید کاملاً بر اساس مذهب و قومیت شکل گرفته و کشورهای بیشتری تأسیس می شدند. ۲- غرب می باید به جای مدرنیزاسیون خاورمیانه (که با روی کار آوردن آتاتورک و رضاشاه آغاز گشت) رژیم خلافت اسلامی (عثمانی) را حفظ می کرد.» غرب از ۳۷ سال پیش به این سو در تلاش برای جبران این اشتباهات ، در گام نخست ایران را به دست جمهوری اسلامی سپرد و در گام دوم بولدورز "داعش" را برای تغییر مرزهای منطقه به وجود آورد. بر اساس اطلاعات به بیرون درز کرده ، آنها کشور ترکیه را نیز از اهداف آتی داعش قرار داده اند زیرا از نظر آنها ، در منطقه خاورمیانه، کشور مقتدری جز اسرائیل نباید وجود داشته باشد. استراتژیست های غربی ، بازه زمانی تا پیش از شکل گیری نظم جدید مورد نظر را "دوره گذار خاورمیانه" (Middle East Transition) می نامند. اسرائیلی ها در سال ۲۰۱۳ اعلام کردند که عراق تا سال ۲۰۱۶ تجزیه خواهد شد و اکنون (در سال ۲۰۱۵) می بینیم که کشوری به نام عراق یکپارچه عملاً وجود ندارد.

اسرائیل و انقلاب اسلامی: خمینی از آغاز فعالیت سیاسی خود برای سوار شدن بر موج احساسات مسلمانان منطقه بر طبل مبارزه با اسرائیل کوبید اما علیرغم تمامی شعارهای ضد اسرائیلی ، خمینی در دوران جنگ میلیاردها دلار تسلیحات از اسرائیل خریداری نمود که اسناد این معاملات از سوی غربی ها افشاء گردید. حتی گفته می شود که بمباران نیروگاه اتمی عراق با مساعدت جمهوری اسلامی انجام یافته است. گری سیک ، استاد دانشگاه و متخصص امور خاورمیانه که در دوران ریاست جمهوری جerald فورد و جیمی کارتر و رونالد ریگان، عضو شورای امنیت ملی امریکا بوده است در مورد این عملیات می نویسد: « به گفته اری بن اناش ، مقامات اسرائیل و فرستاده خمینی مدتی قبل از عملیات اپرا در پاریس جهت تبادل نظر و

اطلاعات محرمانه با یکدیگر دیدار کردند که در آن حتی موافقت شد که در صورت بروز اشکال فنی در حین اجرای عملیات ، بمب افکن های اسرائیلی به طور مخفیانه در فرودگاه تبریز فرود اضطراری نمایند.^{۱۸۳} البته باید خاطرنشان ساخت که بر خلاف خمینی که عامل انگلیس و اسرائیل برای ایجاد جنگ شیعه - سنی در منطقه بود ، رویارویی رهبر کنونی جمهوری اسلامی با اسرائیل واقعی است و هزینه هایی به این دولت تحمیل کرده است اما این هزینه ها در قیاس با بهره ای که اسرائیل از وجود جمهوری اسلامی برده است بسیار ناچیز است. [یکی از نتایج کمکهای میلیاردی جمهوری اسلامی به فلسطینیان سلفی (که رسم برگزاری مراسم عروسی در روزهای تاسوعا و عاشورا داشته اند) این بوده است که سران اخوانی حماس و فتح در آغوش امیر قطر و نخست وزیر ترکیه قرار گیرند و سخن از تشکیل یک جامعه سلفی در فلسطین بگویند و نتیجه دیگر این که دولت های عربی منطقه که پیش از انقلاب سه بار با اسرائیل جنگیده بودند با اعلام اینکه: « خطر شیعه برای اعراب از خطر یهود بزرگتر است» به متحدان منطقه ای اسرائیل تبدیل شده و نوک پیکان دشمنی خویش را متوجه ایرانیان و شیعیان نموده اند! بزرگترین حاصل انقلاب ایران برای اسرائیل ، ایجاد اختلاف فرقه ای بین مسلمانان شیعه و سنی است که سعی دارد آن را به یک جنگ بزرگ منطقه ای تبدیل نماید. وزیر جنگ اسرائیل اخیراً گفته است: « این که دشمنان را با دست خود بکشی ، نه لذت بخش است و نه کاری است خارق العاده سیاسی. لذتبخش آن است که کاری کنی دشمنان با دست خودش خود را از بین ببرد یا این که برادرش او را بکشد. این است سیاست امروز ما». اسرائیلی ها به این نتیجه رسیده اند که "بهترین راه برای حفظ امنیت اسرائیل ، قرار دادن یک دشمن جعلی در اطراف مرزهای آن است" و چه دشمنی بهتر از آدمخواران داعشی تحت فرماندهی افسران موساد؟! [تحركات داعش علیه دولت مصر در صحرای سینا در همین راستا قابل ارزیابی است. داعش شبه جزیره سینا را "ولایت سینا" خوانده و حماس که دشمن اسرائیل است را تهدید کرده که آن را از قدرت خلع و شریعت خود را در غزه برپا خواهد کرد. باید توجه داشت که خیر شلیک چند راکت از صحرای سینا به بیابانهای اسرائیل صرفاً جهت گمراه سازی ملتها و دولت‌های عرب است.].

جمهوری اسلامی حتی جوّ ضد اسرائیلی که پیش از انقلاب در جامعه ایران وجود داشت را امروزه به نفع اسرائیل بازگردانده است به طوری که در حال حاضر ، بسیاری از افراد نسبت به اسرائیل دیدگاهی منفی ندارند! بیهوده نیست که تحلیلگران برجسته ، نقش سازمان موساد در سازماندهی انقلاب ایران در سال ۱۳۵۶ را بسیار پررنگ تر از نقش سازمان اطلاعاتی انگلستان می دانند. موساد که در دهه پنجاه ، کنترل ساواک را به طور کامل در دست داشت هرگز اقدام جدی در مهار فعالیت هواداران خمینی صورت نمی داد. اظهارات پرویز ثابتی رئیس ساواک و فردوست نیز مؤید این امر است.^{۱۸۴}

هنگامی که از شاه سؤال شد که چگونه به صورت ناگهانی با پدیده انقلاب روحانیون مواجه شده است؟ پاسخ داد: « ساواک ادعا می کرد که پر و بال روحانیون را چیده است.» برخی از یهودیان متدین و مطلع ، دوستان و آشنایان مسلمان خود را از شرکت در آشوب های سال ۵۷ بر حذر داشته و به ایشان می گفتند: "آینده فرزندان خود را تباه نکنید. این انقلاب یک عملیات موساد است." خمینی در دوران تبعید برخی از وابستگان به دولت اسرائیل را به حضور می پذیرفت.^{۱۸۵} رادیو اسرائیل نیز در جریان انقلاب از خمینی با عنوان "آیت ... العظمی خمینی قائد بزرگ" یاد می نمود. "العیزر تسفریر" مأمور سابق موساد در ایران در دو کتاب خاطراتش با عنوان "اناکوردی" و "شیطان بزرگ ، شیطان کوچک" می نویسد: « با خشم ناشی از پشت کردن شاه به کردهای عراق ، مأموریت خود را در ایران آغاز کردم... با پیش آگاهی از ایجاد قریب الوقوع دگرگونی های بزرگ در ایران ، وظیفه ام خارج کردن امن اسرائیلی های باقیمانده در ایران و تقویت ارتباط با کسانی بود که

^{۱۸۳} - گری سیک ، کتاب "سورپرایز اکتبر" ، ص ۲۰۷

^{۱۸۴} - رجوع کنید: "چرا و چگونه موساد شاه را سرنگون کرد؟" ، سایت ایران گلوبال.

^{۱۸۵} - منبع قبلی

قرار بود به زودی قدرت را در ایران به دست گیرند.^{۱۸۶} ثروتمندان یهودی ایران در نیمه نخست دهه پنجاه، ثروت های کلان خود را از ایران به اسرائیل منتقل کردند. دولت اسرائیل مهم ترین تأمین کننده هزینه های مدرسه حقانی بود که فارغ التحصیلان آن امروز به رهبری "مصباح یزدی" جمعیت دلواپسان منافع اسرائیل در ایران (جبهه پایداری) را تشکیل داده اند و دقیقاً همان موضعی را دارند که نمایندگان طرفدار اسرائیل در کنگره آمریکا(!)^{۱۸۷} و هنگامی که در پست های اجرایی قرار می گیرند، مانند احمدی نژاد رسماً کلنگ تخریب را به دست گرفته و به صورت خستگی ناپذیر بر بنیانهای کشور در عرصه های گوناگون (از اقتصاد تا کشاورزی و محیط زیست) می کوبند^{۱۸۸} و موجبات ارجاع پرونده هسته ای به شورای امنیت و وضع رژیم تحریم بر کشور را فراهم می کنند و در عین حال می گویند: «تلفن من آرام نمی گیرد از بس که از سراسر جهان با من تماس می گیرند و می گویند: بیا مدیریت جهانی را به ما یاد بده!»، و از سوی دیگر یک جمله در میان، نام مقدس امام زمان را بر زبان می آورند تا باور به آن حضرت را هرچه بیشتر در مردم متزلزل کنند. **آ تیم احمدی نژاد وقاحت را به جایی رساند که وی را "شعیب بن صالح" (فرمانده لشکر "سید خراسانی" در روایات) معرفی نمود!** درآمد ارزی کشور در طول هشت سال ریاست جمهوری وی ۹۵۰ میلیارد دلار بود و یکصد میلیارد دلار نیز از محل خصوصی سازی حاصل شده بود که جمعاً بالغ بر یک هزار و پنجاه میلیارد دلار می گردد. از این مبلغ، ۴۰۰ میلیارد دلار در اثر سوء مدیریت حیف و میل شده (بخشی از آن با واردات بی رویه کالا) و ۳۰۰ میلیارد دلار نیز کلاً ناپدید گردیده است. این خلاصه کارنامه اقتصادی احمدی نژاد است. خدمات این "دلقک جهانی" به جایی رسید که یک مقام اسرائیلی درباره اش گفت: "احمدی نژاد بهترین سرباز فداکار ما در خارج از خاک اسرائیل بوده و کنار رفتن او ضایعه ای اسفناک است." این افراد هنگامی نیز که کار اجرایی نداشته باشند در نقش مشاور به القای سیاستهای مخرب به مسئولان و جاسوسی برای اسرائیل می پردازند. محسن رضایی می گوید: «یهودیان از بدو پیروزی انقلاب در سطوح عالی تصمیم گیری نظام حضور داشتند.» انقلاب ایران، اسرائیل را به متحد بی شریک آمریکا در منطقه تبدیل کرد و این دولت به بهانه تهدیدات پوشالی جمهوری اسلامی، تا کنون صدها میلیارد دلار کمک مالی و تسلیحاتی از آمریکا دریافت کرده است. در تحقق آرمان «اسرائیل بزرگ (از نیل تا فرات)»^{۱۸۹}، ایران باید تجزیه شده و منطقه شرق رشته کوه زاگرس به یک کویر وسیع خالی از جمعیت تبدیل شود و اسرائیل از بدو تأسیس مصرانه در حال پیگیری این سیاست بوده است. در راستای زمینه سازی برای تجزیه ایران، اسرائیلی ها و انگلیسی ها با استفاده از نفوذ خود در رژیم های حاکم بر کشور در ۶۰ سال اخیر، مانع از آبادانی استانهای مرزی کشور شده و سطح نارضایتی مردم را در این مناطق به شدت بالا برده اند. اسرائیلی ها امروز دیگر ادعای دوستی باستانی با ایرانیان را نیز به کنار نهاده و نخست وزیر آنها ایرانیان را با تکرار "فاجعه پوریم" و وزیر جنگشان با تکرار بمباران های اتمی شبیه هیروشیما و ناکازاکی تهدید می کنند.

اسرائیلی ها سالهاست که دولت آمریکا را به منظور انجام یک حمله گسترده موشکی به ایران تحت فشار قرار داده اند و وزارت دفاع آمریکا نیز در همین راستا بیش از یک هزار هدف حساس در ایران را شناسایی کرده است. امروزه دیگر تردیدی وجود ندارد که روند تخریب بنیان های کشور و جامعه و نابودی سرمایه های مادی،

^{۱۸۶} - خاطرنشان می سازد که بوزینگان اسرائیلی و سگ های انگلیسی که هر کجا دستشان رسیده است، کرم های لایه های پست جوامع را به قدرت و حاکمیت رسانده اند، با هراس از شعله ور شدن حس انتقام در ایرانیان، به انحاء گوناگون و با اظهارات گمراه کننده می کوشند تا بر نقش خود در فاجعه ۱۳۵۷ سرپوش نهند.

^{۱۸۷} - گروه های چماقداری که بر روی زنان اسید می پاشند و علیه حضور زنان در ورزشگاهها تظاهرات می کنند و در یک کلام "داعش گونه" رفتار می کنند، همه زیرمجموعه های این جناح اسرائیلی جمهوری اسلامی اند.

^{۱۸۸} - برای اطلاع از نقش یهودیان جدیدالاسلام در نظام جمهوری اسلامی رجوع کنید:

Freemasonsecrets.wordpress.com خاطرنشان می سازد که کتاب "زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار

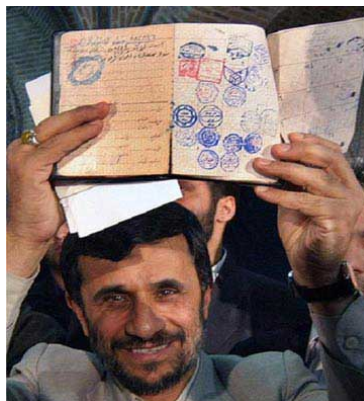
بریتانیا و ایران" [عبد... شهبازی] و کتاب "the Israel Lobby" [به زبان انگلیسی] منابعی مفید و مهم هستند.

۱۸۹ - برای اطلاع بیشتر، این عبارت را در اینترنت مورد جستجو قرار دهید.

معنوی ، اجتماعی و زیست محیطی ، یک روند طبیعی نبوده ، بلکه با نسخه مهندسان تخریب و به دست عماله های آنها صورت گرفته است و پیشگویی زرتشت را به خاطر می آورد که: «ایران کاملاً ویران خواهد شد.»



احمدی نژاد و خلخالی



تغییر نام از "سبورجیان" به "احمدی نژاد"

در پشت جلد شناسنامه

رئوس سیاستهای حکومت بنی ابلیس و بنی عباس و پیامدهای آن

در نامه مورخه ۱۳۶۵/۷/۱۷ حسینعلی منتظری به خمینی درباره ظلم های رژیم وی به مردم آمده است: « آیا می دانید در زندانهای جمهوری اسلامی به نام اسلام جنایاتی شده که هرگز نظیر آن در رژیم منحوس شاه نشده است؟ آیا می دانید عده زیادی زیر شکنجه بازجوها مردند؟ آیا می دانید در زندان مشهد در اثر نبودن پزشک و نرسیدن به زندانی های دختر جوان ، بعداً ناچار شدند حدود بیست و پنج نفر دختر را با اخراج تخمدان و یا رحم ناقص کنند؟ [این در اثر تجاوزات مکرر و وحشیانه ای بود که بر آنان اعمال گردیده بود.] آیا می دانید در زندان شیراز ، دختری روزه دار را با جرمی مختصر ، بلافاصله پس از افطار اعدام کردند؟ آیا می دانید در بعضی زندانهای جمهوری اسلامی ، دختران جوان را به زور تصرف کردند؟ آیا می دانید چه بسیاری زندانیانی که در اثر شکنجه های بی رویه کور یا کر یا فلج یا مبتلا به دردهای مزمن شده اند و کسی به داد آنان نمی رسد؟...». منتظری ادامه می دهد: «آیا می دانید روحانی و روحانیت در نظر مردم مورد تنفر واقع شده؟ آیا می دانید در ادارات و وزارتخانه ها و متأسفانه بعضی دادستانی ها و دادگاهها ، رشوه بیداد می کند؟ آیا می دانید از بس دزدی و اختلاس مخصوصاً با لباس پاسدار و کمیته زیاد شده ، مردم احساس امنیت مالی و جانی نمی کنند؟ آیا می دانید در خارج از کشور بیش از دو میلیون ایرانی آواره اند و بسیاری از دختران به فحشاء و خودفروشی افتاده اند و ایران و ایرانی را در خارج بی اعتبار کرده اند؟ آیا می دانید فقر و گرانی بیداد می کند ، حقوق و درآمد همان حقوق سابق ولی قیمت اجناس ده برابر یا بیست برابر شده است و در این صورت بر فقرا چه می گذرد؟ آیا می دانید مواد مخدر در کشور بیداد می کند و غالباً معلول فقر و بدبختی است؟...» [منتظری چقدر ساده دل بود که می پنداشت خمینی اینها را نمی داند!]

اشاعه مواد مخدر که با اجازه کشت تریاک در پیام نوروزی خمینی در سال ۱۳۵۸ با لفظ: « کشاورزان کشت تریاک کمتر بکنند» آغاز گردید یکی از بزرگترین خسارات ممکن را در طول سلطه جمهوری اسلامی به ملت ایران وارد نموده است به طوری که امروز حداقل پنج میلیون مصرف کننده دائمی مواد مخدر وجود دارد که اگر هر کدام عضو یک خانواده چهار نفره باشند ، حدود بیست میلیون نفر درگیر معضل اعتیاد در کشور هستند. شدت مشکلات ناشی از درگیری با فرد معتاد تا بدانجاست که به گفته دبیرکل ستاد به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر: « اکنون خیلی از خانواده ها به ما مراجعه می کنند و

تقاضای دستگیری یا اعدام فرزند معتاد خود را دارند.» از اثرات استفاده از مواد مخدر صنعتی ، تجاوز به مادر و فرزند و قتل همسر و انواع جنایات است. بر اساس جدیدترین آمار ، ۴۵ درصد تریاک جهان در ایران مصرف می شود. اشاعه مواد مخدر و فساد اخلاقی که برای تخدیر و ناتوان ساختن مردم و به ویژه جوانان صورت گرفته از اسباب اصلی بروز آسیب های اجتماعی نظیر سرقت و زورگیری و قتل و فحشاء می باشد و درد و رنج و هزینه غیر قابل محاسبه ای بر جامعه تحمیل می نماید. بر اساس آمار دولتی ، هفتاد درصد دستگیری ها و زندانی ها در کشور مربوط به موادمخدر است.

خمینی پیش از رسیدن به قدرت ، در کتاب ولایت فقیه خود نیز با قاچاقچیان مواد مخدر همدردی نموده بود:

« تعجب می کنم که این دولت (شاه) چگونه فکر می کند... در نظر دارند قاچاقچیان هروئین را اعدام کنند. این موضوع نه تنها خلاف اسلام است. خلاف انسانیت هم هست! » غیر از مسأله تأسیس اوپک و افزایش شدید قیمت نفت و همچنین عدم موافقت شاه با جنگ با عراق ، یکی از دلایل دیگر تعویض رژیم در ایران ، عدم همکاری شاه با استعمارگران برای اشاعه گسترده مواد مخدر در ایران بود. اکنون افتضاح اشاعه دولتی مواد مخدر در ایران به جایی رسیده است که یک نماینده مجلس در سال ۸۴ گفت: « موجب تأسف است که افرادی در نظام جمهوری اسلامی در امر قاچاق و توزیع مواد مخدر به فعالیت مشغولند.» و وزیر کشور دولت اخیر نیز از ورود پولهای کثیف مواد مخدر به انتخابات ها سخن گفت. آیا قابل باور است که نظام جمهوری اسلامی با تمامی قابلیت های اطلاعاتی و امنیتی اش ، قادر به رفع معضل مواد مخدر نباشد در حالی که کشورهایی چون مالزی ، امارات متحده عربی و عربستان سعودی توانسته اند در این زمینه بسیار موفق عمل کنند؟ چه نهادی مسئولیت تدارکات و توزیع و رفع نیاز روزانه چندین تنی مواد مخدر و الکل در کشور را بر عهده دارد؟ ضمناً باید اضافه کرد که در مقایسه با سایر کشورها ، مواد مخدر در ایران با ارزان ترین قیمت عرضه می گردد. و اما نقش دولت احمدی نژاد در اشاعه بیش از پیش مواد مخدر: دکتر علی هاشمی ، رئیس کمیته مستقل مبارزه با مواد مخدر مجمع تشخیص مصلحت نظام با اشاره به اینکه در اواسط سال ۱۳۸۴ یکی از مهم ترین شاخص های ما مواد مخدر صنعتی بود، می گوید: "در آن مقطع آمار مصرف کنندگان قرص های صنعتی زیر ۱۰ هزار نفر بود و به نیم درصد هم نمی رسید. این در حالی است که اواخر دولت دهم شمار مصرف کنندگان موادمخدر صنعتی به ۳۳۰ هزار نفر رسید یعنی ۲۶ درصد. در آن زمان قیمت مواد مخدر صنعتی براساس گزارش وزارت اطلاعات ، ستاد مبارزه با مواد مخدر و نیروی انتظامی ۱۶۸ تا ۱۷۲ میلیون تومان به ازای هر کیلو بود. متأسفانه طی سالهای ۸۸-۱۳۸۶ قیمت مواد مخدر صنعتی به کیلویی پنج میلیون تومان رسید." خمینی چند نسل از جوانان ایران به طور سیستماتیک با جنگ ، اعدام و زندان (کشتارهای سال ۶۰، ۶۱ و ۶۷) و سپس با فقر و بیکاری و اعتیاد نابود کرد. خمینی از بدو پیروزی انقلابش ، با توهم تشکیل ارتش بیست میلیونی برای تسخیر جهان (!) سیاست رشد سریع جمعیت را در دستور کار قرار داد ، اما در طول دهه های ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ که این موالید در حال رشد و ورود به جامعه بودند ، وی و اعوانش در حال بر باد دادن ثروتهای کشور با جنگ و غارت و سوء مدیریت و... بودند به طوری که اکنون این نسل های سوخته در فقر مانده اند و یک کشور ورشکسته... از سوی دیگر با شرایط موجود ، نرخ رشد جمعیت کشور به شدت پائین آمده است به طوری که امروز اعوان و وارثان خمینی از پیری جمعیت و انقراض نسل ایرانیان در دهه های آتی ابراز نگرانی نموده و خواهان دو برابر شدن جمعیت هستند! این در حالیست که امکانات موجود کشور ، با چشم پوشی از معضل بزرگ کم آبی و خشکسالی و تغییرات اقلیمی ، به زحمت پاسخگوی سی میلیون نفر است. جمعیت زیاد + امکانات محدود = ناهنجاری، فساد و تباهی ، و عقل سلیم بر صحت این فرمول گواهی می دهد. باید خاطرنشان ساخت که میلیونها کودک ایرانی امروز دچار سوء تغذیه اند که نتیجه این امر از بین رفتن استعداد های آنها و ناتوانی در انجام امور اولیه زندگی شان در آینده خواهد بود و اگر اوضاع به همین منوال پیش برود ، در ۲۰ سال آینده ، ۲۵ درصد جمعیت کشور معلول ذهنی خواهند بود. نتیجه انفجار جمعیت دهه ۶۰ که با گفته خمینی مبنی بر « اسلام سرباز می خواهد» آغاز گردید ، امروز خود را در کمبود امکانات اولیه زندگی برای جوانان و افزایش سرسام آور قیمت مسکن در کلانشهرهای ایران و افزایش تراکم در جامعه و بحران آسیب های اجتماعی نشان داده و کاملاً معلوم است که از فرامین مستقیم ابلیس بوده است. امروز

بر اساس آمارهایی که خود ارائه می دهند ، پنج میلیون دختر جوان در سن ازدواج مجردند و سه و نیم میلیون جوان بیکارند و تنها کاری که نظام برای رفع معضل بیکاری جوانان انجام می دهد "افزودن بر حجم مواد مخدر" است. امروز یازده میلیون زاغه نشین در حومه شهرهای بزرگ زندگی می کنند که شمار قابل توجهی از ایشان توسط رژیم با ماهواره و سکس و مواد مخدر و الکل مشغول نگاه داشته شده اند. خاطرنشان می سازد که "سکس، مواد مخدر ، الکل و موسیقی" از جمله ابزارهای اصلی حکومتهای فاسد برای به ضعف کشیدن و سلطه پذیر نمودن مردم می باشد. باید افزود که القای فسادهای اخلاقی که توسط شبکه های ماهواره ای چون Gem tv صورت می گیرد یک برنامه استعماری برای ریختن زباله فکری در جامعه و تقویت روح حیوانی و ریشه زنی ملت ایران است که باید بسیار جدی تلقی شود. استعمارگران غربی که از چندصد سال پیش به مکیدن خون ملل جهان سوم مشغول هستند برای تداوم سلطه ، در اتاق های فکر خود انواع برنامه های سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی را طراحی و به اجرا می نهند. آنها از حدود یکصد سال پیش برای کاهش هزینه های خود ، استعمار آشکار را کنار نهاده و به استعمار نهان روی آوردند ، بدین شیوه که در مناطق هدف ، عوامل محلی وفادار به خود را به قدرت رسانده و به آنها دستور کار می دهند. هرگاه رژیمی با آنها سر ناسازگاری نشان داد آن را سرنگون کرده و با رژیمی دیگر جایگزین می سازند^{۱۹۰} و در صورت لزوم برای این کار به گزینه جنگ نیز متوسل می شوند.

عمده سرمایه کشور در دهه اول انقلاب صرف جنگ جهانگشایانه بی حاصل شد به طوری که رفسنجانی در اواخر جنگ گفت که دیگر قادر به تأمین بند پوتین رزمندگان هم نیستیم. در دهه دوم نیز با مرگ خمینی و انتقال قدرت از "بنی ابلیس" به "بنی عباس" بریز و پباش و اسراف منابع و استقراض خارجی و اعمال سیاست دیکته شده نهادهای اقتصادی غرب (بانک جهانی) تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" و متعاقب آن تورم افسارگسیخته صورت گرفت و در دهه سوم نیز "پدیده وحشت انگیز احمدی نژاد" و اجرای نسخه دیگر بانک جهانی مبنی بر "حذف یارانه سوخت و حامل های انرژی و آزادسازی قیمت ها" و نتیجتاً نابودی کامل کشاورزی و تعطیلی تولید و ورشکستگی کارخانجات و بیکاری کارگران و... آیا در این امر تردیدی وجود دارد که تخریب به بار آمده در کشور حاصل اجرای یک دستورالعمل دقیق استعماری توسط جمهوری اسلامی است و نه صرفاً ناشی از فساد و جهالت و ندانم کاری؟... استعمارگران از ۲۸ مرداد ۳۲ اراده تخریب کامل ایران را کردند. شادروان دکتر شاپور بختیار چه دقیق گفت: « اینها مأموریت دارند ایران را به سوی نابودی ببرند... آنچه امروز در ایران جریان دارد را تاریخ به عنوان فتنه ثبت خواهد کرد... اما من اطمینان دارم که ایران از این بلای بزرگ نیز سربلند بیرون خواهد آمد.»

خمینی پس از پذیرش قطعنامه که ضربه سنگینی بر ادعای الوهیت او بود و خشم از اقدام مجاهدین خلق در عملیات "فروغ جاویدان" که موجب نگرانی شدید وی شده بود ، در تابستان ۶۷ با صدور حکم اعدام حداقل سه هزار و هفتصد تن از جوانان زندانی که غالباً مدت محکومیتشان سر رسیده بود و در انتظار آزاد شدن بودند ، خشم و کینه خود را اندکی تسکین داد. عوامل رژیم وی این جوانان را در عرض دو هفته حلق آویز نموده و اجساد آنان را نیز با کامیون به گورهای جمعی در خاوران انتقال دادند. باید خاطرنشان ساخت که بزرگترین کشتار از جوانان و نوجوانان ایرانی در تابستان ۱۳۶۰ رخ داد و پس از آن بود که سازمان مجاهدین خلق در تاریخ سی ام خرداد ، در یک حرکت اعتراضی صدها هزار نفر را به خیابان آورد. میزان کشته شدگان در آن روز مشخص نیست ، اما سران رژیم که دچار نگرانی از دست رفتن حکومت بادآورده بودند از آن روز شروع به دستگیری ها و اعدام های وسیع کردند که تا ماهها ادامه یافت به طوری که مأموران امنیتی به مدارس مراجعه می کردند و نوجوانانی که سابقه کوچکترین فعالیتی به نفع گروههای سیاسی مخالف را داشتند دستگیر کرده و تحویل محمدی گیلانی (رئیس وقت دادگاه انقلاب که از عمل شنیع لواط در تلویزیون با عنوان "بحث شیرین" یاد می کرد!) و اسدا... لاجوردی (سر

^{۱۹۰} - چنانکه رهبران انگلستان ، آمریکا و فرانسه در سال ۵۷ در گوادلوپ نشستند و رسماً عدم حمایت از شاه را اعلام کردند.

شکنجه گر اوین) می دادند و رادیو هر روز اسامی برخی از اعدام شدگان را که در میان آنها دختران ۱۲ ساله نیز وجود داشتند اعلام می کرد. تنها در عرض چهارده ماه ، بیست هزار تن اعدام شدند. ناگفته نماند که خمینی در انتها گفت: ما باید استغفار کنیم از اینکه کم اعدام کردیم!^{۱۹۱}



لاجوردی پس از ترور توسط دو تن از فرزندان قربانیانش

^{۱۹۱} - یکی از جنایات وحشیانه ای که لاجوردی و شکنجه گران همراهش در دهه شصت انجام میدادند تجاوز به دختران باکره زندانی سیاسی قبل از اعدام بود که می گفتند در استفتایی که از خمینی داشته اند وی گفته است: از آنجا که دختران باکره ممکن است مورد شفاعت حضرت زهرا قرار گرفته و به بهشت بروند ، چون در مقابل ولی فقیه قرار گرفته اند تجاوز به آنها مستحب است ، و گاهی این تجاوز را با عنوان صیغه قبل از اعدام انجام می دادند و با وقاحت با شیرینی به خانه دختران اعدامی می رفتند و به خانواده های این زندانیان سیاسی می گفتند: « دختر شما قبل از اعدام عروس من بوده و این هم شیرینی و مبلغی (ناچیز) مهریه اوست.» **الاجوردی یهودی که پیش از انقلاب مدتی در زندان پهلوی بود ، در همانجا لیستی از جوانان مبارز نابغه که سرمایه های جامعه ایران بودند تهیه کرده بود و پس از انقلاب از روی آن لیست ، هرچه توانست دستگیر و اعدام کرد ، همان گونه که جاسوسان موساد پس از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ ، صدها خلبان و دانشمند هسته ای عراق را ربوده و به قتل رساندند.** گفته می شود که مصباح یزدی نیز رسماً فتوا داده است که: تجاوز جنسی به دختران و زنان و مردان زندانی توسط بازجویان ، اجر فراوانی داشته و بنا بر شرایط مختلف ، ثوابی معادل زیارت کربلا ، عمره یا حج مقبول بر آن مترتب است! این روحانی نمای اسرائیلی نیز یکی از مهره های مهم استعمار در ایران است که در تیشه زنی به ریشه تشیع از هیچ تلاشی فروگذار نکرده و تا کنون چندین هزار آخوند مرتد پرورش داده است. پوشیده نیست که حمایت او از احمدی نژاد بود که وی را به شهرداری تهران و سپس پست ریاست جمهوری رساند ، اما با این همه شبکه بی بی سی در مستند خود راجع به احمدی نژاد با عنوان "مردی با کاپشن بهاری" در شرح صعود احمدی نژاد از پلکان قدرت کوچکترین اشاره ای به نام و نقش مصباح یزدی نکرده و از ورود احمدی نژاد به "ائتلاف آبادگران" [بخوانید تخریبگران!] مستقیماً به ریاست جمهوری جهیده و نقش مهره خود را پوشیده می دارد! باید خاطرنشان ساخت که جناح مصباح و جناح رفسنجانی هر دو کاملاً همسو با منویات استعمار حرکت می کنند (هر چند که با هم در رقابت هستند) اما جناح رهبری جمهوری اسلامی امروز با استعمار غرب در تضاد منافع می باشد.

متن فرمان خمینی درباره زندانیان سیاسی

« از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می گویند از روی حيله و نفاق آنهاست... کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می کنند محارب و محکوم به اعدام می باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رأی اکثریت آقایان حجت الاسلام نیری (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده ای از وزارت اطلاعات می باشد... رحم بر محاربین ساده اندیشی است. قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا (!) از اصول تردید ناپذیر نظام اسلامی است. امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام ، رضایت خداوند متعال (!) را جلب نمایید. آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند اشداء علی الکفار باشند...».

در پشت این حکم ، احمد خمینی از سوی رئیس قوه قضائیه چند سؤال برای خمینی مکتوب می دارد و از جمله می نویسد: آیا منافقینی که محکوم به زندان محدود شده اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده اند ولی بر سر موضع نفاق می باشند محکوم به اعدام می باشند؟ و خمینی با بی حوصلگی زیر آن می نویسد: « هرکس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید (!) در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها ، در هر صورت که حکم سریع تر انجام گردد همان مورد نظر است». منتظری در تاریخ ۶۷/۵/۱۳ در اعتراض به روند اجرای احکام در زندانها به خمینی می نویسد: « برای رفع مسئولیت شرعی از خود به عرض می رسانم سه روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مرد مورد اعتمادی می باشد با ناراحتی از نحوه اجرای حکم حضرتعالی به قم آمده بود و می گفت: مسئول اطلاعات از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری برای جنگ عراق به جبهه بروی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت. گفت: معلوم می شود تو هنوز سر موضع هستی ، و با او معامله سر موضع را انجام داد. این قاضی شرع می گفت من هرچه اصرار کردم پس ملاک اتفاق آراء باشد نه اکثریت ، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد و دیگران عملاً تحت تأثیر می باشند. حضرتعالی ملاحظه فرمایید که چه کسانی با چه دیدی مسئول اجرای فرمان مهم حضرتعالی که به دماء هزاران نفر مربوط است می باشند.» البته اگر آقای منتظری ساده دل، در متن فرمان خمینی دقت بیشتری مبذول می داشت در می یافت که این مسئول اطلاعات ، کاملاً مطابق فرمان امامش عمل کرده است.

بسم الله
در تمام موارد فرق هرگز در برود
آز بر نفاق باشد حکم اسلام
برینا دشمنان اسلام را نابود کنید
در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در
هر صورت که حکم سریعتر اجرا گردد
همان مورد نظر است
احمد خمینی

فرمان خمینی مبنی بر اعدام گروهی زندانیان سیاسی که توسط آیت ا... منتظری منتشر گردید. منتظری می نویسد: به مصطفی پورمحمدی گفتم شما این اعدام ها را در ماه محرم انجام می دهید؟ و او پاسخ داد: فقط هفتصد نفر دیگر مانده اند که اگر اجازه دهید دیگر تمام می شود!



« شهادت می دهم که امام جز آسایش ملت هیچ دغدغه ای نداشتند!!!» - ملیجک امام

ماجرای "ضحاک ماردوش"

تو این را دروغ و فسانه مدان به یک سان روشنِ زمانه مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد دگر با ره رمز معنی برد

مرحوم سعیدی سیرجانی در اوایل دهه هفتاد ماجرای "ضحاک ماردوش" را به رشته تحریر درآورد اما این کتاب جزو کتب ممنوعه قرار گرفته و وی به زندان افتاد و سرانجام توسط سعید امامی به قتل رسید. مرحوم سیرجانی در مقدمه کتابش می نویسد: ایرانیان در دوران سلطه بنی امیه، از عمال فرومایه و بی فرهنگ آنان تحقیر و تجاوز فراوان دیده اند. تعصب نژادی فرزندان ابوسفیان، ملت آزاده و نژاده ایران را به عکس العمل واداشته است. گروهی بر اثر خشم و نفرت، با همه مظاهر عرب به دشمنی برخاسته اند و با قضاوتی زاپیده غضب، دین مقدس اسلام را نیز متعلق به عربان شمرده و کمر به محو آن بسته اند. و گروهی دیگر نیز حساب دین جهانی اسلام و رسالت پیغامبر گرامی را از قوم عرب جدا کرده و در عین اعتقاد به شریعت اسلام و حقانیتش، به نبرد با نفوذ سیطره جویانه اعراب برخاسته اند... در مقابل این مکتب تعصب آلود (عمریان و امویان)، تفکر آل علی قرار دارد و شیعیان و دوستدارانشان، که فضیلت را منحصر به تقوا می دانند و ایرانی و تازی در نظرشان یکسانند. پیداست که از این دو شیوه تفکر، کدامین مورد پسند ایرانیان قرار می گیرد و ملت ایران زیر کدامین علم گرد می آیند تا ریشه این نژادپرستی منحوس را از جهان اسلام براندازند. داستان قیام ابومسلم و انتقال حکومت از بنی امیه و بنی مروان به خاندان عباسی حاصل برخورد این دو شیوه تفکر است و شکوه خلافت عباسی در دوران هارون و مأمون، نتیجه مستقیم دخالت ایرانیان آزاده در حکومت بغداد... امیر نصر (سامانی) برای نجات از سلطه خلفای عباسی - که گرچه با دست قلم شده سرداران ایرانی به حکومت رسیده اند اما به حکم تعصب جاهلی از ایرانیان نفرت دارند- قد علم می کند و با فاطمیان مصر پیغامی رد و بدل... و حاصل این طرز حکومت و این آزادی اندیشه و بیان، هجوم متفکران است بدان سرزمین و رواج مجالس بحث علمی و فلسفی و فقهی... در چنین حال و هوایی است که از یک سو داعیان خلفای فاطمی مصر راهی سرزمین خراسان می شوند و از گوشه ای دیگر شیعیان اهل بیت مردم را به خردگرایی و اجتهاد می خوانند و از سویی دیگر قرمطیان و معتزله مجال بحث و تحقیق پیدا می کنند و از برکت آزادمنشی امیر نصر سامانی و عطش ملت ایران برای یافتن حقیقت بازار بحث های علمی و عقیدتی گرم می شود... مسلمانان واقعی از این رواج بحث و مناظره شور و حالی دارند که می دانند دیانتشان بر حق است و هیچ عقیده حقی از ظهور معارضان و سؤالگران پروایی ندارد. چه بهتر که مباحث مدعیان مطرح شود و اینان با دلایل عقلی - و نه چماق تکفیر و تحکم- اهل شک و تحقیق را مجاب کنند و ایمان خلائق با شنیدن شرح مناظرات اصحاب مذاهب قوی تر گردد. مگر روزگاری که در دربار مأمون عباسی مجالس مناظره تشکیل می شد و اسقف های عیسوی و کهنه یهود و اصحاب ادیان مختلف در اوج امنیت و آزادی با فرزند گرامی پیغامبر اسلام حضرت علی بن موسی الرضا به بحث

می نشستند و بی هیچ ترس تکفیر و تعزیری دیانت اسلام و احکام شریعتش را مورد سؤال و ایراد قرار می دادند و پاسخ می شنیدند ، ایمان اهالی بغداد و خراسان متزلزل شد که اکنون مردم سمرقند و بخارا از طرح مباحث دینی واهمه داشته باشند.

هیچ مکتب حقی از سؤال و اعتراض مخالفان پروایی نداشته است. اما به خاطر داشته باشیم که از عهد پیغامبر گرامی سیصد سال فاصله گرفته ایم و قرنهایست که جماعتی ریاست طلب در پناه نام اسلام بر مسند قدرت نشسته اند و با عنوان جانشینی پیغامبر ، فرزندان گرامی اش را یا در برهوت کربلا به خاک و خون کشیده اند یا در سیاهچال های بغداد به گند و زنجیر... دستگاه خلافت عباسی که چند صباحی از برکت وجود فرخنده علی بن موسی الرضا و با کوشش ایرانیان به آزادی رو کرده بود ، اینک به عصبیت عربی بازگشته است و با نفوذ غلامان بی فرهنگ تورانی (ترکمان) می خواهد با خشونت و توطئه و سرکوب ، قلمرو اسلام را تبدیل به دیار مردگان کند و ریشه هر فکر و بحث و استدلالی را در ذهن مردم بخشکاند تا از برکت چهل مرکب ، امتی مطیع و فرمان پذیر داشته باشد و این خاصیت هر نظام خودکامه سرکوبگری است. بی خبری مردم از حیثیت انسانی خویش ، ضامن دوام حکومت فساد است و چون و چرای اهل تفکر ، آفت قدرتهای نامشروع. به همین دلیل همه قدرتمندان مردم فریب از هر ذهن پرسشگری نفرت دارند و با همه نیروی جهنمی شان به جنگ آدمیزاده ای بر می خیزند که بخواهد اعمال فسادانگیزشان را زیر سؤال برد و فرومایگانی که با سودای کسب مال و منصبی زیر علم جبار ستمگر سینه می زنند با هر چماقی که به دستشان آید بر فرقی می کوبند که با سؤالی سنجیده در برابرشان قرار گیرد. این به نام اسلام بر مسند نشستگان با هیچ قیمتی نمی خواهند به مردم مجال بحث و تفکر دهند زیرا می دانند اگر خلیق با روح اسلام آشنا شوند و واقعیت تعالیم این شریعت گرامی را دریابند ، ارکان قدرت ایشان متزلزل خواهد شد و دیگر نخواهند توانست به نام شریعت مردم را در ذلت نگه دارند... و به همین دلیل است که دستگاه خلافت بغداد حضور مبلغان شیعی مذهب را در قلمرو سامانیان مخالف مصالح خود می بیند و احساس خطر می کند و ناگهان ترکان آن سوی جیحون درد دینشان می گیرد و سرداران میخواره شاهدبازی که در بخارا گرد آمده اند برای نجات مذهب سنت و جماعت از هجوم رافضیان و بد مذهبان و بدعتگذاران دست به کودتا می زنند. آنها نصر بن احمد را از تخت شاهی فرو می کشند و با فریاد وا اسلاما به جان مردم بخارا و دیگر ولایات خراسان می افتند... این موج ترور و وحشت در سال ۳۲۸ از بخارا شروع شد و سرتاسر خراسان را فرا گرفت و به خاطر داشته باشیم که طوس هم از اعظم بلاد خراسان است و فردوسی شیعه شیعه زاده مقارن همین سالهای هجوم ترکان و کشتار شیعیان ، قدم به عرصه هستی نهاده است... در چنین دوران تاریک لبریز از تعصب و خفقانی که ترکان به قدرت رسیده از یک سو شرافت ملی ایرانیان را پامال ستم کرده اند و از دیگر سو به جنگ با هر جلوه تفکر و بحث و تعقلی پرداخته اند... وظیفه ملی و مذهبی ایرانی نژاده دهقان زاده ای که دوستدار اهل بیت است و معتقد به توافق شرع و عقل و آزرده از تجاوز تورانیان به قدرت رسیده و بیزار از تعصبات نژادی "چنین دیوخواهرمن چهرگان" چیست؟ در همچو استبداد سخت سیاهی به یاد ایران باستان افتادن و با نظم شاهنامه نسل جوان ایرانی را با سوابقش آشنا کردن... و ایرانیان را متوجه انحطاط نسل و آشفتگی اوضاع روزگارشان کردن ، جز مبارزه با سلطه ترکان و عربان هدفی می تواند داشته باشد؟... شاهنامه فردوسی محصول دوران سیاه استبداد است و اختناق تحمل ناپذیری که با دست عربان و ترکان در نیمه قرن چهارم بر سرزمین خراسان سایه افکنده است. امثال فردوسی به جای آن که با مظاهر بدبختی ملتها به ستیزه برخیزند ، با ملایمتی رندانه به آگاهی و بیداری توده ها می پردازند و می کوشند در حصار جهل و غفلتی که جامعه را در بر گرفته است رخنه ای کنند و می دانند با هر خراشی که در این حجاب نکبت خیز ایجاد کنند خشتی از پای بست کاخ ستم بیرون کشیده اند... فردوسی بعد از سرودن شاهنامه به جرم دوستاری خاندان پیغامبر مورد غضب محمود غزنوی قرار گرفت و از خان و مان آواره گشت. روزی که در اوج افسردگی و تنگدستی و شکسته حالی در روستای طبران درگذشت و جنازه اش را عده - البته معدود- تشییع کنندگان از دروازه رزان بیرون می بردند تا در گورستان عمومی به خاک سپارند ، واعظ سرشناس و فقیه گرامی طبران به قول نظامی «تعصب کرد و گفت: من رها نکنم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند که او رافضی (شیعه) بود...»

ستاینده خاک پای وصی

منم بنده اهل بیت نبی

برانگیخته موج ازو تندباد	حکیم این جهان را چو دریا نهاد
همه بادبانها برافراخته	چو هفتاد کشتی برو ساخته
بیاراسته همچو چشم خروس	یکی پهن کشتی بسان عروس
همان اهل بیت نبی و ولی	محمّد بدو اندرون با علی
به نزد نبی و علی گیر جای	اگر چشم داری به دیگرسرای
چنین است و این دین و راه من است	گرت زین بدآید گناه من است
چنان دان که خاک پی حیدرم	برین زادم و هم بر این بگذرم
تو را دشمن اندر جهان خود دلست	دلت گر به راه خطا مایل است
که یزدان به آتش بسوزد تنش	نباشد جز از بی پدر دشمنش
ازو زارتر در جهان زار کیست	هر آنکس که در جانش بغض علیست
نه برگردی از نیک پی همرهان	نگر تا نداری به بازی جهان
همانا کرانشش ندانم همی	ازین دُر سخن چند رانم همی

[شاهنامه فردوسی]

ماجرای ضحاک با توصیف پادشاهی جمشید آغاز می شود که در دوره حکومتش ، کشور به پیشرفت و مردم به رفاه قابل توجهی می رسند. اما غرور سلطنت کار جمشید را به تکلف و تجمل می کشاند و عاقبت:

یکایک به تخت مهی بنگرید	به گیتی جز از خویشتن را ندید
ز کشتی سر شاه یزدان شناس	ز یزدان بیچید و شد ناسپاس
گرانمایگان را ز لشگر بخواند	چه مایه سخن پیشایشان براند
چنین گفت با سالخورده مهان	که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید	چو من نامور تخت شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم	چنان است گیتی کجا خواستم
خور و خواب و آرامتان از من است	همان پوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم شاهی مراست	که گوید که جز من کسی پادشاست؟
چو این گفته شد فر یزدان از او	بگشت و جهان شد پر از گفت و گو
هنر چون بیبوست با کردگار	شکست اندر آورد و برگشت کار

چه گفت آن سخنگوی با ترس و هوش که خسرو شدی بندگی را بکوش

به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس به دلش اندر آید ز هر سو هراس

به جمشید بر تیره گون گشت روز همی کاست آن فرّ گیتی فروز

با فاصله افتادن بین مردم و جمشید و دلگیر شدن بزرگان قوم از او ، مردم رو به ضحاک می کنند که فردی تن پرور و گناهکار است که به وسوسه ابلیس پدرش مرداس شاه را کشته و بر جای وی بر تخت نشسته است:

به خون پدر گشت همداستان ز دانا شنیدستم این داستان

که فرزند بد گر شود نرّه شیر به خون پدر هم نباشد دلیر

مگر در نهانش سخن دیگرست پژوهنده را راز با مادر است!

و امان از مادر هوسباره ای که با لغزش ضحاک آفرین خود ، ملت ایران را گرفتار بلایی بدین مهابت کرد...

از آن پس بر آمد از ایران خروش پدید آمد از هر سو بی جنگ و جوش

سیه گشت رخشنده روز سپید گسستند پیوند با جمشید

برو تیره شد فرّه ایزدی به کژی گرایید و نابخردی

یکایک بیامد از ایران سپاه سوی تازیان برگرفتند راه

شنیدند کانجا یکی مهترست پر از هول، شاه اژدها پیکرست

سواران ایران همه شاه جوی نهادند یکسر به ضحاک روی

رعایای قلمرو جمشید وصف مرداس خداترس مهربان را شنیده اند و بدین گمان که فرزندش هم کسی چون پدر است ، از هول حلیم عدالت در دیگ جوشان قساوت سرنگون می شوند... کار ابلیس با ضحاک تمام شده و اژدهای خونخواری برای سیه روزی ایران و ایرانیان پرورش داده است ، اما با ملت ایران کارها دارد. لازمه طبیعت ابلیس فریب خلق است و بستن چشم حقایق بین و ربودن عقل عاقبت اندیش ملت ها. بعید است موجود فتنه انگیزی که بدان مهارت و دقت جوان تازی را به دام خود کشانده و با بوسه ارادت ، دو مار سیاه بی آرام روی شانه هایش کاشته^{۱۹۲}... مردم را به حال خود گذارد تا با فکری دور از هیجان و تأملی کافی به انتخاب پیشوا پردازند. چه معلوم که این فریب گر کهنه کار در شوراندن ایرانیان سهمی نداشته است و از آن بالاتر در جلب توجه مردم به ضحاک تازی به عنوان رهبری نجات بخش و فرمانروایی پاکدل.

^{۱۹۲}- این مارهای گرسنه ، نماد سادیسم "هیولا" هستند.

ضحاک که به حکم وعده ابلیس در انتظار همچو لحظه ای دقیقه شماری ها کرده است ، بی اندک اظهار شگفتی و شوقی ، دعوت سران سپاه را می پذیرد... اما جلوس ضحاک بر تخت شاهنشاهی ایران شوم است و آثار نحوستش از نخستین لحظات هویدا... تازی خونخوار نه ملت ایران را لایق حضور در مراسمی می داند و نه برای فرهیختگان و بزرگان کشور ارج و بهایی قائل است تا در حضورشان خطبه ای بخواند و اعلام برنامه ای کند و مشورت و تأییدی طلبد و حق دارد؛ که تکیه گاهش نه مردم است و نه بیعت سران ملت. او سرچشمه را دریافته است؛ **همه قدرتش منبعث از عنایت مرشد کهنه کار صاحب تدبیری است که با یک اشاره چشم خرد خلایق را می بندد** و همه را با شور و شوقی تعجب انگیز هوادار جان نثار او می کند. باری ضحاک بر تخت شاهنشاهی ایران می نشیند و با جلوس منحوس او همه کارها وارونه می گردد:

نهران گشت کردار فرزنانگان پراکنده شد کام دیوانگان

هنر خوار شد ، جادوی ارجمند^{۱۹۳} نهران راستی ، آشکارا گزند

شده بر بدی دست دیوان دراز به نیکی نبودی سخن جز به راز

ضحاک جنایتکار دو خواهر جمشید که نماد ناموس ایرانیان هستند را مورد تعرض قرار می دهد:

دو پاکیزه از خانه جمشید برون آوردند لرزان چو بید

که جمشید را هر دو خواهر بُدند سر بانوان را چو افسر بُدند

ز پوشیده رویان یکی شهرناز دگر پاکدامن به نام ارنواز

به ایوان ضحاک بردندشان بدان اژدهاوش سپردندشان

ضحاک با سحر و جادوی بزرگ ، مردم را مطیع خود ساخته و به خدمت می گیرد:

جهاندار ضحاک با تاج و گاه میان بسته فرمان او را سپاه

چو خواهد ز هر کشوری صد هزار کمر بسته او را کند کارزار



ابلیس با دو بوسه ، دو مار بر شانه های ضحاک رویانده است که ضحاک باید آنها را سیر نگه دارد وگرنه موجب آزارش می شوند. خوراک روزانه آنها ، مغز دو جوان ایرانی است. این مارها می توانند نماد بیماری "سادیسیم" ضحاک باشند.

ضحاک با تصرف گنج و سپاه جمشیدی ، کمر به کین ایرانیان بسته است. مغز جوانان را از کاسه سرشان بیرون کشیده و ریشه تعقل و تفکر را خشکانده است. با کشتار آزادگان ، قلمرو پر جنب و جوش جمشیدی را به قبرستان سرد و خاموشی مبدل کرده است. با کشتن گاو برمایه و خشکاندن مرغزار و در هم کوفتن خانه ها به جنگ سنت و فرهنگ ایران رفته است... هر صبحگاه دژخیمان گوش به فرمانش جوانان معصوم را از آغوش خانواده بیرون می کشند و در برابر چشمان حیرت زده پدران و مادران سر می برند تا مغزشان را خوراک ماران ملوکانه کنند. علاوه بر این ، بدترین ارادل را بر جان و مال خلائق مسلط کرده است و با پراکندن کام دیوانگان و در هم کوفتن روح صراحت و شجاعت و درستی ، ملتی را در لجنزار دروغ و فریب و فساد فرو برده و هر جا نشانی از آزادی و مناعت احساس کرده ، دیوزادگان تبهکارش را به سرکوبی و کشتار فرستاده است و مردم در مقابل این همه بیداد جنون آمیز ، نه فریاد اعتراض که ناله شکایتی بر نداشته اند و به روایت فرانک همه لشگریانی که از همین آب و خاکند و از همین مردم ستم رسیده ، هنوز کمر بسته فرمان اویند و با یک اشارتش از هر گوشه مملکت هزارها فدایی جانباز به حمایتش بر می خیزند. **چونین حالتی جز افسون شدن خلائق نامی دارد؟ و صفتی جز جادوگر برازنده نام بلند آوازه ضحاک است؟ جز با افسون جادوگرانه می توان ملتی را به خاک و خون کشید و همچنان محبوب قربانیان خود بود؟...** در این انبوه مسحوران و افسون شدگان ، کسانی که متوجه جنایات ضحاکند و وخامت حکومت نکبت بارش ، بسیار اندکند. و سرانجام پس از گذشت مدت طولانی حکومت ظلم و خونریزی و چپاول ضحاک جادوپرست ، کاوه آهنگر و فریدون قیام کرده و سرانجام ایرانیان از شر ضحاک نجات می یابند.

شود ناسزا ، شاه گردن فراز

جو روز اندر آید ، بروز دراز

نه گوهر، نه افسر، نه بر سر درفش

نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش

نژاد و هنر کمتر آید به بر [جنگی: سپاهی]

کشاورز، جنگی شود بی هنر

نژاد و بزرگی نیاید به کار

شود بنده بی هنر شهریار

نژادی پدید آید اندر میان

ز دهقان و ترکان و از تازیان

سخن ها به کردار بازی بود

نه دهقان ، نه ترک و نه تازی بود

زبانِ کسان از پیِ سود خویش

بجویند و دین اندر آرند پیش

بریزند خون از پیِ خواسته

شود روزگار بد آراسته



« پشیمان ولایت فقیه باشید تا به مملکتان آسیبی نرسد! »

گزیده ای از کلمات قصار و یکصد دروغ ثبت شده در تاریخ از خمینی

« یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون؛ ای کسانی که ایمان آورده اید ، چرا بر زبان می آورید آنچه را که بدان عمل نمی کنید؟ خداوند سخت به خشم می آید از این که چیزی بگویید و بدان عمل نکنید.»^{۱۹۴}

« مؤمن هرگز دروغ نمی گوید.»؛ امام رضا (ع)

« در جمهوری اسلامی کمونیستها هم در بیان عقیده خود آزاد خواهند بود.» (مصاحبه با سازمان عفو بین الملل ، نوفل لوشاتو ، ۱۰ نوامبر ۱۹۷۸)

« ما آزادی به همه مسالک و عقاید می دهیم.» (تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۶ گفتگو با سه شخصیت آمریکایی ، صحیفه امام ، ج ۵، ص ۵۳۳ و ۵۳۴)

« بشر در اظهار نظر خودش آزاد است.» (گفتگو با خبرنگاران ، ۱۱ آبان ۵۷ ، پاریس)

« اولین چیزی که برای انسان هست آزادی بیان است.» (سخنرانی ۵ آبان ۵۷، پاریس)

« حکومت اسلامی ما اساس کار خود را بر بحث و مبارزه با هر نوع سانسور می گذارد.» (مصاحبه با رویترز، ۴ آبان ۱۳۵۷، پاریس)

« در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در بیان هرگونه عقیده‌ای هستند.» (مصاحبه با سازمان عفو بین‌الملل، ۱۹ آبان ۵۷، پاریس)

« در حکومت اسلامی رادیو ، تلویزیون ، و مطبوعات مطلقاً آزاد خواهند بود و دولت حق نظارت بر آنها را نخواهد داشت.» (مصاحبه با روزنامه پیزا سره ، نوفل لوشاتو ، ۲ نوامبر ۱۹۷۸)

« جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود. همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استثمار از میان خواهد رفت.» (مصاحبه با اشپیگل، ۷ نوامبر ۱۹۷۷)

« در منطق اینها آزادی یعنی به زندان کشیدن مخالفان ، سانسور مطبوعات و اداره دستگاههای تبلیغاتی. در این منطق، تمدن و ترقی یعنی تبعیت تمام شریان های مملکت از فرهنگ و اقتصاد و ارتش و دستگاه های قانونگذاری و قضایی و اجرایی از یک مرکز واحد! ما همه اینها را از بین خواهیم برد.» (سخنرانی برای گروهی از دانشجویان ایرانی در اروپا ، نوفل لوشاتو ، ۸ آبان ۱۳۵۷)

« مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند.» (مصاحبه با پائزده سرا ایتالیایی ، ۱۱ آبان ۵۷، پاریس ، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۶۶)

^{۱۹۴} - سوره صف ، آیه ۲

اما بعد از تثبیت پایه های حکومت جدید گفت: « من نصیحت می کنم به اصحاب قلم. لکن همیشه اینطور نیست که من بنشینم و نصیحت بکنم. اگر من احساس خطر بکنم برای اسلام ، جمهوری اسلامی ، همه را قلع و قمع خواهم کرد!»

« یک زبان یا قلم زیانش از صد چماق بیشتر است... چرا با این مطبوعات برخورد نمی کنید؟ می خواهید من برخورد کنم؟»

« اگر بنا بود که از اول مثل سایر انقلاباتی که در دنیا واقع میشه [عمل شود] انقلاباتی که واقع میشه ، پشت سر انقلاب یه چند هزار تا از این فاسدها را در مراکز عام می گیرند دار می زند و آتش می زند ، تمام میشه قضیه. نمی گذارند یه روزنامه ای چیز بشه ، الا روزنامه ای که خود می خواهند. الان انقلاب اکتبر که این قدر ازش گذشته ، باز روزنامه مردم ندارند ، باز حزبی در کار نیست ، یک حزب بیشتر نیست. اینها برای آنها دارند سینه می زند؟ اگر در اینجا از یک حزب فاسد جلو بگیرند می گویند: آی شد یک حزبی و شد "رستاخیز". ما می خواهیم رستاخیز بشه. ما یک حزب را یا چند حزب را که صحیح عمل می کنند می گذاریم عمل بکنند و باقی همه را ممنوع اعلام می کنیم... ما موظفیم از جانب اسلام که مصالح مسلمین را حفظ کنیم!»

« این طبقه روشنفکر باید خودش را اصلاح کند. ما هرچه می کشیم از این طبقه است. من به این روشنفکرها هشدار می دهم که اگر دست از فضولی بردارند ، قلم هایشان را می شکنم و تمامشان ظرف چند ساعت به زباله های فنا ریخته خواهند شد. لکن اینها آدم بشو نیستند... آنهايي که صحبت از دموکراسی می کنند از افراد طایفه بنی قریظه هم بدترند، باید همه آنها اعدام شوند... ما به اذن خدا همه را سرکوب می کنیم.»

« در ایران اسلامی علماء خودشان حکومت نخواهند کرد و فقط ناظر و هادی امور خواهند بود! خود من نیز هیچ مقام رهبری نخواهم داشت و از همان ابتدا به حجره تدریس خود در قم برخواهم گشت!» (مصاحبه با خبرگزاری رویتر ، نوفل لوشاتو ، ۵ آبان ۱۳۵۷)

« نه رغبت شخصی من و نه وضع مزاجی من اجازه نمی دهند که بعد از سقوط رژیم فعلی شخصاً نقشی در اداره امور مملکت داشته باشم!» (مصاحبه با خبرگزاری اسوشیتد پرس ، نوفل لوشاتو ، ۱۷ نوامبر ۱۹۷۵)

« من نمی خواهم رهبر حکومت اسلامی آینده باشم. نمی خواهم حکومت یا قدرت را به دست بگیرم!» (مصاحبه با تلویزیون اتریش ، نوفل لوشاتو ، ۱۶ نوامبر ۱۹۷۸)

« اختیارات شاه را نخواهم داشت.» (گفتگو با خبرنگاران، ۲۴/۱۰/۵۷، پاریس)

« من هیچ سمت دولتی را نخواهم پذیرفت.» (گفتگو با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۵۷، پاریس)

« من چنین چیزی نگفته‌ام که روحانیون متکفل حکومت خواهند شد. روحانیون شغلشان چیز دیگری است.» (سخنرانی ۲۶ دی ۵۷)

« من و سایر روحانیون در حکومت پستی را اشغال نمی کنیم، وظیفه روحانیون ارشاد دولت‌ها است. من در حکومت آینده نقش هدایت را دارم.» (سخنرانی ۱۸ دی ۵۷)

« دولت اسلامی یک دولت دمکراتیک به معنای واقعی است. و اما من هیچ فعالیت در داخل دولت ندارم و به همین نحو که الان هستم، وقتی دولت اسلامی تشکیل شود، نقش هدایت را دارم.» (مصاحبه با رادیو و تلویزیون اتریش، ۱۰ آبان ۱۳۵۷)

« ما به خواست خدای تعالی در اولین زمان ممکن و لازم برنامه‌های خود را اعلام خواهیم نمود ، ولی این بدان معنی نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه ، اصلی بسازم و علی‌رغم خواست ملت به آنها

تحمیل کنم. به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند، ولی من همیشه به وظیفه ارشاد و هدایت عمل می‌کنم.» (سخنرانی ۱۸ دی ۵۷)

« آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است. شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور.» (مصاحبه با راسلگر، آبان ۵۷، پاریس)

« در حکومت اسلامی اگر کسی از شخص اول مملکت شکایتی داشته باشد، پیش قاضی می‌رود و قاضی او را احضار می‌کند و او هم حاضر می‌شود.» (مصاحبه با خبرنگاران، ۱۷ آبان ۵۷، پاریس)

« عزل مقامات جمهوری اسلامی به دست مردم است. برخلاف نظام سلطنتی مقامات مادام‌العمر نیست، طول مسئولیت هر یک از مقامات محدود و موقت است.» (صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۵۷)

« دولت استبدادی را نمی‌توان حکومت اسلامی خواند... رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود.» (مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری فرانسه، ۱۳ آبان ۵۷، پاریس)

« ما حکومتی را می‌خواهیم که برای این که یک دسته می‌گویند مرگ بر فلان کس، آنها را نکشند.» (مصاحبه با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۱۳۵۷، پاریس)

اما پس از پیروزی انقلاب درباره دستگیرشدگان می‌گوید: « اینها مجرمند و باید محاکمه بشوند! عجب عدالتی! محاکمه برای این است که مشخص شود متهم، مجرم هست یا نه اما خمینی پیشاپیش در ذهن خود دادگاه را تشکیل داده و حکم به مجرمیت دستگیرشدگان داده است و مقصودش از جمله فوق این است که: اینها مجرمند و باید اعدام شوند. مصباح یزدی درباره بیانات خمینی پیش از پیروزی انقلاب می‌گوید: سخنان امام خمینی در پاریس را نباید نظرات واقعی او به شمار آورد، برای این که در برابر دشمنان جهانی و داخلی، و برای پیروزی انقلاب، سخنانی باب میل و مذاق آنها بر زبان جاری می‌ساخت. امام واقعی و حقیقی معتقد به حکومت اسلامی و ولایت فقیه بود...»

« باید اختیارات دست مردم باشد، این یک مسئله عقلی است. هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هرکسی باید دست خودش باشد.» (صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۵) « حکومتی که ما می‌خواهیم مصداقش یکی حکومت پیغمبر است که حاکم بود. یکی علی و یکی هم عمر(؟)»^{۱۹۵} (مصاحبه با خبرنگاران، ۸ آبان ۵۷، پاریس)

« ما یک حاکمی می‌خواهیم که توی مسجد وقتی آمد نشست بیایند دورش بنشینند و با او صحبت کنند و اشکال‌هایشان را بگویند. نه اینکه از سایه او هم بترسند.» (مصاحبه با خبرنگاران، ۱ بهمن ۵۷، پاریس)

پنج سال بعد در جماران: « آنهایی که می‌گویند اسلام نباید آدمکشی بکند، آدم‌های نفهمی هستند که معنی اسلام را نفهمیده‌اند. پیغمبر برای همین می‌آید که جنگ کند و آدم بکشد. قرآن هم می‌گوید بکشید، بزنید، حبس کنید. یوم الله روزی است که خداوند تبارک و تعالی برای تنبیه ملت‌ها یک زلزله‌ای را وارد می‌کند، یک سیلی را وارد می‌کند، یک طوفانی را وارد می‌کند، به مردم شلاق می‌زند که آدم بشوید.» (سخنرانی آذر ۱۳۶۳)

« ما خلیفه می‌خواهیم که دست ببرد، حد بزند، رجم کند.»

۱۹۵ - حکومت عمر را هم‌ردیف با حکومت پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) قرار می‌دهد!!! مردم اصلاً نمی‌فهمیدند که وی چه می‌گوید!

ماده شش از فرمان هشت ماده ای امام خمینی به ملت، جماران ، ۱ مرداد ۱۳۶۱: «هیچکس حق ندارد برای کشف جرم و گناه ، جاسوسی دیگران را بکند، زیرا این خلاف مقررات اسلام است.»

پیام به دانشجویان، دانش آموزان ، استادان و دبیران به مناسبت بازگشایی مدارس در مهرماه ۱۳۶۱: « دانش آموزان باید با کمال دقت اعمال و کردار دبیران و معلمین خود را زیر نظر بگیرند و اگر خدای نکرده در یکی از آنها انحرافی ببینند ، بلافاصله به مقامات مسئول گزارش نمایند... این کار را به صورت مخفی انجام دهند!»

« همه ی شما باید جمعیت اطلاعاتی باشید.» (درحالی که حضرت امیر مؤمنان(ع) می فرمایند: « هرکس که می خواهد مستقیم به جهنم رود جاسوس شود.»)

« هر راهی که انحرافی رفتیم بعد فهمیدیم همان درست بوده!»

« من با ملت ایران برادر هستم و خود را خادم آنان می دانم.» (در اینجا خمینی باز صریحاً اقرار می کند که ایرانی نیست!)

خمینی می گفت: « میزان رأی ملت است». اما در سال ۶۰ که ابوالحسن بنی صدر ، رئیس جمهور منتخب با یازده میلیون رأی ، برای حل بحران عمیق سیاسی کشور خواهان برگزاری رفرندوم شد ، خمینی در پاسخ گفت: « همه ملت بگویند بله ، من مخالفت می کنم. اگر ۳۵ میلیون بگویند بله ، من می گویم نه!» خمینی در واکنش به مخالفان اصل ولایت فقیه که آن را دیکتاتوری مذهبی خواندند با تصریح به این که ولی فقیه به عنوان نماینده خدا بر زمین در جایگاهی فراتر از تمامی مقامات اجرایی کشور ایستاده است گفت: « اگر ولایت فقیه نباشد ، دیکتاتوری میشه!» [یعنی ولی فقیه ، نماینده خدا و مجری قانون خداست و همانطور که نمی توان خدا را دیکتاتور نامید ، ولی فقیه را نیز نمی توان دیکتاتور نامید و ولی فقیه مراقب است که مقامات اجرایی کشور دیکتاتور نشوند!!!]

خمینی در جواب خبرنگاران در فرانسه که از او پرسیدند که شما به دنبال چه نوع حکومتی هستید؟ گفت: « جمهوری که ما به دنبال آن هستیم ، یک جمهوری دموکراتیک است مثل فرانسه!» اما پس از استقرار در تهران گفت: « جمهوری دموکراتیک اسلامی نه! جمهوری اسلامی! یکی دو سال از عمر من مانده است ، می خواهم آن را وقف شما ملت بکنم!» بنی صدر در مصاحبه تلویزیونی گفت: « وقتی به خمینی اعتراض کردیم و گفتیم: وعده هایی که در پاریس دادید خلاف آن چیزی است که در ایران انجام می شود؟!» خمینی پاسخ داد: « اون موقع اون طور می گفتم و حالا این طور میگم و من خدعه کردم!»

در دیدار با استانداران کشور ، جماران، ۱۸ آذر ۱۳۵۹: « جناب آقای بنی صدر را همین مردم کوچه و بازار از پاریس آوردند اینجا و رئیس جمهور کردند ، برای اینکه مردی مسلمان است ، مؤمن است ، خدمتگزار است.»

در دیدار با افسران و درجه داران ، جماران ، ۳ شهریور درباره بنی صدر: « این آدم از اول ادعا می کرد که مسلمان است و برای اسلام کار می کند و کهنذا. من هم از اول فهمیدم دروغ می گوید!»

خمینی در سال ۴۱ ، مخالفت خود را با حق رأی زنان اعلام می کند: « حضور مبارک اعلیحضرت همایونی ، پس از اهدای تحیت و دعا ، به طوری که در روزنامه‌ها منتشر است ، دولت در انجمنهای ایالتی و ولایتی ، اسلام را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زنها حق رأی داده است. و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود. الداعی: روح... الموسوی»

اما پس از پیروزی انقلاب درباره حق رأی زنان چنین اظهار نظر می نماید: « خانم ها همان طوری که مردها فعالیت می کنند برای انتخابات، خانم ها هم باید فعالیت بکنند برای اینکه فرقی ما بین شما و دیگران در سرنوشتتان نیست.» او این است

معنی گفته خمینی که: «اسلام همه اش سیاست است!» یکی از خدمتکاران خمینی می گوید: روزی به امام عرض کردیم: حضرت امام ، آیا شما از کار ما راضی هستید؟ خواهش می کنم هرگاه کم و کاستی در کار ما دیدید، بفرمایید تا زحمت را کم کنیم. امام فرمود: « مطمئن باشید که هر وقت تشخیص بدهم وجود شما در این خانه به ضرر اسلام است عذر شما را خواهم خواست!» در بررسی سخنان روح ا... خمینی ، برای پی بردن به منظور و مقصود حقیقی وی باید کلمه "اسلام" را به "من" و کلمه "خدا" را به "شیطان" تبدیل نمود.

« این محمدرضای خائن خبیث ، مملکت ما را خراب کرد ، قبرستانهای ما را آباد! اقتصاد مملکت ما کاملاً خراب شده و اگر چنانچه بخواهیم آن را دوباره احیا بکنیم باید خیلی زحمت بکشیم!!»

« هر روز درآمد سرانه ی نفت را در خانه ها تحویل می دهیم ، و این غیر از آب و برق و اتوبوس مجانیست!!»

خمینی در یکی از سخنرانی هایش گفت: « این که ۱۴ کنگره طاق کسری در هنگام ولادت پیامبر اسلام فرو ریخت به این معناست که ۱۴ قرن بعد نظام پادشاهی ایران سرنگون می شود.» [کسی نبود که در پاسخ این فرمول سازی بگوید: مگر نظام پادشاهی ایران کمتر از ۷۰ سال بعد از میلاد پیامبر اسلام با حمله عمر بن خطاب سرنگون نشد؟!]

« بیرق ایران نباید بیرق شاهنشاهی باشه ، باید بیرق اسلامی باشه. بیاندازید این شیر و خورشید منحوس را. این نشان طاغوته. نشان طاغوت از همه وزارتخانه ها ، از همه ادارات باید قطع بشه.» [بیرق اسلام یعنی نشان سبک های هندوستان! خمینی نشان اجداد سبک خود را بر پرچم قرار داد و آن را جایگزین نشان ملی مذهبی ایران نمود. بنا بر قولی، شیر و شمشیر ، نماد اسدالله امیرالمؤمنین (ع) و خورشید و سیزده شعاع نور آن ، نماد حضرت محمد (ص) و سیزده معصوم مقدس می باشد.]



قبل از پیروزی انقلاب (از فرانسه): « مگر ما چه می گوییم ، ما می گوییم همین قانون اساسی را که هست به آن عمل کنیم که می گوید مطبوعات آزاد باشد...»

پس از پیروزی انقلاب (در ایران): « پدران ما چه حقی داشته اند برای ما قانون اساسی تعیین کنند! » [ناگفته نماند که پدران او در هنگام تدوین قانون اساسی ایران ، در هندوستان می زیستند! البته هندی بودن فی نفسه اشکالی ندارد چرا که خداوند ملاک ارزش را تنها ایمان و تقوای الهی قرار داده است و دیگر ارزشها ساخته ذهن بشر و موهوم هستند. مسأله اینجا تنها بر سر "ملیت" نیست بلکه بر سر "کفر" است.]

« ۲۲ بهمن، سرآغاز حکومت الله بر جهان مبارک باد» (یعنی آغاز حکومت او= آغاز حکومت الله! وی از دوازدهم فروردین ۱۳۵۸ که روز فراندنم نمایشی جمهوری اسلامی بود نیز با عنوان آغاز حکومت الله در زمین نام برد!) وی برای خود "یوم الله" نیز تعیین کرد: « ۲۲ بهمن یوم الله است!» در صورتی که از معصومین نقل شده که فرمودند: « یوم الله سه روز است: روز ظهور ، روز رجعت ، روز قیامت.» خمینی همچنین از وصیت نامه خود با عنوان «وصیت نامه ی سیاسی- الهی» یاد می کند. [آیا این افادات، غیر از نموده های ادعای الوهیت است?...]

« ما علاوه از این که زندگی مادی شما را می خواهیم مرفه بشود ، زندگی معنوی شما را هم می خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید (!! معنویات ما را بردند اینها. دلخوش نباشید که مسکن فقط بسازیم ، آب و برق را مجانی می کنیم ، اتوبوس را مجانی می کنیم. معنویات شما را ، روحیات شما را عظمت می دهیم(!) شما را به مقام انسانیت می رسانیم!!) ما هم

دنیا را آباد می کنیم هم آخرت را(!!) به این نغمه های باطل گوش ندهید. اینها فقط حرف می زنند ، ما عمل می کنیم(!!!)»

اخطارنشان می سازد که در قوانین نانوشته نظام جمهوری اسلامی ، در دست داشتن این سخنرانی های خمینی حکم اعدام دارد! فاجعه اجتماعی وجود پنج میلیون مصرف کننده دائم مواد مخدر و صدها هزار زن تن فروش با حداقل سنی ۱۳ سال گوشه ای از معنویتی است که خمینی به ایرانیان وعده می داد. هر روز از جامعه مصیبت زده ایران اخبار ارتکاب جنایات فجیع و تکاندهنده به رسانه ها راه می یابد (که البته وحشتناک ترین آنها هرگز انعکاس خبری نمی یابد) این انسانیتی است که خمینی وعده می داد. بر اساس گزارش سازمان بهداشت جهانی که متکی بر آمار رسمی ارائه شده از سوی نماینده ایران است ، دوازده میلیون نفر در کشور دچار انواع ناراحتی های روانی بوده که نیاز به دارو و درمان دارند. بر اساس گزارش مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی ، در سال تحصیلی ۱۳۸۷-۱۳۸۶ تحقیق و بررسی درباره ۱۴۱/۵۵۵ دانش آموز دختر و پسر دوره متوسطه نشان داده است که ۱۷/۵ درصد آنها همجنس گرا و ۷۴ درصد آنها نیز با جنس مخالف رابطه جنسی داشته اند. بر اساس گزارش یکی از روزنامه های رسمی ایران: « طبق آمارهای ارائه شده از سوی ستاد مبارزه با مواد مخدر و نیروی انتظامی، کارگران مراکز صنعتی، کارگاهی و تولیدی با ۳۰ تا ۳۵ درصد بیشترین حجم نیروی کار معتاد در ایران را به خود اختصاص می دهند و جمعیت آنها حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر می شود.» این روزنامه به استناد همین آمارها نوشته است: « در حال حاضر ایران با داشتن دو میلیون نفر معتاد یکی از مهم ترین کشورهای مصرف کننده مواد مخدر در سطح جهان محسوب می شود.» امروز هشتاد درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند و در حالی که مردم برای گذران زندگی تحت تورم کمرشکن (که ناشی از چاپ و انتشار اسکناس بدون پشتوانه است و در دوره احمدی نژاد به ده برابر افزایش یافت) اعضای بدنشان را می فروشند و به قول شهردار تهران "دویست هزار خانواده در تهران به نان شب محتاجند" نظام خمینی بزرگترین واردکننده اتومبیل "پورشه" در جهان است. این است معنی انقلاب مستضعفین! **آقشار محروم در هیچ انقلابی چیزی به دست نیاورده اند بلکه وضعشان بدتر شده است؛ مانند انقلاب های فرانسه و روسیه. زیرا انقلاب با حرکت توده شکل می گیرد و از آن رو که توده "کور" و "جاهل" است ، همه چیز را در مسیر حرکت خطرناک خود نابود می کند و امثال لنین و خمینی و رهبران خونخوار انقلاب فرانسه را از میان خود بیرون می کشد که پس از پیروزی ، در رأس قدرت قرار گرفته و راه همان نظام ساقط شده را ادامه می دهند با این تفاوت که معمولاً چون ظالم تر ، فاسدتر و حریص ترند ، طبیعتاً بر رنج مردم می افزایند.** اخطارنشان می سازد که ایران به سبب فرهنگ سازی هیأت حاکمه اش (!) بالاترین آمار تلفات سوانح رانندگی در جهان را داراست به طوری که چهارصد هزار نفر در عرض بیست سال گذشته کشته شده اند(جدای از مجروحان نقص عضوی) که طبعاً بیشتر آنها نان آور خانواده بوده اند. این اوضاع اسفناک بسیاری از افراد را به فکر مهاجرت از کشور و به جان خریدن انواع دیگر مشکلات می افکند به طوری که بر اساس آمار دولتی ، هر ساله یکصد و پنجاه هزار نخبه علمی از کشور خارج می شوند که معادل است با یکصد و پنجاه میلیارد دلار خسارت.

خمینی با آگاهی کامل از ماهیت کارگزاران حکومتش ، به آنها خطاب می کند: « بترسید از این که روزی **باطن شما بر ملت آشکار شود** ، آنگاه نه تنها باید در انتظار ۲۲ بهمن دیگری [بود] بلکه باید فاتحه همه چیز را خواند!» (البته باطن خود را استثناء کرده است!)

خمینی پیش از پیروزی از رفاه مادی داد سخن می داد ، اما پس از پیروزی و ایجاد مشکلات شدید اقتصادی برای مردم گفت: « **اقتصاد مال خره ، ملت برای اسلام انقلاب کرد نه خربزه!**» و می گفت: « ما نمی ترسیم از اینکه در روزنامه های سابق ، در روزنامه های خارج از ایران ، برای ما چیزی بنویسند ما نمی خواهیم وجاهت در ایران و در خارج از کشور پیدا بکنیم.» [وجاهت قبل از رسیدن به حکومت به درد می خورد ، اما حال که "اسلام عزیز" حاکمیت یافته است دیگر نیازی بدان نیست!] **آیا کسی که این قدر دروغ بگوید و خلف وعده کند از شمول "عدالت" خارج نیست؟**

نبرد خمینی با احکام و مقدسات به وسیله حربه مؤثر "تبلیغات منفی"

یکی از شگردهای تبلیغاتی بسیار مؤثر خمینی در تخریب وجهه اسلام و پیامبر، **تبلیغ برای کتاب شکست خورده سلمان رشدی بود که وی با فتوای خود آن را به یکی از پرفروش ترین کتابهای تاریخ تبدیل نمود.** کتاب مسخره و کم تیراژ سلمان رشدی تهدیدی برای اسلام نبود ولی حتی اگر بر فرض محال، خمینی درد دین داشت و با مغز معیوب خود این چنین تشخیص داده بود که سلمان رشدی باید از میان برود، می توانست به راحتی وی را نیز مانند صدها مخالف سیاسی خود در خارج از کشور بی سر و صدا به قتل برساند^{۱۹۶} اما وی همان گونه که در اخبار دجال آمده است با خداوند و دین الهی عناد ذاتی داشت و باید تمامی توان و امکانات خود را در جهت وارد ساختن بیشترین آسیب به مقدسات الهی به کار می گرفت. وی با فتوای نمایشی خود، سلمان رشدی هندی را به شهرتی جهانی رساند. ضمناً تا به امروز کوچکترین اقدامی از سوی عوامل جمهوری اسلامی برای قتل این هموطن و هم فکر آقای خمینی صورت نپذیرفته است.

رادیو جمهوری اسلامی در بهمن ماه ۱۳۶۷ به مناسبت روز ولادت حضرت زهرا (س) یک گزارش رادیویی پخش کرد که از مصاحبه با زنان رهگذر تهیه شده بود. خبرگزار رادیو از زنان می پرسید که به نظر شما یک زن ایرانی باید دارای چه خصوصیتی باشد و کدام زن را الگوی خود قرار دهد؟ زنان به طور معمول باید حضرت زهرا (س) را به عنوان الگو معرفی می کردند، ولی یکی از زنان که گویا ذهنش بسیار درگیر سریال تلویزیونی اوشین بوده است که در آن دوره از تلویزیون پخش می گردید، پاسخ داد که الگو و سرمشق وی در زندگی "اوشین" است.^{۱۹۷} خمینی که موقعیت مناسبی جهت ایجاد فاصله بین دل‌های مردم و چهارده معصوم مقدس یافته بود فرصت را از دست نداد و دستور پیگرد و اعدام این زن جوان را صادر نمود.

خمینی پیش از انقلاب ظاهراً به احمد کسروی (از دشمنان تشیع) حملات شدید لفظی می کرد، اما پس از پیروزی انقلاب نتوانست ارادت خود را به وی مخفی نگاه دارد و خزعبلات او علیه تشیع را تلویحاً چنین تأیید نمود: «کسروی یک آدمی بود تاریخ نویس، اطلاعات تاریخی اش هم خوب بود [یعنی آنچه که علیه تشیع می گفت واقعیت داشت!] قلمش هم خوب بود؛ اما غرور پیدا کرد.» اما از این مهم تر رفتار خمینی با علی دشتی، سناتور سابق و نویسنده کتاب "۲۳ سال" است [که در تحریف تاریخ پیامبر اسلام نوشته شده و منشأ شبهات معاصر در تاریخ زندگی آن حضرت می باشد]. وی پس از انقلاب دستگیر شد و به ادعای خودش با صادق خلخالی مجادلاتی هم داشته ولی در نهایت با نظر مساعد آیت ا... خمینی آزاد می شود [زندگی و زمانه علی دشتی، عبدا... شهبازی، ص ۳۷]. باید خاطر نشان ساخت که در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی، علی دشتی به عنوان نماینده مردم ساوه انتخاب شد اما اعتبارنامه او با مخالفت سید حسن مدرس و جمع دیگری از فراکسیون اقلیت مجلس روبرو شد و مورد تأیید قرار نگرفت [همان، ص ۱۳-۵] علت مخالفت مدرس، ارائه اسنادی دال بر جاسوسی دشتی برای انگلیسی‌ها بود. با درخواست مدرس از مطبوعات، روزنامه "سیاست" که ارگان اقلیت مجلس بود سندی با نشانه سفارت انگلیس انتشار داد. در آن سند که در جلد دوم کتاب "تاریخ بیست ساله" منتشر گردیده است آمده

^{۱۹۶} - به عنوان مثال، رژیم جمهوری اسلامی "فریدون فرخزاد" را به سبب بیان افتضاحات توضیح المسائل اولیه و بدون سانسور خمینی (احکام وطی حیوانات) در منزلش در اروپا به قتل رسانده و سرش را از تن جدا نمود و در فرِ اجاق گاز بریان نمود. کسی که درباره خمینی افشاگری کند باید در نطفه خفه شود اما کسی که به پیامبر اسلام توهین کند باید در جهان مشهور و بلندآوازه گردد! (خاطر نشان می سازد که توضیح المسائل بدون سانسور خمینی خود به تنهایی برای اثبات عناد وی با اسلام و تشیع و تبلیغ منفی برای آن کافی است و از این جهت جمهوری اسلامی برای ممانعت از درز کردن احتمالی افتضاحات آن به خارج، هیئتی موسوم به هیئت نظارت بر چاپ و انتشار توضیح المسائل امام خمینی را تشکیل داد.)

^{۱۹۷} - این سریال، ماجرای یک زن بسیار زحمتکش و فداکار ژاپنی به نام "اوشین" بود

که هاروارد سفیر وقت انگلیس دستور می‌دهد که به دشتی به علت خدماتی که به انگلیس انجام داده پول پرداخت گردد.

چرا خمینی که بی گناهان و حتی نوجوانان زیر سن قانونی را مانند حشرات می‌کشد، فردی که (در شرعی که وی با ادعای اجرای احکامش به حکومت رسید) حکم اعدام دارد را آزاد می‌کند؟ و چرا پس از مرگ او اجازه دفنش در امامزاده عبا... شهر ری را می‌دهد؟ چرا دشتی ضد مذهب باید در جریان غائله ۱۵ خرداد ۴۲ با خمینی ظاهراً مذهبی همدردی کند و از شاه تقاضای آزادی یا لغو تبعید او را بنماید و به این خاطر پاسخ تندی از شاه بشنود؟ [شهبازی، عبا...، ص ۲۶] به دلیل این که عوامل استعمار، همدل و همفکر بوده و وظیفه یاری یکدیگر را دارند. چرا در حالی که کتاب "۲۳ سال" در دوران قبل از انقلاب ۵۷ در ایران انتشار نیافت (زیرا در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ رژیم شاه به خصوص از چاپ و انتشار هر گونه نوشتار ضد دین جلوگیری می‌کرد) در فاصله سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۵ در ایران به وفور یافت می‌شد؟... **دشتی کتاب ۲۳ سال را بر اساس نظرات خاورشناسان مغرض غربی ابرخی از آنان از عوامل اطلاعاتی استعماراً نوشته است که نظرات آن خاورشناسان نیز بر اساس هزاران حدیث و روایت دروغی است که حاکمان غاصب مسند پیامبر اسلام (ص) و وابستگان‌شان (به خصوص عایشه) برای کتمان حقیقت دین و حقانیت دوازده وارث معصوم پیامبر اسلام جعل نموده و کتب اهل سنت [تاریخ طبری و...] را از آنها پر کرده اند که آثار دین ستیزانه غربی معاصر چون کتاب "آیات شیطانی" و... بر اساس همین دروغها منتشر می‌شود.** ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود می‌نویسد: «از آنجا که اعراب مطالب علمی را از یهود و نصاری چون کعب الاحبار، وهب بن منبه، عبدالله بن سلام و... می‌گرفتند، تفاسیر اهل سنت پر از مطالب اینان گشت و مفسران نیز در کتاب هایشان سهل انگارانه سخنان اینان را نقل کردند و تمام بیانات ایشان برگرفته از تورات تحریف شده و مطالب بی اساس بوده است.» البته این مورخ سنی مذهب اشاره نمی‌کند که خلفای غاصب که نقل احادیث پیامبر [که مبنی بر وصایت و فضیلت امیر مؤمنان بود] را ممنوع کرده بودند، پای علمای یهود و نصاری را به این عرصه گشودند.^{۱۹۸} امروز، بر خلاف گذشته، این مسائل به صورت مستند قابل بررسی است [برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب **"خیانت در گزارش تاریخ"** (نقد کتاب ۲۳ سال در سه جلد) قابل دائلود در اینترنت] و دیگر دشمنان پیامبر و خاندانش که به گواهی آن حضرت، از "نطفه های ناپاک" ایجاد شده اند نمی‌توانند به راحتی از جهل مردم سوء استفاده کنند. دشتی در کتاب ۲۳ سال اتهام شرم آور زن بارگی را متوجه پیامبر خدا (ص) نموده است در حالی که همسرگزینی های پیامبر(ص) به هیچ وجه جنبه ارضای غرایز نفسانی و خوشگذرانی نداشت، اگر این طور بود ایشان زنان زیبا و جوان را به

۱۹۸- عمر بن خطاب تمامی تفاسیر پیامبر(ص) از آیات قرآن که بیانگر سنت حقیقی آن حضرت و فضایل خاندان ایشان بود را نظرات شخصی و فاقد اعتبار اعلام کرد! خلفای غاصب تفاسیر پیامبر را از قرآن جدا کردند تا بتوانند قرآن را به دلخواه خود تفسیر نمایند. خلفای غاصب بر اساس تواریخ و منابع اهل تسنن، در ده هزار مورد بر خلاف سنت پیامبر رفتار و در دین بدعتگذاری کرده اند. عمر حکم کرد: «هر که بگوید: "چنین گفت رسول خدا" او را طوری شکنجه کنید که از پشتش خون جاری گردد.» (تاریخ ابن عساکر، جلد ۵) در یکصد و سی روایت از منابع اهل سنت آمده است که رسول خدا(ص) فرمود: «یکی از صحابه قصد دارد به نیابت از یهود علیه دین و سنت من کودتا کند.» [بر اساس نص تاریخ، عمر بن خطاب روابط نزدیکی با یهود داشته است.] ابن سعد در "طبقات" و ابن ابی الحدید در "شرح نهج البلاغه" (منابع اهل سنت) آورده اند که "زید بن ثابت"، یهودی تازه مسلمان، پس از رحلت پیامبر و پیش از "گردهمایی سقیفه"، حجم بزرگی از پول را (برای بدست آوردن دل مردم) در مدینه توزیع نمود و در مجمع سقیفه نقش مهمی در آرام ساختن انصار که بر ابوبکر و عمر معترض بودند ایفا نمود. پیش از رحلت پیامبر، جبرئیل برای ایشان خبر آورد که: «یهود قصد دارند به دست دو تن از صحابه کودتا کنند و شورایی در این راستا تشکیل داده اند.» پس پیامبر فرمودند: «ضربه بسیار سنگینی از سوی یهود بر اسلام وارد خواهد شد.» یهود در گام نخست، ابوبکر و عمر را برای ایجاد انحراف در اسلام یاری کردند و در گام دوم، دجال را برای زدن تیر خلاص به آن در آخرالزمان پرورش دادند. قرآن می‌فرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا لِيَهُودِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛ به درستی که دشمن ترین افراد را نسبت به کسانی که ایمان آورده اند یهود و مشرکان می‌یابی.» (مائده، آیه ۸۲)

همسری بر می‌گزیدند نه زنانی که بر اساس ثبت تاریخ، اکثراً فاقد زیبایی و جوانی بودند. ازدواج‌های گوناگون پیامبر عمدتاً برای افتخار دادن به قبایل و کاستن از خصومت آنها، تشویق مردان مسلمان به سرپرستی بیوه زنان و یتیمان‌شان و همچنین تشویق مسلمانان به آزاد ساختن کنیزانی که در جنگ‌ها به اسارت درآمده بودند و... صورت می‌گرفت. ایشان با برخی از همسران خود به دلیل کهولت سن آنان هرگز همبستر نشدند^{۱۹۹} [ارجوع کنید: همسران پیامبر و فلسفه تعدد زوجات آن حضرت؛ www.pasokhgoo.ir] برنارد شاو درباره آن حضرت می‌نویسد: «من همواره نسبت به دین محمد به سبب زنده بودن شگفت‌آور نهایت احترام را داشته‌ام. به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیّر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد. من چنین پیش‌بینی می‌کنم و اکنون هم آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا می‌باشد. او را باید منجی بشریت خواند. من اعتقاد دارم که اگر مردی مثل او حاکمی در عصر جدید می‌شد، برای حل مشکلات از صلح و دوستی استفاده می‌کرد. او عالی‌ترین مردی است که بر زمین قدم نهاده است. او به دین دعوت کرد. یک تمدن را پایه‌گذاری کرد. ملّتی را بنا نهاد. اخلاق را نهادینه کرد. اجتماعی زنده و قدرتمند ایجاد کرد تا آموزه‌های او را به صحنه عمل آورد و دنیای تفکر و رفتار انسانی را برای همیشه و به طور کامل منقلب کرد. نام او "محمد" است. در سال ۵۷۰ پس از میلاد در عربستان چشم به جهان گشود. رسالت خود را برای دعوت به دین حقیقی در سال چهل‌م عمر خود آغاز کرد و در شصت و سومین سال عمرش با جهان وداع گفت. در مدت کوتاه ۲۳ سال پیامبری‌اش به پرستش خدای یگانه رهنمون شد. وی مردم را از جنگ‌های قبیله‌ای رهانید و به اتحاد و همبستگی ملّی رسانید. او در این مدت مردم را از هرزگی و مستی به اعتدال و پرهیزکاری، از بی‌قانونی به زندگی نظام‌مند و از تباهی به بالاترین معیارهای تعالی اخلاقی هدایت نمود. تاریخ بشری چنین دگرگونی کامل را از جانب یک شخص یا در مکان دیگر قبل از پیامبر اسلام یا پس از او نشناخته است. چنین به نظر می‌رسد که مشکلات عالم حل نخواهد گردید مگر از طریق اسلام و سعادت و آسایش بشر میسر نخواهد بود مگر با شرع محمدی و باید پیشگویی مرا در این معنی به اندیشه سپرد که اسلام در آینده کیش جهانی خواهد بود.»^{۲۰۰}

خمینی در سخنرانی‌های خود از پیامبران الهی با بی‌احترامی یاد می‌کرد و هنگام یاد کردن پیامبر اسلام (ص) ابتدا صلوات نمی‌فرستاد [می‌دانیم که صلوات بر پیامبر، موجب ناراحتی شیطان می‌گردد] در جای جای سخنرانی‌های خمینی، اهانت به مقدسات، پیامبران [بی‌ادبانه نام حضرت موسی (ع) و کار "شبنانی" که ایشان مدتی بدان اشتغال داشته را بردن] و معصومین مشهود است. [به عنوان یک نمونه، وی در کتاب "کشف الاسرار" بر اساس یک روایت ضعیف ادعا می‌کند که امام چهارم شیعیان نسبت به حکومت غاصب و جائز بنی امیه اظهار لطف و علاقه کرده اند!] آیت‌الله سید احمد فهری در مقدمه ترجمه شرح دعای سحر خمینی می‌نویسد که امام برای بزرگداشت ملاصدرا می‌فرمود: «ملاصدرا و ما ادریک ما ملاصدرا!» می‌بینیم که خمینی در اینجا چگونه آیه شریفه سوره قدر قرآن را به مسخره تحریف می‌کند.^{۲۰۱}

خمینی تقریباً یک جمله در میان، واژه "اسلام" را استفاده می‌نمود. وی در صحیفه خود تصریح می‌کند: «جمهوری اسلامی یعنی اسلام.» و نیز اعلام کرد: «حزب فقط یک حزب و آن حزب ... است. ما امر خدا را اجرا می‌کنیم و خواهیم کرد.» در حقیقت خمینی و یاور همیشه همراهش دارند با زبان بی‌زبانی می‌گویند: ای مردم، مسئول تمامی جنایاتی که صورت می‌گیرد و صورت خواهد گرفت دین خداست، پس از آن روی برگردانید.

^{۱۹۹} - ثابت است که ۱۴ معصوم علت غایی خلقت ماسوی الله هستند و اهانت به ایشان کفر بوده و بعید است که مرتکب از جهنم خلاص یابد. ۱۴ معصوم که نور خدا در تاریکی‌های عالم ماده هستند و خداوند همه چیز را به خاطر ایشان آفریده است همگی خود را فدای دین خدا کرده اند و این نشان‌دهنده اهمیت دین الهی است. اما شقی‌ترین اشیاء، همین دین را که بنیاد انسان را از "شهوات دنیا" دور کند، ابزار شهوترانی و فدای هوس‌های نفسانی خود کرده اند...

^{۲۰۰} - پیامبر اعظم از نگاه متفکران غرب، حسین پاشا

^{۲۰۱} - اینها مواردی است که نویسنده به طور اتفاقی از وی شنیده یا خوانده است. اگر برای کسی امکان بررسی تمامی سخنان و نوشته‌های او وجود داشته باشد به شواهد فراوانی از این دست بر خواهد خورد.

یکی از دستورات دینی مهم برای مسلمانان این است که اگر می بینند خویشاوندان یا دوستانشان قصد انجام کار بدی دارند آنها را به عواقب عملشان آگاه سازند که مثلاً: "اگر این ظلم را انجام دهی، خودت مبتلا شده و تحت ظلم قرار خواهی گرفت و روز قیامت نیز باید رضایت مظلوم را جلب کنی که معمولاً در آن عرصه هولناک، غیر ممکن است." یا این که آنها را به نیکوکاری تشویق نمایند: "اگر گره از کار فلان شخص گرفتار باز کنی، خدا گره کارهایت را در دنیا و در برزخ پس از مرگ خواهد گشود." تصور کنید که اگر همه خداپاوران ملتزم به این امر باشند، چه تأثیر مثبت شگرفی در جامعه خواهند نهاد و چه پاداشی نزد خدا برای خود مهیا خواهند نمود؟ **این معنای "امر به معروف (نیکی) و نهی از منکر (زشتی)" است که خمینی و پیروانش معنای آن را به "بسیجی + چماق" تغییر داده اند.**

مسئله حجاب اجباری در ایران: نعیمه اشراقی، نوه خمینی می گوید: «مسئله حجاب هر گز جزو دغدغه‌های امام نبوده و نسبت به این موضوع بدو کمتر اظهار نظر کرده است، مگر با اولویت و محوریت موارد اساسی یا به عنوان پاسخ به برخی پرسش‌ها به این مورد به صورت حاشیه‌ای ورود داشته‌اند.» این مطلب کاملاً صحیح است. روح ا... خمینی نه تنها با بی‌حجابی، بلکه با آوازه خوانی و مطربگی و حتی فحشاء نیز هیچ مشکلی نداشت چرا که همان طور که در تاریخ خاندانش ثبت است [و در دو خبر جداگانه از امیرالمؤمنین (ع) دیدیم] پیشه مادرش بود، هر چند سران نظامش تلاش می‌کنند آن زن را یک "بانوی عابده" معرفی نمایند!

خمینی که پیش از ورود به ایران در سال ۵۷ در مصاحبه با روزنامه السفير لبنان گفته بود "زنان در انتخاب پوشش آزاد خواهند بود" پس از استقرار در تهران سخن از "حجاب اجباری" گفت. **اجبار کردن زنان به حجاب از سوی خمینی (با وضعی که در اوایل انقلاب شاهد بودیم) ظاهراً به دلیل تظاهر به پایبندی به قوانین اسلام بود، اما در حقیقت برای متنفر نمودن زنان از حجاب بود و این همان راهکار شیطانی نابود ساختن احکام الهی از "جایگاه دفاع ظاهری توسط شخصیتی منفور" بود که در آغاز اشاره شد.** این سختگیری‌های مغرضانه اکنون در حال ثمر دادن است به طوری که اخیراً چند مورد حمله علیه زنان محجبه در ایران صورت گرفته است. جا انداختن حجاب کار دقیق فرهنگی لازم داشت نه چماق. با فعالیت فرهنگی و استدلال منطقی به راحتی می‌شد زمینه‌ای مهیا کرد که زنان با طیب خاطر حجاب و وقار را برابتدال برگزینند. عفاف و حجاب در فرهنگ ایران باستان بوده است و با اسلام به ایران وارد نشده است. **ضمناً حکم حجاب در اسلام تنها برای زنان مؤمنه است و شامل تمامی زنان نیست.** آیت ا... محمود طالقانی پس از اعلام اجباری شدن پوشش سر برای زنان توسط خمینی، به موضع‌گیری علیه آن پرداخت: «حتی برای زن‌های مسلمان هم در حجاب اجباری نیست چه برسد به اقلیت‌های مذهبی... اسلام و قرآن و مراجع دین می‌خواهند شخصیت زن حفظ شود. هیچ اجباری هم در کار نیست. مگر در دهات ما از صدر اسلام تا کنون زنان ما چگونه زندگی می‌کردند؟ مگر چادر می‌پوشیدند؟... اما حالا این که (زنان) روسری سر کنند یا نکنند باز هم هیچ‌کس در آن اجباری نکرده است.»^{۲۰۲} روزنامه رسالت اخیراً در توجیه حکم امامش نوشته است: «اگر حجاب در زمان پیامبر اسلام اجباری نبوده است، احتمالاً به دلیل تازه پا بودن اسلام و عدم ثبات اجتماعی، درگیری زیاد در جنگ‌ها، لزوم تدریجی بودن ابلاغ احکام و اموری از این دست باشد نه به دلیل عدم مشروعیت آن. در زمان پس از رسول خدا نیز روشن است که جز مدتی بسیار اندک، هیچ‌گاه حکومت در دست اهل بیت علیهم السلام نبوده است تا در رابطه با اجباری کردن حجاب نظری بدهند...» **آیا چهار سال و نیم دوره خلافت امیرالمؤمنین (ع) مدتی کافی نبود که حضرت حکم اجبار زنان به حجاب دهند؟** اما عقلای این قوم اکنون فهمیده‌اند که ابلیس چه فاجعه‌ای به بار آورده است؛ حجت الاسلام زائری نویسنده کتاب "حجاب بی حجاب" (در تلاش برای باز کردن یک سوپاپ اطمینان بزرگ) می‌گوید: "سیاست اجبار حجاب کاملاً اشتباه است به این دلیل که اگر روزی حجاب آزاد بود، من بهتر می‌توانستم کسی که حجاب ندارد را به حجاب دعوت کنم... صدا و سیما ۳۵ سال است که با اختصاص حجاب به زنان عقب مانده در مسیر تخریب حجاب حرکت می‌کند." قرآن حجاب را بر زنان مؤمنه و زنان پیامبر به

^{۲۰۲} - روزنامه اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷

عنوان وجه امتیازی نسبت به دیگر زنان واجب دانسته و آن را مصونیتی در برابر آزار مردان هرزه عنوان فرموده است: «ای پیامبر، به زنان و دختران خود و به زنان مؤمنه بگو خود را کاملاً بپوشانند تا از زنان دیگر متمایز شده و مورد آزار قرار نگیرند و خداوند بسیار آمرزنده و رحیم است».^{۲۰۳} **ادانیال نبی فرمود: او (دجال) به خدای پدران و فضیلت زنان دشمن خواهد بود. دشمنی با فضیلت زنان با شعار "یا روسری یا توسری" آغاز شد و با اجرای بیش از نود درصد نادرست احکام شرعی که بعضاً مبنای صریح قرآنی نیز ندارد (مانند دیه نابرابر) ادامه یافت و اخیراً نیز با پدیده شنیع و جنایتکارانه "اسید پاشی" به نمایش درآمده است. در سه دهه گذشته ظلم‌هایی حیرت‌انگیز با نام دین خدا بر زنان رفته است. بر اساس بیانات پیشوایان معصوم، زن در صورت ابراز تمایل به جدایی بر شوهر حرام می‌شود، اما در ایران اسلامی (!) اگر زنی بخواهد از شوهرش جدا شود باید ابتدا چند ماه به عقد موقت یک قاضی عمامه دار در آید و البته شماری از این قاضیان توسط شوهران یا برادران این زنان در ایران به قتل رسیده‌اند.**

بر اساس قاعده «النفس حریص علی ما مُنِع؛ نفس انسان از هر چه منع گردد بر آن حریص می‌گردد» حجاب اجباری و ایجاد محدودیت برای مردم و به ویژه جوانان در انواع تفریحات و امور نفسانی سبب گرایش افراطی آنها به این امور می‌گردد و مشاهده می‌کنیم که این ترفندهای پیچیده شیطنی جواب داده است و **آمار فزاینده فساد و جنایت و بی‌دینی و بی‌اخلاقی در جامعه** شاهدی است بر این امر. خمینی می‌گفت: «اونهایی که میگن نمی‌شود اسلام را در این زمان پیدا کرد برای این (است) که اسلام را نشناخته‌اند، نمی‌فهمند که چه میگن!» و می‌گفت: «اگر روحانیت در رأس امور نباشد اسلام از بین می‌رود!» حال که بیش از سه دهه از حاکمیت روحانیت می‌گذرد، به چه دلیل **دنیاپرستی، تجمل‌گرایی و شهوترانی** در جامعه بیداد می‌کند؟ چرا ریشه اعتقادات دینی و اخلاقیات در نسل‌های تربیت شده توسط این نظام پس از انقلاب اسلامی اش خشکیده است؟... زیرا اسلام خمینی، اسلام حقیقی نبوده است. بر اساس گزارش آماری مرکز تحقیقات سایبری سپاه پاسداران در زمینه مراجعه به سایتهای مستهجن در مقطع زمانی "ظهر عاشورا"، شهر تهران در میان ۱۸۲ کشور بالاترین آمار را داشته است. این یادآور سخن حکیمانه پیامبر(ص) است که فرمودند: «الناس علی دین ملوکهم؛ توده مردم بر دین و منش حاکمان خود هستند.» اخلاق حاکمان، به جامعه تحت سلطه شان سرایت می‌کند.

«ای بندگان خدا، شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم، و شما را از منافقان برحذر می‌دارم زیرا آنها گمراه و گمراه کننده‌اند، خطاکارند و به خطاکاری تشویق می‌کنند، به رنگهای گوناگون ظاهر می‌شوند، ترفندهای گوناگون به کار می‌گیرند، برای شکستن شما از هر پناهگاهی سود می‌برند و در هر کمینگاهی به شکار شما می‌نشینند، قلبهایشان بیمار و ظاهرشان آراسته است، در پنهانی راه می‌روند و از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند، وصفشان دارو و گفتارشان درمان اما کردارشان دردی است بی‌درمان. بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و بر بلا و گرفتاری مردم می‌افزایند و امیدواران را ناامید می‌کنند... آنها برابر هر حقی باطلی و برابر هر دلیلی شبهه‌ای و برای هر زنده‌ای قاتلی و برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی تهیه کرده‌اند. با اظهار یأس می‌خواهند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم سازند و کالای خود را بفروشند. سخن می‌گویند اما به اشتباه و تردید می‌اندازند. توصیف می‌کنند اما فریب می‌دهند. در آغاز، راه را آسان نمایانده و سپس در تنگناها به بن بست می‌کشانند. آنها یاوران شیطان و زبانه‌های آتش جهنم‌اند. آنان حزب شیطانند و بدانید که پیروان شیطان، زیانکارانند.»^{۲۰۴}

^{۲۰۳} - احزاب: ۵۹

^{۲۰۴} - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵

دلایل خصومت خمینی با ایرانیان و مسلمانان چه بود؟

به راستی چرا خمینی پس از پیروزی، این گونه به جان مردم ایران که آنان را ظاهراً ولی نعمت خود می خواند افتاده و آنان را در فشار بسیار شدید اقتصادی قرار داده و جوانانشان را نابود ساخت؟... چرا هنگامی که در هواپیما دو بار از او سؤال شد که احساسش در بازگشت به ایران چیست؟ به تندی و با لحنی آکنده از خشم گفت: هیچ... چرا در هواپیما، غضبی آتشفشانی در چهره وی مشهود بود که گوشه ای از آن به هنگام سخنرانی در بهشت زهرا فوران نمود؟... پاسخ تنها در یک کلمه خلاصه می شود: "انتقام". خمینی از ابتدا نوعی شیفتگی وسواس گونه به قدرت داشت به طوری که به قول خود در هجده سالگی در بعضی از جلسات مجلس شورای ملی برای تماشا حاضر می شد و حتی با سید حسن مدرس نیز دیدار کرد. احمد خمینی در سال ۱۹۸۲ در مصاحبه ای با بی بی سی درباره کودکی پدرش گفت: « پدرم با وجود این که کودکی خردسال بیش نبود، اما همیشه در بازی ای که انجام می داد اصرار داشت نقش شاه را داشته باشد! ». خمینی در آشوب های نیمه خرداد ۱۳۴۲ تردیدی نداشت که پیروز شده و بر تخت حکومت جلوس می کند، اما رژیم پهلوی شورشها را سرکوب نموده و غائله را خاتمه بخشید. اطمینان خمینی به پیروزی در سال ۴۲ چنان بود که به آیت ... مرتضی حائری که پیش از آشوب خرداد ۱۳۴۲ عازم حج بود گفته بود: « وقتی که برگردی، اینها دیگر نخواهند بود! » خمینی که از وی در منابع زرتشتی "دیو کین" یاد شده برای این شکست و ۱۵ سال تبعید بسیار تلخ و دوری از قدرت، تنها دو عامل می شناخت: اول: عدم جانفشانی کافی ملت ایران برای به ثمر رساندن غائله ۱۵ خرداد، و دوم: حمایت دولت آمریکا از رژیم پهلوی. خمینی می دانست که دست یابی او به حکومت تنها با استفاده ابزاری از مردم ممکن است و بنا بر این حرکت خود را کاملاً منوط به تحرک مردم کرده بود. [چنانکه در سخنرانی ۱۱ آذر ۴۱ به اهمیت نقش مردم و تحریک آنها چنین اشاره می کند: « رگ خواب ملت اسلام را ما به دست آوردیم. »] او هنگامی که جو عمومی را مساعد نمی دید به هیچ قیمتی حاضر به اقدام علیه رژیم پهلوی و انگیزش خشم آن علیه خود نبود. پس از دفع غائله ۱۵ خرداد ۴۲ هنگامی که وی در تبعید بود و رژیم پهلوی با طرفداران او از میان معلمان به شدت برخورد می کرد، اطرافیانش به او التماس می کردند که اقلأ یک بیانیه صادر کند و او پاسخ می داد: « زمینه ندارد! » به محض این که پای روح ... خمینی از پلکان هواپیما با زمین ایران تماس یافت، نقاب تزویر کاملاً فرو افتاد و چهره باطنی وی (اژدها) آشکار شد که می خروشد. وی از ملت ایران به صورتی که در ۳۶ سال گذشته شاهد بوده ایم انتقام گرفت، و کینه بسیار سختی نیز که از آمریکا به دل گرفته بود را علنی کرد و آن کشور را "شیطان بزرگ" لقب داد [زیرا با خدا مخالفت کرده!] و کینه و خصومت آشتی ناپذیر با آن را نیز هویت و خط مشی ابدی نظام خود تعیین کرد که احتمالاً همین "کینه مقدس" سرانجام منجر به سقوط نظامش خواهد گردید هر چند برخی از اعوانش خود را به آب و آتش می زنند تا مانع از این امر گردند.

صادق طباطبایی، برادر زن احمد خمینی می گوید: امام اندکی پس از پیروزی انقلاب مرا خواست و فرمود: فوراً برای برنامه دوم اقدام کنید. منظور امام از برنامه دوم، فراندم نظام جمهوری اسلامی بود (برنامه اول نیز تشکیل دولت موقت بود). من گفتم: حضرت امام، چه نیازی به فراندم است وقتی میلیونها نفر با شما هستند و با یک اشاره شما به خیابان می ریزند؟ امام فرمود: شما نمی فهمید، بیست سال دیگر می گویند که اینها بر موج عواطف و احساسات مردم سوار شدند و این نظام مشروعیتی ندارد. من به امام گفتم: این کار زمان می برد، شاید برای نیمه دوم سال (۱۳۵۸) بتوانیم آن را انجام دهیم. امام فرمود: نه، برو و کار را شروع کن. به وزارت کشور مراجعه کردم و پس از بحث و بررسی پیرامون موضوع، خدمت امام رسیدم و گفتم: برای اواخر خرداد می توان فراندم را برگزار نمود. امام فرمود: نخیر، در همین تعطیلات نوروز آن را برگزار کنید! این عجله به چه دلیل بود...؟ به همان دلیل که به سبب آگاه شدن ملت ایران نسبت به ماهیت رژیم جدید، بیست میلیون و چهارصد هزار نفر شرکت کننده در فراندم ۱۲ فروردین جمهوری اسلامی (۱۳۵۸) به چهارده میلیون نفر در اولین انتخابات ریاست جمهوری در دی ماه ۱۳۵۸ کاهش یافت و این تعداد در اولین انتخابات مجلس شورای ملی در اسفند ۱۳۵۸، به شش

میلیون و صدهزار نفر رسید. خمینی که بی صبرانه در انتظار آغاز عملیات تخریب بود می خواست تا مردم کاملاً متوجه ماهیت نظامش نگردیده اند ، آن را رسماً با رأی بالا به تأیید برساند.

خمینی یک **نژادپرست سیک** بود. قرار دادن علامت سیکیزم بر پرچم ایران به وضوح نشان از دل‌بستگی وی به مسلک و ملیت حقیقی اش دارد. **سیک ها به سبب جنگ های خونباری که با مسلمانان داشته اند ، از آنان و از اسلام بیزارند** و چنان که اشاره شد ، علامت شمشیر در نشان سیک ها نماد آمادگی همیشگی آنها برای جنگ با مسلمانان است. خمینی به این دلیل دشمن اسلام بود. به خصوص که (چنان که پیش تر دیدیم) **جد وی نیز در جنگ با مسلمانان کشته شده بود**. او که کوچکترین نسبتی با اسلام و ایران نداشت ماهرانه با یک تیر دو نشان زد: هم با نام اسلام ابتدا به پول و احترام و جایگاه اجتماعی و سپس به حکومت ایران رسید و هم ضربه خردکننده و بنیان کنی به اسلام زد به طوری که احیای آن اکنون تنها با معجزه متصور است.

خمینی از ایرانیان به دلیل قتل پدرش نیز نفرت داشت. وی پس از مرگ فرزندش مصطفی آشکارا گفت: « ایرانی ها هم پدرم را کشتند و هم پسر مرا ، هنگامی که به ایران برگردم به اندازه موی سر هر دویشان از آنها خواهم کشت.» البته روح ... خمینی ظاهراً به مصطفی هندی منتسب است اما پرونده او در ساواک ، وی را حاصل ارتباط مادرش با مأمور انگلیسی مافوق مصطفی هندی می داند و شواهد و قرائن نیز چنین نشان می دهد. وی از نظر ظاهری و اخلاقی شباهت چندانی به برادرانش نداشته و از سوی دیگر خصوصیات نطفه های نامشروع در رفتار و کردارش بسیار بارز بوده و قابل انکار نیست.



(تصویر مورد استناد نمی باشد.)

همچنین نفرت از جهانگشایان ایرانی که به هند لشکر کشیده اند (برای مثال ، نادرشاه) در سخنان خمینی موج می زد. او خود را در جایگاه انتقام تاریخی از ایرانیان می دید. دلیل مهم دیگر دشمنی خمینی با ایرانیان این بود که وی پس از مرگ پدرش در کودکی ، شاهد ارتباطات افسارگسیخته مادرش با مردان بیگانه در ایران بود. با توجه به خلیات وی ، بدون تردید به همین دلیل است که وی مصمم گردید زنان ایرانی را این چنین به فساد کشد به طوری که گفته می شود که امروز صدها هزار زن تن فروش در کشور وجود دارد.

در جاماسب نامه نیز سخن از حکومت دشمن ایران بر ایرانیان در آخرالزمان است: « پادشاهی و فرمانروایی ایران به دست انیران [ضد ایرانیان] افتد که در ظاهر بسیار دین مدار هستند.»



فَيْطَلَعُ رَأْسَ الشَّيْطَانِ مِنْ بِلَادِ الْاِفْرَنْجِ الِى خِرَاسَانَ...

چرا از میان تعداد زیاد از افرادی که در روز ورود خمینی به ایران همراه وی بودند ، خلبان فرانسوی باید دست او را بگیرد و او را به پائین همراهی کند؟ شول لاتور ، خبرنگار آلمانی که در آن روز در فرودگاه حاضر بود می گوید: « خمینی که نگران واکنش ارتش بود می خواست بدین وسیله به امرای ارتش پیام دهد که وی در پناه قدرت های غربی قرار دارد.»

خمینی که از "اسلام" و "مقدسات الهی" فقط واژگان آن را شناخته بود ، با سحر و فریب و نفاق ، خود را در جایگاه نمایندگی خدا و مقدسات الهی قرار داد و در لباس مرجعیت و با استفاده از **کاریزمای ناشی از حضور ابلیس و تأثیرات شیاطین جن که مردم به غلط تصور می کردند معنوی است** توده نادان مردم را مسخ کرد. او تمامی مطامع و هواهای نفسانی خود را در پوشش "اسلام" دنبال می کرد در حالی که در دل کوچکترین اعتقادی بدان نداشت. کد مهمی که خمینی برای کارگزارانش تعیین کرده چنین است: « برای حفظ نظام ، هر عملی واجب است.» در مذهب وی ، در صورتی که "اسلام عزیز" در خطر باشد(!) شکنجه و تجاوز به عنف ، تاراج اموال مردم و به فقر و فساد کشیدن آنان و چنان که دیدیم قتل امام زمان (ع) و هرگونه عمل مغایر با فطرت انسانی جایز است: « ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است حتی از نماز و روزه واجب تر است. همین تکلیف است که ایجاب می کند خون ها در انجام آن ریخته شود.» « وقتی که اسلام در خطر است ، همه شما موظفید که با جاسوسی حفظ بکنید اسلام را. وقتی که حفظ دماء مسلمین بر همه واجب باشد ، اگر- فرض کنید که- حفظ جان یک نفر مسلمانی ، حفظ جان او وابسته [به] این است که شما شرب خمر کنید ، واجب است بر شما. دروغ بگویید ، واجب است بر شما. احکام اسلام برای مصلحت مسلمین است ، برای مصلحت اسلام است ، اگر ما اسلام را در خطر دیدیم ، همه باید از بین برویم تا حفظش کنیم... جاسوسی فاسد خوب نیست، اما برای حفظ اسلام و برای حفظ نفوس مسلمین واجب است، دروغ گفتن هم واجب است، شرب خمر هم واجب است.» امیر مؤمنان(ع) درباره مذهب معکوس دجال می فرمایند: « در مذهب امام دجال ، راست دروغ و دروغ راست به حساب آید و خیانتکار امین و امین خیانتکار به شمار آید.» امت دجال ، مذهب معکوس او را اسلام راستین دانسته و با این انحراف ، به هلاکت درافتاده اند و بسیاری از مردم نیز به دلیل فقدان دانش درباره اسلام ، جنایات او را به حساب دین الهی نهاده و این چنین هلاک شده اند. این گونه است که گفته شده که: دجال گروه کثیری از مردم را از هدایت الهی محروم ساخته و به سوی کفر و شقاوت رهنمون می گردد.

گوشه ای از تاراج اموال مردم توسط برخی از مسئولان نظام را اخیراً در اختلاس های ۳۵ هزار میلیاردی در تأمین اجتماعی، پرونده بابک زنجانی ، کلاهبرداری ۹۴ هزار میلیاردی "پدیده شاندیز" و ناپدید شدن ۲۱۸ میلیارد دلار نفتی و ۱۰۰ میلیارد دلار حاصل از "خصوصی سازی" شاهد بودیم. معاون اول رئیس جمهور اعلام کرده است که در دولت قبلی ، سیصد میلیارد دلار دود شد و به هوا رفت. بر اساس آماری که خود اعلام کرده اند سی نفر نورچشمی ، ۸۰ هزار میلیارد تومان (در حدود یک چهارم نقدینگی کشور) بدهی معوقه بانکی دارند که حاضر به پرداخت آن نیستند و این نانی است که از سفره میلیونها ایرانی

گرسنه دزدیده شده است. البته این بذل و بخششها همه از سپرده های مردم تأمین می گردد. بانک مرکزی به جای این که پول را زیربنای تولید و تقویت آن کند، آن را در اختیار بانک های خصوصی که تماماً تحت مالکیت مقامات رژیم و وابستگان آنها هستند و نقش مهمی در گسترش هرچه بیشتر فقر در جامعه ایفا می کنند، می گذارد تا به نورچشمی ها وام دهند و آنها نیز آن را در بازار تبدیل به ارز کنند و در مناطق گرانیقیمت شهرهای غرب، کاخ بخرند.^{۲۰۵} **فساد عجیب و غریبی بر جامعه ایران حاکم است که راه حل آن، زیر و زبر شدن قریب الوقوع همه چیز است و تردیدی در وقوع این رویداد نیست.** مقامات با یکدیگر در تاراج اموال یک کشور بسیار ثروتمند این چنین مسابقه می دهند و آنگاه برای تأمین هزینه های جاری مملکت، با طرح آزادسازی نرخ حامل های انرژی و حذف یارانه بر مردم سخت گرفته و آنان را به چنین فقر و فلاکتی می کشند، چنان که در سخنان زرتشت خواندیم:

بسی نعمت و مال گرد آورند مر آن را به زیر زمین گسترند
نیامد کسی را چنین رنج و تاب به هنگام ضحاک و افراسیاب

ایران به قدری ثروت داشته است که با مدیریت صحیح و سالم، حتی بدون استخراج و فروش نفت و گاز، همه مردم می توانسته اند در نعمت و آسایش زندگی کنند، اما اکنون هشتاد درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند و ده میلیون نفر به سوء تغذیه حاد دچارند و ایران رتبه دوم "شاخص فلاکت" را در میان کشورهای جهان به خود اختصاص داده است. البته این دزدی ها و غارتگری های ایشان جای تعجب ندارد چرا که پیرو امامی هستند که در جریان "**بزرگترین سرقت تاریخ**" دین خدا را به سرقت برده و به وسیله آن، یک مملکت را از یک ملت به سرقت برد! از آن رو که پس از ۳۷ سال لگدکوب کردن ملیت و نیز غارت و تخریب کشور به نام "اسلام"، این سرمایه در نظر مردم به اتمام رسیده است، امروز به شعارهایی چون "احیای امپراتوری پارس" روی آورده اند! چه رؤیاهایی (!) برای یک نظام ورشکسته که در صورت محاصره دریایی، قادر به اداره مملکت حتی برای ده روز نمی باشد! اما با این همه، پایان این ماجرای تلخ، شیرین است زیرا بلای بزرگ مستوجب پاداش بزرگ است. ملت ایران چهل سال رنج حاکمیت ابلیس را تحمل کرد و در عوض خدای متعال بنا بر وعده ای که داده است "**تخت فرمانروایی جهانی ولی خود را در ایران برپا می سازد.**"

حضرت امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند: «هیچ مالی انباشته ندیدم الا که در کنار آن حقی ضایع شده دیدم.» آن حضرت هنگامی که مطلع شدند که یکی از کارگزارانشان به میهمانی ثروتمندان رفته است، به او نوشتند: «به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سوی آن شتافتی، خوردنی های رنگارنگ برای تو آورده و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو نهاده اند. گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندان با ستم رانده و ثروتمندان بر سر سفره دعوت شده اند. اندیشه کن در کجایی و بر سر کدام سفره می خوری. پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی دانی دور بیافکن و از آنچه به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری استفاده نما. **آگاه باش که هر پیرویی را پیشوایی است که از نور علم او روشنایی می جوید.** بدان که پیشوای شما از دنیای خود بسنده کرده است به دو جامه فرسوده و دو قرص نان. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید. پس سوگند به خدا من از دنیای شما طلا و نقره ای نیاندوخته و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام و بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیافزودم و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است... هیاهات که هوای نفس بر من چیره گردد و حرص و طمع مرا وا دارد که طعام های لذیذ بر گزینم، در حالی که در حجاز یا یمامه کسی باشد که

^{۲۰۵} - این در حالیست که خمینی پیش از انقلاب، شاه را متهم به ریختن و پاش و انتقال پول نفت به غرب و گرسنه نگاه داشتن مستضعفین می کرد!

به قرص نانی محتاج باشد و یا هرگز شکمی سیر نخورد ، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم هایی باشد از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهایی سوخته... آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین خوانند و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم...» اختلاف طبقاتی از ویژگی های اصلی حکومت های شیطانی است زیرا شیطان راهی آسان تر از فقر برای به کفر و فساد کشیدن مردم ندارد و بندگان شیطان نیز که با یاری او به قدرت رسیده اند برای پرداخت مزدش ، در گسترش فقر می کوشند. پیامبر خدا فرمودند: «هنگامی که فقر آمد ، کفر آمد.» اولین اقدام امیر مؤمنان (ع) در دوره حکومتشان مبارزه با نظام طبقاتی بود که خلفای پیشین طراحی کرده بودند و ایشان جان خود را در این راه از دست دادند. ایشان در دوره حکومت ، هر چه از اموال به دستشان می رسید صرف نیازمندان می کردند و اگر نیازمندی پیدا می شد و بیت المال خالی بود ، خود قرض می گرفتند و به آن نیازمند می دادند و بدین ترتیب هنگامی که به شهادت رسیدند ، همانند پیامبر خدا دهها هزار درهم بدهی داشتند که امام حسن (ع) به تدریج آن را پرداخت کردند. رعایت مساوات در تقسیم بیت المال توسط آن حضرت خوشایند اشراف و رؤسای قبایل نبود و این موجب شد که بسیاری از آنها جذب معاویه شوند که دستش در بذل و بخشش و حیف و میل اموال مسلمانان کاملاً باز بود. مردم از آن حضرت درخواست کردند تا رهبری را بپذیرد و عدالت را اجرا کند اما تحمل عدالت ایشان را نداشتند، و تا زمانی که مردم صمیمانه پذیرای عدالت نباشند ، آخرین وارث و جانشین پیامبر(ص) ظهور نخواهند کرد.

دولت آمریکا و همراهی با دولت انگلستان در کمک به انقلاب خمینی

دولت آمریکا تحت رهبری جیمی کارتر که با فشار به شاه برای ایجاد جو باز سیاسی ، سبب رها شدن پتانسیل انقلاب در ایران شده بود ، در پی ارسال سیگنال های مثبت از سوی انقلابیون ، برای حفظ منافع خود سعی کرد به آنها نزدیک گردد. دکتر عباس میلانی ، مورخ معاصر می گوید: بر اساس اسناد موجود ، روح ا... خمینی از فرانسه به آمریکایی ها پیام داد که: « دست از دولت بختیار بردارید و بگذارید انقلاب پیروز شود. اگر ما بیاییم بیشتر به نفع شماست.» جعفر شفیعی زاده فرمانده سابق سپاه ضربت انقلاب اسلامی و محافظ روح ا... خمینی در نوفل لوشاتو و تهران در اعترافات خود در کتاب "پشت پرده های انقلاب" می گوید: زمانی که خمینی در فرانسه اقامت داشت، ملاقات ها و ارتباطات بسیاری با نمایندگان و سفرای کشورهای انگلیس و آمریکا داشت. فرستادن ژنرال هایزر به ایران برای ممانعت از اقدام جدی امرای ارتش در سرکوب انقلاب از اقدامات مهم جیمی کارتر در کمک به پیروزی انقلاب بود. شاه در کتاب "پاسخ به تاریخ" ، مأموریت ژنرال هایزر را ممانعت از واکنش ارتش در برابر تغییر رژیم عنوان می کند. هایزر در کتاب خاطرات خود این موضوع را تأیید کرده و می نویسد که از سوی رئیس جمهور کارتر مؤظف به ممانعت از اقدامات کودتایی ارتش علیه خمینی بوده است. در کتاب "گروگان خمینی" نیز می خوانیم: « ژنرال هایزر به فرماندهان ارتش گفت: نباید علیه خمینی وارد عمل شوند... اگر چنین اتفاقی بیافتد ارتش آمریکا با آنها قطع رابطه خواهد کرد ، لوازم به آنها نخواهد داد و قلم پایشان را خواهد شکست. هایزر نه یک ، بلکه چند کودتا علیه خمینی را خنثی ساخت... این مطلب کاملاً روشن است که بدون حضور هایزر، خمینی هیچ گاه قادر نبود به این راحتی قدرت را در دست گیرد.»^{۲۰۶} اما البته خمینی پس از پیروزی ، بر سر کینه دیرینش از آمریکا بازگشت. [ملت ایران ۳۶ سال است که تحت فشار شدید سیاسی و اقتصادی ناشی از تحریم زندگی می کند تنها به این دلیل که دولت آمریکا با حمایت از شاه در غائله نیمه خرداد ۴۲ ، سبب تأخیر پانزده ساله در به قدرت رسیدن خمینی شد!] دولت های انگلستان و اسرائیل ، با سوء استفاده از ضعف جیمی کارتر ، دولت آمریکا را وارد بازی تغییر رژیم ایران کردند ، اما آمریکا بازنده این بازی گردید.

حدود یکصد سال است که دولت انگلستان (و دولت های اسرائیل و آمریکا در شصت سال اخیر) به صورت سیستماتیک در حال فرسایش ملت ایران و بنیان های کشور بوده و اکنون به موعد وارد کردن

^{۲۰۶} - رابرت دریفوس ، ص ۷۵-۷۴

ضربه نهایی بسیار نزدیک شده اند ، و اگر "فرمانده موعود" برای سازماندهی جوانان ایران وارد صحنه نشود ، بقای ایران با چالشی جدی مواجه خواهد بود.



سوابق و فجایع اخلاقی خمینی در جوانی

احمد خمینی در سال ۱۹۸۲ در مصاحبه ای با بی بی سی درباره سوابق پدرش در کودکی و نوجوانی گفته است: « پدرم خیلی شیطان بود. مثلاً ایشان هر دو دستش شکسته ، یک پایش شکسته ، صورتش چند جایش شکسته ، سرش شکسته. اینها همه در اثر بازی ها و شیطنت‌هایی بوده که آن موقع می کرده! ایشان می گفتند: برادر من ، این آقای پسندیده خیلی آدم منظمی بود ، خیلی تمیز بود ، به قدری تمیز و مؤدب بود که وقتی بزرگترها او را می دیدند از الاغ پیاده می شدند. اما من ، نزدیکی های شب باید یکی بیاید مرا بگردد لای این آشغالها؛ لای این خاک و گل‌ها و توی جوی و اینها ، پیدا کند و ببرد... ایشان تضاد روحی عجیبی دارند... در عین این که امام یک مگس را که توی اتاق هست امشی نمی زنند ، آن مگس را می گیرند ، در اتاق را باز می کنند و آن حیوان را بیرون می کنند!!! می گویند یک حیوان را چرا ما بگیریم ، چرا چیزش کنیم. در عین حالی که این گونه هست ، اما عجیب است اگر هزار نفر جوان هم بیایند خلاف دین بکنند ، معتقد است همه را باید کشت. این تضاد است.»^{۲۰۷} **«امجازات شرعی "خلاف دین کردن" از سوی یک جوان اعدام نیست. اما به طوری که اشاره شد مقصود از "دین" در ادبیات روح ا... خمینی ، "خود" اوست.»** خمینی در کودکی به وضوح از کودکان هم‌سن‌وسال خود خاص‌تر به نظر می‌رسید. در آن زمان بازی محبوب و رایج بین کودکان، بازی "دزد و وزیر" بود که او هم مانند بسیاری از کودکان هم‌سن خود به این بازی علاقه داشت. حتی کودکان دیگر هم متوجه خاص بودن شخصیت او شده بودند ، به گونه‌ای که با ورود او به بازی ، نقش شاه به او داده می‌شد! فرزندش احمد در این مورد می‌گوید: « پدرم با وجود این‌که کودکی خردسال بیش نبود ، اما همیشه در بازی‌ای که انجام می‌داد اصرار داشت نقش شاه را داشته باشد!»

^{۲۰۷} - منبع: www.bbc.co.uk/persian/khomeiniinterview.ram

دکتر حمید خواجه نصیری به نقل از مرتضی پسنیدیه در شرح برخی از اخلاقیات و صفات خمینی بیان می کند: «روح ا... در کودکی از آزار دادن حیوانات بسیار لذت می برد و آنقدر آنها را بدون غذا و آب در اسارت نگاه می داشت تا از گرسنگی و تشنگی جان سپارند.^{۲۰۸} وی در نوجوانی به اندازه چند نفر غذا می خورد و فردی بسیار زورمند بود. تا سن پانزده سالگی ، چهارپایان هیچ طویله ای در خمین از شر آزارهای جنسی وی در امان نبودند و پس از آن نیز شروع به مزاحمت برای نوامیس مردم و تجاوز به زنان و دختران در راههای اطراف خمین می نمود. وی به همین دلیل بارها از سوی مردم با چماق و حتی داس مورد حمله قرار گرفت و دست و پا و سرش شکسته و مجروح شد اما هر بار پس از اندکی استراحت خوب می شد و کارهایش را با شدت بیشتری از سر می گرفت و آن ضربات مانند این بود که پیکر یک دیو را خراش دهند. هنگامی که در اثر پیگیری شاکیان ، پرونده ای در مراجع انتظامی و قانونی برایش تشکیل می شد ، همواره با نفوذ صدراالاشراف که بعدها به وزارت دادگستری و ریاست مجلس سنا رسید نجات می یافت. به عنوان مثال هنگامی که در قم به جرم "لواط به عنف" داشت محکوم می شد ، با وساطت وی با یک ماه حبس تأدیبی آزاد گردید ، اما پس از این که به قدرت رسید تا توانست به نوادگان او صدمه زد و حتی دستور داد دکتر جواد صدر و پسر و عروسش را به زندان افکنده و حد بزنند زیرا نمی خواست کسی بداند یا باور کند که خانواده ما مدتی جیره خوار آنان بوده است. روح ا... در پانزده سالگی مرتکب قتل گردید و ادعا نمود که مورد تجاوز مقتول قرار گرفته بوده است. از نخستین کارهای خمینی پس از ورود به ایران ، محو تمامی سوابق سوء و معدوم ساختن پرونده هایی بود که در مراجع امنیتی ، نظامی و قضایی خمین، اراک و قم داشت و این کار با اعزام چند تن به سرکردگی فردی به نام حسینی به انجام رسید. **آگاهان از سوابق جوانی خمینی در هنگام فتنه ۵۷ یا از دنیا رفته بودند و یا پیرمردانی بودند که با شناختی که از خلق و خوی وی داشتند نمی خواستند با افشای رسمی سوابق وی خود را در معرض غضب شدید او قرار دهند ، ولی با این حال اسراری از حقایق زندگی او افشا گردیده که وقتی در کنار رفتار و اعمال و اقوال رسمی وی در طول حکومتش قرار می گیرد، برای شناخت او کفایت می کند.**]

آخمینی در رساله اش قوانین تجاوز و خشونت های جنسی را با آرامش و دقتی عجیب توضیح می دهد. او حتی در تحریرالوسیله (مسئله ۱۲) فتوای مباح بودن رابطه جنسی با نوزادان دختر را صادر می کند: «کسی که زوجه ای کمتر از نه سال دارد وطی او برای وی جایز نیست چه اینکه زوجه دائمی باشد و چه منقطع ، و اما سایر کام گیری ها از قبیل لمس به شهوت و آغوش گرفتن و تفخیز (شهوت رانی با ران) اشکال ندارد هر چند شیرخواره باشد...». در "خاطرات سید حسین" (یکی از مریدان نزدیک خمینی در زمان تبعیدش در عراق) نقل شده است که خمینی در عراق به همراه سید حسین به خانه یکی از آشنایان به نام سید صاحب می رود. سید صاحب دختری چهار ساله داشته که بسیار دوست داشتنی و زیبا بوده. پس از صرف شام ، خمینی بی مقدمه از صاحب خانه اجازه می خواهد که دختر چهار ساله اش را به عقد موقت (صیغه) خود درآورد!! صاحب

^{۲۰۸} - نویسنده فردی را می شناخت که پدربزرگش در مکتبخانه ، هم دوره خمینی بوده است وی از قول پدربزرگش نقل کرد که: یکی از روزها با روح ا... که تنها هفت سال داشت از مکتب به سوی منزل رهسپار شدیم که ناگهان سگی به سوی روح ا... آمد و به شدت بر او پارس کرد. همراه با روح ا... راه خود را به سوی منزل ادامه دادیم ، اما روح ا... از آن روز به مدت سه روز ناپدید شد. پس از بازگشت وی از او پرسیدیم: روح ا...، تو در طول این مدت کجا بودی؟ وی پاسخ داد: در تعقیب آن سگی که به سوی من پارس کرد به خارج از روستا رفتم و سرانجام آن را با سنگ کشتم! (آیا کودک هفت ساله ای که بتواند یک سگ را بکشد ، انسانی عادی است؟! شنیده ام که داستانی جعلی برای کودکان از تلویزیون به نمایش درآمده که موضوع آن « ناپدید شدن روح ا... کوچک به مدت سه روز برای نجات دادن یک حیوان گرفتار» بوده است!! این نوع داستان سازیهای نظام بعضاً بسیار خنده آور است از جمله این که گفته اند: « مأموران پلیس نوفل لوشاتو ساعت خود را با زمان اقامه نماز امام خمینی تنظیم می کردند!» معلوم می شود که فردی که این دروغ را ساخته است اصلاً نمازخوان نبوده است زیرا اگر نمازخوان بود می دانست که زمان اذان ثابت نیست و در برخی از دوره های سال حتی هر روز تغییر می کند!!

خانه نیز می‌پذیرد. آن شب سید حسین صدای جیغ و گریه دخترک چهار ساله را تا صبح از اتاق خمینی می‌شنود. هنگام صبح، سید حسین نگاهی سرزنش‌آمیز به خمینی می‌اندازد. خمینی که متوجه این نگاه می‌شود، به سید حسین می‌گوید که برای ارضای جنسی خود فقط از لای پای دخترک استفاده کرده و این در اسلام حلال است!! دور از ذهن نیست که فردی که در کتابش رابطه جنسی با طفل شیرخوار را جایز می‌داند خود به دختری چهار ساله تجاوز نکرده باشد... البته دلیل آزار جنسی این کودک را نباید تنها در انحراف جنسی جستجو نمود. همانطور که اشاره شد خمینی در کودکی از آزار حیوانات لذت فراوان می‌برد. این اختلال روانی "سادیسم" نام دارد. **اما از همه مهم تر اینکه تجاوز به کودکان (و بطور کلی اعمال هرگونه شکنجه بر موجودات زنده) یکی از اعمال متداول در شیطان پرستی است** زیرا به دلیل شناخت زیاد، موجب جلب رضایت فراوان شیطان گردیده و عامل را مورد عنایات ویژه آن ملعون قرار می‌دهد، و یک رمال و ساحر حرفه‌ای هیچ فرصتی را در جلب نظر شیطان از دست نمی‌دهد. خمینی پس از شکست غائله خرداد ۴۲ دانست که سحر وی برای به حرکت درآوردن توده مردم کافی نبوده و باید برای تقویت آن بیشتر بکوشد.

روح ... به الکل اعتیاد داشت و این اعتیاد تا آخرین ساعاتی که من با وی بودم ترک نکردید. می‌گفت که به عنوان دواي جسم برای کمردرد و خاصه کم خوابی استفاده می‌کنم. روح ... در دوران طلبگی شبی دو بطر عرق می‌خورد و علاقه خاصی به مشروبات انگلیسی داشت [خمینی در جوانی به سیگار نیز اعتیاد داشته است و ف. طباطبایی (همسر احمد خمینی) در کتاب "اقلیم خاطرات" به آن اشاره کرده است]. هنگامی که در اراک (حوزه علمیه) زندگی می‌کرد با درویشی آشنا شد و مدتی با او بود. آن درویش به او آموخت که هفته‌ای یک بار گوشت مار و افعی بخورد و مهره‌شان را در جیب بگذارد تا مردان و به ویژه زنان را شیفته و دل‌باخته خود نماید و او آن قدر گوشت مار و افعی خورد که یکباره متوجه شدم به راستی چشم و ابرویش هیأت و مهابت افعی گرفته و نگاهش جانکاه و مخوف آمده است. از آن هنگام از دهان و بدنش بوی مردار متصاعد می‌شد. در جوانی برای سفارت انگلستان مأموریت‌های ویژه‌ای انجام می‌داد. «

به طور کلی خمینی عامل سیاست‌های لندن بود. رابرت درایفوس نیز در کتاب خود با عنوان "در گروگان خمینی" که در سال ۱۹۸۰ در نیویورک منتشر گردید درباره نقش خمینی در وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ می‌نویسد: «انقلاب واقعی علیه مصدق، تصمیمی است که قبلاً توسط رؤسای سازمان‌های مخفی آمریکا، انگلستان و اسرائیل و هیئت‌های مدیره شرکت‌های بزرگ نفتی بین‌المللی اتخاذ شده بود. مختصر و جوه پرداختی توسط آنان بود که بودجه تشکیل گروه‌های تظاهرکننده را تأمین کرد... در میان حدود پنج هزار نفر و یا بیشتر شرکت‌کننده که فریاد جاوید شاه سر می‌دهند یک ملای گمنام هم حضور دارد که نامش روح ... موسوی می‌باشد. این یکی از شوخی‌های جالب تاریخ است که مردی که مسئولیت سرنگونی شاه را در سال ۱۹۷۹ بر عهده داشته، ۲۵ سال پیش از آن از افرادی بوده است که به نفع سلطنت شعار می‌داده است!» همچنین بنا بر گفته دکتر مظفر بقایی کرمانی (از عناصر شاخص و اولیه نهضت دکتر مصدق)، خمینی در دوران مبارزات مربوط به ملی‌شدن صنعت نفت در تهران حضور داشته و با نام "آقای موسوی" در تظاهرات علیه نهضت شرکت فعال داشته و حتی در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۳۱ در خیابان کاخ، رهبری تظاهرات نیروهای شاه دوست را بر عهده داشته است! چند ماه پس از پیروزی انقلاب، هنگامی که مردم برای بزرگداشت دکتر محمد مصدق بر مزار وی گرد آمدند، خمینی که از دکتر مصدق نفرتی عمیق داشت گفت: «یک نفر یک کار لغوی کرده است (ملی کردن صنعت نفت) خوب اگر اسلام باشه، نفت هم مال خودمانه (!) هر جا چهار تا استخوان پیدا شد می‌روند جمع می‌شوند. اسلام را رها کردند (!) استخوان پوسیده‌ها را زنده کردند.» خمینی همچنین درباره مصدق گفت: «مسلمانان بنشینند تماشا کنند که یک گروهی که از اولش باطل بودند [هر کاری می‌خواهند بکنند]. من از آن ریشه‌هایش می‌دانم. یک گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام سر سخت مخالف بودند. از اولش هم مخالف بودند. اولش هم وقتی که مرحوم آیت ... کاشانی دید که اینها خلاف دارند می‌کنند و صحبت کرد، اینها یک سگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند و اسمش را "آیت ..." گذاشتند.

این در زمان آن [مصدق] بود که اینها فخر می کنند به وجود او. او هم مسلم نبود.^{۲۰۹} من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زده اند و به اسم آیت ... توی خیابانها می گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست؛ این سیلی خواهد خورد ، و طولی نکشید که سیلی را خورد. و اگر مانده بود سیلی بر اسلام می زد.» یعنی اگر مصدق در قدرت مانده بود ، من به حکومت نمی رسیدم!! خمینی و کارفرمایان انگلیسی خوب می دانستند که با ادامه حکومت دموکراتیک مصدق محال است که قدرت روزی در دست روحانیت قرار گیرد.^{۲۱۰} به همین دلیل بود که وی در نقش یکی از مشاوران برجسته آیت ... کاشانی (همگام با دیگر ایادی بیگانگان در کابینه مصدق) نهایت تلاش را در ایجاد شکاف بین کاشانی و مصدق صورت داد. باید خاطرنشان ساخت که هنگام آغاز فعالیت سیاسی خمینی و بروز آشوب های خرداد ۴۲ ، مصدق که در حصر به سر می برد گفته بود: «خمینی قابل اعتماد نیست.» [باید خاطرنشان ساخت که شاه ایران در دهه آخر سلطنتش به شدت بر انگلیسی ها می تاخت و آنها را به تنبلی و در پیش گرفتن حیات انگلی متهم کرده و چنانکه ویلیام شوکراس در "آخرین سفر شاه" می نویسد؛ موجبات نارضایتی شدید آنها را فراهم آورده بود.] ضرب و شتم طلب و اساتید حوزه های علمیه و فحاشی و پرتاب قلمدان و مرکب به روی ایشان ، بیرون ریختن اثاث متولیان حوزه علمیه اراک و غصب حجره های ایشان ، ایجاد آشوب و بلوا در حوزه علمیه قم به دلیل این که: «آبگوشت پخته اند و به من نداده اند!» کوبیدن استکان چای به دیوار در بیت مرحوم آیت ... بروجردی (بطوری که دیدیم) از سوابق وی در حوزه علمیه است که گوشه ای از آن رسماً در طی مصاحبه با حجت الاسلام محسن قرائتی از سیمای جمهوری اسلامی پخش گردید. قرائتی گفت: من به آیت ... بهاءالدینی گفتم: ما فقط دوران پیری امام خمینی را درک کرده ایم. لطفاً شما جوانی ایشان را برای ما توصیف کنید و ایشان ماجرای تعریف کردند که در طی آن امام **در سن ۲۱ سالگی** یک سیلی محکم بر صورت **یک پیرمرد ۷۵ ساله** می زند به طوری که عینکش چهار تکه می گردد! امام که هنگام ورود به ایران در بهشت زهرا گفت: «من توی دهن این دولت می زنم» زمینه این کار را داشته است!^{۲۱۱} به طور کلی عادت روح ... جوان

^{۲۰۹} - جلال الدین فارسی گفته است: حدود یک سال بعد از اینکه امام آن جمله را گفتند به اتفاق اعضای شورایی انقلاب فرهنگی به دیدن امام رفتیم تا اینکه بعد از اتمام جلسه ، من و آقای شریعتمداری در اتاق ماندیم و گفتم که شما با وجود آن که این جمله را در مورد مصدق گفتید ، در مدرسه کمال که در آن تدریس می کردم، سندی وجود دارد که دکتر محمد مصدق اجازه گرفته است تا از محل وجوهات شرعی به مدرسه کمک کند. امام هم گفتند: یکی از علمای اصفهان مطلب را این جور به من رسانده بود و اگر این گونه است که شما می گوئید، من از حرفم برگشتم.

۲۱۰ - بدون کودتای ۲۸ مرداد ، انقلاب ۲۲ بهمن رخ نمی داد و بنیادگرایی اسلامی و تروریسم نیز در خاورمیانه ظهور نمی کرد. کتاب پر فروش "آخرین مردان شاه" (اثر استیفن کینزر آمریکایی) در این زمینه به نگارش درآمده است. به سبب بزرگی این فاجعه است که دو تن از مقامات رسمی آمریکا به خاطر این دخالت در امور داخلی کشور ، از ملت ایران عذرخواهی کرده اند.

^{۲۱۱} - آقای قرائتی در اینجا چقدر زیبا از یک جلوه از جوانمردی و اخلاق امامشان پرده بر می دارند! قرائتی همچنین می گوید: هنگامی که فیلمبردار انتخابات از امام خواست که یک بار دیگر رأی به صندوق بیاندازد امام فرمود: من یک نفر هستم و تنها یک رأی دارم! یه همچی رهبری سراغ دارید رو کره زمین؟! ... قرائتی فراموش کرده است که خمینی در پاسخ بنی صدر که گفت یازده میلیون رأی دارد گفت: «همه ملت بگویند آری ، من می گویم نه!» حال این قوم در قیامت چگونه خواهد بود: «یوم یدعوا کل أناس بامامهم؛ در آن روز که هر امتی را به امامشان فرا خوانند» و مردم از شدت هول و هراس و حسرت ، بند بند انگشتان خود را می جوند و می کنند و بر زمین می افکنند. آنان که می پندارند این نوشتار درباره روح ... خمینی توهین آمیز است در اشتباه محض می باشند. این نوشتار به هیچ وجه توهین آمیز نیست زیرا بر اساس واقعیت است و اگر واقعیت توهین آمیز به نظر می رسد ، مشکل جای دیگریست و باید راه حل را در آنجا جستجو نمود؛ «**فرجعوا الی انفسهم فقالوا**

چنین بود که سعی می کرد در مواجهه با افراد ضعیف تر از خود ، با اهانت به آنها زمینه را برای درگیری و ضرب و شتم ایشان و تخلیه روانی خود ایجاد نماید. هرکس که پاسخ اهانت های او را می داد و یا از اجابت انواع درخواستهای سرباز می زد محکوم به ضرب و شتم بود. خشونت غریبی در وجود خمینی بود که حتی در ویدیوهای خانگی که از وی برداشته شده ، در رفتار و کلامش موج می زند. نوه او ، حسین خمینی ، از قول پدرش مصطفی خمینی گفته است: « خدا نکند که شاه برود و پدرم بر جایش بنشیند که او صد مرتبه از شاه ظالم تر است!» خمینی پس از خروج از هر شهری که در آن زندگی می کرد ، به سبب بر جای نهادن سوابق کیفری ، نام خود را نیز تغییر می داد! چنانکه در خمین "هندی" بود و در قم "موسوی" و سپس "خمینی"! [جالب است که در منابع مسیحی درباره ضد مسیح آمده است که "وی مردی است فاقد نام!"] خمینی تنها برای تظاهر در جمع مردم به نماز می ایستاد به طوری که (چنان که دیدیم) در هنگام اقامت در نجف اشرف ، علمایی که یک بار وی را تحت نظر داشته و متوجه شده بودند که وی بی احتیاطی کرده و از اول وقت نماز تا آخر وقت ، به نماز نایستاد ، وی را "تارک الصلاة" لقب دادند. [در تعالیم دینی ، ترک نماز معادل کفر است.] در پرونده وی در ساواک نیز از او به عنوان فردی "بی اعتقاد" یاد شده که در حوزه علمیه ملقب به "کمونیست" بود. خمینی خود در پیام منشور روحانیت به این موضوع اذعان می کند اما البته آن را توطئه دشمنانش می خواند: « در آن زمان روزی نبود که حادثه‌ای نباشد. ایادی پنهان و آشکار آمریکا و شاه به شایعات و تهمت‌ها متوسل شدند حتی نسبت تارک الصلاة و کمونیست و عامل انگلیس به افرادی که هدایت مبارزه را به عهده داشتند می‌دادند.» روح ... از جوانی شیفته پول و قدرت بود. پیروانش نقل کرده اند که: « آیت ... شبیری زنجانی همراه با امام خمینی با آیت ... نخودکی اصفهانی (ره) در بارگاه امام رضا (ع) برخورد می کنند... امام خمینی در مقابل شیخ نخودکی می گویند که قسم به صاحب این بارگاه اگر شما علم کیمیا دارید به ما هم بگویید. ایشان گفتند: اگر شما علم کیمیا را یاد بگیرید تضمین می دهید که از این علم فقط در راه خدا استفاده کنید؟ امام خمینی می گوید: من چنین تضمینی نمی دهم!»

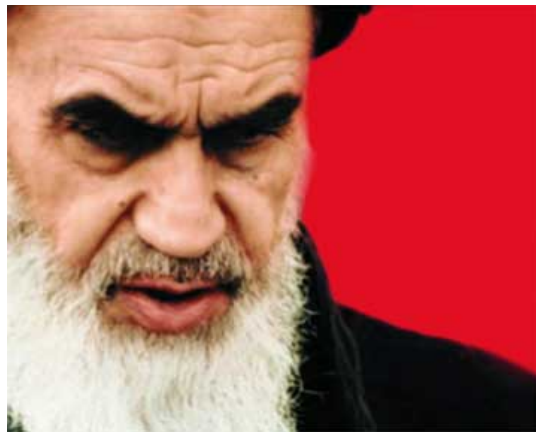


فتوای شهوترانی با نوزاد در تحریر الوسیله

ساواک به جای این که آثار خمینی را در گستره وسیع منتشر سازد تا مردم از وی و تفکراتش شناخت حاصل نمایند ، آنها را ممنوع انتشار ساخت!

انکم انتم الظالمون (انبیاء: ۶۴) آنان بهتر است در همین دنیا با واقعیات آشنایی بیشتری حاصل کنند تا در قیامت حیرت زدگی شان کمتر باشد. به حمد الهی ، بیشتر مطالب گرد آمده در این کتاب مستند به اظهارات یاران و نزدیکان و دوستداران خود خمینی و یا ثبت رسمی تاریخ بوده و تنها اندکی انصاف لازم است تا ماهیت وی را بر کند ذهن ترین افراد نیز آشکار سازد هر چند که برخی هنوز می کوشند تا با بیان دروغ های شاخدار و معرفی امامشان به عنوان "مروج رحمانیت اسلام!" یا "اسطوره آزادیخواهی تاریخی!" نسل جوان را فریب دهند.

« اذا رأيتم اهل الريب و البدع من بعدى فأظهروا البرائه منهم و اكثروا من سبهم والقول فيهم و الوقيعه و باهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الاسلام و يحذرهم الناس و لا يتعلمون من بدعهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات و يرفع به الدرجات في الاخره؛ هنگامی که اهل بدعت را پس از من ببینید بیزاری از ایشان را آشکار کنید و در دشنام دادن و افشای ایشان بکوشید تا دچار بهت و حیرت شوند و طمع از فساد در اسلام کوتاه کنند و مردم را از ایشان بر حذر دارید تا از بدعت های ایشان نیاموزند ، و خدا به سبب این کار ، در نامه عمل شما "حسنت" ثبت فرماید و درجات شما را در عالم آخرت بلند گرداند.»^{۲۱۲} حضرت محمد (ص)



درباره دیوان اشعار امام^{۲۱۳}

خانم ف. طباطبایی ، همسر احمد خمینی ، در پیشگفتار "باده عشق" اشاره می کند که تمام اشعاری که خمینی از ابتدای سال ۱۳۶۳ تا انتهای سال ۱۳۶۷ سروده است خطاب به وی و به خواهش وی بوده و تماماً در دفتر وی نوشته شده است. با انتشار اشعار به اصطلاح عرفانی خمینی ، همگان دانستند که خانم طباطبایی ، همسر زیبای احمد خمینی ، معشوقه عرفانی امام خمینی بوده است و آن حضرت با مشاهده روی زیبای وی به کشف و شهود عرفانی می پرداخته است! اما اشعار منتشره که تنها نامشان عرفانی بود موجبات تأیید شایعاتی را فراهم نمود که قبلاً به طور محرمانه در میان مردم رواج داشت ولی با توجه به کهولت خمینی ، کمتر کسی آنها را باور می کرد. برای بسیاری از کسانی که آن اشعار را خوانده بودند سؤالهای فراوانی در مورد عرفانی بودن آن اشعار پیش آمده بود ، مثلاً فکر می کردند که اگر اشعار مزبور واقعاً عرفانی هستند و منظور خمینی فقط کشف و شهود عرفانی بوده است ، این کشف و شهود می توانست از راه چشم به صورت روحانی به انجام برسد ، پس چرا خمینی در تعدادی از این ابیات از ناتوانی جسمی شکوه می کند؟

همبستر دلدار و ز هجرش به عذابیم در وصل غریقیم و به هجران مدامیم (ص ۱۶۷)

از فتوحاتم نشد فتحی و از مصباح نوری هرچه خواهیم در درون جامه آن دلفریب است (ص ۵۱)

گر تیشه ات نباشد تا کوه برکنی! فرهاد باش و در غم دلدار شاد باش (ص ۱۲۹) و ابیات دیگر...

^{۲۱۲} - اصول کافی ، جلد ۲

^{۲۱۳} - اخذ و خلاصه شده از کتاب گفته نشده ها درباره روح ... خمینی ، مهدی شمیشیری

بنا بر گفته خانم طباطبایی جلسات درس دو نفری وی با خمینی برای رفع اشکالات او در درس فلسفه آغاز شده و مدت آن بیست دقیقه در روز بوده است. این جلسات تا پایان سال ۶۷ یعنی به مدت پنج سال طول کشیده و به تدریج افزایش یافته تا جایی که خانم طباطبایی در ماههای آخر به طور تمام وقت در اتاق خمینی بوده است. وی در پاسخ فامیل و دوستان و آشنایانی که از این مصاحبت های طولانی متعجب بوده اند می گفته است: « حضرت امام مأموریت بسیار ویژه و بسیار محرمانه ای به من محول کرده اند که باید به انجام برسانم و مجبورم که هر روز در ارتباط با آن امر مهم و دادن گزارش نتایج اقدامات خود به حضور آن حضرت شرفیاب شوم!» خمینی در ابتدا برای عروسش رباعی می سروده ، اما به تدریج آنچنان به وجد و شوق آمده که شروع به غزلسرای می نموده است. طباطبایی می نویسد: « روزها می گذشت و امام بهای خواهش های ملتسمانه ام را هر از چند گاه با غزل یا نوشته ای می پرداختند... سپس دفتری خدمت امام بردم و از ایشان تقاضا کردم به تناسب حال ، سروده ها ، نصایح و اشارات عارفانه خود را در آن دفتر مرقوم دارند.» خمینی در سال ۱۳۶۳ که شروع به سرودن شعر برای عروس خود کرده است ، ۸۴ سال سن داشته است ، یعنی حدود نیم قرن از وی بزرگ تر بوده است.

گره از زلف خم اندر خم دلبر وا شد	زاهد پیر چو عشاق جوان رسوا شد (ص ۸۸)
غوغای عاشقان رخ غماز دلبران	راز و نیازها همه در خانه من است
تا شد به زلف یار سر شانه آشنا!	مسجود قدسیان همگی شانه من است (ص ۵۸)
ای پیر هوای خانقاهم هوس است	طاعت نکند سود گناهم هوس است
یاران همه سوی کعبه کردند رحیل	فریاد ز من، گناهگامم هوس است! (ص ۱۹۵)
دیگر حدیث از لب هندی تو نشنوی	جز صحبت صفای می و حرف می فروش! (ص ۱۳۱)
طالع بخت در آن روز برآید که شبش	یار تا صبح مرا مونس و همدم باشد
طرب ساغر درویش نفهمد صوفی	باده از دست بتی گیر که محرم باشد! (ص ۸۶)
جام می ده که در آغوش بتی جا دارم!	که از آن جایزه بر یوسف کنعان بدهم (ص ۱۶۲)
بوس و کنار دوست به جانم حیات داد	در هجر او نه بوس نصیب است و نی کنار! (ص ۱۲۲)

عرفان شناسان متخصص که دیباچه دیوان امام را تألیف کرده اند لطفاً ابیات فوق را تفسیر فرموده و بگویند که امام از سرودن آنها چه قصد و مراد عرفانی منظور داشته اند؟!... در تمامی ساعاتی که صدها هزار جوان ایرانی در جبهه های جنگ جهانگشایانه برای صدور انقلاب کشته می شدند و تکه تکه های بدن ایشان به خانواده هایشان تحویل می شد و از سوی دیگر هزاران جوان زندانی در زندانها شکنجه و اعدام می شدند ، خمینی در حال سرودن اشعار عاشقانه برای معشوقه به اصطلاح روحانی خود بوده و به سرگرمی های عارفانه با این عروس زیبا و جوان اشتغال داشته است! این خونریزی ها آنچنان وی را به وجد می آورده و جذبات شور و اشتیاق به معشوق را در وی بر می انگیزته که به غزلسرای می نشسته است!

اسوابق کودکی و جوانی روح ... خمینی و عملکردش در طول دوره زمامداری ، به وضوح نمایانگر یک اختلال شخصیت ضد اجتماعی (سایکوپات یا دگر آزار) است. از نشانه‌های اصلی این اختلال ، ارتکاب رفتارهای ضد هنجارهای اجتماعی ، اعمال خشونت علیه دیگران ، دروغ‌گویی حرفه ای (به طوری که دقیق ترین دستگاه‌های دروغ سنج قادر به تشخیص آن نباشند) فریب افراد و دستکاری ذهن آنان ، فقدان وجدان و نیز فقدان احساس نسبت به درد دیگران می باشد. بیماران سایکوپات به سبب فیزیولوژی و ساختار مغزشان هرگز قادر به احساس درد قربانیان خود یا دیگر دردمندان نیستند. آنها نمی توانند حال مادران و پدران فرزند از دست داده و دیگر مصیبت زدگان را درک نمایند (و اما سایکوپات‌های سادیست نه تنها نسبت به درد دیگران بی تفاوتند بلکه از دیدن آن لذت فراوان می برند). فرد سایکوپات ، شخصیتی خودشیفته و خودخواه است که حقوقی برای هیچ کس قائل نبوده و برعکس حقوق خودش را تا جایی می داند که دلش بخواهد و در راه رسیدن به "لذت" مورد نظر خود ، از هر چیز و هر کس استفاده ابزاری می کند. فرد سایکوپات هنگامی که زور داشته باشد با بی رحمی از آن استفاده می کند ، اما هنگامی که زور بر او غالب باشد زبان چربش را به کار می اندازد ، به التماس می افتد و امتیازاتی واگذار می کند که طرف مقابل را متعجب می سازد. سایکوپات‌ها در طول عمر خود همواره مانند "انگل" به دنبال "میزبان" می گردند تا به نحوی از وی بهره جویی نمایند. به عنوان نمونه ، "قوادی" یکی از مشاغل مورد علاقه آنهاست و این جنایتکاران پست فطرت سعی می کنند به انحاء گوناگون دختران و زنانی را به اسارت خود درآورده و به فحشا واداشته و از این طریق کسب درآمد نمایند. اما متأسفانه خطرناکترین سایکوپات‌ها در طول تاریخ سعی کرده اند تا از در دین و معنویت وارد شوند. چه بسیار افراد بی اعتقاد و حتی بعضاً دشمن اهل بیت (به دلیل زنا زادگی و مشارکت شیطان در نطفه شان) که پیش از انقلاب به لباس روحانیت ملبس شدند تا در حاشیه امنیتی نام خدا و مقدسات ، به فسق و فجور و... مشغول باشند. ناگفته نماند که در سایکوپات ها ، بخش خزنده مغز (یا "reptilian section" که بخش مشترک در مغز انسان و حیوانات است) بیشتر رشد کرده و منشأ افکار و اعمال آنهاست. ضمناً ساختار این بخش به گونه ای است که سایکوپات‌ها را قادر به لذت بردن از رابطه با هر دو جنس مذکر و مؤنث می سازد که این پدیده نیز در میان روحانی نمایان به شدت رواج داشته است. انتشار کامنتی در صفحه فیس‌بوک نعیمه اشراقی، نوه خمینی ، در روز سه‌شنبه ۲۳ مهر ۹۲ اعتراض شدید برخی از بازماندگان کشته شدگان جنگ را در پی داشت. وی در این کامنت نوشته بود: « جوک دیگری را که برای امام تعریف کردیم و ایشان همیشه به شوخی یاد می‌کردند این بود: امام خمینی می‌گوید: ای پاسداران ، بیوه های شهدا را بگیرید ، ای کاش من هم یک پاسدار بودم!» خمینی در دوران جنگ ، مردم ایران را به حضور در جبهه‌ها فرا می‌خواند و از شهادت در راه خود تمجید می‌کرد ، اما در خانه خود ، قربانیان جنگ و خانواده آنها را این چنین به مسخره می گرفت و می‌خندید. هنگامی که مشاهده می‌کنیم که یاران نزدیک و مورد وثوق و اعتمادش پس از جنگ ، چگونه با خون شهدا و ارزشهای مورد ادعایشان و حتی جانبازان رفتار کردند ، این حرکت از خود وی ابدأ بعید نمی‌نماید. (آنها در اولین اقدام پس از جنگ ، با اعلام عدد دویست هزار شهید ، منکر وجود صدها هزار تن دیگر از شهدای خود شدند! لابد در مکتب امام دجال ، تکریم شهیدان به این است که منکر وجودشان گردید!) نویسنده اطلاع دارد که اعوان وی نیز در محافل خصوصی ، دردها و رنج های مردم را برای یکدیگر بازگو کرده و آنها را مسخره می‌کنند و می‌خندند. استعمارگران چنین افرادی که در شرایط عادی می‌بایست در اتاق های مخصوص تیمارستان و در غل و زنجیر نگهداری شوند را بر ایرانیان حاکم کردند.^{۱۱۴} **استعمارگران به خواست خدا در عرض ده پانزده سال آینده ، اسیر دست جوانان ایران خواهند شد که آنان را از کاخ هایشان در اروپا بیرون می‌کشند. آیا این جنایتکاران که چهل سال ملت ایران را چنین سوزاندند به ایرانیان حق می‌دهند که آنها را در قفس افکنده و تنها در عرض چهار دقیقه بسوزانند؟...**

خمینی تنها در سه ماه آخر سال ۱۳۶۷ ، سی غزل و یک رباعی عاشقانه که جمعاً ۲۰۲ بیت دارند برای معشوقه خود سروده و رکورد جدیدی در تاریخ ادبیات ایران به نام خود ثبت نموده است! **آدر مطالب "مسیح دجال" خواندیم: در حدیث مسلم است**

^{۱۱۴}- چنان که قبلاً اشاره شد ، بیماریهای هیأت حاکمه قابل سرایت به مردم است و از این روست که ۱۲ میلیون ایرانی امروز نیاز به روان درمانی پیدا کرده اند.

از نواس بن سماعن که رسول خدا (ص) فرمود: « آنه شاب قَطَطُ » نووی می گوید: « آنه شاب قَطَطُ...آی: **شدید جعوده الشعر** **مباعد للجعوده المحبوه** (شرح مسلم للنووی: ج ۱۸، ص ۶۵)] باید خاطر نشان ساخت که اشعاری که از خمینی در آخرین ماههای پیش از انقلاب و یا در اوایل آن با تخلص "هندی" در بین مردم دست به دست می گشت به نظر می رسید که اکثراً راجع به پسران سروده شده باشند. هر چند که سعی شد از چاپ این قبیل اشعار در دیوان امام خودداری گردد ، اما با این وجود بعضی از آن اشعار پسر پسندانه به دیوان وی راه یافته است:

ای پری روی که گلبرگ ترت ساخته اند	ز چه رو قلب ز خارا بترت ساخته اند
پسرِ خاک بدین حسن و لطافت عجب است	ز بهشتی، نه ز خاک پدرت ساخته اند
ثمر خوب رخی بوسه شیرین باشد	آخر ای سرو برای ثمرت ساخته اند! (چاپ هفتم، ص ۳۰۳)



در این هنگام که خمینی در حال قدم زدن با نوه خود است ، ده ها هزار کودک در حال از دست دادن پدران خود در زندان ها و جبهه های جنگ او هستند.



ورود ضد مسیح به اروپا با قبای آبی رنگ



تخریب نماز تا لحظه مرگ!

هنگامی که از یکی از واسطه های بسیار معتبر عالم برزخ (که اصطلاحاً "مدیوم" خوانده می شوند) درباره وضعیت روح خمینی در برزخ سؤال شد گفت: « نام این فرد را نزد من نیاورید. هیچ یک از ما قادر نیست از جایگاه نازل وی در برزخ اطلاع دقیق حاصل کند. هر یک از ما که به جایگاه وی نزدیک می شویم ، تا ساعتها دچار تشنج و سردرد می گردیم. فقط بدانید که هیچ روحی به اندازه او در درکات سقوط نکرده است و پیوسته نیز در حال تنزل است و شدت شکنجه اش برای هیچ مخلوقی قابل تصور نیست.» گفته می شود که خمینی در ساعات آخر عمر با کنار رفتن پرده از روی عالم ملکوت و رؤیت عذاب برزخی ، در برابر وارثانش ابراز ندامت کرده و حتی خواهان تعطیلی نظامش شده است.



تشییع پیکر ابلیس

« وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ. إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ. وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهْنَا فَنَتَّبِعَهُم مِّنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يَرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ؛ و برخی از مردم برای خدا همتیانی بر می‌گزینند و آنها را مانند خدا دوست می‌دارند ، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، شدت محبتشان به خداست. هنگامی که این بر خویشان ستم‌کردگان عذاب را مشاهده کنند دریابند که قدرت به تمامی از آن خداست و خداوند به سختی کیفر می‌کند. آنگاه که پیشوایان ، عذاب را مشاهده کنند از پیروان بیزاری جویند و پیوندها میانشان گسسته گردد. و آن پیروان گویند: کاش بار دیگر (به دنیا) باز می‌گشتیم تا آنچنان که آنها از ما بیزاری جستند از آنان بیزاری می‌جستیم. خداوند کارهایشان را این گونه مایه حسرتشان می‌سازد و آنها از آتش بیرون‌آمدنی نیستند.» [سوره بقره ، آیات ۱۶۷-۱۶۵]



رهبر مستضعفان جهان در مقبره شش میلیارد دلاری!

چرا فقیهان نباید حکومت کنند؟

آسیب‌های حکومت فقیهان از دیدگاه یک عالم بزرگ شیعه

مرحوم آخوند خراسانی، صاحب کتاب مشهور "کفایة الاصول" که هیچ فقیهی برای اجتهاد از آن بی نیاز نیست، مرجع بنام طرفدار مشروطه بود. خلاء قدرتی که به واسطه قیام مشروطه ایجاد شد برخی از علمای مشروطه خواه مانند میرزای نائینی را بر آن داشت که به دنبال حاکمیت فقها باشند اما آخوند خراسانی با حاکمیت فقها مخالف بود و در جلسات متعددی که با میرزای نائینی داشت دلایل مبسوط و مفصلی بر این امر آورد. حاکمیت فقیه نمایان در ایران، پس از هفتاد سال، ادله آخوند خراسانی بر نفی حاکمیت فقها را بسیار خواندنی می‌کند. گویا این مرجع تیز بین هر چه اتفاق می‌افتاد را در آینده درایتش می‌دید. آنچه می‌خوانید برخی از دلایل آخوند خراسانی در ردّ حکومت دینی فقیهان است:

۱- اگرچه تشکیل حکومتی مبتنی بر علایق دینی شیعی که در رأس آن علما باشند - و نیز اجرای کلیه قوانین شرع از جمله درمورد مخالفان اسلام و تشیع - برای ما کمال مطلوب است، اما تشکیل چنین حکومتی، پیروان دیگر ادیان و مذاهب را ترغیب خواهد کرد تا آنان نیز حکومت‌هایی مبتنی بر تعصبات دینی ضدشیعی - که در رأس آن پیشوایان دینی شان باشند - بر سر کار آورند و قوانین شرع خود را که برخلاف منافع مسلمانان و شیعیان است اجرا کنند و آن‌گاه خطر آن حکومت‌ها برای ما، از خطر حکومت‌هایی که فعلاً در دنیا هستند بیشتر است...^{۲۱۵}

۲- ما و علمای دیگر تا وقتی از بیرون به تشکیلات حکومت نگاه می‌کنیم و به درون آن تشکیلات قدم نگذاشته ایم، فسادها و کاستی‌هایی را که در تشکیلات است به وضوح می‌بینیم و به راحتی با آن‌ها مبارزه می‌کنیم. اما وقتی خود وارد تشکیلات شدید، فسادها و کاستی‌های آن را به وضوح نمی‌توانیم ببینیم. زیرا در آن هنگام، تشکیلات منسوب به ماست و ما منسوب به آن هستیم و هر کسی، همان طور که دیدن عیوب دیگران و عیوب تشکیلات دیگران - خصوصاً اگر مخالفان او باشند - برایش آسان است، دیدن عیوب خود و تشکیلات خود و وابستگان خود برایش دشوار است. آنگاه چون آدمی خود و تشکیلات منسوب

^{۲۱۵} - نمونه بارز آن امروز "داعش" است.

به خود را بیش از هر کسی و هر تشکیلاتی دوست دارد و به آن دل بسته است، طبیعی است که خود و تشکیلات منسوب به خود را سراسر خوبی و عین کمال و دور از هر گونه ایراد و کاستی ببیند و در مشاهده عیوب و نواقص خود و تشکیلات منسوب به خود از همه ناتوان تر باشد. از یک طرف مبارزه ما با فسادهایی که در آن است، به صورت مبارزه ما با خودمان در می‌آید که چنین مبارزه ای برای ما بسیار دشوار است. از طرف دیگر به دلیل تقدسی که تشکیلات با انتساب به ما پیدا می‌کند، مبارزه دیگران با فسادهای موجود در آن، مبارزه با علمای دین و بلکه با اصل دین تلقی می‌شود و دفاع چشم بسته از تشکیلات، حتی با فسادهای آن، وظیفه و تکلیف شرعی قلمداد می‌شود و در نتیجه ما که همیشه باید پیشروان مبارزه با فساد و خصوصاً فسادهای تشکیلات حکومتی باشیم تبدیل می‌شویم به قوی ترین عامل برای جلوگیری از مبارزه با فسادها و حتی دفاع از فسادها. با این مقدمات، عقل اقتضا می‌کند که بگوییم دخالت در امور سیاسی، اگر به معنای مراقبت و نظارت بر کار حکومت و مبارزه با فسادهای موجود در آن باشد، از اوجب واجبات و اهمّ فرایض برای ماست... باری این تصور که اصلاح امت منوط به حاکم بودن ما و فساد آن معلول عدم تفویض حکومت به ماست کاملاً نادرست است.

۳- مسندی که ما بر آن تکیه زده‌ایم باید مهم ترین سنگر مبارزه با فساد باشد، و مسندی که حکام بر آن تکیه زده‌اند، مهم ترین مرکز اشاعه فساد است. اگر ما جای حکام را بگیریم، هم سنگر مبارزه با فساد را از دست می‌دهیم و هم خود در همان جایی قرار می‌گیریم که مرکز نشر فساد است. بلکه خود فاسد می‌شویم؛ «اذا فسد العالم فسد العالم و اذا زلّ العالم زلّ بزّله العالم؛ چون عالم فاسد شود عالم فاسد می‌گردد و چون عالم بلغزد با لغزش او عالم می‌لغزد»... زیرا علمای دین در هر جامعه ای باید در حکم نمکی باشند که از فاسد شدن مواد غذایی جلوگیری می‌کند. اگر نمک فاسد شد تکلیف چیست؟ و چه چیزی می‌تواند آن را و چیزهای دیگر را از فساد برهاند؟ و در اناجیل می‌خوانیم که مسیح (ع) به حواریین فرمود: «شما نمک زمین هستید، اگر نمک فاسد شود با چه چیز آن را اصلاح کنند؟ چنان نمکی به هیچ کار نمی‌آید جز آنکه پایمال شود.» پس نمک را نباید در معرض گندیدن و فاسد شدن درآوریم و به بهانه اصلاح امور مردم، نباید خود را در شرایطی قرار دهیم که به دامن فساد بیفتیم... اگر با چشم باز نگاه کنیم، به مصداق حدیث نبوی که: «دو گروه از امت من اند که اگر صالح باشند، امت من صالح می‌شوند و اگر فاسد باشند امت من فاسد می‌شوند؛ فقیهان و حکمرانان»، حداقل نیمی از همین فسادهای موجود در امت اسلامی به گردن ماست و ما برای به صلاح آوردن وضع امت، اول باید خود را اصلاح کنیم. نه این که به جای این کار، حکومت و امارت را هم به دست بگیریم تا مسئولیت بقیه تباهی‌ها هم به گردن ما بیفتد و ما یگانه مسؤل همه مفاسد باشیم. اگر هم تصور کنیم که عامه مردم، به دلیل ارادات و اخلاص فراوان به ما، حتی اگر ما حاکم بشویم، ما را مسؤل مفاسد نمی‌شمارند. چنین تصویری گرچه ممکن است برای اوایل امر درست باشد، اما به زودی ورق برمی‌گردد. آن وقت همان مردمی که فسادهای موجود در حکومت ما را حمل بر صحت می‌کردند یا به گردن دیگران می‌انداختند تا ما تبرئه شویم، همان مردم، در مورد مفاسدی هم که ما مسؤل حقیقی آن نیستیم، ما را مسؤل می‌شناسند و حتی آنچه را در حکومت ما حقیقتاً مفسده نیست، مفسده تلقی می‌کنند تا ما را محکوم کنند؛ و پاره ای از اموری را که در حکومت های دیگر تحمل می‌کنند، در حکومت ما برایشان تحمل ناپذیر می‌شود... علاوه بر این، اگر ما به نام اسلام و شرع حکومت تشکیل دهیم، و اگر مراجع و علمای دین، متصدی امور حکومتی شوند، به معنای این است که ما سرنوشت اسلام و مرجعیت را به یک حکومت پیوند بزنیم، و این بسیار خطرناک است. چون هر حکومتی دیر یا زود به فساد می‌گراید و سقوط می‌کند. آنگاه حکومتی که به نام اسلام تشکیل شود و مراجع و علمای دین متصدی امور آن باشند، وقتی به فساد گرایید و سقوط کرد، این امر یعنی به فساد گراییدن و سقوط اسلام و مرجعیت و روحانیت، و این بدترین پیامد ممکن است. شما می‌دانید که تسلط مؤبدان بر ارکان حکومت ایران در عصر اکاسره (ساسانیان) تباهی‌های بسیاری در پی داشت که نتیجه آن اعراض مردم از آیین مجوس (زرتشتی) ایران و بالاخره پشت کردن مردم به حکومت و افول ستاره مجوسیت برای همیشه بود و رواج شگفت آور مسیحیت و بودایی گری و تسلط پاپ‌ها بر حکومت، مفاسد و فجایعی را به دنبال داشت که نتیجه آن سقوط کلیسا و روگردان شدن عامه

مردم اروپا از مسیحیت بود. اکنون ما هم اگر خواهان امتیازات مؤبدان و پاپ‌ها باشیم، به سرنوشتی مانند آنها دچار خواهیم شد.

۵- آنچه کمال مطلوب ماست، تبعیت حکومت از دین است و در راه این هدف نیز حداکثر تلاش را می‌کنیم. ولی اگر برای حصول این مقصود، خودمان حکومت را در دست گیریم، در عالم عمل، قضیه به عکس می‌شود و دین تابع حکومت می‌شود. زیرا وقتی رجال دین به حکومت رسند، حفظ دستگاہی که عنوان حکومت دینی بر آن نهاده اند، مهم‌ترین هدف و وظیفه و فریضه تلقی می‌شود و طبیعی است که برای وصول به این مهم‌ترین هدف، استفاده از هر وسیله‌ای مباح می‌شود. احکام الهی و ارزش‌های اسلامی و حتی بدیهی‌ترین معتقدات دینی و اصول عقلی و اخلاقی قربانی شوند. بلی ظاهر قضیه این است که با تشکیل حکومتی به نام دین و به وسیله رجال دین، حقیقتاً دین حاکم خواهد شد. اما هیئات (چه دور است این امر!).

۶- مردم ما را نایبان امام زمان می‌دانند و وقتی حکومتی برپا کنیم و خود در رأس تشکیلات حکومت قرار بگیریم، توقع دارند حکومت ما همان‌گونه باشد که حکومت آن بزرگوار خواهد بود و همانطور که درباره او فرموده اند «یملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً و تصلح فی ملکه السباع» ما هم که نایب او هستیم، اگر در رأس تشکیلات حکومت باشیم، مردم انتظار دارند که در همه جا عدل و انصاف حاکم باشد و گرگ و میش از یک جوی آب بخورند. اگر این انتظار برآورده نشود، اعتقاد مردم نسبت به استقرار عدالت در عصر امام زمان (عج) و بلکه نسبت به ظهور و شخصیت آن بزرگوار متزلزل خواهد شد. و این مدعا بدیهی است و نیازی به دلیل ندارد؛ از طرف دیگر هم باتوجه به مبانی نظری و هم باتوجه به تجربه‌های تاریخی و هم مهم‌تر از همه، معصوم نبودن حکام، برپایی حکومت شرعی حقه برای ما ممکن نیست. اما به لحاظ نظری، از این جهت که برپایی حکومت شرعی حقه، فقط و فقط از امام معصوم (ع) ساخته است. خصیصه شرعی نبودن برای هر حکومتی که غیرمعصوم (ع) در رأس آن باشد، مثل سیاهی و سرخی و زردی رنگ است برای فرد سیاه پوست و سرخ پوست و زردپوست همان‌طور که - مثلاً - سیاهی، از پوست فرد سیاه پوست زائل شدنی نیست، خصیصه شرعی نبودن نیز از حکومت غیرمعصوم زائل شدنی نیست. آنچه از ما برمی‌آید، فقط در این حد است که سعی کنیم دایره ستم توسعه پیدا نکند و محدودتر و تنگ‌تر شود؛ و فرد رنگین‌پوستی که رنگ را از پوست او نمی‌توان زدود، اقلاً پوست او از رنگ‌های عارضی مثل دوده و قیر و... پاک شود پس هدفی که ما به همه اعلام می‌کنیم، تحدید ظلم و محدود کردن تصرفات ظالمانه حکومتی است که خصیصه برحق نبودن، عَرَضِ غَیْرِ مَفَارِقِ آن است و از آن قابل انفکاک نیست، همین و بس. اما این که به مردم وعده برپایی حکومت حقه و شرعی بدهیم و برای این هدف خودمان حکومت را به دست گیریم، دو خطای بین است که یکی از دیگری خطرناک‌تر است. زیرا وعده برپایی حکومت شرعی و حقه به مردم دادن؛ به معنای این است که یک شعار غیرعملی به دهان مردم بگذاریم و یک خواسته غیرواقع‌بینانه را به آنها القا کنیم که تحقق آن ممکن نیست و چنین شعاری می‌تواند در مرحله اول، برای مردم خوشایند و یک چندی سرشان به آن گرم شود، اما بالاخره که بی‌عدالتی‌های موجود در حکومت ما، یکایک چهره خود را نشان دادند و معلوم شد که وعده برپایی حکومت شرعی و حقه به وسیله ما بی‌پایه بوده آن‌گاه وعده برپایی چنین حکومتی به وسیله امام معصوم (ع) هم مورد تردید قرار می‌گیرد و در بقیه مقدسات هم به شک و شبهه می‌افتند و سیل ناسزا و ناروا به سوی ما و آیین و معتقدات ما سرازیر می‌شود.^{۲۱۶} باری تصور ریشه‌کن شدن فساد و ظلم در حکومت غیرمعصوم،

^{۲۱۶} - پیش از حکومت خمینی، حتی کمونیست‌ها نیز برای مقدسات الهی احترام قائل بودند. خسرو گل‌سرخ‌ی در دادگاه پهلوی گفت: «من که یک مارکسیست - لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستم و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم... زندگی مولا حسین نمودار زندگی کنونی ماست که جان بر کف، برای خلق‌های محروم میهن خود در این دادگاه محاکمه می‌شویم. او در اقلیت بود و یزید، بارگاه، قشون، حکومت و قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد. هر

تصور باطل و خیال محال است، و ما ضمن آنکه همیشه باید برای کاستن از تباهی‌ها در حال مبارزه باشیم، نباید در جایی بنشینیم که مسؤول مظالم و تباهی‌ها قلمداد شویم. نمی بینید که به روایت علل الشرایع، وقتی از امام صادق (ع) می پرسند چرا حاکمیت زمین در اختیار شما قرار نگرفت؟ حاصل پاسخ حضرت این است که: خدای تعالی می دانست که هر کس حاکم باشد، بساط تبهکاری (فعلاً به سبب عدم بلوغ عقلی مردم) از روی زمین برچیده نخواهد شد؛ و لذا اراده خداوند بر این تعلق گرفت که تبه‌کاری‌ها در جامعه ای صورت گیرد که حکام آن، ما نباشیم بلکه دیگران باشند.

۷- در حال حاضر که دست ما از مناصب حکومتی و امتیازات آن کوتاه است، این همه اختلاف و کشمکش در میان ماست که حتی در بسیاری موارد، کار به تکفیر و تفسیق هم می کشد، حال اگر قرار شود مناصب حکومتی و امتیازات مربوط به آنها هم در اختیار ما باشد، به دلیل رقابتی که برای دستیابی به این مناصب و امتیازات میان ما در می گیرد، اختلاف و دعوا بین ما بسیار بیشتر خواهد شد، به گفته امیرمؤمنان (ع) آنگاه عامه مردم که می بینند پیشوایان دینی شان برای ربودن منصب‌های حکومتی و امتیازات دنیوی به جان هم افتاده اند، چه فکر می کنند؟ آیا با مشاهده این نزاع‌ها، اعتقاد مردم به پیشوایان دینی شان و بلکه نسبت به اصل دین متزلزل نخواهد شد؟... [این یکی از دلایلی بود که امیرالمؤمنین (ع) برای عدم جنگ و درگیری با غاصبین خلافت اقامه نمود. آن حضرت می دید که اگر جنگ بین صحابه رسول خدا (ص) درگیرد، نومسلمانان که استضعاف فکری نیز داشتند، قادر بر تحلیل موضوع نبودند و مرتد شده و به سوی بت‌های خود باز می گشتند.] امروز که تصدّی مناصب حکومتی، چشم و گوش ما را کور و کر نکرده، این همه دستورات مؤکد و غلاظ و شداد - در نهی از تکفیر و متهم داشتن یکدیگر - را که در نصوص معتبر آمده است نمی بینیم! امروز که تحت عنوان امارت، طوق اسارت و بردگی دنیا، به صورت رسمی بر گردن ما نیفتاده، رفتار ما چنین است و ده‌ها حدیث معتبر از این قبیل را که در تحذیر از برخوردهای تند با یکدیگر وارد شده ندیده می گیریم! پس چگونه خواهد بود اگر این طوق هم بر گردنمان باشد؟

۸- ... اگر ما بخواهیم مناصب حکومتی را در دست بگیریم، لازمه اش آن است که برای تمامی این مناصب، افرادی داشته باشیم که هم در حدود وظایف خود قوانین اسلامی را بدانند و هم متدین واقعی باشند و هم درس مدیریت خوانده و شیوه‌های مختلف اداره امور کشور را تعلیم گرفته باشند؛ وگرنه آن‌گاه ما حتی برای یک دهم مناصب موجود، افراد شایسته‌ای که هر سه شرط را داشته باشند نداریم. اگر هم به یکی دو شرط از این سه شرط اکتفا کنیم، نتیجه کار بسیار نامطلوب خواهد بود و اوضاع از این که هست، بدتر خواهد شد. و مردمی که می بینند به دلیل مثلاً عدم آگاهی و مدیر و کاردان نبودن افراد ما، اوضاع نامطلوبی حاکم شده است، نسبت به ما و بلکه نسبت به اصل دین بدبین خواهند شد. این است که می‌گوییم حکومت دینی، اگر صاحب منصبان مدیر و کاردان نداشته باشد، خطرش و ضررش برای دین، از حکومت غیردینی و ضد دینی هم بیشتر است. چون در حکومت غیردینی و ضددینی، اگر مردم ضعف و نارسایی و فساد ببینند، آن را به گردن حکومت دینی و پیشوایان دین و اصل دین نمی اندازند، ولی اگر مناصب حکومتی در اختیار ما باشد، همه ضعف‌ها و فسادها و نارسایی‌ها را به حساب علمای دین و اصل دین می گذارند و ما که بدون بصیرت و دانش کافی در اداره امور، این مناصب را اشغال کرده ایم مصداق کلام نورانی صادق آل محمد (ص) خواهیم بود که: « هر که بدون دانش به سوی کاری هجوم برد، بینی خود را بریده است.»

۱۰- مشکل دیگر، مشکل حواشی و بستگان ماست که ما را احاطه کرده اند و با سوء استفاده از موقعیت و جایگاه ما، هزار جور کار خلاف می کنند که هم آبروی ما و علمای دین بر باد می رود و هم عامه مردم با ملاحظه کاری‌های آنها ایمان و اعتقاد

چند یزید گوشه ای از تاریخ را اشغال کرد ولی آنچه که در تداوم تاریخ تکرار شد، راه مولا حسین و پایداری او بود، نه حکومت یزید. آنچه را که خلق‌ها تکرار کردند و می کنند راه مولا حسین است. بدین گونه است که در یک جامعه مارکسیستی، اسلام حقیقی به عنوان یک روبنا قابل توجیه است و ما نیز چنین اسلامی را، اسلام حسینی و اسلام علوی را تأیید می کنیم.»

مذهبی شان سُست می شود... اکنون که مناصب حکومتی و امتیازات آن در اختیار ما نیست ، اوضاع چنین است. اگر آن مناصب و امتیازات در اختیار ما باشد چه خواهد شد؟ جز این که اطرافیان ما ، ما را نردبان و پلی قرار دهند برای دسترسی و دستیابی هرچه بیشتر به خواسته‌های دنیوی و آن هم از طرق نامشروع، و آخرت ما را خراب کنند تا دنیای خود را آباد کنند؟ با این مقدمات ، آیا عقل ایجاب نمی کند که برای جلوگیری از توسعه فساد در محیط خود ، و پیشگیری از تبعات خطرناک دنیوی و اخروی آن ، شرایطی فراهم نیاوریم که دست و بال اطرافیانمان بیش از این باز شود و آلوده شوند و بدترین ستم‌ها را بر ما روا دارند. آیا برای امیرزا محمد و امیرزا مهدی و امیرزا احمد (فرزندان مرحوم آخوند) بهتر نیست که پدرشان همه کاره نباشد و همه اختیارات حکومتی و امتیازات آن در دست او متمرکز نشود تا آن‌ها هم در شرایطی قرار نگیرند که بیش از این آلوده به دنیا شوند؟ مگر در قرآن نمی خوانیم که: « قوا انفسکم و اهلیکم ناراً. » باری ما پیش از آن که مناصب حکومتی را اشغال کنیم، اول باید مشکل بستگان و اطرافیانمان را حل کنیم و در مورد آنها همان گونه عمل کنیم که امیرمؤمنان (ع) به مالک اشتر فرمان می دهد: « حاکم را نزدیکان و بستگانی است که در پی انحصارطلبی و تعدی به حقوق دیگران اند و در گرفتن و دادن‌ها، انصاف را کم‌تر مراعات می کنند. عواملی را که به ایشان امکان این تعدیات را می دهد ریشه کن کن (تا قادر بر تخلف و تعدی نباشند). به هیچ یک از اطرافیان و بستگانت زمینی را مبخش. نباید شرایط به گونه ای باشد که افرادی طمع کنند که با پشت گرمی به تو، در مورد یک حق همگانی یا یک تکلیف و کار عمومی قراردادی ببندند که به مردم دیگر زیان برساند و رنج آن بهره دیگران باشد. که سود این کار برای آن افراد است نه تو، و عیب آن در دنیا و آخرت گریبان تو را گیرد...»

۱۱- عامه مردم تا وقتی احساس کنند که هدف ما از فعالیت و مبارزه، صرفاً تقلیل ظلم و تحدید دامنه فساد است، و قصدمان این نیست که به قدرت و مقام و امتیازات دنیوی دست یابیم، یا فرد و گروه خاصی را به قدرت و مقام برسانیم، باری تا وقتی که مردم ما را این گونه بشناسند، معتقد خواهند بود که ما در عمل خود اخلاص داریم و کارهایمان لله و قربتاً الی الله است، و به دلیل همین اعتقاد به دنبال ما می آیند و خواسته‌ها و گرفتاری‌های ما را حتی مهم تر از خواسته‌ها و گرفتاری‌های خود تلقی می کنند. و به خاطر پشتیبانی از ما و تحقق هدف‌های ما از جان و دل می کوشند و هرگونه سختی و فداکاری را بر خود هموار می کنند. ولی اگر احساس کنند ما یا به صحنه جنگ قدرت نهاده ایم و هدفمان این است که خود به قدرت و مقام و امتیازات دنیوی برسیم، یا بستگان و وابستگانمان را به قدرت و مقام و امتیازات دنیوی برسانیم، اعتقادشان به خلوص نیت ما سُست می شود و نه تنها از ما و هدف هایمان به صورت جدی حمایت نمی کنند و حاضر به قبول زحمت و فداکاری در این راه نمی شوند که اندک اندک به ما و رقیبانمان در عالم سیاست به یک چشم نگاه می کنند و بالاخره کار به جایی می رسد که به مخالفان ما و بلکه به مخالفان دین می پیوندند. بنابراین صحیح نیست که ما راهی در پیش گیریم که پایان آن، تغییر ماهیت مؤمنان فدایی علمای دین، به مخالفان دین و مخالفان علمای دین باشد، و نباید در میدان نبردی حضور یابیم که حتی اگر در کوتاه مدت، پیروزی هایی برای ما داشته باشد، در درازمدت به شکست ما و مکتب ما بینجامد. علاوه بر این که در این سال‌های اخیر، با ورود ما به صحنه مبارزه با ستم، افکار عمومی در ایران و خارج از ایران، روحانیت و مرجعیت شیعه و بلکه اصل تشیع و اسلام را به عنوان حامی ستم‌دیدگان و ضعیفان شناخته و این بهترین تبلیغ برای مکتب و مذهب ماست. و اگر ما جهت مبارزه را به طرف اشغال مناصب حکومتی و جنگ قدرت تغییر دهیم، موقعیتی که برای تبلیغ به وجود آمده، از دست می رود و بهترین موقعیت برای مخالفان و دشمنان فراهم می آید که بگویند همه دعوای ما بر سر لحاف ملا بوده؛ بعد هم کار به جایی می رسد که با تکیه بر ضعف‌های ما و عملکردهای ناصوابی که در قلمرو حکومت ما وجود خواهد داشت، دین و مذهب ما را بکوبند.

۱۲- کسانی که مناصب حکومتی را در اختیار دارند، فریبکاری و ناراستی و دروغ گویی و گزارش دروغ و وعده دروغ دادن را از لوازم اولیه کار و شغل خود می دانند؛ و شاید هم در پاره ای از موارد، امور آن‌ها بدون دروغ نمی گذرد؛ زیرا محتمل است که در پاره ای جاها به دلیل مصالح مهم تری که وجود دارد، دروغ گفتن برای آنها مجاز باشد. اما به همین دلیل که اشغال این

مناسب با پرهیز از دروغ منافات دارد (خوب و بد و درست و نادرستش به کنار) علمای دین باید از این مناصب بپرهیزند، زیرا اگر بخواهند پابند راستی و صداقت باشند، امورشان نمی‌گذرد؛ و اگر هم بخواهند مثل بقیه سیاستمداران، هر جا که صلاح دیدند دروغ بگویند و گزارش دروغ و وعده دروغ بدهند؛ این کار دو خطر بزرگ دارد؛ یکی این که **خرده خرده قبح دروغ در نظرشان از بین می‌رود** و تقید آنان به صداقت در موارد دیگر متزلزل می‌شود و به ناراستی عادت می‌کنند؛ و این امر گرچه برای همه بد است ولی برای عالم دین از همه بدتر و خطرناک تر است. دیگر این که عامه مردم وقتی ببینند علمای دین (با هر عذری ولو موجه) در موارد متعدد دروغ می‌گویند، کم کم این شبهه برایشان پیش می‌آید که **پس نکند در موارد دیگر، از جمله در احکام الهی و اعتقادات دینی و مذهبی نیز علمای دین به دلیل عذرهای ولو موجه دروغ می‌گویند** و آنگاه ایجاد چنین تصویری در اذهان عامه مردم، بسیار خطرناک است و بالمآل موجب بی‌اعتقادی آنان به مبادی و آداب دینی خواهد شد.

۱۳- شنیده اید که شیخ اعظم (شیخ انصاری) رحمه الله وقتی می‌خواست حکم آب چاهی را که آب آن به خودی خود طاهر بود ولی در مجاورت چاهی با آب غیرطاهر قرار داشت بفهمد، چون در خانه او دو چاه با این دو خصوصیت بود، پیش از مطالعه در باب حکم این موضوع، دستور داد چاه اول را کور کردند، چرا؟ چون ترسید که علاقه او به طاهر شمردن آب آن چاه و مخدوش نشمردن طهارت آن بر اثر مجاورت با چاه دوم، ناخواسته و ناخودآگاه بر ذهن او اثر بگذارد و مانع از فهم و شناخت حکم حقیقی خدا در باب آب آن چاه باشد. این امر حاکی است که **تعلق خاطر به آنچه در حیثه مالکیت و اقتدار ماست، حجابی عظیم است که مانع از رؤیت و مشاهده حقیقت و فهم حکم الله می‌شود**. حال اگر صرف علاقه به طاهر شمردن آب چاه خانه خود، حتی برای کسی مثل شیخ اعظم، با آن همه علم و تقوا، چنین خطری داشته باشد که مانع از درک حقیقت شود، برای من که علم و تقوای او را ندارم، علاقه به حفظ قدرت و حکومت و مقام، و طاهر و منزّه شمردن حکومت منسوب به خود، چه تبعاتی دارد؟! و بعد موانع موجود در راه شناخت حقیقت را که تعلقات و خطرناک‌ترین آنها جاه و مقام است را از خود چگونه دور سازم؟! و آیا درست است که من به جای کاستن از موانع موجود در راه شناخت حقیقت، بیایم و موانع بسیار بیشتر و بزرگ تری برای خود ایجاد کنم تا آگاهانه و ناآگاهانه، در استنباط احکام الهیه، تحت تأثیر آنها قرار گیرم و به جای رسیدن به احکام حقیقی و بیان آنها، توجیه‌کننده تعلقات و خواسته‌های خود باشم؟ مگر در حدیث شریف نبوی نیامده است که **«دل‌بستگی زیاد، کر و کور می‌کند»** و مگر نمی‌دانیم که **«فاسد شدن علما با غلبه مال و مقام بر آنان است»**. **«آفت علما، دل‌بستگی به ریاست است»**، و **«آخرین چیزی که از سر صدیقان خارج می‌شود، دل‌بستگی به ریاست است»**، و **«دو گرگ درنده در میان گوسفندان بی‌شبان، آنقدر زیان نمی‌رسانند که دل‌بستگی به ریاست به دین مسلمان زیان می‌رساند»**، و **«هر که در طلب ریاست برآید هلاک شود»**، و **«هر کس خواهان مقام رفیع در دنیا و آخرت، مقام رفیع دنیوی را ناخوش بدارد»**. و بالاخره پاسخ پیامبر (ص) به این پرسش که **امارت چیست؟ که فرمود: «امارت؛ آغاز آن سرزنش شنودن است و در مرحله دوم پشیمانی و در مرحله سوم عذاب روز قیامت»**. کدام یک از این دو گزینه بهتر است؟ آیا بهتر است که من دل‌بستگی به جاه و مقام را که در درونم و در درون هر انسانی هست و آخرین چیزی است که از دل صدیقان خارج می‌شود، مهار کنم و لگام بزنم؟ یا میدان را برایش باز بگذارم و به عنوان تأسیس حکومت صالحان، اجازه دهم که اسب چموش و سرکش نفس، با هدف دستیابی به اقتدار بیشتر و اختیارات وسیع تر، همواره در جولان باشد، و صحنه‌ای عریض تر و طویل تر بطلبد و به هر طرف بتازد و مرا و دیگران را به مهلکه اندازد؟ خلاصه من در برابر جهنم نفس که مدام **«هل من مزید»** می‌زند و هیچ حد یقفی نمی‌شناسد چگونه باید عمل کنم؟

۱۵- ... در دنیا هزاران هزار نفر به انواع و اقسام بیماری‌ها دچار می‌شوند و می‌میرند و هیچ کس هم به دلیل این که بیماری‌اش علاج نشده، به شما و مذهب شما ایراد نمی‌گیرد. چون شما ادعا نکرده اید که دین شما مسؤل شفا دادن بیماری‌هاست و علمای دین شما چنین وظیفه‌ای را برعهده دارند، حال اگر به تصور آن که عظمت دین و علمایان را بیشتر نشان دهید چنین

ادعایی بکنید، بار بسیار سنگینی بر دوش دینتان و خودتان می گذارید و مسئولیت همه بیماری‌های بی شمار مداوا نشده به گردن خودتان و دینتان می افتد. در مورد سیاست نیز قضیه از این قرار است. کسی از ما نخواسته است که برای به سامان درآوردن همه امور دنیوی مردم بهترین طرح را ارائه دهیم و خودمان هم مجری طرح بشویم و همه مشکلات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن‌ها را حل کنیم. توقعی که از ما هست فقط در این حد است که در برابر بدبختی‌های خلق خدا و ظلم و فساد و اجحافی که قربانی آن هستند بی تفاوت نباشیم... پس اگر ما کاری کنیم که امور مردم به دست خودشان اداره شود، در برابر آن‌ها معذور هستیم و می توانیم بگوییم که هر مشکلی حل نشده و هر فساد بی جا مانده گردن خودتان است، و یا... حرکت، ولی اگر ما کارها را خودمان به دست بگیریم، زبان مردم و دشمنان ماست که به طرف ما و آیین ما دراز می شود و همه اش باید پاسخ گو باشیم که چرا مشکلات حل نشد و مفساد بر جای ماند؟ و مشکلات و مفساد هم یکی دو تا و هزارتا و صدهزارتا نیست که بتوان امید داشت تمام شود.

۱۶- از نظر ما، همان طور که اصل تأسیس مدینه فاضله، جز در زمان بسط ید معصوم(ع) امری ناممکن است. اصلاح اوضاع جامعه نیز صرفاً با قبول سرپرستی حکما و علما شدنی نیست، و اگر شدنی بود، امام صادق(ع) پیشنهاد سرپرستی حکومت را که به آن حضرت شد رد نمی کرد. می دانید که وقتی ابومسلم از امام صادق(ع) تقاضا کرد، سرپرستی امت اسلامی را بپذیرند و اجازه فرمایند به رهبری ایشان حکومت اسلامی تشکیل شود، حضرت فرمود: «تو از مردان من - دولتمردان من - نیستی و زمان زمان من نیست». چرا؟ مگر سرپرستی امت و اجرای قوانین شریعت که صلاح و فلاح خلق در گرو آن است، وظیفه امام نبود؟ اگر بود که مسلماً هم بود، پس چرا امام حاضر نشد، در رأس حکومت قرار گیرد؟ آیا جز به این دلیل که، می دانست برای تشکیل حکومت صالح، کافی نیست که سرپرستی صالح در رأس تشکیلات حکومت باشد، بلکه صالح بودن تشکیلات، اگر ضرورت آن بیشتر از صالح بودن سرپرست نباشد کمتر نیست. درحالی که اصلاح تشکیلات، امری نبود که صرفاً با قرار گرفتن امام(ع) در رأس حکومت و یا در مدت زمانی محدود انجام پذیرد، و نیازمند مقتضیات و مقدمات و امکاناتی بود که آن موقع وجود نداشت. اگر امام معصوم(ع) بدون وجود آن مقتضیات و مقدمات و لوازم، اقدام به تشکیل حکومت می کرد، آن حکومت به زودی سقوط می کرد و پس از آن، امام و پیروان او در شرایطی بسیار بدتر از سابق قرار می گرفتند و ضربه‌هایی هولناک تر از گذشته به اسلام وارد می شد. بنابراین امام ترجیح داد که به جای تکیه زدن بر مسند حکومت، از طریق تعلیم و ارشاد بندگان خدا، تا آنجا که ممکن است، در جهت بالا بردن سطح معرفت عامه که نتیجه اش بهبود وضع تشکیلات و نظم اجتماعی موجود باشد، گام‌های بلندی بردارد. ماجرای ما هم از این قرار است، و «نظام حاکم بر جامعه ما، انعکاسی از شرایط موجود در جامعه ماست». زیرا به فرموده حضرت رسالت(ص): «همان گونه که هستی بر شما حکومت می کنند»، و به گفته امیرمؤمنان(ع): «برپایی و استقرار حکومت صالحان جز با استقامت توده‌ها ممکن نیست» و آنگاه من چنین استقامتی در توده‌ها سراغ ندارم. لذا ما به پیروی از معصومین علیهم السلام می گوییم: «پیش از رسیدن موعد هر کاری عجله نکنید که پشیمانی به بار می آورد».

۱۷- ما در طول تاریخمان، غالباً در عالم سیاست، با دو شیوه عملکرد نادرست، به موازات یکدیگر، مواجه بوده ایم. یکی افراطی و دیگری تفریطی؛ «نادان را نبینی مگر آن که کار را از حد خود فراتر برد یا به آنجا که باید نرساند». در میان عامه نیز هر یک از این دو، مدتی شیوه غالب و رایج و متبع بوده است؛ و چون ناکارآمدی و نادرستی و زیانبار بودن آن آشکار می شد، جای خود را به دیگری می داد. که آن هم مدتی رواج می یافت و ضررهای جبران ناپذیری به اسلام و امت اسلام می زد، و باز جای خود را به همان شیوه قبلی می داد. این جا عوض کردن‌ها همچنان ادامه می یافت و هیچ کدام هم چیزی جز خسارت به بار نمی آورد. یکی از این دو گونه عملکرد، مبتنی بر چشم پوشی از هر گونه مبارزه با مظالم و خودداری از هر حرکت جدی در جهت اصلاح مفساد بوده است؛ و دیگری مبارزه برای هدف‌هایی غیرواقع بینانه و تحقق نیافتنی، و با استفاده از وسیله ای ناکارآمد و سلاح‌های از کار افتاده و شیوه‌هایی غیرمنطقی. از باب نمونه توجه فرمایید که صد سال پیش، ما باید برای تحدید ظلم‌ها و تقلیل مفساد که صدر تا ذیل جامعه مان را پر کرده بود به مبارزه برمی خاستیم و شرایط حاکم

بر اجتماع خود را با کوشش و مجاهده بهبود می بخشیدیم و قدم‌هایی در جهت اصلاح و پیشرفت امت برمی داشتیم، ولی چنین نکردیم! و به جای اقدامات جدی در راه این اهداف، به تزار قدرتمند روسیه اعلان جنگ دادیم و با این که یک بار شکستی سخت خوردیم، باز عبرت نگرفتیم و برای بار دوم همان اشتباه را تکرار کردیم! با این که مواردی پیش آمد که روس‌ها، به دلیل گرفتاری هایشان در نواحی دیگر، حاضر بودند امتیازات خوبی به ما بدهند تا ما ختم جنگ را اعلام کنیم، ولی ما نپذیرفتیم و گذاشتیم تا روس‌ها از گرفتاری‌های دیگرشان فارغ شوند و آن‌گاه یک دل و یک جهت رو به ما بیاورند و با تمام قوا با ما مصاف دهند و چنان شکست بزرگی را به ما تحمیل کنند! بیست ایالت پهناور از ایالات مملکت ما را به متصرفات خود ضمیمه کنند و بار آن همه غرامت و خسارت سنگین را بر گردن ما بگذارند و قضاوت کنسولی را بر ما تحمیل کنند و دیگر مصائب آن جنگ که خدا می داند کی از شر آن‌ها خلاص خواهیم شد. علاوه بر این که در پی آن شکست فاحش، علمای ما مثل آقا سید محمد (معروف به سید مجاهد) و مرحوم نراقی و ملا محمد تقی برغانی هدف اعتراضات سخت واقع شدند و بعضاً مورد اهانت قرار گرفتند. به هر حال اشتباه ما در این بود که به جای اقدام برای اصلاح اوضاع شدیداً فاسد داخلی، تصمیم گرفتیم با رهبری و مدیریت یکی از فاسدترین و ناتوان‌ترین حکومت‌های دنیا، با یکی از دو قدرت بسیار عظیم جهان بجنگیم و برای ترغیب مردم به جنگ هم، از زبان فقه آل محمد (ص) و از زبان تمام معصومان (ع) و از زبان قرآن کریم، وعده قطعی پیروزی به همه دادیم و پس از شکست، سیل اعتراض‌های دوست و دشمن به سوی ما سرازیر شد که پس چرا به جای تحقق آن وعده‌های قطعی - آن هم از لسان خدا و پیامبر و ائمه (ع) - ما دچار چنین شکست خفت باری با تبعات نکبت بار آن شدیم؟ من نمی دانم که آیا در آن ماجرا، علمای ما گول سیاستمداران ابله را خوردند و به درخواست آن‌ها اعلان جهاد دادند؟! و آیا هدف سیاستمداران این بود که سر علما و متدینین را به جنگ با دشمن خارجی گرم کنند تا در صدد مبارزه با مفاسد موجود در تشکیلات حکومت برنمایند؟! چنان‌که در بسیاری از موارد نیز عاملان حکومت‌ها، مستقیماً یا از طریق واسطه‌های مختلف، به نام دین ما را به جنگ و دعوا با فرقه‌ها و افراد گوناگون وامی داشتند، تا اولاً، فرصت نکنیم به مفاسد موجود در تشکیلات حکومت بیندیشیم و با آن مبارزه کنیم. ثانیاً، با کارهای بی رویه ای که معمولاً در این جنگ و نزاع‌ها و بعضاً به دست ایادی خود حکومت انجام می شود، ما در معرض اتهام قرار گیریم و حیثیتمان لکه دار شود. شاید هم حکومت‌ها می خواستند با گرفتن حکم جهاد از علما، مسؤلیت شکستی بسیار سهمگین و آن همه تبعات خانمان سوز آن را به گردن علما بیندازند! یا قدرت‌های خارجی با سوءاستفاده از سادگی ما، در شرایطی که آمادگی برای جنگ نداشتیم، ما را با لطائف الحیل به میدان جنگ کشاندند تا پس از شکست، هم آبروی ما را ببرند و هم به خواسته‌های خود برسند که تضعیف هر چه بیشتر مملکت و سلطه کامل بر بسیاری از بخش‌های آن پس از جدا شدن از ایران بود. به هر حال هر چه بود ما در این ماجرا لطمه‌های شدیدی خوردیم و نیرو و آبروی خود را در تلاش برای جنگی به هدر دادیم که به جای آن، باید در جهت اصلاح مفاسد داخلی حرکت می کردیم. بعد هم که جنگ با آن وضعیت اسف بار تمام شد، همه تقصیرها را به گردن ما انداختند و بدهکار هم شدیم. حتی شصت سال پس از آن ماجرا، وقتی مرحوم میرزا (میرزای شیرازی) در باب اعطای امتیازات به خارجی‌ها، به ناصرالدین شاه اعتراض کرد، شاه با مغلظه کاری، اعتراض او را از قبیل دخالت علما در جنگ‌های ایران و روس قلمداد کرد و تبعات اسف بار آن جنگ‌ها را یادآوری نمود و مدعی شد که از آن هنگام تا امروز، هرچه دولت ایران می کشد از نتیجه همان دخالت علماست که آمدند و فتحعلی شاه را با دولت روس به جنگ واداشتند. در طول پنجاه- شصت سال پس از آن جنگ‌ها هم غالباً واکنش ما آن بود که خود را از صحنه فعالیت‌های اجتماعی، یکسره کنار بکشیم و کاری به تشکیلات فاسد حکومت نداشته باشیم! آن‌گاه مردمی که از فساد و تباهی به جان آمده بودند و کارد به استخوانشان رسیده بود، به محض آن‌که از گوشه ای صدای مخالفت با شرایط موجود به گوششان خورد، دور آن صدا جمع شدند! به خیال آن‌که علی محمد شیرازی، اگر امام زمان هم نباشد، ولی شاید بتوان از طریق او و زیر علم او، تحولی در اوضاع به وجود آورد و دامنه فساد را کوتاه کرد! بلی با این تصور به دنبال او افتادند. - و آن همه فتنه‌ها و لطمه‌ها به دین و مملکت ما خورد و نیازی به یادآوری آنها نیست... برپایی حکومت حقه و شرعی، و تأسیس مدینه فاضله و ریشه کن کردن همه ظلم‌ها و فسادها در عصر غیبت، از همان هدف‌های دست نیافتنی است که اگر مبارزه را به خاطر آنها دنبال کنیم، نه فقط به آن‌ها نمی رسیم، بلکه سرانجام کار، کسانی که برای این هدف‌ها به دنبال ما پا به میدان مبارزه گذاشته بودند، وقتی دیدند این مبارزه حاصلی جز خسارت‌های مهلک نداشته، یا کاملاً از مبارزه نومید و دل‌سرد می شوند و یکسره آن را رها می کنند، یا بدتر از این، نسبت به حق و شرع

بدبین می شوند و سر از وادی بی اعتقادی و ضدیت با شرع و حق و دین درمی آورند. پس آنچه را دست نیافتنی است رها کنیم و این دستورالعمل عقلایی را نصب العین خود قرار دهیم. ما اگر باتوجه به مقدرات و امکاناتمان، که بسیار محدود است، اعلام کنیم که هدف ما از مبارزه، اصلاح پاره ای از مفساد و حل پاره ای از مشکلات است و نه اصلاح تمامی مفساد دنیا و حل تمامی مشکلات عالم، این هدف قابل تحقق است. مردمی هم که خواهان مبارزه با مفساد و حل مشکلات هستند، وقتی ببینند پاره ای از مفساد اصلاح و پاره ای از مشکلات حل شد، دلگرم می شوند و برای مرحله بعدی و مبارزه با مفساد دیگر و حل مشکلات دیگر در پی ما می آیند. ولی اگر هدف را تشکیل حکومت حقه در مملکتان و در کلّ دنیا اعلام کنیم، و خود را در مقام پیشوایی برای چنین هدفی قرار دهیم؛ اولاً: عقلایی که شرایط حاکم بر مملکتان و بر تمام دنیا را می شناسند، به دنبال ما نخواهند آمد. زیرا می دانند که خواسته‌های ما عقلایی و عملی نیست، و با شنیدن حرف‌های ما به یاد کلام امام صادق (ع) می افتند که: «اگر می خواهی با یک بار نشست و برخاست، بفهمی کسی عاقل است یا نه، در لابه لای گفتوگوها با او، اموری را که محال و ناشدنی است، ممکن جلوه ده. اگر به انکار برخاست عاقل است و اگر آن را تصدیق کرد احمق است». ثانیاً: کسانی که به منطق اهل بیت (ع) ایمان دارند، نمی توانند ادعای ما را بپذیرند و با ما مخالفت می کنند. اینها به ما می گویند وقتی امام صادق (ع) صریحاً می فرماید: «فرج و گشایش در کار اهل بیت (تشکیل حکومت حقه) نخواهد بود مگر وقتی هیچ گروهی از مردم نمانده باشد که حکومت را در دست نگرفته باشد؛ تا کسی نتواند بگوید که اگر ما به حکومت می رسیدیم، عدالت پیشه می کردیم». در برابر این پیش بینی قطعی و نظایر متعدد آن، شما چه کاره اید که ادعا کنید می توانید یک حکومت حقه بر سر کار بیاورید و براساس این ادعا دست به اقداماتی بزنید؟! آیا این ادعا و اقدامات دنبال آن، جز تکذیب کلام نورانی معصوم (ع) معنایی دارد؟ و آیا جز این است که وقتی چنین ادعایی کردید و بعد هم برای اثبات آن وارد عمل شدید و نتیجه ای نگرفتید، میج خودتان را باز می کنید و صدق گفتار امام (ع) بر همه آشکار خواهد شد که بفهمند شما هم از جمله کسانی هستید که به گفته امام (ع) باید به حکومت برسند و تناقض ادعا و رفتارشان در باب تشکیل حکومت حقه واضح شود؟ باری بیاییم و به جای افراط و تفریط، میانه روی در پیش گیریم. سنگ را کوچک تر برداریم که بتوانیم به هدف بزنیم و بدانیم که در عصر غیبت، دمیدن روح حقانیت و اسلامیت در کالبد حکومت، امری از قبیل استرداد جوانی به پیر سالخورده و فرتوت است...

۱۹- ...با تکیه زدن بر مسند حکومت، شرایط ما را چنان دگرگون می نماید که دیگر قادر به انجام خدماتی هم که قبلاً می کردیم نخواهیم بود. زیرا حکومت، ما را از مردم جدا می کند و با جدا شدن از مردم، نمی توانیم از دردها و مشکلات آنان مطلع شویم. و به فرض مطلع شدن نیز چون سطح زندگی ما با سطح زندگی عامه مردم فاصله گرفته و از آن دور شده است، نمی توانیم دردها و مشکلات آنان را با گوشت و پوست خود لمس کنیم و مرهمی بر زخم آنان بگذاریم! پس از همه اینها، در حال حاضر که مردم از دست حکومت به جان می آیند، به ما پناه می آورند، اگر حکومت در دست ما باشد چه کنند، و کجا بروند، و به که پناه ببرند!؟

۲۰- می دانیم که رسول خدا (ص) از آغاز اعلام پیامبری خود، همیشه بر خلافت امیرمؤمنان (ع) تأکید داشت و نظر او بر این بود که رهبری و حکومت جامعه اسلامی، پس از دوران رسالت از آن علی (ع) باشد. این نظر برای حفظ مصالح امت اسلامی و به دلیل شایستگی‌های علی (ع) بود. به روایت احمد بن حنبل و حافظ ابونعیم (علمای اهل تسنن)، پیامبر (ص) فرمود: «این توأمروا علیاً - و لا أراکم فاعلین - تجدوه هادياً یاخذ بکم الطریق المستقیم؛ اگر علی را به امارت بپذیرید - و نمی بینم چنین کنید - او را هدایت یافته ای خواهید یافت که شما را به صراط مستقیم رهنمون می گردد...» (مرحوم آخوند در اینجا صور دیگر این روایت که به صورت متواتر در مصادر اهل سنت آمده است را نیز نقل می کند). پیامبر (ص) همچنین می دانست که اگر رهبری حکومت اسلامی پس از او با کسی جز علی باشد، دیر یا زود انحرافات در میان مسلمانان بروز خواهد کرد... باتوجه به این مقدمات، پیامبر (ص) از یک طرف در خلال بیست و سه سال پیامبری خویش، بارها به خلافت علی (ع) تصریح

فرمود، و از طرف دیگر در آخرین روزهای عمر خود تصمیم گرفت که از دو طریق، مسیر خلافت امیرمؤمنان(ع) را هموار کند، یکی با فرستادن سران مهاجرین و انصار به بیرون از مدینه تحت فرماندهی اسامه، تا وقتی پیامبر(ص) از دنیا می رود، کسی از سران قوم در مدینه، مرکز اسلام، نباشد که در برابر علی(ع) به ادعای خلافت قیام کند. دیگری با تنظیم وصیت نامه‌ای که به موجب آن، حکومت مسلمانان پس از پیامبر(ص) با علی(ع) باشد. اما سران قوم که حکومت را برای خود می خواستند و حاضر نبودند به خلافت علی(ع) تن دهند، از پیوستن به سپاه اسامه خودداری کردند و مانع تنظیم وصیت نامه رسول(ص) شدند، آن هم با برخوردی نامناسب که در همه کتاب‌های معتبر عامه نیز منعکس شده است. در این حال، برخورد پیامبر(ص) چگونه باید می بود؟ آیا باید کسانی را که از نوشتن وصیت نامه، با همه اهمیتی که پیامبر(ص) برای آن ذکر کرد، جلوگیری کردند و مانع خلیفه شدن علی(ع) بودند سرکوب کند و به هر قیمتی هست، نظر خود را اعمال کند؟ نه، پیامبر(ص) چنین نکرد. چرا نکرد؟ زیرا اگر پیامبر(ص) می خواست مخالفان خلافت علی(ع) را سرکوب کند:

اولاً، این رفتار در مردم انعکاس بدی داشت و همه می گفتند که پیامبر(ص) برای نشر دعوت و پیشبرد مقاصد خود، از کسانی کمک گرفت و بعد که قدرت پیدا کرد و به پیروزی رسید، برای خلیفه شدن پسرعمو و دامادش، اصحاب و یاران خود را سرکوب کرد و از میان برداشت. شیوع چنین قضاوتی میان مردم، به حیثیت اسلام و پیامبر(ص) و امیرمؤمنان(ع) لطمه شدیدی وارد می کرد. و این همان محذوری بود که پیامبر(ص) بارها اعلام کرده بود و همیشه از آن پرهیز داشت و در موارد مختلف، وقتی پیشنهاد می شد که با بعضی از اصحاب خود، شدت عمل به خرج دهد می فرمود: «لایتحدث الناس ان محمداً يقتل اصحابه» (مردم نباید بگویند که محمد دست به کشتن یاران خویش زده است). **ثانیاً**، از طرف دیگر، اگر پیامبر(ص) در این شرایط دستور می داد که مخالفان خلافت علی(ع) سرکوب شوند، این کار به سادگی انجام نمی گرفت، چون نه شمار ایشان کم بود و نه قدرت آنها را می شد دست کم گرفت و به راحتی نیز از میدان در نمی رفتند و دست از خواسته خود نمی کشیدند. سرکوب آنان به وقوع جنگ داخلی منجر می شد و آن‌هم در جامعه اسلامی که تازه تشکیل شده بود و از داخل و خارج، خطرهای عظیم و فراوانی آن را تهدید می کرد و دشمنان زیادی مترصد ضربه زدن به آن بودند؛ جنگ داخلی بهترین فرصت را به دشمنان می داد تا تمام تلاش‌هایی را که برای جا انداختن این دین شده بود بر باد دهند و برای همیشه فاتحه اسلام را بخوانند.

ثالثاً اگر دو معضل یاد شده نیز پیش نمی آمد و سرکوب مخالفان خلافت علی(ع) با همه دشواری‌هایش تحقق می یافت و تأثیر تبلیغاتی سوئی هم علیه پیامبر(ص) و اسلام نداشت، مشکل لاینحل دیگری بر سر راه بود و آن این که در خلال سرکوب، شمار زیادی از کسانی که قدرت مدیریت و اداره جامعه را داشتند از دور خارج می شدند و با افراد باقی مانده، حتی اگر امیرمؤمنان(ع) به خلافت می‌رسید، امکانات عادی را برای اداره حکومت در اختیار نداشت و حکومت نیز با امکانات عادی باید اداره می شد نه با معجزه و قدرت ماوراء طبیعی. باتوجه به جهات مزبور بود که پیامبر(ص) سرکوب مخالفان خلافت علی(ع) را برخلاف مصالح عالیله اسلام شمرد و خطرها و انحرافات را که با وقوع انحراف در نظام رهبری مسلمانان روی می داد و خود پیشگویی فرموده بود، کوچک تر و قابل تحمل تر از مشکلاتی شمرد که با سرکوب مخالفان خلافت علی(ع) برای اسلام و جامعه اسلامی به وجود می آمد. بنابراین از برخورد خشن با ایشان چشم پوشید تا ضمن عدم اقدام به عملی مغایر با خلق و خوی کریمانه محمدی(ص)، ایشان نیز عوض این که پس از مواجهه با سرکوب، به سوی دشمنی با اصل اسلام سوق داده شوند و با هدف ریشه کن کردن این آیین پاک، پا به میدان جنگ رو در رو بگذارند، حکومت اسلامی را از آن خود بدانند و به خاطر منافع خود و حکومت خود، برای ترویج اسلام، هرچند نه اسلام خالص، دامن همت به کمر بزنند و کوشش و تلاش کنند، و علی(ع) و مکتب او هم در جای خود بماند و با عمل و گفتار خود و در حد امکانات موجود، مرجعی باشد برای بیان و ارائه اسلام اصیل.

حالا ماجرای ما هم با سیاستمداران از این قبیل است؛ اگر ما بخواهیم حکومت را در دست گیریم، لازمه آن سرکوب سیاستمدارانی است که با شعار حکومت ملی و رهایی از استبداد، در مبارزه با استبداد، در کنار ما بودند و تلاش کردند، و

سرکوب آنان، بدون شک انعکاس بدی در مردم دارد و گفته خواهد شد که بله! پیشوایان دینی، در طول مبارزه با حکومت استبدادی، استفاده‌هاشان را از کمک‌ها و هم‌فکری‌های سیاستمداران و رجال ملی کردند و بعد که به قدرت رسیدند، برای این که همه قدرت و امکانات را در اختیار خود بگیرند و شکل دیگری از حکومت مطلقه را بر سر کار بیاورند و استبداد را در قالبی جدید بازگردانند، اقدام به سرکوب سیاستمداران و رجال ملی کردند، یعنی کاری نظیر آنچه خلیفه سفاح با ابوسلمه و برادرش منصور با ابومسلم کرد، و همان کاری که رسول(ص) به شدت از آن احتراز می‌فرمود و بسیار حساسیت داشت که مبدا مردم بگویند محمد(ص) دست به سرکوب یاران خود زده است. با چشم پوشی از محذور فوق، معضله دیگر هم وجود دارد، که سیاستمداران رقیب ما نیز قدرتش کم نیست و اقدام ما به سرکوب ایشان منجر به وقوع جنگ داخلی خواهد شد. جنگی بسیار سخت و در میدانی خیلی وسیع، آن هم در کشوری که از داخل و خارج، خطرهای عظیم و فراوانی آن را تهدید می‌کند و دشمنان زیادی مترصد ضربه زدن به آن هستند. و جنگ داخلی بهترین فرصت را به آنان می‌دهد تا برای همیشه فاتحه ایران و اسلام را بخوانند و همه رشته‌های ما را پنبه کنند. به این ترتیب معلوم نیست که در این صحنه، ما پیروز شویم یا سیاستمداران رقیب ما، یا هر دو از بین می‌رویم و میدان به دست بیگانگان و دشمنان اسلام و ایران می‌افتد. اگر هم فرض کنیم که در سرکوب رقیبانمان پیروز می‌شویم، اولاً، این پیروزی همراه با کشتارها و خون‌ریزی‌هایی خواهد بود که برای دستیابی به آن پیروزی، معلوم نیست چنان کشتارهایی مجاز باشد. ثانیاً، گیرم که ما در این جنگ، طرف خود را هم شکست دادیم اما بعد چه؟ با کدام افراد ورزیده و مدیر و مدبر می‌خواهیم مملکت را اداره کنیم؟ به هر حال دستور قرآن کریم است که «لقد کان لکم فی رسول الله اسوهٌ حسنه.» همان ملاحظاتی را که رسول خدا(ص) در برخورد با مخالفان حکومت علی(ع) داشت، ما هم لازم است در برخورد با رجال، سیاست‌داشته باشیم و از توجه به عواقب امور غفلت ننماییم و فقط به این لحظه و امروز فکر نکنیم و جاهلانه راهی در پیش نگیریم که به تصور خودمان، خدمت به اسلام و امت اسلامی باشد، و درحقیقت به ورود ضربه‌هایی هولناک بر آیین پاک محمدی بیانجامد و در مهلکه ای بیافتیم که به ما بگویند آن چه نباید بگویند.

۲۱- ما مدعی هستیم در راهی قدم می‌زنیم که راه علم و دین و راه اولیای خدا و راه اهل حق و حقیقت و راه سلف صالح است. راه سیدبن طاووس و مقدس اردبیلی و وحید بهبهانی و سید بحر العلوم و صاحب جواهر و شیخ اعظم انصاری است. همان شیخ انصاری که وقتی نماینده سیاسی انگلستان او را دید، پنداشت که عیسی مسیح را زیارت کرده است. حالا در این راه، بلاشک مهم‌ترین شرط پیشرفت، و آنچه تمامی این بزرگواران و نظایر ایشان را به جایی رسانید، تقوی و زهد و وروع و دوری از آلودگی‌ها و احتراز کامل از تمام محرمات و حتی شبهات است. قال الله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً» (ای مؤمنان! اگر تقوی پیشه کنید، خدا به شما فرقان یعنی وسیله تمیز حق از باطل و درست از نادرست عنایت می‌فرماید). و قال: «واتقوا الله و یعلمکم الله والله بکل شیء علیم» (تقوی پیشه کنید تا خداوند به شما دانش بیاموزد و خدا از همه چیز آگاه است). این است که بزرگان ما در بسیاری از موارد، حتی از مباحاتی که احتمال داده می‌شد (ولو احتمالی ضعیف) که مقدمه وابستگی به خواسته‌های دنیوی باشد بر حذر بودند... آلوده شدن به مشاغل دنیوی و خصوصاً امر حکومت، در نقطه کاملاً مقابل و مخالف این سیره است. شیخ ما (شیخ انصاری) حاکمیت علمای دین را بر نمی‌تافت، ایشان علاوه بر اشکالات لاینحلی که به لحاظ نظری در ادله آن می‌دید، به این جهت که می‌دانست مشاغل حکومتی، خواه ناخواه دل‌بستگی‌هایی به دنبال دارد که تبعات آن، هم برای تقوی و عدالت فقیه خطر دارد و هم برای فقاقت و اجتهاد فقیه، لذا مخالف حکومت فقها بود.

فرمان نامه امیر مؤمنان (ع) به مالک اشتر؛ منشور کشورداری پیشوایان معصوم^{۲۱۷}

به نام خداوند بخشاینده مهربان این فرمانی است از بنده خدا، علی امیرالمؤمنین، به مالک بن الحارث الاشتر. در پیمانی که با او می‌نهد، هنگامی که او را فرمانروایی مصر داد تا خراج آنجا را گرد آورد و با دشمنانش پیکار کند و کار مردمش را به صلاح آورد و شهرهایش را آباد سازد. او را به ترس از خدا و برگزیدن طاعت او بر دیگر کارها و پیروی از هرچه در کتاب خود بدان فرمان داده، از واجبات و سنت‌هایی که کس به سعادت نرسد مگر به پیروی از آنها و به شقاوت نیفتد مگر به انکار آنها و ضایع نهادن آنها، و باید که خدای سبحان را یاری نماید به دل و دست و زبان خود، که خدای جلّ اسمه، یاری کردن هر کس را که یاریش کند و عزیز داشتن هر کس را که عزیزش دارد بر عهده گرفته است، و او را فرمان می‌دهد که زمام نفس خویش را در برابر شهوت‌ها به دست گیرد و از سرکشی‌هایش باز دارد زیرا نفس همواره به بدی فرمان دهد مگر آنکه خداوند رحمت آورد.

ای مالک، بدان که تو را به بلادی فرستاده‌ام که پیش از تو دولت‌ها دیده، برخی دادگر و برخی ستمگر. و مردم در کارهای تو به همان چشم می‌نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می‌نگری و درباره تو همان گویند که تو درباره آنها می‌گویی و نیکوکاران را از آنچه خداوند درباره آنها بر زبان مردم جاری ساخته توان شناخت. باید بهترین اندوخته‌ها در نزد تو، اندوخته کار نیک باشد. پس زمام هواهای نفس خویش فروگیر و بر نفس خود در آنچه برای او روا نیست بخل بورز که بخل ورزیدن بر نفس، انصاف دادن است در آنچه دوست دارد یا ناخوش می‌شمارد. مهربانی به رعیت و دوست داشتن آنها و لطف در حق ایشان را شعار دل خود ساز. چونان حیوانی درنده مباش که خوردن آنها را غنیمت شماری، زیرا آنان دو گروهند یا همکیشان تو هستند یا همانندان تو در آفرینش. از آنها خطاها سر خواهد زد و علت‌هایی عارضشان خواهد شد و به عمد یا خطا لغزشهایی کنند. پس از عفو و بخشایش خویش نصیبشان ده همانگونه که دوست داری که خداوند نیز از عفو و بخشایش خود تو را نصیب دهد. زیرا تو برتر از آنها هستی و آنکه تو را بر آن سرزمین ولایت داده، برتر از توست و خداوند برتر از کسی است که تو را ولایت داده است. ساختن کارشان را از تو خواسته و تو را به آنها آرموده است. ای مالک، خود را برای جنگ با خدا بسیج مکن که تو را در برابر خشم او توانی نیست و از عفو و بخشایش او هرگز بی‌نیاز نخواهی بود. هرگاه کسی را بخشودی، از کرده خود پشیمان مشو و هرگاه کسی را عقوبت نمودی، از کرده خود شادمان مباش. هرگز به خشمی که از آنت امکان‌رهایی هست مشتتاب و مگوی که مرا بر شما امیر ساخته‌اند و فرمان من باید اطاعت شود زیرا چنین پنداری سبب فساد دل و سستی دین و نزدیک شدن دگرگونی‌ها در نعمتهاست. هرگاه از سلطه و قدرتی که در آن هستی در تو نخوتی یا غروری پدید آمد به عظمت ملک خداوند بنگر که برتر از توست و بر کارهایی تواناست که تو را بر آنها توانایی نیست. این نگرستن سرکشی تو را تسکین می‌دهد و تندی و سرافرازی را فرو می‌کاهد و خردی را که از تو گریخته است به تو باز می‌گرداند. بپرهیز از اینکه خود را در عظمت با خدا برابر داری یا در کبریا و جبروت، خود را به او همانند سازی که خدا هر جباری را خوار کند و هر خودکامه‌ای را پست و بی‌مقدار سازد. هر چه خدا بر تو فریضه کرده است ادا کن و درباره خواص خویشاوندان و از افراد رعیت، هر کس را که دوستش می‌داری، انصاف را رعایت نمای که اگر نه چنین کنی، ستم کرده‌ای و هر که بر بندگان خدا ستم کند، افزون بر بندگان، خدا نیز خصم او بود و خدا با هر که خصومت کند، حجتش را نادرست سازد و همواره با او در جنگ باشد تا از این کار باز ایستد و توبه کند. هیچ چیز چون ظلم، نعمت خدا را دگرگون نکند و خشم خدا را بر نیانگیزد، زیرا خدا دعای ستمدیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است. باید که محبوبترین کارها در نزد تو، کارهایی باشد که با میانه‌روی سازگارتر بود و با عدالت دمسازتر و خشنودی رعیت را در پی داشته باشد زیرا خشم توده‌های مردم، خشنودی نزدیکان را زیر پای بسپرد و حال آن که خشم نزدیکان، اگر توده‌های مردم از تو خشنود باشند، ناچیز گردد. خواص و نزدیکان کسانی هستند که به هنگام فراخی و آسایش بر دوش والی باری گرانند و چون حادثه‌ای پیش آید کمتر از هر کس به یاری

^{۲۱۷} - امیرالمؤمنین (ع) این فرمان را برای مالک اشتر نخعی نوشت، هنگامی که او را امارت مصر و توابع آن داد. مالک پیش از رسیدن به مصر به دست ایادی معاویه مسموم گردیده و به شهادت رسید.

اش برخیزند و خوش ندارند که به انصاف درباره آنان قضاوت شود. اینان همه چیز را به اصرار از والی می‌طلبند و اگر عطایی یابند کمتر از همه سپاس می‌گویند و اگر به آنان ندهند دیرتر از دیگران پوزش می‌پذیرند. در برابر سختیهای روزگار شکیبایی شان بس اندک است. اما ستون دین و انبوهی مسلمانان و ساز و برگ در برابر دشمنان ، عامه مردم هستند ، پس باید توجه تو به آنان بیشتر و میل تو به ایشان افزون تر باشد. و باید که دورترین افراد رعیت از تو و دشمنترین آنان در نزد تو ، کسی باشد که بیش از دیگران عیبجوی مردم است زیرا در مردم عیب هایی است و والی از هر کس دیگر به پوشیدن آنها سزاوارتر است. از عیبهای مردم آنچه از نظرت پنهان است ، مخواه که آشکار شود زیرا آنچه بر عهده توست ، پاکیزه ساختن چیزهایی است که بر تو آشکار است و خداست که بر آنچه از نظرت پوشیده است داوری کند. تا توانی عیب های دیگران را بیوشان تا خداوند عیب های تو را که خواهی از رعیت مستور بماند بیوشاند. و از مردم گره هر کینه‌ای را بگشای و از دل بیرون کن و رشته هر عداوت را بگسل و خود را از آنچه از تو پوشیده داشته‌اند به تغافل زن و گفته سخن چین را تصدیق مکن. زیرا سخن چین خیانتکار است ، هر چند خود را چون نیکخواهان وانماید. با بخیلان رأی مزین که تو را از جود و بخشش باز دارند و نه با حریصان ، زیرا حرص و طمع را در چشم تو می‌آریند که بخل و ترس و حرص خصلتهایی گوناگون هستند که ریشه همه آنها سوء ظن به خداست. بدترین وزیران تو ، وزیری است که وزیر بدکاران پیش از تو بوده است و شریک گناهان ایشان. میادا که اینان همراز و همدم تو شوند ، زیرا یاور گناهکاران و مددکار ستم پیشگان بوده‌اند. در حالی که تو می‌توانی بهترین جانشین را برایشان بیابی از کسانی که در رأی و اندیشه و کاردانی همانند ایشان باشند ولی بار گناهی چون بار گناه آنان بر دوش ندارند ، از کسانی که ستمگری را در ستمش و بزهکاری را در بزهش یاری نکرده باشند. رنج اینان بر تو کمتر است و یاری شان بهتر و مهربانی شان بیشتر و دوستی شان با غیر تو کمتر است. اینان را در خلوت و جلوت به دوستی برگزین. و باید که برگزیده‌ترین وزیران تو کسانی باشند که سخن حق بر زبان آرند ، هر چند حق تلخ باشد و در کارهایی که خداوند بر دوستانش نمی‌پسندد کمتر تو را یاری کنند ، هر چند که این سخنان و کارها تو را ناخوش آید. به پرهیزگاران و راست گویان بپیوند ، سپس از آنان بخواه که تو را فراوان نستایند و به باطلی که مرتکب آن نشده‌ای شادمانت ندارند زیرا ستایش آمیخته به تملق سبب خودپسندی شود و آدمی را به سرکشی وادارد. و نباید که نیکوکار و بدکار در نزد تو برابر باشند ، زیرا این کار سبب شود که نیکوکاران را به نیکوکاری رغبتی نماید ولی بدکاران را به بدکاری رغبت بیافزاید. با هر یک چنان رفتار کن که او خود را بدان ملزم ساخته است . و بدان بهترین چیزی که حسن ظن والی را نسبت به رعیتش سبب می‌شود ، نیکی کردن والی است در حق رعیت و کاستن است از بار رنج آنان و به اکراه وادار نکردنشان به انجام دادن کارهایی که بدان ملزم نیستند. و تو باید در این باره چنان باشی که حسن ظن رعیت برای تو فراهم آید زیرا حسن ظن آنان ، رنج بسیاری را از تو دور می‌سازد. به حسن ظن تو کسی سزاوارتر است که در حق او بیشتر احسان کرده باشی و به بدگمانی ، آن سزاوارتر که در حق او بدی کرده باشی. سنت نیکویی را که بزرگان این امت به آن عمل کرده‌اند و رعیت بر آن سنت به نظام آمده و حالش نیکو شده است ، مشکن و سنتی میاور که به سنتهای نیکوی گذشته زیان رساند ، آنگاه پاداش نیک بهره کسانی شود که آن سنتهای نیکو نهاده‌اند و گناه بر تو ماند که آنها را شکسته‌ای ، تا کار کشورت به سامان آید و نظامهای نیکویی که پیش از تو مردم برپای داشته بودند برقرار بماند. با دانشمندان و حکیمان فراوان گفتگو کن در تثبیت آنچه امور بلاد تو را به صلاح می‌آورد و آن نظم و آیین که مردم پیش از تو بر پای داشته‌اند. بدان که رعیت را صنف هایی است که کارشان جز به یکدیگر اصلاح نشود و از یکدیگر بی‌نیاز نباشند. صنفی از ایشان لشکرهای خدای‌اند و صنفی دبیران خاص یا عام و صنفی قاضیان عدالت گسترند و صنفی کارگزاران‌اند که باید در کار خود انصاف و مدارا را به کار دارند و صنفی جزیه دهندگان و خراجگزارانند ، چه ذمی و چه مسلمان و صنفی بازرگانان‌اند و صنعتگران و صنفی فرودین که حاجتمندان و مستمندان باشند. هر یک را خداوند سهمی معین کرده و میزان آن را در کتاب خود و سنت پیامبرش (ص) بیان فرموده و دستوری داده که در نزد ما نگهداری می‌شود... خدا را ، خدا را در باب طبقه فرودین؛ کسانی که بیچارگانند از مساکین و نیازمندان و بینوایان و زمینگیران. در این طبقه ، مردمی هستند سائل و مردمی هستند که در عین نیاز روی سؤال ندارند. خداوند حقی برای ایشان مقرر داشته و از تو خواسته است که آن را رعایت کنی ، پس در نگهداشت آن بکوش. برای اینان در بیت المال خود حقی مقرر دار و نیز بخشی از غلات اراضی خالصه اسلام را در هر شهری به آنان اختصاص ده زیرا برای دورترین شان همان حقی است که نزدیکترین شان از آن برخوردارند. و از تو خواسته‌اند که حق همه را ، اعم از دور و نزدیک ، نیکو رعایت کنی. سرمستی و غرور ، تو را از ایشان غافل نسازد زیرا این

بهبان که کارهای خرد را به سبب پرداختن به کارهای مهم و بزرگ از دست هشتن هرگز پذیرفته نخواهد شد. پس همت خود را از پرداختن به نیازهایشان دریغ مدار و به تکبر بر آنان چهره دژم منمای و کارهای کسانی را که به تو دست نتوانند یافت ، خود تفقد و بازجست نمای. اینان مردمی هستند که در نظر دیگران بی مقدارند و مورد تحقیر رجال حکومت. کسانی از امینان خود را که خدای ترس و فروتن باشند ، برای نگرستن در کارهایشان برگمار تا نیازهایشان را به تو گزارش کنند. با مردم چنان باش که در روز حساب که خدا را دیدار می کنی ، عذرت پذیرفته آید که گروه ناتوانان و بینویان به عدالت تو نیازمندتر از دیگرانند و چنان باش که برای یک آنان در پیشگاه خداوندی، در ادای حق ایشان ، عذری توانی داشت. تیمار دار یتیمان باش و غمخوار پیران از کار افتاده که بیچاره‌اند و دست سؤال پیش کس دراز نکنند و این کار بر والیان دشوار و گران است و هرگونه حقی دشوار و گران آید. و گاه باشد که خداوند این دشواریها را برای کسانی که خواستار عاقبت نیک هستند آسان می‌سازد. آنان خود را به شکیبایی وامی‌دارند و به وعده راست خداوند درباره خود اطمینان دارند. برای کسانی که به تو نیاز دارند زمانی معین کن که در آن فارغ از هر کاری به آنان پردازی. برای دیدار با ایشان به مجلس عام بنشین ، مجلسی که همگان در آن حاضر توانند شد و برای خدایی که آفریدگار توست در برابرشان فروتنی نمایی و بفرمای تا سپاهیان و یاران و نگهبانان و پاسپانان به یک سو شوند تا سخنگویان بی‌هراس و بی‌لکنت زبان سخن خویش بگویند که من از رسول الله (ص) بارها شنیدم که می‌گفت: «پاک و آراسته نیست امتی که در آن ، زبردست نتواند بدون لکنت زبان حق خود را از قوی دست بستاند.» پس تحمل نمای درشتگویی یا عجز آنها را در سخن گفتن و تنگ حوصلگی و خودپسندی را از خود دور ساز تا خداوند درهای رحمتش را به روی تو بگشاید و ثواب طاعتش را به تو عنایت فرماید. اگر چیزی می‌بخشی ، چنان بخش که گویی تو را گوارا افتاده است و اگر منع می کنی ، باید که منع تو با مهربانی و پوزش خواهی همراه بود. سپس کارهایی است که باید خود به انجام دادنشان پردازی. از آن جمله ، پاسخ دادن است به کارگزاران در جایی که دبیرانت درمانده شوند. دیگر برآوردن نیازهای مردم است در روزی که بر تو عرضه می‌شوند ولی دستیارانت در ادای آنها درنگ و گرانی می‌کنند. کار هر روز را در همان روز به انجام رسان ، زیرا هر روز را کاری است خاص خود. بهترین وقتها و بیشترین ساعات عمرت را برای آنچه میان تو و خداست قرار ده ، گرچه در همه وقت ها ، کار تو برای خداست هرگاه نیتت صادق باشد و رعیت را در آن آسایش رسد... و بدان که والی را خویشاوندان و نزدیکان است و در ایشان خوی برتری جویی و گردنکشی است و در معاملت با مردم رعایت انصاف نکنند. ریشه ایشان را با قطع موجبات آن صفات قطع کن. به هیچیک از اطرافیان و خویشاوندانت زمینی را به اقطاع مده ، مبادا به سبب نزدیکی به تو ، پیمانی بندند که صاحبان زمینهای مجاورشان را در سهمی که از آب دارند یا کاری که باید به اشتراک انجام دهند ، زیان برسانند و بخواهند بار زحمت خود بر دوش آنان نهند. پس لذت و گوارایی ، نصیب ایشان شود و ننگ آن در دنیا و آخرت بهره تو گردد. اجرای حق را درباره هر که باشد ، چه خویشاوند و چه بیگانه ، لازم بدار و در این کار شکیبایی به خرج ده که خداوند پاداش شکیبایی تو را خواهد داد . هر چند در اجرای عدالت ، خویشاوندان و نزدیکان تو را زیان رسد. پس چشم به عاقبت دار ، هر چند تحمل آن بر تو سنگین آید که عاقبتی نیک و پسندیده است... بهره‌یز از خون ها و خونریزی های به ناحق ، زیرا هیچ چیز بیش از خونریزی به ناحق موجب کیفر خداوند نشود و بازخواستش را سبب نگرده و نعمتش را به زوال نکشد و رشته عمر را نبرد. خداوند سبحان چون در روز حساب به داوری در میان مردم پردازد ، نخستین داوری او درباره خون هایی است که مردم از یکدیگر ریخته‌اند. پس مباد که حکومت خود را با ریختن خون حرام تقویت کنی زیرا ریختن چنان خونی نه تنها حکومت را ناتوان و سست سازد ، بلکه آن را از میان برمی‌دارد یا به دیگران می‌سپارد. اگر مرتکب قتل عمدی شوی ، نه در برابر خدا معذوری ، نه در برابر من ، زیرا قتل عمد موجب قصاص می‌شود... از خودپسندی و از اعتماد به آنچه موجب اعجابت شده و نیز از دلبستگی به ستایش و چرب‌زبانیهای دیگران پرهیز کن ، زیرا یکی از بهترین فرصتهای شیطان است برای تاختن تا کردارهای نیکوی نیکوکاران را نابود سازد. زنه‌ار از این که به احسان خود بر رعیت منت گذاری یا آنچه برای آنها کرده‌ای ، بزرگش شماری یا وعده دهی و خلاف آن کنی. زیرا منت نهادن احسان را باطل کند و بزرگ شمردن کار ، نور حق را خاموش گرداند و خلف وعده ، سبب برانگیختن خشم خدا و مردم شود. خدای تعالی فرماید: «خداوند سخت به خشم می‌آید که چیزی بگویند و به جای نیاورید.» ... و بهره‌یز از این که به خود اختصاص دهی چیزی را که همگان را در آن حقی است یا خود را به نادانی زنی در آنچه توجه تو به آن ضروری است و همه از آن آگاهند زیرا به زودی آن را از تو می‌ستانند و به دیگری می‌دهند. زودا که حجاب از برابر

دیدگانت برداشته خواهد شد و ببینی که داد مظلومان را از تو می‌ستانند. به هنگام خشم خویشتندار باش و از شدت تندی و تیزی خود بکاه و دست به روی کس بر مدار و سخن زشت بر زبان میاور و از این همه خود را در امان دار. باز ایستادن از دشنامگویی و به تأخیرافکندن قهر تا خشم فرو نشیند و زمام اختیارت به دست آید. و تو بر خود مسلط نشوی مگر آنگاه که بیشتر هم تو یاد بازگشت به سوی پروردگارت شود. بر تو واجب آمد که همواره به یاد داشته باشی آنچه که بر والیان پیش از تو رفته است، از حکومت عادلانه‌ای که داشته‌اند یا سنت نیکویی که نهاده‌اند یا چیزی از پیامبر (ص) که آورده‌اند یا فریضه‌ای که در کتاب خداست و آن را برپای داشته‌اند. پس اقتدا کنی به آنچه ما بدان عمل می‌کرده‌ایم و بکوشی تا از هر چه در این عهدنامه بر عهده تو نهاده‌ام و حجت خود در آن بر تو استوار کرده‌ام پیروی کنی، تا هنگامی که نفست به هوا و هوس شتاب آرد، بهانه‌ای نداشته باشی، و جز خدای کس نیست که از بدی نگهدارد و به نیکی توفیق دهد. از وصایا و عهود رسول الله (ص) با من ترغیب به نماز بود و دادن زکات و مهربانی با غلامان. و من این عهدنامه را که برای تو نوشته‌ام به وصیت او پایان می‌دهم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. از خدای می‌طلبم که به رحمت واسعه خود و قدرت عظیمش در برآوردن هر مطلوبی مرا و تو را توفیق دهد به چیزی که خشنودیش در آن است، از داشتن عذری آشکار در برابر او و آفریدگانش و آوازه نیک در میان بندگانش و نشانه‌های نیک در بلادش و کمال نعمت او و فراوانی کرمش و این که کار من و تو را به سعادت و شهادت به پایان رساند، به آنچه در نزد اوست مشتاقیم و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین.

دعا

اللّٰهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعَرَّفَنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حَجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تَعَرَّفَنِي حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي اللَّهُمَّ لَا تَمْتَنِي مِثَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَلَا تَزْغِ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي. اللَّهُمَّ فَمَا هَدَيْتَنِي لَوْلَايَهُ مِنْ فِرْضَتِ عَلِيٍّ طَاعَتِهِ مِنْ وَلَايَةِ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّىٰ وَالِيَّتِ وَوَلَاةِ أَمْرِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ جَعْفَرًا وَ مُوسَىٰ وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحِجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. **خداوندا، مرا شناسای خود فرما، زیرا اگر مرا شناسای خود نکنی، نمی‌توانم پیامبرت را بشناسم. خداوندا، مرا شناسای پیامبرت فرما، زیرا اگر مرا شناسای پیامبرت نکنی نمی‌توانم حجت تو را بشناسم. خداوندا، مرا شناسای حجت خود فرما، زیرا اگر مرا شناسای حجت خود نکنی، از دین خود منحرف می‌گردم. خداوندا، مرا به مرگ جاهلیت نمیران^{۲۱۸} و پس از آن که مرا هدایت فرمودی، قلبم را منحرف مساز. خداوندا، همچنان که مرا هدایت فرمودی به سوی ولایت آنان که واجب نمودی بر من طاعتشان را از والیان امر خود پس از پیامبرت-که درود تو بر او و خاندانش باد- تا پذیرفتم ولایت والیان امر تو امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجة القائم المهدی که درود تو بر همه آنان باد،** اللَّهُمَّ فَبَيَّنْتَنِي عَلِيٍّ دِينَكَ وَاسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ وَ لَبَّيْنِ قَلْبِي لَوْلَىٰ أَمْرِكَ وَ عَافَنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَ ثَبَّتَنِي عَلِيٍّ طَاعَةً وَ لِيَّ أَمْرَكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَنِ خَلْقِكَ وَ فَبَيَّنْتَكَ غَابَ عَنْ بَرِيَّتِكَ وَ أَمْرَكَ يَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالَمُ غَيْرَ الْمَعْلَمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَ لِيَّكَ فِي الْإِذْنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِتْرِهِ وَ صَبْرُنِي عَلِيٍّ ذَلِكَ حَتَّىٰ لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أُخِّرْتَ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَ لَا كَشْفَ مَا سَتَرْتَ وَ لَا الْبَحْثَ عَمَّا كُنْتُمْ وَ لَا انْزَاعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَ لَا أَقُولُ لَمْ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَ أَفْوَضَ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِينِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذًا لِمَعْرِفَةِ عِلْمِي بِأَنَّ لَكَ السُّلْطَانَ وَ الْقُدْرَةَ وَ الْبِرْهَانَ وَ الْحِجَّةَ وَ الْمَشِيئَةَ وَ الْحَوْلَ وَ الْقُوَّةَ فَافْعَلْ ذَلِكَ بِي وَ بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّىٰ نَنْظُرَ إِلَىٰ وَلِيِّ أَمْرِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ ظَاهِرَ الْمَقَالَةِ وَاضِحَ الدَّلَالَةِ هَادِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ شَافِيًا مِنَ الْجَهَالَةِ أُبْرَزَ يَا رَبِّ مَشَاهِدَتِهِ وَ ثَبَّتْ قَوَاعِدَهُ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرَّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَتِهِ وَ أَقْمَنَا بِخِدْمَتِهِ وَ تَوْفَّقْنَا عَلَىٰ مَلَّتِهِ وَاحْشِرْنَا فِي زَمْرَتِهِ. **پس مرا بر دین خود ثابت قدم دار و به طاعت خود مشغول دار و قلبم را نسبت به ولی امرت نرم گردان و مرا عافیت بخش از آنچه که خلقت را بدان آزمودی امر غیبت امام زمان و در پیروی از ولی امر خود ثابت قدم دار؛ همان امامی که او را از چشم خلق پنهان نمودی و به اذن تو از نظرها غایب شد و در انتظار فرمان تو برای ظهور نشسته است و این تویی دانای بدون**

^{۲۱۸}- اشاره دارد به حدیث نبوی که: « هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

آموزگار که می‌دانی مصلحت ظهور او در چه زمانی است و کی رخصت ظهور و فرو افکندن پرده غیبت را دارد. پس مرا در این امر بردباری عنایت فرما تا نسبت به آنچه که تو در تأخیر آن مصلحت دیده‌ای، تعجیل نکنم و نسبت به آنچه که تو در زود رسیدن آن مصلحت دیده‌ای، دوست دار تأخیر نباشم و نه دوست دار کاوش در آنچه که تو پنهان داشته‌ای، و نه مخالف با تدبیر تو، و نه این که بگویم: چرا و چگونه و برای چیست که حضرت ولیّ امر ظهور نمی‌کند در حالی که زمین پر از ظلم و جور شده است؟ بلکه آنچه کن که همه امور را به تو بسپارم. خداوند، از تو درخواست می‌کنم که ولیّ امر خود را به صورت آشکار با امری نافذ به من بنمایانی در حالی که می‌دانم تو صاحب سلطنت، قدرت، دلیل، برهان، اراده و حول و قوه هستی. از تو می‌خواهم در حق من و همه مؤمنان این لطف را بنمایی تا بنگرم ولیّ امرت را - که درود تو بر او باد - با گفتار آشکار و دلیل روشن در حالی که راهنما از گمراهی و شفا بخش از نادانی است. پروردگارا، آشکار فرما مشاهده او را و استوار دار بنیان کارش را و ما را از کسانی قرار ده که چشمشان به دیدار او روشن می‌شود، و ما را به خدمت او بگمار و بر دین او بمیران و در روز رستاخیز ما را در گروه او محشور فرما. اللهم أعذه من شرّ جميع ما خلقت و برأت و ذرأت و أنشأت و صوّرت واحفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله و من فوقه و من تحته بحفظك الذي لا يضيع من حفظته به واحفظ فيه رسولك و وصي رسولك عليه و آله السلام. اللهم و مدّ في عمره و زد في أجله و أعنه على ما وليته واسترعيته و زد في كرامتك له فإنه الهادي المهدي القائم المهدي والطاهر التقى النقيّ الرّكيّ الرّضىّ المرضي الصّابر الشّكور المجتهد. اللهم و لا تسلبنا اليقين لطول الأمد في غيبته وانقطاع خبره عنّا و لا تنسنا ذكره وانتظاره والإيمان به و قوّة اليقين في ظهوره والدعاء له والصلاة عليه حتّى لا يقطننا طول غيبته من قيامه و يكون يقيننا في ذلك كيقيننا في قيام رسولك صلواتك عليه و آله و ما جاء به من وحيك و تنزيلك و قوّ قلوبنا على الإيمان به حتّى تسلك بنا على يديه منهج الهدى والمحنة العظمى والطريقة الوسطى و قوّنا على طاعته و ثبتنا على متابعتة واجعلنا في حزبه و أعوانه و أنصاره والرّاضين بفعله و لا تسلبنا ذلك في حياتنا و لا عند وفاتنا حتّى تتوفّانا و نحن على ذلك لا شاكين و لا ناكثين و لامرتابين و لا مكذّبين. خداوند، او را از شرّ همه آنچه که خلق کردی و ایجاد نمودی و شکل و صورت بخشیدی محافظت فرمای و در همه جوانب زندگی، از خطرات پیش رو و پشت سر و چپ و راست با حفاظت خاصّ خود که هر کس را در محدوده آن قرار دهی مصون می‌ماند پناه بخش که با حفظ او، پیامبرت و وصی او (امیرالمؤمنین) را حفظ فرموده‌ای. خداوند، عمرش را طولانی و مهلتش را افزایش ده و او را در اجرای اموری که سرپرستی‌اش را بر عهده‌اش نهادی یاری فرما و لطف و کرمّت را بر او افزون نمای که او همان راهنمای راه یافته و قیام کننده هدایت‌گر و همان عنصر پاک، پرهیزگار، خالص، راضی، پسندیده، بردبار، شکرگزار و تلاشگر است. خداوند، سلب مفرمای یقین ما را نسبت به او به واسطه طول مدت غیبت و انقطاع خبرش از ما و فراموش ما مگردان یاد او و نیز انتظارش را و ایمان به او و یقین کامل به ظهورش را و دعا برای او و درود و تحیت بر او را، تا طول مدت غیبت او ما را از قیامش نومید نکند و آن گونه کن که یقین ما به قیامش همچون یقین ما به قیام پیامبرت باشد - که درود تو بر او و خاندانش باد - و آنچه آورده است از وحی و تنزیل تو. پس نیرومند ساز دل‌های ما را در ایمان به او تا ما را به دست او سلوک دهی در راه روشن هدایت و شاهراه دین، و ما را در اطاعت از او پایدار ساز و در پیروی از او ثابت قدم دار و ما را در حزب او و از یارانش قرار ده و نیز جزو کسانی که راضی باشند به کارهایش، و این حالت را از ما سلب مفرما در حیات و به هنگام مرگ، تا بمیریم در این حالت بدون این که در تردید باشیم یا عهدشکن یا تکذیب کننده. اللهم عجل فرجه و أیده بالنصر وانصر ناصريه واخذل خاذليه و دمدم علی من نصب له و کذب به و أظهر به الحقّ و أمت به الجور واستنقذ به عبادك المؤمنین من الدّلّ و أنعش به البلاد واقتل به الجبارة الكفر واقصم به رؤوس الضلالة وذللّ به الجبارین والکافرین و أبر به المنافقین والنّاكثین و جميع المخالفین والملحدین فی مشارق الأرض و مغاربها و بحرهما و برّها و سهلها و جبلها حتّى لا تدع منهم دياراً و لا تبقى لهم آثاراً. طهر منهم بلادك واشف منهم صدور عبادك وجدّد به مامتحی من دینک و أصلح به ما بدّل من حکمک و غیر من سنتک حتّى يعود دینک به و علی یده غصّاً جدیداً صحیحاً لاعوج فيه و لا بدعة معه حتّى تطفئ بعدله نيران الکافرین فإنه عبدك الذي استخلصته لنفسك وارتضيته لنصر دینک واصفیهته بعلمک و عصمته من الذنوب و برآته من العیوب و أطلعتة علی الغیوب و أنعمت علیه و طهرته من الرّجس و نقیته من الدّس. اللهم فصلّ علیه و علی آباءه الأئمّة الطّاهرین و علی شیعتهم المنتجبین و بلّغهم من آمالهم ما یأمّلون واجعل

ذلك متأ خالصاً من كل شكّ و شبهة و رياء و سمعة حتّى لا نريد به غيرك و لا نطلب به إلا وجهك. خداوندا، در ظهورش تعجیل فرمای و به یاری خودت او را تقویت فرما و یارانش را یاری فرما و بدخواهانش را خوار و ذلیل فرما و نابود ساز هرکس را که به دشمنی با او برخیزد و او را تکذیب کند، و به وسیله او حق را ظاهر ساز و جور را بمیران و به وسیله او بندگان مؤمنان را از خواری رهایی بخش و شهرها را آباد و زنده فرما و با دست او سران سرکش کفر را به قتل برسان و سران اصلی گمراهی را درهم شکن و زورگویان و ناباوران را به وسیله او نابود فرما و به وسیله او شرق و غرب زمین و خشکی و دریا و کوه و دشت را از وجود منافقان و پیمان شکنان و تمامی مخالفان و ملحدان پاک ساز به گونه‌ای که هیچ زنده‌ای از آنان باقی و هیچ اثری از آنان بر جای نماند. شهرهایت را از وجود آنان تطهیر فرموده و دل دردمند بندگان را شفا بخش و تجدید نما به وسیله او آنچه از دینت محو گشته و اصلاح فرما آنچه که از حکمت تبدیل گشته و آنچه که از سنتت تغییر یافته است تا دین تو به دست او بازگردد به صورت جدید و صحیح در حالی که هیچ کژی و انحرافی در آن نباشد و بدون هیچ بدعتی، تا خاموش گردانی با عدل او آتشی را که کافران افروختند، که او بنده ایست که تو وی را برای خود خالص ساختی و وجودش را برای یاری دین خویش پسندیدی و او را به دانش خود برگزیدی و او را از گناهان در پرده عصمت قرار دادی و از هرگونه عیب بری فرمودی و بر غیب خویش آگاه فرمودی و بر او نعمت بخشیدی و او را از رجس و پلیدی و ناپاکی طاهر قرار دادی. خداوندا، پس بر او و بر پدران پاکش، همان امامان پاک سرشت و بر شیعیان برگزیده‌اش درود فرست و آنان را به آرزوهای مقدس شان برسان و این ایمان ما را از شکّ و شبهه و ریا و خودنمایی خالص گردان تا ما با این اعتقاد، در جست‌وجوی هیچ چیز جز تو نباشیم. اللهمّ اِنَا نَشْكُو اِلَيْكَ فَقَدْ نَبَيْتَنَا وَغِيْبَةً وَلَيْتَنَا وَشِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَوَقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرِ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقَلَّةَ عِدَدِنَا. اللهمّ فافرح ذلك عنّا بفتح منك تعجّله و نصر منك تعزّه و إمام عدلٍ تطهّره إله الحقّ آمين. اللهمّ اِنَا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْتِنَا لَوْلِيكَ فِي إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ وَ قَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدْعَ لِلْجورِ دَعَاءَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَ لَا بَقِيَّةً إِلَّا أَفْنَيْتَهَا وَ لَا قُوَّةً إِلَّا أَوْهَنْتَهَا وَ لَا رُكْنًا إِلَّا هَدَمْتَهَا وَ لَا حُدًّا إِلَّا فَلَطْتَهَا وَ لَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلْتَهَا وَ لَا رَايَةً إِلَّا نَكَسْتَهَا وَ لَا شِجَاعًا إِلَّا قَتَلْتَهَا وَ لَا جِيْشًا إِلَّا خَذَلْتَهَا وَأَرْمَهُمْ يَا رَبِّ بِحِجْرِكَ الدَّامِغِ وَاضْرِبِهِمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ وَبَأْسِكَ الَّذِي لَا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمَجْرُمِينَ وَ عَذِّبْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءَ وَلِيِّكَ وَ أَعْدَاءَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِيَدِ وَلِيِّكَ وَ أَيْدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ. اللهمّ اكف وليك و حجتك في أرضك هول عدوه و كيد من اراده وامكر بمن مكر به واجعل دائرة السوء على من أراد به سوءاً واقطع عنه مادتهم و أربع له قلوبهم و زلزل أقدامهم و خذهم جهرةً و بغتةً و شدت عليهم عذابك و أحزهم في عبادك والعنهم في بلادك و أسكنهم أسفل نارك و أخط بهم أشدّ عذابك و أصلهم ناراً واحش قبور موتاهم ناراً و أصلهم حرّ نارك فإنهم أضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات و أضلوا عبادك و أخربوا بلادك. خداوندا، ما از فقدان پیامبران و غایب بودن امامان و سختی روزگار و روی آوردن فتنه‌ها و اتحاد دشمنان علیه ما و فراوانی دشمنان و کاستی عدد یاران، به سوی تو شکایت می‌آوریم. خداوندا، پس گشایشی قرار ده از این همه برای ما با پیروزی سریع از سوی خود با ظهور آن امام عدل، و اجابت فرما ای خداوند حق. خداوندا، ما از تو درخواست می‌کنیم که به ولی خود رخصت اظهار عدلت را در میان بندگان عنایت فرمایی و نیز اجازه قتل دشمنان را در شهرهایت تا جایی که برای ظلم و جور هیچ ستونی نماند مگر که در هم شکسته گردد و نه باقیمانده‌ای مگر که نابود گردد و نه قدرتی مگر که ضعیف گردد و نه رکنی مگر که منهدم گردد و نه بُرنده‌ای مگر که کُند گردد و نه سلاحی مگر که از کار بیافتد و نه پرچمی مگر که سرنگون گردد و نه جنگاوری مگر که کشته گردد و نه سپاهی مگر که خوار گردد، و آنها را سنگباران فرما ای پروردگار با سنگ کوبنده و مهلک خود و مضروب فرما با شمشیر برنده خود و عقاب سخت که هیچ مجرم و جنایت پیشه‌ای راه گریز از آن ندارد و معذب فرمای دشمنان و دشمنان ولایت و دشمنان پیامبرت را - که درود تو بر او و خاندانش باد- به دست ولایت و به دست بندگان مؤمنان. خداوندا، کفایت فرما ولی و حجت خود در زمین را از هراس و مکر دشمن و مکر کن با آن که با او مکر کند و قرار ده حلقه حوادث ناگوار پیرامون کسی که اراده سوء نسبت به او کند و شرّ آنان را از سر او دور فرما و در دل‌های آنان رعب و وحشت ایجاد فرما و قدم‌های آنان را متزلزل فرما و در آشکار و نهان، آنان را در تنگنا قرار ده و عذابت را بر آنان

سخت فرما و در بین مردم آنان را رسوا فرما و آنان را مورد لعن و نفرین مردم همه شهرهايت قرار ده و آنان را در نازل ترين طبقات آتش مڪان ده و سخت ترين عذاب فراگير خويش را بر آنها مقرر دار و آنان را وارد آتش فرما و قبرهاى مردگانشان را نيز از آتش سرشار فرما چرا كه ايشان نماز را ضايع ساخته و از پى شهوات رفتند و بندگان را گمراه و شهرهايت را خراب نمودند. اللهم و احي بوليک القرآن و ارننا نوره سرمداً لا ليل فيه و احي به القلوب الميتة واشف به الصدور الوغرة واجمع به الأهواء المختلفة على الحق و اقم به الحدود المعطلة والأحكام المهملة حتى لا يبقى حق إلا ظهر و لا عدل إلا زهر واجعلنا يا رب من أعوانه و مقوية سلطانه و المؤتمرين لأمره و الراضين بفعله و المسلمین لأحكامه و ممن لا حاجة به إلى التقيّة من خلقك و أنت يا رب الذى تكشف السوء و تجيب المضطرّ إذا دعاك و تنجى من الكرب العظيم فاكشف الضّرّ عن وليك واجعله خليفه فى أرضك كما ضمنت له. اللهم لا تجعلنى من خصماء آل محمد عليهم السلام و لا تجعلنى من أعداء آل محمد عليهم السلام و لا تجعلنى من أهل الحنق والغيط على آل محمد عليهم السلام فأنى أعود بك من ذلك فأعذنى و أستجير بك فأجرنى اللهم صلّ على محمد و آل محمد واجعلنى بهم فائزاً عندك فى الدنيا والآخرة و من المقربين أمين رب العالمين. خداوندا، به وسيله وليّ خويش قرآن را زنده ساز و نور هميشگى آن را بر ما بتابان، به گونه‌اى كه هرگز تاريخى در ما راه نيابد و به وسيله او دل‌هاى مرده را زنده فرما و سينه‌هاى سوخته را شفا بخش و به وسيله او رأى‌هاى گوناگون را بر محور حق به وحدت برسان و حدود تعطيل شده و احكام به فراموشى سپرده شده را برپاى دار^{۲۱۹} تا جايى كه حقى باقى نماند مگر كه ظاهر و نه عدلى مگر كه درخشان گردد. پروردگارا، ما را از ياران او و از تقويت‌كنندگان حكومت او و از فرمانبران دستوراتش و از راضيان به اعمالش و از تسليم‌شوندگان در برابر فرمان‌هايش و از كسانى قرار ده كه در برابرش نيازمند تقيه نباشند و تو همان پروردگارى هستى كه سختى‌ها را برطرف و دعاى درمانده‌اى كه تو را بخواند را اجابت مى‌فرمايى و از اندوه و گرفتارى بزرگ نجات مى‌دهى، پس گرفتارى را از وليّ خويش دور نماى و او را خليفه خود در زمين قرار ده همان گونه كه تحقق اين امر را ضمانت فرموده‌اى. خداوندا، مرا از دشمنان خاندان محمد-كه درود تو بر ايشان باد- قرار مده. خداوندا، مرا از دشمنان خاندان محمد-كه درود تو بر ايشان باد- قرار مده. و مرا از اهل خشم و غضب نسبت به خاندان محمد-كه درود تو بر ايشان باد- قرار مده. خداوندا، من از قرار گرفتن در چنين وضعيتى به تو پناه مى‌برم پس پناهم بخش و از تو طلب يارى مى‌كنم، پس يارى ام فرماى. خداوندا، بر محمد و خاندان او درود فرست و به واسطه آنان مرا در دنيا و آخرت رستگار گردان و از مقربان درگاهت قرار ده. آمين رب العالمين.

اين نوشتار با استعانت و نظر خواهى از خداوند متعال و با نيت تطهير و يارى دين خدا به رشته تحرير درآمده است.

هر توفيقى تنها از جانب خداوند متعال مى باشد

و حمد و ستايش از آن پروردگار جهانيان

^{۲۱۹}- اين فراز از دعا تصريح مى كند كه مجرى حدود الهى ، امام زمان هستند و تا پيش از ظهور ايشان ، حدى اجرا نمى گردد. ضمناً اين دعا از معصوم صادر شده و سند آن مخدوش نمى باشد.